

Sharaf al-Din 'Ali Yazdi, d. 1454

vol. 2

جلد دوم

ظفرنامه

از تالیفات

مولانا شرف الدین علی یزدی

v. 2

بتصحیح و تحشیہ سالک مسالک صدق و سداد خیر خواہ عباد

مولوی محمد الہداد

سابق مدرس بہرہ عربی مدرسہ کلکتہ

حسب الحکم اہالی حل و عقد اشیا تک سوسائٹی بنگالہ

در

بپتست مشن پریس واقع کلکتہ

چاپ شد

۱۸۸۸ ع

1888

جلد دوم ظفر نامه



بسم الله الرحمن الرحيم

گفتار در خواستاری نمودن حضرت صاحبقران
دختر خضرخواجه خان را و جشن فرمودن
جهت ازدواج امیرزاده اسکندر با شاهزاده
بیکیسی سلطان

چون حضرت صاحب قران دین پرورد را متثال امر
تناکخوا تکتروا رغبتی کامل و میلی صادق داشت هم از
برای نفس مبارک خویش و هم از برای اولاد و اسباط
امجاد درین وقت شمع جهان را که پسر خضرخواجه اوغلان^(۱)
بود بخلعتهای فاخر پادشاهانه و سیورغالات خسروانه مخصوص
گردانیده و از سمرقند پیش پدرش فرستاد تا جهت حضرت
صاحب قران خواهر را از پدر خواستاری نماید و از برای
این مهم غیاث الدین قرخان را با تحف بسیار از نقایس
اجناس و کرایم اموال همراه او گردانید و بنفس مبارک در
ظاهر سمرقند بمرغزار کان کل که در نزاهت از بهشت برین

(۱) در بعض نسخه بجای اوغلان (خان) دیده شد *

نمود اریست و در طراوت نگارخانه چین ازو شرمساری
 بسعادت نزول فرمود و دران محل فردوس آسا مهد اعلی
 ملک آغا از هرات رسید * * نظم *

* بلب خاک را عذبو آلود کرد *

* زمین را بچهره زرا اندود کرد *

* بسی پیشکشهای لایق کشید *

* دعا گفته شه را ثنا گستر دید *

* فلک را لب از حقه پر نوش کرد *

* جهان را ز در حلقه در گوش کرد *

* ثنای جهاندار گیتی پناه *

* چنان گفت کافروخت آن بارگاه *

اشارت علیه در باب ترتیب طوی بصدور پیوست و هر کس از
 ارکان دولت و بندگان حضرت دست و میان از میان جان
 بخد مت بکشد و بیست سرا پرده کیهان فسحت پیرامون
 بسیط هامون در کشیدند و بسی بارگاه گردون رفعت باوج
 کیوان بر افراشتند مرصع بزواهر جواهر و موشع بدر و لآلی
 فاخر و افرا * * بیت *

جهان پر سرا پرده و بارگاه * گذشته سر خرگه از اوج ماه
 ز بس خرگه و خیمه و سایبان * زمین کرده از آسمان رونهان
 و تمام حوالی و نواحی آنرا به تعبیهای دلاویز و آذینهای

طرب انگیز زیب و آرایش دادند و کران تا کران دران مرغزار
فرح افزا بساط نشاط گسترد و خوان شادمانی و شیره کامرانی
نهادند * نظم *

* بهر شیر^(۱) زان گونه گونه خورش *

* که جان یافت زان ذوق و تن پرورش *

* ز هر چه آن بود آرزو را هوس *

* بحدی که حدش ندانست کس *

بخار بخور که عبیر مجمرش از مشک افرو شما مه عذیر آمیخته
بودند نسیم صبارا غالیه سائی آموخته و فروغ باده یا قوت
قام که ساقیان سیم اندام در ساغر زرو جام طرب انجام ریخته
بودند بزم عشرت را از نور سرور برافروخته * بیت *

* ز بوی مجمر مشکین مشام دهر معطر *

* ز عکس ساغر رخشان هوای بزم منور *

شاهزادگان کامگار و سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقام از
اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف بدرگاه اقبال مطاف
آمده بودند هر کس بحسب رتبت و منزلت خویش در ساوریه
نشسته و چاروشان بهرام هیبت و یساولان ضرغام صولت بر
باد پایان کوه پیکر بازین زرگرزها در دست و تغمهارها^(۲) در شست

(۱) در بعض نسخه بجای شیره (سفوفه) است * (۲) در بعض نسخه

بجای تغمهارها (تغمهارها) دیده شد *

گرفته نسرين چرخ از سهم نيرجان شكارشان از محاذاتِ آن
دشت باز مي گشت و آفتاب از بالاي آن صحرا هراسان
و لرزان مي گذشت *

هر روز آفتاب بدرگاهِ عاليش * آيد بخاكبوسي و لرزيده بگذرد
حضراتِ عاليات و خوانين ابهتِ سمات كه هريك بلفيس
عهد و قيدافه عصر بودند بغتاهايِ مرصع بوسه و زردوزهاي
ملع در بر پشتِ تمکن بمسند كامراني باز داده و دختران
ماه روي و پري پيكوان مشكين موي در مقام خدمت سرو
آسا ايستاده و دستِ ادب بر هم نهاده *

نازك بدنان سرو قامت * در شوخي و دلبري قيامت
هريك صنفي مهي نگاري * سروي سمني گلي بهاري
از چشمه فتنه آب خورده * با بابليان شراب خورده
سرجيان جان پرور دلدواز و ساقيان سرتا قدم كرده و ناز *

* نظم *

- * بر كف نهاده سرخ مي كز نشاطِ آن *
- * اندیشه لاله زار شود ديده گلستان *
- * خوشبوي ترز عنبر و رنگين تراز عقيق *
- * روشن تراز ستاره و صافي تراز روان *
- * گر بگذرد پري بشب اندر شعاعِ آن *
- * از چشم مردمان فتواند شدن نهان *

را مشگران خوش الحان اوتار عشرت آثار شد رغو و تیغان نواخته
و نغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه عبدالقادر
ماهر که از نوادر زمان و یگانه دوران است بآهنگ عود و
چنگ زمزمه عاشقانه این ترانه در عالم انداخته * * نظم *

* که از فراقِ ببال صاحبِ قران *

* جهان دار جمِ حشمت و کامران *

* همیشه جهان باد در خرمی *

* کزو ملک نوشد می بی غمی *

* خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد *

* جهان را می از ساغرِ عدل داد *

* گل و لاله را تابود بو و رنگ *

* زمان را شتاب و زمین را درنگ *

* رخس باد رخشنده چون آفتاب *

* بتاج کی و تختِ افرا سیاب *

* مدام از می لعل فرمان دهی *

* مبیناد کس جام خسرو تهی *

و باین گونه مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و خدر
ابهت قباب عفت مآب بیکسی سلطان را بآیین شرع در عقد
از دواج امیرزاده اسکندر انتظام دادند و بعد ازان خدر معلی
خانزاده اجازت انصراف یافته از راه بخارا متوجه تبریز شد *

ذکر احداث باغ دلکشای و عمارت

قصر فرح افزای

در اول پایز همان سنه (تسع و تسعين و سبعماية) حضرت صاحب قران فرمان داد که برکنار موغزار کان کل که در نواخت و طراوت از باغ ارم دلکشای نرو از بستان فردوس فرح افزای تر افتاده باغی احداث نمایند * * نظم *
 با مدادی که صبح زرین تاج * تاج از زر نهاد و تخت از عاج
 مرد اختر شناس و طالع بین * طالعی کرد بس خجسته گزین
 چیره و ستان بشغل رسامی * در مساحت مهندس و نامی
 خرده کاران بکار بنائنی * نقش بنّادان بصورت آرائنی
 از مهندسان دانشور و بنّایان صاحب هنر که از خاور تا باختر
 از هر مملکت و کشور بمستقر سریر خلافت مصیر جمع بودند
 بساعتی خجسته و طالعی فروخته بر حسب اشارت علیه دران
 محل بنیاد باغی نهادند مربع هر ضلعی هزار و پانصد گز
 شرعی و در میان هریک از ان ارکان اربعه دروازه کشاده
 طاقهای آن بمسقف مقرنس سپهر برافراشته شد و بانواع زینت
 از کاشی کاری و غیر آن نگاشته گشت و بهر گوشه از چهار رکن
 آن برجی کبوتر سر بآشیان نسر طایر برافراخته و آنرا بصنعت
 کاشی آرائنی در غایت تکلف و زیبائنی پرداخته و عرصه

باغ را بطریق هفده سه بگذارهای مربع و چمنهای مسدس
و مثلث بخش کرده فرمان شد که در حواشی گذارهای آن
سفیدار نشانند و مسد سها و مثلثهای اطرافش با صاف
درختان میوه دار و انواع اشجار با ازهار و اثمار بپارایند *

* نظم *

بچمنها چو بخش گشت زمین * یافت هر يك بمیوه تعیین
پوده وصف آن چو ساز کفم * در بستان فکر باز کفم
میوه چند از آن کفم تعداد * تا دهد میوه بار شاخ مراد
بهتر آن کادول از به آغازم * آب در جوی آبی اندازم
پریشمینده پوش خوش منظر * همتش کرده خاک بوسرزر
دارد از جامعتی که دروست * چهوه عاشقان و نکبت دوست
ور ز انواع سیب یاد آرم * نتوانم که جمله بشمارم
بگلایی کفم نفَس مشکین * تا^(۱) کفم سیب سرخ را تحسین
عبدی و اشکوانه و قمرک * همه را شرح چون دهم یک یک
وصف زرد آلو ار کفم بغیاد * سازم اول دل از عروسک شاد
خوش کفم دل بیاد معموری * که خرابم ز محنت دوری
دم نیارم زدن ز شفتالو * کین سخن را بود دگر پہلو
خاصه آنرا که دانه شیرین است * تخم احسان و بیخ تحسین است
هست از آن میوه بدیع نشان * نازک و دلپذیر و خرد و کلان

(۱) در بعض نسخ بجای تا (یا) دیده شد *

چون در آیم بوصف آلوده * فکرم گم شود دران کوچه
 سرخ آلود مهرس و الوانش * تا نیایی بکشت بستانش
 کرده بی دانه توت طبع نواز * مرغ دلها اسیر دام نیاز
 وصف انگور اگر بنظم آرم * مست گردد خرد ز گفتارم
 شکر انگور از شکر خوشتر * کام امید ازو پر از شکر
 صاحبی صاحبان دانش را * صاحبی دلپذیر و روح افزا
 و ز حسینی سخن چه گویم راست * دل عشاق ازو ببرد و نواست
 روزیم باد لعل یک دانه * خوش و شیرین چو لعل جانانه
 خود که داند شمار انواعش * قیمت و قدر تاک نقّاعش
 بوسه ده دست آنکه تاک نشاند * بیخ کرم از کرم بخاک نشاند
 کین چنین میوه بود بارش * عقل حیران ازو و آثارش
 و ر بوصف انار پردازم * حقه طبع پرگهر سازم
 چون دهم شرح ناشپانی را * منعقد شربتی نباتی را
 آلود انگور و فندق و اسرود * چون کدم تار هر صفت را بود
 یادم آید چو گویم از بادام * چشم آن سرو قد سیم اندام
 دهم همچو بسته ماند باز * بس کدم تا نهان بماند راز
 و چون بنهایت خوبی و دلکشایی تمام شد بزبان اقبال
 بی انتقالش باغ دل کشا نام شد تا اسم مطابق مسمی باشد و
 در میان آن قصری اساس انداختند مشتمل بر سه طاق رفیع
 و قبه مذبح و برفعت منزلت و علو شان و زیب و دل فریبی

حشمت ثابت بنیان افراخته و پرداخته گشت * * بیت *
 بغائی ممکن بعزو بقا * بدیع و نشاط آور و دل کشا
 ز تصویر د ولت فزوده جمال * مبارک باقبال و فرخنده فال
 بر اطراف ارکان پرداخته * ستونهای سرمر برافراخته
 ظفر پرده دارش غبوق و مبحوح * در آینه هردم ز در صد فتوح
 و همت پادشاهانه از برای تطیب خاطر مخدرة تنق جلال
 که مراعات آن از سنن سنیه و طرایق پسندیده است آنرا باسم
 تکل خانم دختر خضر خواجه آغلن که نویینان را بخواستاری
 او فرستاده بود نامزد فرمود و بعد از تاسیس عمارت باغ
 د لکشا رایت فتح آیت نصرت انتماء بصوب تاشکنت نهضت
 فرمود و موکب همایون از آب سیکون عبور نموده در
 آهنگران بقرب قریه جیذاس مضرب خیام نزول فرخنده گشت
 و در اینجا قشلاق اتفاق افتاد و دران موضع خانهای
 زمستانی ساختند و از نی قوریاها گرفتند و حضرت صاحبقران
 بقریه یسی بزیارت شیخ احمد یسوی توجه فرمود که از
 فرزندان امام زاده محمد حنفیه است - علیه وعلی آبائہ السلام -
 و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالی ارزانی داشت و
 عمارتی معتبر اساس انداختند مشتمل بر طاق وسیع رفیع

(۱) در یک کتاب بجای قوریاها (بوریاها) است * (۲) در دو

نسخه بجای یسوی (یسوری) است *

باد و مزار و گنبد مربع سی گز درسی گز و گنبد دیگر دوازده
 گز در دوازده گز با چهار صفا برای مرقد منور در قبله گنبد
 بزرگ متصل بآن و در دو جانب گنبد و چهار صفا دیگر
 هریکی سیزده گز و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت
 خانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد تا دیوار
 و قبۀ آنرا از کاشی کاری تزیین دهند و قبر از سنگ سفید
 بتکاف تراشیده نقشهای بدیع بران نگارند و اتمام آنرا بعهده
 اهتمام مولانا عبد الله صدر فرمود و بر حسب فرموده بعوض
 و رسال با تمام پیوست و چون میامین اقامت رسم زیارت
 قرین روزگار سعادت آثار گشت همت پادشاهانه صلاحات
 و صدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب استحقاق
 و افتقار تصدق فرمود و از آنجا بازگشته باردوی همایون
 معاودت فرمود و بشارت رسید که مهد علی نکل خانم میرسد
 جمله آغایان و امراء بر حسب فرموده بعزم استقبال سوار
 شدند و پانزده روز راه پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده
 اسپان کشیدند و از تقدیم و ظایف اعزاز و تکریم هیچ دقیقه
 نا مرعی نگذاشتند و تمام راه در هر یورت طوهای بتکلف
 مرتب داشتند در روز پنجشنبه غرة ربیع الاول سنه (ثمان مایه)
 نوشابه عهد را بآیینی هر چه تماشا تر ببارگاه عالم پناه اسکندر

دوران رسانیدند فرمان قضا جریان بترتیب جشن و تهیه طوی
بزرگ نفاذ یافت قضات اسلام و علماء انام را احضار فرموده
آن گوهر مدف سلطنت و خانی در عقد ازدواج حضرت
صاحبقرانی بآیین شرع مطهر انتظام پذیرفت آغایان و
شاهزادگان و امراء و نویدنان دست بهجت و استبشار
باقامت رسم نثار برکشادند و هوا جواهر بار و زمین از زر
و گوهر گران بار گشت مدتی همگنان را اوقات و ساعات
روز و شب مستغرق استیقای تمتع از عشرت و طرب بود و زبان
دولت در مقام تهنیت زمزمه این ترانه می سرود * * نظم *

* جهان جوان شد از ان اجتماع بار دگر *

* عروس دولت فرخ لقا کشید ببر *

* طرب عروس و دل خلق و عالمی داماد *

* سرود تهنیت و پرده ساز نقش و ظفر *

عواطف خسروانه امراء و خواتین که بامهد ابهت مآب آمده
بودند همه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر مخصوص
گردانیده نوازها نمود و تربیتها فرمود و ایلچیان تنغور خان
که از طرف ختای با تحف و هدایای فراوان رسیده بودند
بوسیله امراء بعز بساط بوس مستمع گشته و پیشکشها کشیده
و مضمون رسالت عرضه داشته و مراحم پادشاهانه شامل حال
ایشان گشته اجازت انصراف یافتند و چون آفتاب بحوت

انتقال کرد رای خورشید اشراق امیرزاده محمد سلطان را
 بضبط سرحد مغولستان نامزد فرمود و فرمان داد که آشیره^(۱)
 را قلعه بخیزاند و در تکثیر عمارت و بسپارے زراعت اهتمام
 تمام نماید و بیود ی بیگ سار بوغا و امیر حاجی سیف الدین
 و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء
 را با چهل هزار سوار ملازم او ساخت و ایشان بامثال امور
 مبادرت نموده روان شدند و از عقبه قولان گذشته آشیره^(۲)
 و آن نواحی را معسکر ظفر مآب ساختند و بترتیب مقدمات
 عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون شهسوار گردون سریر
 مهر منیر آهنگ مستقر شرف خویش کرد حضرت صاحبقران
 جهانگیر از قشلان نهضت نموده روی توجه بصوب سمرقند
 آورد و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار
 از آب خجند عبور نموده سایه وصول بر سمرقند انداخت
 و آن خطه خلد آیین را از نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر
 برین ساخت و بعد از چند روز از اینجا نهضت فرموده عنان
 عزیمت بصوب کش معطوف داشت و دران راه کوهیست
 که ازو تا بسمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در دهنه آن
 رودخانه جاریست چون پونو و مول پادشاه دریا موهبت

(۱) چنین است در نسخ کثیره و در بعض نسخه بجایش (آشیره)

است * (۲) در بعض نسخه بجای آشیره (آشیره) است *

سپهرشکوه بران کوه افتاد رای ممالک آرای که از غایت
اهتمام برونق و انتظام عالم هر جا که قابل عمارت بود ضایع
روا نمی داشت فرمان داد که دران موضع باغی را اساس
اندازند که آن جوی خوشگوار دران بستان بهشت آثار
مذکر کریمه مجری من تحتها الانهار گردد و در سر کوه
پاره که در میان آن بود قصری بپردازند و چون امر واجب
الاتباع با مثقال انجامید و آن عمارت بر حسب فرموده
استکمال یافت بتخت قراجه موسوم گشت و رایت نصرت شعار
بعد از دو روز از آنجا نهضت فرموده دامن دامن کوه براه
رباط پیام روان شد و در اثنای راه امیرزاده شاهرخ از
قشلاق استراباد براه ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل
افاضل کریمه استسعاد یافت حضرت صاحبقوان گزیده فرزند
ارجمند را *

بپردر گرفت و نوازش نمود * زدیدار فرزند شادی فزود
و شاهزاده باقامت و رسم نثار قیام نموده پیشکش کشید و حضرت
صاحب قران از کش گذشته در ایلچی بالغ نزول فرمود و قبه
بارگاه بقعه ماهه برافراخت و چند روز دران موضع نزهت و علف
زارهای فرح بخش و یورت قدیم خویش بدولت و اقبال از
اندازه بیش بگذرانید حفظ ربانی در همه حال حارس
و نگهبان و میامن قایید آسمانی قرین روزگار سعادت نشان

والحمد لله المنعم المنان *

گفتار در ذکر اسباب توجه حضرت صاحبقران

بصوب هندوستان

صاحب قران گیتی ستان قندز و بقلان و کابل و غزنین
 و قندهار با توابع و لواحق تاحد و د هند بشاهزاده رفیع مقدار
 پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سبق ذکر یافته
 و چون آن مملکت بتحت ضبط شاهزاده مشارالیه درآمد
 و با انواع عدل و احسان بیاراست بر حسب فرمان اعلیٰ عساکر
 اطراف و جوانب پیش او جمع شده متوجه فتح دیگر بلاد گشت
 و بالشکری گران و وافر و نوینان و امراء متکثر مثل امیر
 سیفل قندهاری و امیر قطب الدین عم زاده امیر سلیمان شاه
 و شاهان بدخشان شاه لشکر شاه و شاه بهاء الدین و بهلول محمد
 درویش برلاس و قماري ایتاق و تمور خواجه آق دوغا و سیفل
 نکودری و حسن چاندار و محمود براتخواجه و دیگر امراء
 روان شده او غایبان کوه سلیمان را بتاختند و از آب سند گذشته
 شهر اوچه را بچنگ بگرفتند و از آنجا روان شده بمولتان
 رسیدند و شهر مولتان را محاصره کردند و حاکم آنجا سارنگ
 برادر بزرگ ملو بود و بعد از وفات سلطان فیروز شاه از امراء
 او این دو برادر استیلاء تمام یافتند و سلطان محمود نبیره

فیروز شاه را بیادشاهی برداشته حکومت هندوستان بدست
 فروگرفتند و ملو با سلطان محمود در دهلې بود و سارنگ
 با اینجا لشکر منصور هر روز دو نوبت جنگ می انداختند
 بتخصیص ثمر خواجه اقبوغا که پیشتر دران معامله سعی
 او بود و چون این خبر بحضرت صاحبقران رسید و دران حال
 آنحضرت جهت قلع و قمع گمراهان و بت پرستان عزیمت
 جانب خطا تصمیم فرموده بود و عساکر گردون مأثر بر حسب
 فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش ازان هم بمسامع
 علیه رسانیده بودند که در ممالک هندوستان با آنکه اعلام
 دین محمدی - علیه الصلوٰۃ والسلام - در بعضی مواضع مثل دهلې
 و غیر آن برافراشته است و نقش کلمه توحید بر دراهم و دنانیر
 نگاشته بسی از اطراف و اکناف آن ممالک و مسالک بخت
 وجود کفار لعین و شین غوایت و ضلالت بت پرستان بیدین
 ملوث و آلوده است و ملوک آن جوانب ناغایت ازان
 گمراهان باندک چیزی قانع شده اند و ایشان را بر کفر
 و طغیان و ضلالت و عدوان مسلم داشتند و دران ولا چون
 پیش نهاد همت عالی آنحضرت احراز فضیلت غزو و جهاد
 و سپاه ستاره کثرت گردون صولت را بآن نیت مرتب داشته
 داعیه یورش هندوستان از خاطر مبارک سر برزد و سنت سنیه
 استشارت را رعایت نموده *

* نظم *

- * دران شغل بازیرگان رای زد *
- * که دولت مرا بوسه بو پای زد *
- * چو ایران و توران مرا شد تمام *
- * بهندوستان داد خواهم بکام *
- * بجوشم بجوشد جهان از شکوه *
- * بجنبم بجنبد همه دشت و کوه *
- * بهندوستان در زخم آتشی *
- * نمانم دران بوم گردن کشی *
- * نمایم بگیتی یکی دست بود *
- * که گردد ز پولاد من کوه خرد *
- * چه گویند هر یک درین داستان *
- * که دولت نه پیشد سراز راستان *
- * چو فرمود شاه جهان رای خویش *
- * سخنهای فرخنده آورده پیش *
- * گرافمایگان سپاه گزین *
- * نهادند از اخلاص رو بر زمین *
- * که فرض است فرمان صاحب قران *
- * براهل جهان خاصه بربندگان *
- * کجا او نه د پای ما سرنهیم *
- * ز فرمان او بر سر افسرنهیم *

- * گر آب و گر آتش کند جای ما *
- * نگردد ز فرمان او رای ما *
- * شه آسوده تر شد ز گفتار شان *
- * نوازش گری کرد بسیار شان *

گفتار در یورش همایون حضرت صاحب قران جهان کشا بجانب هندوستان به نیت غزا

فحوائی بشارت مودای کلام معجز نظام ربانی و مضمون
میمون تنزیل واجب التبجیل آسمانی - حیث قال جل من کبیر
متعال - ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا
کانهم بنیان مرصوص دلیلیست یقین نمای ریت زدای
بر علور تبیت مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر و منزلت نبیره
آزمایان معرکه غزو با اهل شرک و عذاب و مویدات این
معنی از نصوص کتاب و احادیث صحیح الانقصاب زیاده
از آنست که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد
لا جرم همت متعالی آنار صاحب قران موید دین دار پیوسته
در بند غزو و کفار و محاربه و قتال زمره اهل ضلال و استکبار بود
و در تاریخ رجب سنه (ثمان مایه) که از روی حساب سال
فتح قریب است موافق پارس نیل که شمارش مطابق عدد
اصحاب بدر افتاده به نیت غزاه متوجه صوب هندوستان شد

هر آینه مصدوقه نصر من الله وفتح قریب بظهور پیوست
 و میامن امتنان لقد نصرکم الله بید رقرین روزگار همایون
 گشت و با سپاهی چون قطرات امطار در نیسان و آذر بسیار
 و مانند اوراق و ازهار اشجار در فصل بهار بیرون از حیز حصر
 و شمار روی مکنت و اقتدار بآن دیار آورد و امیرزاده عمر
 پسر امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط سمرقند بازداشت *

* نظم *

چو آهنگ هندوستان کرد شاه * بتلقین الهام و عون اله
 بجوشید گفتی زمین و زمان * بجنبید گیتی کران تا کران
 روان شد سپاهی که هنگام عرض * شمارش ندانست کس جز بفرض
 شه شرق در قلب چون نره شیر * چو کوه روان خنک جنگی بزیر^(۱)
 ز خاریدن کوس خارا شکاف * پراگند سیمو غ در کوه قاف
 خروش روان رو بکیوان رسید * ز گرد سپه شد جهان ناپدید
 ملوک ممالک ز یکساله راه * ز احاد آن جیش نصرت پناه
 بد از هرد یاری و هر کشوری * سپاهی گران با گزین سروری
 ولی اصل آن لشکر کینه کش * ز توران زمین بد بتخصیص کش
 که اقبال سلطان صاحبقران * چو رخشنده خور بود و کش آسمان
 و چون رایت نصرت شعار در زمان حفظ آفرید گار سایه و مول
 برتر من انداخت *

* نظم *

(۱) در بعض نسخه بجای جنگی (خفلی) دیده شد *

پای بر سر آب جیحون روان * ز کشتی به بستند فرمان بران
 بران پل ز جیحون گذر کرد شاه * بتایید حق با تمامی سپاه
 جهاندار و آن چیش نصرت قرین * گزیدند منزل بخلم گزین
 و از خلم نهضت نمود * براه غزنیک و سمنگان روان شدند و از
 بقلان و عقبها گذشته اند راب مخیم نزل همایون گشت *

گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان بغزو کفار کتور و سیاه پوشان

چون رایت نصرت شعار سایه شوکت و اقتدار باند راب
 انداخت اهلای آن ولایت روی تظم و استغاثت بدرگاه
 عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کتور و سیاه پوشان داد
 خواستند که ما جماعتی مسلمانانیم و کافران هر سال مبالغی
 مال از ما می ستانند و باج و خراج می طلبند و اگر در ادای
 آن تعلل و تهاون می نماییم مردان ما را بقتل آورده زنان
 و فرزندان اسیر می برند و چون این سخن بمسامع علیه رسید
 حمیت پادشاهانه در حرکت آمد و آنحضرت را خود همیشه
 بتخصیص درین سفر وجهه همت عالی نهست نصرت دین
 و تقویت اسلام و غزو کفار و کسرا صفا م بود بی توقف روی
 توجه بدفع آن کافران ستمگار نهاد و از لشکر فیروزی اثر از هر
 ده نفر سه نفر گزین کرده بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده

شاهرخ را با باقی لشکر و اغرق در بیلاق غونان و یکتور
 بگذاشت و هر روز دو کوچ کرده به تعجیل می‌رفت و چون
 موضع پریان از وصول و نزول موکب همایون مشرف گشت
 امیرزاده رستم و برهان اغلن و جماعتی از امراء را باده
 هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سیاه پوشان روان کرد
 و بنفس مبارک از انجا سوار گشته بهمان صوب که متوجه بود
 براند و چون بخاولک رسید دران محل قلعه خراب بود
 بعمارت آن فرمان داد و اکثر امراء و تمام لشکریان اسپانرا
 دران موضع بازداشتند و پیاده ببالای کوه کتور برآمدند
 و با وجود آنکه آفتاب در برج جوزا بود و هوا گرم برف بغایتی
 بود که اسپان را دست و پای دران فرو می‌رفت و از رفتن
 عاجز می‌ماندند در شب که یخ می‌بست بر بالای آن می
 رانند و در روز که یخ و امی شد اسپان را بر بالای زیلوها
 و نمدها داشته توقف می‌نمودند و باز در آخر روز روان
 می‌شدند و بدین طریق می‌رفتند تا ببالای کوهی دیگر بغایت
 بلند برآمدند و چند اسپ که بعضی امراء همراه آورده
 بودند همه را باز گردانیدند و چون کفار دران درها مقام
 داشتند و از بالای آن کوهها راه فرود آمدن نبود و تمام برف
 داشت مجموع امراء و لشکریان از جرنغار و برنغار از ان
 بالای کوه بعضی بطناب فرود آمدند و بعضی بر روی برف

خسپیده خود را به نشیب روان می کردند تا بعد از زمانی
 بزمین می رسیدند و جهت حضرت صاحب قرآن چیزے از
 چوب ترتیب کرده و حلقها بران زده طنابهای دراز هرطنابی
 صد و پنجاه گز بآن حلقها بستند و صاحب قرآن موید غازی
 از صدق نیت بران چیز نشسته چند کس از بالای کوه او را
 بمقدار ریسمان فرو می گذاشتند و یک دو کس به بیل و کلند
 در برف جای پای نهادن و محل قرار و ایستادن راست
 میکردند تا آن جماعت فرود می آمدند و باز چیز را فرو می
 گذاشتند و دیگر بار محل قرار ترتیب میکردند تا باین طریقه
 در نوبت پنجمین به پایان کوه رسیدند حضرت صاحب قرآن
 غازی که در سرافرازی پای قدر بر تارک کیوان می نهاد
 عصا بدست اخلاص گرفته مقداریک فرسخ راه پیاده سیر
 فرمود و بقصد جهاد کمراجهاد از حسن اعتقاد بسته ارتکاب
 امثال این شد اید و مشقات نموده لاجرم بحکم من کان
 لله کان الله له در جمیع مدت حیات روی همت عالی
 بهر کار خطیر مشکل که آورد بآسان توجیهی میسر شد و رایت
 فتح آیتش از مشرق تا مغرب هر جا که رسید مظفر و منصور
 آمد *

* بیت *

* هر کرا کوشش از برای خداست *

* همه کارش زایزد آید راست *

و چند سراسپ خاصه را طفاها بگردن و دیگر اعضاء استوار
 بسته از بالای کوه فرو گداشتند و بعضی را نگاه داشتن نتوانستند
 از کوه در افتاده تلف شد و دوسراسپ بسلامت به نشیب
 رسید و حضرت صاحبقران بسعادت سوار شد و امراء و لشکریان
 پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند و کفار آن دیار
 مردم عادی قوی هیکل بودند^(۱) و بیشتر از خرد و بزرگ برهنه
 باشند و کلان تران ایشانرا عدا و عدا شو می گفتند و ایشان را
 علی حده زبانیست غیر پارسی و ترکی و هندی و اکثر ایشان
 غیر همان زبان خود ندانند مگر از موضعی که نزدیک
 ایشانست کسی آنجا افتاده باشد و بزبان ایشان وقوف
 یافته که ترجمان شود و الا هیچ کس بزبان ایشان وقوف نیابد
 و قلعه داشتند که در دامن آن آبی بغایت بزرگ می
 گذشت و از آن سوی آب کوهی عالی بود سر بفلک کشیده
 و عقاب بلند پرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده و آن ملا عین
 پیش از وصول سپاه ظفر پناه بیلک شب روز آگاه شده بودند
 و مقام خود را باز گذاشته و از آن آب گذشته رختها را ببالای
 آن کوه عالی کشیده بودند و بتصور آنکه کسی آنجا نتواند
 رسید در آن محل متحصن شده بودند و چون لشکر اسلام با قدم
 سعی جمیل بقلعه آن گمراهان رسیدند کس آنجا نبود اندک

(۱) در اکثر نسخ بجای بودند (اند) مکتوب است *

گوسفندی که داشتند گرفته خانهای آن خاکساران را آتش زدند و چون باد از آب بگذشتند و اشارت علیه بنفای پیوست که عساگر گردون مآثر از اطراف و جوانب بآن کوه بر آیند میجاهد آن دلاور چالاک زمزمه تکبیر و تهلیل بمسامع مسبحان صوامع افلاک رسانیدند و بقصد آن سنگ دلان فهی کالحجارة او اشد قسوة روی جلالت بکوه نهادند شیخ ارسلان با تومان کپیک خان در قنبل جرنغار پیش از همه اعدای دین را رانده بقله برآمد که برایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی از طرف دیگر کافران را رانده جای ایشان فرو گرفت و شاه ملک در موقف قتال وجدال با آن زمره ضلال سعی و کوشش بحد کمال رسانید و از غازیان سعادت ممد چهارده کس از بالای کوه در افتاده بمرتبه بلند شهادت فایز گشتند و مبشر جنگهای مردانه کرد و منکلی خواجه با جمعی از بهادران قوشون خود پیش رفته بدالای کوه بر آمد و سونجک بهادر نیز با مردم خود داد مردی و مردانگی داد و شیخ علی سالبرد لاور پیش از قوم خود بدالای کوه بر آمد و دشمنان را رانده جای ایشان بستد و موسی رک مال و حسین ملک قوجین و امیر حسین قورچی دست بردهای بهادرانه نمودند و باقی امراء هزاره و قوشون با تمامی لشکر منصور از اطراف حمله آوردند و نصرت اسلام را بجان کوشیده

آثار شجاعت و دل‌آوری بظهور رسانیدند و بسیاری از کفار
 فجار را بتیغ آبدار^(۱) بکدرانیدند و بعد از سه شبانه روز که
 پیوسته جنگ بود آن روز بر گشتگان بتنگ آمدند و بعجز وزاری
 امان خواستند حضرت صاحبقران آق سلطان کشی را پیش
 آن گمراهان فرستاد که اگر بقدم انقیاد و اذعان بیاید و زبان
 و دل را بکلمه توحید و نورایمان بیاراید خون و مال شما
 ببخشم و این ولایت را بشما ارزانی دارم آن بدبختان را کار
 بجان رسیده بود چون آن بوساطت ترجمانی که داشتند
 بشنیدند روز چهارم همراه آق سلطان بدرگاه اسلام پناه
 شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان مسکنت و تضرع برکشادند
 که ما بنده ایم و هرچه فرمان آنحضرت باشد متابعت کنیم
 عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانید و استمالت داده
 بازگردانید و چون شب در آمد آن روز بر گشتگان تاریک دل
 بر امیرشاه ملک شبیخون آوردند و بعضی از ایشان خسته
 و جسته جان بیرون بردند و قریب صد و پنجاه کس اسیر گشته
 کشته شدند و از ممر آب نیغ بآتش دوزخ پیوستند و تمام لشکر
 اسلام بآن کوه برآمدند و بر حسب فرموده اقتلوا شیوخ
 المشرکین و استحبوا شرخهم - علی قایلها افضل التکیة
 و السلام - از آنچه مانده بودند مردان را بتیغ غزا بکدرانیدند

(۱) در بعض نسخه بجای آبدار (جهاد) است *

و فرزندان و زنان را اسیر کردند و برقله آن کوه و سرِ فول^(۱) از
 سرهای بی دینان که هرگز سر بسجده حق در نیاورده بودند
 منارها برافراشتند و حکایت آن غزو نامه ار را که در ماه
 مبارک رمضان سنه (ثمانمایه) وقوع یافت بود با تاریخ
 همانجا بر سنگ نگاشتند تا بتمادی روزگار خلیق بدیده اعتبار
 مطالعه نمایند و شمه از کمال شوکت و اقتدار صاحب قران
 مرید کامگار در یابند چه اهالی آن دیار برانند که در هیچ عصر
 از اعصار هیچ پادشاه رفیع مقدار حتی اسکندر ذوالقرنین
 برانجا دست نیافته *

* بیت *

* آنچه این صاحب قران را شد میسر در جهان *

* هیچ شاه کامران حتی سکندر آن نیافت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران دین پرور
 محمد آزاد را بتحصیل حال امیرزاده رستم

و برهان آغلان و مراجعت

نمودن از کتور

چون از امیرزاده رستم و برهان آغلان که بطرف
 سیاه پوشان رفته بودند خبری نمی آمد رای عالم آرای
 یکی از کتوریان را غجرجی ساخته از خانه بچگان محمد آزاد

(۱) در بعضی نسخ بجای فول (پل) دیده شد *

و دولتشاه و شیخ علی و اید کوچقرا و یغور و شیخ محمد و علی
را با چهار صد کس ترک و سیصد تاجیک مقدم بر همه
محمد آزاد بفتح حص احوال ایشان فرستاد محمد آزاد با آن
جماعت بر حسب فرمان روان شدند و براههای تنگ و دشوار
بمشقت بسیار بکوههای بلند برآمدند که نظم بر کمال کمال •

* بیت *

* مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است *

* اجرام کوهها است نهان در میان برف *

بی مبالغه وصف الحال آن بود آن دلاوران صاحب توفیق
سپرها بردوش استوار کرده و به پشت باز خسپیده خود را
بر روی برف به نشیب رها کردند و بعد از زمانی بزمین
رسیدند و چون از آنجا روان شده بقلعه سیاه پوشان آمدند
هرچند گرد آن گردیدند کسی را ندیدند و آواز کس نشنیدند
اما پی پای غلبه یافتند که بطرف دره رفته بودند و آن در
واقع پی پای سیاه پوشان بود که از توجه لشکر منصور آگاه
شده بودند و از قلعه بیرون آمده پیش ایشان باز رفته بودند
و در دره تنگ کمین کرده و چون برهان اغلن و امیرزاده رستم
و از امراء قوشون اسمعیل و الله داد و سونچ تمور و یحیی
و آدینه و شیخ حسین سوچی و صابن تمور و شمس و قرنقه
وارد شاه و دولتشاه جیاجی و هری ملک تواجی با سپاهی

که همراه داشتند بدان دره تنگ رسیده بعضی گذشته بودند
و بعضی غافل فرود آمده و اسپان را رها کرده سیاه پوشان
تاریک دل از کمین بیرون بسته بودند و ^(۱)مغافصه بر سر ایشان
ریخته و برهان آغان از بددلی و سست رایی جنگ ناکرده
جبه انداخته بود و گریخته و ازین سبب شکست بر لشکر افتاد

* بیت *

* چو سردار در جنگ بدمود پشت *

* نه خود را که نام آوران را بکشت *

و چون کفار مشاهده کرده بودند که سیاه اسلام رو بگریز
نهاده دلیر گشته از عقب ایشان در آمده بودند و بزخم تبرزین
و میتین بسیار مسلمانان را شهید کرده از انجمله از امراء
قوشون شیخ حسین سوچی و دولت شاه جیاجی و آدینه بعد
از کوشش فراوان و جنگهای مردانه بدرجه شهادت استسعاد
یافته بودند انا لله و انا الیه راجعون القصة محمد آزاد
آن پی گرفته از عقب سیاه پوشان روان شد چون بآن دره
رسید که جنگ واقع شده بود با سیاه پوشان تیره رای دو چار
خورد و با ایشان محاربه عظیم کرده داد مردی و مردانگی
داد و بهیاری ازان کفار خاکسار را بشمشیر آبدار و خدنگ

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای مغافصه

(مناوضه) و در بعضی بجایش (معارضه) است *

سندان گذار بجهنم - و بیس القرار - فرستاد و ایشان را مقهور
و منکوب گردانیده جبه و اسلحه و اسبان لشکر اسلام که گرفته
بودند باز ستند و مظفر و منصور به برهان آغلن و سپاه گریخته
پیدوست و از لشکریان هر کس جبه و سلاح و اسب خود شناخته
بستند و محمد آزاد برهان آغلن را گفت امشب درین موضع
توقف می باید نمود او از بد دلی نه ایستاد و بعقبه برآمد
و بآن واسطه لشکریان نیز از عقب او برآمدند و هر آینه چون
سردار بد دل و بی جگر باشد بر لشکر شکست آید و لهذا در
حکمت سیاستی^(۱) بیان کرده اند و شیخ سعدی رحمه الله علیه
محصل آن بنظم آورده که *

* بیت *

* به پیکار دشمن دلیران فرست *

* هزبران بنار و شیدان فرست *

* سپه را مکن پیش رو جز کسی *

* که در جنگها بوده باشد بسی *

* نتابد سک صید رو از پلنگ *

* ز روبرو جهد شیر نادیده جنگ *

* مخنث به از مرد شمشیر زن *

* که روز و غا سر بتابد چو زن *

* یکی را که دیدی تود جنگ پشت *

(۱) درسه نخته بجای سیاستی (هپاشی) است *

* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

و حقیقت آنکه کم ناموسی که برهان آغلن دران قضیه کرد
از زمان چنگیز خان باز از قوم قیات کس نکرده و در جنگ
اوزبک نیز مثل این حرکتی از و صدور یافته بود و حضرت
صاحب قران از مکارم اخلاق پادشاهانه او را عفو فرموده بود
و برقرار حرمت او میداشت و درین و لا او را از برای آن
فرستاد تا باشد که جبر آن نموده او را آب روی حاصل شود و او
خاک چنین عار بر فرق روزگار خویش کرد * * نظم *

سپهد نزدیک بجز صفدری * که تنها فیندیشد از لشکری
چوبد دل بود پیشوای سپاه * شود کار لشکر سراسر تپاه
سپهدار بد زهره هرگز مباد * که ناموس لشکر رود زو بیاد
و حضرت صاحب قران دین پرور بعد از فتح کتور و قهر و قتل
کفار دیو سیر بد اختر جلال اسلام و علی سیستانی را با جمعی
بفرستاد تا محل بیرون رفتن ازان دره تفتیش نمایند و راه
آماده سازند و لشکریان را فرمان داد تا زرع بی دینان
ستم پیشه را که دران موسم هنوز سبز بود از بیخ برکنند
و چون جلال اسلام و علی بر حسب فرموده جای برآمدن
پیدا کردند و در بعضی محل برف را سوراخ کرده راه راست
ساختند حضرت صاحب قران در زمان عون پروردگار مظفر
و کامکار روان شد و از عقبها و کوهها گذشته بخاک نزل

فرمود و جهمی را بمکانظت آن قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود باز داشت و در آن محل با سپاه رسیده تمام آراء و لشکریان که از مدت هزده روز باز پیاده بغزو کفار قیام نموده بودند سوار شدند و از آنجا نهضت نموده در ظل رایت نصرت شعار بفتح و فیروز با غرق همایون پیوستند و چون برهان آغلن و محمد آزاد و لشکری که با ایشان بود بمعسكر ظفر پناه رسیدند حضرت صاحب قران برهان آغلن را که جنگ ناکرده از پیش کافران گریخته بود بمجلس همایون راه نداد و در معرض خطاب و عتاب آورده با امراء بر سبیل تغییر و سرزنش او فرمود که نفس قران مجید بآن ناطق است که اگر از مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت نمایند برد و بیست کس از کفار غالب آیند و او باده هزار مرد از پیش اندک نفری از کفار گریخته است و مسلمانان را در مهلکه انداخته و باین جریمه او را گناه گار ساخته از نظر بینداخت *

* مصرع *

* کز چشم عنایتش بیند از که مرد *

و محمد آزاد را که پیاده با چهار صد کس در جنگ همان گروه پای ثبات فشرده بود و بسیاری از بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده و ایشان را مغلوب گردانیده و هرچه از سپاه اسلام برد داشت بودند باز ستمده بود به تربیت و عاطفت خسروانه

سرافراز گردانید و با نعمات بی دریغ نواخته قوشون ارزانی داشت و جماعتی که با او آثار جلالت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را بعطایای پادشاهانه نوازش فرمود *

گفتار در بازگردانیدن صاحب قران ملکی
ملکات امیرزاده شاهرخ را بهرات

آن حضرت هم دران محل قرۃ العین سلطنت و پادشاهی
امیرزاده شاهرخ را اجازت داد که بخراسان معاودت
نماید و در هنگام وداع او را بزبان عطوفت و مهربانی بسی
نصیحت فرمود *

- * که ای نورچشم پدر هوش دار *
- * سخنهای پیـرانـه ام گوش دار *
- * بهر صورتی کافتد از خیر و شر *
- * مشو غافل از ایزد دادگر *
- * بهر حالی از شادمانی و غم *
- * مزن جز بفرموده شرع دم *
- * بفتح اربری کار دولت زبـدش *
- * ز نایب حق دان نه از سعی خویش *
- * مکن خوبآسایش و ناز و نوش *
- * مراد از خدادان ولیکن بکوش *

و چون حضرت صاحب قران گوش سعادت آن چشم و چراغ

دودمان سلطنت را بجواهر مواعظ و نصایح بیدار است او را
 گذار گرفته وداع کرد و بحفظ و عنایت بی غایت الهی سپرده
 روانه ساخت و رایتِ نصرت شعار از انجا نهضت نموده
 بسعادت و اقبال متوجه صوب کابل شد و از راه تل بکوه
 هند و کش برآمد و از بیخ شیر که به بیخ پیر مشهور است عبور
 کرده بجلاء باران که از انجا تا بکابل قریب پنج فرسخ است
 بمرغزاری نزول فرمود و چون طایر همت بلند پرواز آن
 حضرت عالی منقبت پیوسته به پروبال عدل و احسان در
 هوای تعمیر بلاد و ترفیه عباد طیران می نمود درین و لا از
 رود خانه که در انجا جاریست بحفر نهری فرمان داد و بر
 تمام امیران و لشکریان قسمت نمود و جوئی بزرگ بطول پنج
 فرسخ باندک زمانی از آب غربان جاری ساخت و آنرا
 جوی ماهی گیر گویند و چند دیه معتبر بآن آب معمور شد
 و آن وادی غیر ذی زرع - حدایق ذات بهجت - گشت *

* بیت *

* هر جا نسیم دولت صاحبقران وزد *

* از خاک آب خیزد و از خار گل دهد *

و بعد از کفایت آن مهم از انجا نهضت نموده بسعادت و
 اقبال روان شد و چون بکابل رسید مرغزار دورینی معسکر
 ظفر قرین گشت *

ذکر رسیدن ایلمچیان از اطراف و تازی اغلن

از قلماق و شیخ نورالدین از فارس

چون مرغزار دورین از فر نزول موکب نصرت آیین
غیرت فزای سپهر برین گشت از طرف دشت ایلمچی تمور
قتلغ اغلن و کس امیواید کو برسیدند و از جانب چته نیز رسول
خضرخواجه اُغلن آمد امراء و نویینان ایشانرا به پایه سریر
اعلی رسانیدند و بعد از اقامت رسم زمین بوس زبان را بدعا
و ثنا آراسته رسالتی که داشتند ادا نمودند مضمون پیغام همه
این بود که ما بنده و چاکر و تربیت یافته آن حضرتیم و اگر
پیش ازین خدشه مخالفتی چهره اخلاص ما را خراشیده پای
از جاده متابعت بیرون نهادیم و گریخته در بیانها سرگشته
و حیران گردیدیم این زمان قبح و زشتی آن صورت در آینه
عقل مشاهده کردیم و از آن مخالفت ناپسندیده که باعث
بران و سوسه شیطانِ جهل و غرور بود پشیمان گشته
انگشت فدایت بدندان تاسف گزیدیم اگر عاطفت
حضرت صاحب قران شامل احوال ما گشته نقوش آن
جرایم بزال عفو بشوید و گناه ما را ببخشد بعد ازین قدم
از جاده بندگی فراتر ننهیم و از فرمان بندگان حضرت بهیچ
حال تجاوز نه نماییم *

* نظم *

* جهان از کران تا کران زان تست *

* سر ما همه زیر فرمان تست *

* همه بزدگانیم خسرو پرست *

* درین عهد فوخته هر کس که هست *

و قایمی اغلی درالغ پورت با قان مخالفت کرده و از قلمساق گویخته هم درین محل بپایه سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران او را کذار گرفته بزبان اعزاز و اکرام پرورش نمود و بصنوف عنایت و عاطفت پادشاهانه مخصوص فرمود و خلعت طلا دوز و کمر مرصع و اسپان راهوار و استران قطار و شتر بسیار باخیمه و خرگاه و هرچه در عداد تجملات سلاطین باشد درباره او ارزانی داشت و او ظفر کردار ملازم موکب همایون شد *

* مصرع *

* آزاد بنده که بود در رکاب او *

و هم درین محل امیر شیخ نورالدین پسر سار بوغا که در پورش پنج ساله بر حسب فرمان بفارس رفته بود که اموال آنجا ضبط نماید از شیواز بوسید با خزانه و بسی تحفه های ارجمند گرامی و تبرکات گرانمایه نامی مثل جانوران شکاری از طیور پرند و فهود جهنده دونده و صنوف ذخایر از نقود و زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعت های طلا دوز فاخر و نفایس ثیاب و اقمشه رنگارنگ و کرایم اسلحه و هرگونه آلات و ادوات

جنگ و اسپان تازی با زین زر و شتران شکوه مند کوه پیکر
 و استران بسیار بعضی قطار و بعضی زینی راهوار و چندی
 رکابی بار خوت و آلات زر و نقره مکمل بسته و چترها بر بالای
 آن تعبیه کرده و سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه همه از
 سقرلاط الوان و دیگر تجملات و تنسوقات فراوان مجموع این
 طرائف و ظرائف از لطف و خوبی بمرتبه که دیده بندگان
 از نظاره آن حیران می ماند و از بسیاری بمثابه که اندیشه
 محاسبان از شمار آن سرگردان می شد کُتَّاب و حُساب
 دیوان جالب انتساب سه شبانه روز متصل آن را قلمی کرده
 نسخها پرداخت و بمطالعه امراء رسانیدند و روز عرض
 مجموع امراء و نوینان باتفاق آنرا بپایه سربر اعلی عرشه
 داشتند و امیر شیخ نورالدین زانوزده از اول صباح که
 افق سیم سیمای آسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین
 آفتاب برسم پیشکش بر عرض طبق نهاد تا زمان فرمان
 اقم الصلوة لدلوك الشمس آن پیشکشها می گذرانیدند
 و در آن مجلس عالی که شوکت فریدون و حشمت خسرو
 پرویز را در نظر روزگار خوار گردانیده بود تازی آغل
 و ایلچیان دشت و چته و دیگر جوجیان حاضر بودند و از
 مشاهده آن متعجب و حیران مانده هم از لطافت و غرابت
 آن تبرکات که مثل آن در متخیله ایشان هرگز نگذشته بود

و هم از رفعت و علو شان حضرت صاحب قران که یک بنده
از بندگان او تواند که چنان تحفه بعرض رساند و الله یختص
بر حمته من یشاء * نظم *

فرازنده سقف گردان سپهر * فروزنده شمع و خشان مهر
کسی را کز اهل جهان برگزید * ز رفعت بگردون تواند رسید
عاطفت خسروانه ایشان را بسی ازان تبرکها ارزانی داشت
و نیکو بندگی امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی محل قبول
یافت و از جلالت قدر و عزت مجال زبان حالش از پرده
انفعال این ترانه می سرود *

* امروز هر نثار که کمتر ز جان بود *

* نه در خور جلالت این آستان بود *

و بعد ازان حضرت صاحب قران ایلیچیان اوزبک و جته را
مرحمت فرموده بکلاه و کمر و خلعت و اسب سرافراز گردانیده
و ملتسمات همه را مبدول داشته بانوازش نامه و بیلاکات
و تنسوقات خسروانه باز گردانید و امیر شیخ نورالدین زانو
زده برهان اغلن و کسانیا را که با او مخاطب بودند در خواست
کرد مراحم بیدریغ گناه ایشان را با و بخشید و صکیفه جرایم
همه را رقم عفو کشید و هم دوران و لا سلطان محمود خان بالشکر
دست چپ و امیر زاده سلطان حسین و امیر زاده
رستم و امیر جهان شاه و غیاث الدین ترخان و حمزه

طغی بوغا بولاس و امیر شیخ ارسلان و سونچک بهادر و مبشر
و دیگر امراء بر حسب فرمان بصوب هندوستان روان شدند
و پیش ازین ملک محمد برادر لشکر شاه اوغانی با جمعی
رعایا بدرگاه عالم پناه آمده بود و داد خواسته که موسی
اوغانی که مقدم قبیله کرکس است برادر مرا که ازبندگان
حضرت بود کشته است و قلعه ایریاب را خراب کرده و هزاره
مارا غارتیده و اسباب و املاک ما را بدست غصب و تغلب
فرو گرفته و بدزدی و راه زنی مشغول است و هیچ آفریده
بسلامت ازان حوالی نمی تواند گذشت و من بنده از بیم
جان گریخته بغزنین آمدم و چون بشارت توجه موکب نصرت
قرین شنیدم آنجا توقف نمودم حضرت صاحب قران را ازان
حکایت نایره غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن بد کرداران
را وجه همت عالی ساخته فرمود که تو خود را پنهان دار
تا من او را طلب دارم اگر بیاید داد تو از و بستانم و اگر
تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون برادر او را بقصاص رسانی
و در زمان کسی را با یرلیغ قضا جریان پیش موسی فرستاد
که بمسامع علیه رسانیدند که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته
و حال آنکه آن حصار بر سر راه هندوستان واقع است
و مناسب نیست که خراب باشد می باید که بتعجیل پیاپی
تا ثرا رعایت فرموده آن ولایت را بتوازانی داریم و قلعه

را بحال عمارت باز آری و چون فرستاده پیش موسی رسید
 بتعجیل با پیشکش بهایه سریر اعلی شتافت و بسعادت زمین
 بوس استسعاد یافته پیشکش کشید رای ممالک آرای صواب
 آن دانست که او را با تمام اتباع بدکردارش نیست گرداند
 تا ماده فتنه و فساد از آن ولایت بکلی منقطع شود او را بجای
 طلا و وز و کمر و شمشیر زر و اسب بازمین و دیگر انعامات
 پادشاهانه ایمن و مستظهر گردانید و فرمود که ما لشکر با تو
 همراه کنیم تا بروی و قلعه را معمور سازی تو حشم خود را کوچ
 کرده بفرد یک حصار آور و بعمارت قلعه مشغول شو و سعی کن
 که تا رسیدن ما قلعه تمام شود و اگر کاری مانده باشد چون ما
 برسیم چریک مدد کرده مکمل سازند و ترا آنجا گذاشته متوجه
 هندوستان شویم و موسی رکمال را با سه هزار مرد همراه او
 کرده بتعجیل از پیش روان ساخت و چون بایریاب رسید
 بر حسب فرمان حشم خود را بحوالی قلعه بدامن کوه آورد
 و عمارت حصار را آغاز نهاد و هر روز ویست سیصد مرد بادهل
 و سرنا بجد تمام بکار مشغول بودند *

گفتار در تعمیر قلعه ایریاب و دفع فطاع الطريق

او عانی

حضرت صاحب قران گیتی ستان مهد اعلی سرایمک
 خانم و امیرزاده الغ بیگ را که همراه بودند از مرغزار

در رین بسمرقند باز گردانید و در چهارشنبه غره ذی الحجه
 سده (ثمان مایه) از جلگای کابل پای توفیق برکاب توکل در
 آورده سوار شد و به تعجیل براند و چون با عساکر گردون مآثر
 در شنبه چهارم ماه بایریاب رسید عمارت قلعه آغاز کرده
 بودند سرا پرده عظمت و کامگاری با طناب دولت
 و بختیاری استوار کرده باوج سعادت برافراختند و لشکر
 گروه گروه رسیده بمورچل فرود آمدند و حکم جهان مطاع
 باتمام قلعه بنفاد پیوست و آن حصاری بود معتبر مشتمل بر
 مسجد جامع و دیگر مساجد و بسی مساکن و اماکن و تعمیر
 مسجد جامع باهتمام امیر شاه ملک و جلال الاسلام حواله
 رفت و چنان قلعه بمدت چهارده روز ساخته پرداخته گشت
 و حضرت صاحب قران تواجیان را بخفیه امر فرموده بود
 که از اتباع موسی که بعمارت مشغول اند هرکس که پیرون
 رود نگذارند که بمحل خود باز گردد و ایشان ازین معنی
 رمزی دریافته بودند و چون قلعه تمام شد حضرت صاحبقران
 صباح جمعه هفدهم ماه جهت احتیاط خندق و حصار بر
 اسپ بوز که آنرا تخت روان می گفتند سوار شده گرد قلعه
 می گشت و امراء و نوینان پیاده ملازم رکاب همایون
 میرفتند و از اتباع موسی که کار می کردند هفت نفر بر
 بالای خانه بر پشت دروازه ایستاده بودند چون حضرت

صاحب قران بمقابل دروازه رسید از روزن آن بالا خانه
تیری بقصد آنحضرت انداختند چنانچه از آواز گدشتن تیر
اسپ برמיד اما حفظ الهی پیوسته شامل احوال آنحضرت
بود گزندی نرسید ناپره خشم پادشاهانه برافروخت و از
دیگر دروازه باندرون حصار درآمد و فرمان داد تا موسی
را با مردم او که بعمارت آمده بودند مجموع بگیرند و آن
هفت جاهل بی باک که بر بالای دروازه تیر انداخته بودند
از بیم جان دست اضطراب بجنگ برگشادند و چند کس را
زخم دار کردند تا کلکی سیستمی نرد بان نهاده ببالا برآمد
ایشان را بقتل آورد و در چاشت همان روز بر حسب یرلیغ
لازم الاتباع موسی را بادویست کس از اتباع او که گرفته
بودند بملک محمد سپردند و او با سه نوکر ایشان را بقصاص
برادر بخنجر انتقام سرازین جدا کرد و بآب دشنه آنش
فعل آن باد پیمایان را بخاک هلاک انداخت و از سرهای
ایشان مفارقه ساخت و فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت
کردند و جمعی از روهای آن بدکرداران که در حشم بودند
نا چیز شدند و زن و فرزند و اموال و اسباب آن ظالمان
بدست مظلومان ایریاب افتاد که سالها از جور و بیداد
ایشان بلاها دیده بودند و زحمتها کشیده مصدوقه
وسیعالم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور

پیوست

* بیت *

کس بر اسپ ستم سوار نشد * که نه افتاد و خوار و زار نشد
 عاطفت حضرت صاحبقران قلعه ایریاب را بملک محمد
 ارزانی داشت و او از میان التفات آنحضرت بجای برادر
 حاکم قلعه و والی ایل و احشام آن ولایت گشت و راههای
 آن حدود و نواحی از آسیب تعرض مفسدان و بی باکان
 ایمن شد و حقیقت آنکه مساعی مشکور که حضرت صاحب
 قران دین پروردرباب صلاح ممالک و ایمنی طرق و مسالک
 در معظم بلاد و ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافه بنی
 آدم تا انقراض عالم بادهای شکر آن قیام نمایند از عهده آن
 بیرون نیایند *

آنچه انصاف او بعالم کرد * که تواند که شکر آن گوید
 چه بر آید ز دست خلق مگر * فضل یزدان رضای او جوید
 گفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان

و نغزو قطع ماده طغیان و عدوان

جماعت پرنیان

حضرت صاحبقران مصالح ولایت ایریاب از فردولت
 خلود انتساب بساخت و امور آنجا بر نهج استقامت جریان
 یافت رایت نصرت شعار در شنبه هزدهم ذی الحجه سنه

(ثمان مایه) نهضت فرمود و عیان عزیمت بصوب خطه
 شغوزان معطوف گشت و از کوه و جنگل عبور نموده در
 حوالی آن خطه نزول فرمود و روز دیگر توقف نمود
 و فرمان شد که شاهزاده جوان بخت خلیل سلطان با جمعی
 امراء و اغرق از راه قبیچغای^(۱) بصوب با نوروان شود و حضرت
 صاحبقران سپهراقتدار ایلغار فرموده شبگیر کرد و با چند هزار
 سوار روی توجه بجانب قلعه نغر آورد و صباح سه شنبه
 بیست و یکم ماه مذکور رایت منصور بآنجا رسید و پیش ازین
 در مقام کابل امیر سلیمان شاه و دیگر امراء با لشکر خراسان
 بر حسب فرمان هما یون متوجه نغر شده بودند و آن قلعه را
 عمارت کرده و در استحکام آن سعی بلیغ نموده و چون هوای
 آن دیار از غبار موکب ظفر شعار مشکبار گشت مقارن وصول
 فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیله پرنیانی از قبایل
 اوغانی که مثال متحکم الامثال صادر شده بود که کمر بندگی
 بسته با لشکر خود بمعسکر ظفر پناه آیدند و بوظایف ملازمت
 و خدمتگاری قیام نمایند پای از جاده انقیاد بیرون نهاده
 اند و لشکر نفر ستاده و پیش ازین در آن هنگام که شاهزاده
 پیر محمد حوالی دیار هند را تاخت فرموده بود و سپاه
 منصورش برده و غنایم بطرف کابل می آوردند آن بی باکان

(۱) درد و نسخه بجای قبیچغای (قبچاق) دیده شد *

جسارت نموده راه زده بودند و بعضی از آنها برده و از آب
هیرمن^(۱) گذشته و در کوههای بلند و جنگلهای محکم متحصن شده
بقطع طریق اقدام می نمودند از وصول این اخبار آتش
خشم آن حضرت زبانه زدن گرفت و هم در آن روز * * نظم *

* خدیو جهان گیر صاحب قران *

* ز تخت اندر آمد بتخت روان *

* یکی باره کوه پیکر بزیور *

* بچستی آهو به نیروی شیر *

* سبق برده از آهوان در شتاب *

* بگرمی چو آتش به نرمی چو آب *

و با عساگر گردون مآثر که هنگام تاخت نه باد جهان نگرود گرد
ایشان دریافتی و نه برق آتش فعل غبار نعل رخس ایشان
شکافتی روی قهر و انتقام بصوب آن بدکرداران نکوهیده فرجام
نهاد و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا لشکریان
پیداده گشته بکوهها و جنگلهای برآیند و در آیند و آن سرگشتگان
عاصی را بقوت بازوی جلالت و مردی بدست آرند و از
پای در آرند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و خلق
بسیار از آن باد پیمایان خاکسار بتیغ آبدار بآتش دوزخ

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای هیرمن

(هیرمند) است *

فرستادند و فرزندان ایشان را اسیر کرده اموال و اسباب
شان بباد تاراج بردادند و خانها را آتش زده دود استیصال
از دود مان آن دزدان بد فعال بر آوردند * * بیت *

* هر آن کو ز صاحب قران سر کشد *

* زمانه سرش را ز تن بر کشد *

* کسی کو نهد بر خلاش قدم *

* سیه روی گردد بسانِ قلم *

و بعضی از ان اشرار صوب گریز و جبه عجز و اضطراب ساختند
و بوسیله فرار جان از ورطه آن قهر بکنار انداختند همت
پادشاهانه مقتضی آن شد که دران کوه توقف نماید تا بپای آن
قوم فتنه انگیز بشمشیر تیز بریده گردد و راههای آن ولایت
بکلی از خوف و خطر مفسدان ایمن و آرمیده ماند در انضام
آن حال از کلانتران آن قوم او بل نام روی اخلاص به نیکی
صادق بدرگاه عالم پناه نهاد و بشرف بساط بوس استسعاد
یافته توبه و استغفار وسیله نجات ساخت ضمیر منیر که بنظر
فراست ملکانه از عفوان ظاهر اسرار باطن مطالعه فرمودی
در یافت که او را سعادت یاور می نمود بدلی پاک و خاطر
صافی از در ابدی و خدمت گاری در آمده صحیفه زلات
او را رقم عفو کشید و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز
گردانید و بمیامن راستی از گرداب بلا رستگاری یافته بانواع

تربیت و نوازش مخصوص گشت * * بیت *

* چو صبح صادق آمد راست گفتار *

* جهان در زر گرفتش محشم وار *

* چو سرو از راستی برزد علم را *

* ندید اندر خزان تاراج غم را *

و امیر سلیمان شاه بعد از آنکه قلعه نغرا را چنانکه ذکر کرده شد آبادان ساخته بود و از تعمیر و استحکام آن پرداخته خبر یافته بود که حشم کلاتیان که قبيله با قوت و گروهی با عدت و اهبت اند یرلیغ لازم الاتباع را بمظاوعت و انقیاد تلقی نکرده اند و لشکر خود را بمعسکرفریناه نفرستاده و بدو روز پیش از آنکه رایت نصرت شعار سایه وصول بر قلعه نغرا اندازد بالشکری که ملازم او بودند بر سر آن حشم تاخت کرده بود با وجود آنکه ایشان مردم قوی هیکل و دلاور بودند همه را مغلوب و منکوب گردانیده و بعضی را بتیغ قهر گذرانیده و جمعی را دستگیر و فرزندان ایشان را اسیر گرفته و خان و مان ایشانرا بباد غارت و تاراج برداده و از حدود و مواضع کلاتیان مظفر و منصور توجه نموده بدرگاه عالم پناه آمد و بعضی بساطبوس مستسعد گشته بصنوف تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در جمعه غره ماه محرم سنه (احدی و ثمان مایه) حضرت صاحب قران از ناحیه قبيله پرنیان

مراجعت نموده در حوالی قلعه نغر بسعادت و اقبال نزول فرمود و امیر سلیمان شاه را با فوجی از لشکر بمولتان پیش امیرزاده پیر محمد فرستاد و شاه علی فراهی را با پانصد پیاده در قلعه نغر بگذاشت و از آنجا در ضامن حفظ و تایید ملک دیان روان شده موضع بانو مخیم نزول همایون گشت و پیر علی سلدوز و امیر حسین قورچی را با جمعی از لشکر در آن محل بازداشت و رایت منصور از بانو نهضت نموده جمعه هشتم ماه مذکور سایه اقبال بر کنار آب سند انداخت و در همان محل که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریخته خود را بر آب زد و بگذشت و چنگیز خان فرود آمد و از آب عبور نموده باز گشت اطناب سراپرده پادشاهی باو تاد عنایات الهی مشهود شد قبه بارگاه خلافت پناه سر رفعت باوج ماه بر افراخت حکم عالم مطاع نفاذ یافت که بر سر آب سند پلی بندند طاعت گذاران در زمان دست مہارت برکشادند و بدو روز از سه پایه و کشتی و نی جسری معتبر به بستند و درین اثنا ایلچیان که از اطراف ممالک آمده بودند بعضی را روانه فرمود مثل سید محمد مدنی که از حرمین شریفین مکہ و مدینه شرفهما لله تعالی روی توجه بهایه سر بر اعلی که قبله اقبال و کعبه آمال جهانیان بود نهاده رسالت مجموع حکام و اشراف آن اطراف آورده

بود بعضی عرض رسانیده که همه در مقام انتظار مقررند و امیدوارند که رایت جهان کشای همای آسایه سعادت بفرق همگنان گسترده و آن مملکت را در پناه حمایت و عنایت خویش آورد و ایلیچی اسکندر شاه والی کشمیر بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود او را نیز نوازش نموده باز گردانید و فرمان داد که اسکندر شاه با لشکر خود در شهر دیپالپور بمعسکرتظرف پناه ملحق شود *

گفتار در عبور فرمودن حضرت صاحب قران از آب سند

روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه (احدى و ثمان مایه) موافق پارس ثیل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی نه درجه گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر گردون مآثر مجموع آب برداشته بکنار چول چرو فرود آمدند و آن بیایانی است درازی آن از طول امید هوسناکان کشیده تر و عرض آن از عرصه کرم فتوت پیشگان افزون تر و در حوالی آن از آب و آبادانی هیچ اثری و این چول در کتب تواریخ بچول جلالی مشهور است از آن سبب که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریزان شده از آب بگذشت و باین چول درآمد و در آن و اخلاص یافت و چون رایت فروخته فال سایه نصرت و اقبال بران حدود انداخت

مقدمان و رایان کوه چود برهمنائی طالع مسعود رو بدرگاه
 عالم پناه آوردند و کمر بندگی بر میان جان بسته سر بر خط
 فرمان و قدم در دایره انقیاد و اذعان نهادند و به مراسم
 پیشکش و شرایط مال گذاری و خدمت گاری قیام نمودند
 و پیش ازین بچند ماه رستم طغی بوغا برلاس بالشکری
 بر حسب فرمان بطرف مولتان^(۱) رفته بود و عذران عزیمت
 بصوب کوه چود تافته چند روز آنجا توقف نموده و همین
 رایان وظیفه ملازمت بتقدیم رسانیده تغار و علوفه چنانچه
 باید مرتب داشته بود و خدمتهای پسندیده بجای آورده
 لاجرم درین ولا عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شد
 و احکام جهان مطاع در باب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ
 یافت و خوش دل و آسوده خاطر بی گزندی و تفرقه بمقام
 خود باز گشتند هر آینه نهال ادب و خدمت ثمره دوستکامی
 و آسایش بار آورد *

* بیت *

* چون بد نکرد ز کسان چشم بد مدار *

* پیوسته در حمایت کوه ار خویش باش *

ذکر قضیه شهاب الدین مبارک شاه تمیمی

و مخالفت او بعد از متابعت

شهاب الدین مبارک شاه حاکم جزیره بود که بر کفار آب

(۱) در دو نسخه بجای مولتان (ملتان) بدون واو است *

جمد واقع است و خدم و حشم بسیار داشت و اسباب و اموال بی شمار پیش ازین در زمانی که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بخدود مولتان فرموده بود شهاب الدین طوق بزدگی در گردن جان افکنده بقدم انقیاد و اذعان آمده بود و بیای بوس شاهزاده سرافراز گشته و بصنوف تربیت و نوازش اختصاص یافته و چند وقت بوظایف خدمت و ملازمت قیام نموده و چون بمقام خود بازگشته دیو غرورش راه زد و بمحکمی جزیره و استظهار آب مغرور شده سودای مخالفت و سرکشی در دماغ جهل او افتاد و برکنار رودخانه فذا قصر امانی بنیاد نهاد آب که سبب حیات است او را واسطه هلاک شد و اشارت *

* بیت *

ای که بر چرخ ایمنی زنهار * تکیه بر آب می کنی هشدار
از نظر بصیـرت او معجوب مافد و چون حضرت صاحبقران
از چول عبور نموده کنار آب جمـد معسکر ظفریـزاه گشت از
مخالفت آن بد بخت آگاه شد روز پنجشنبه چهاردهم محرم
فرمان داد که امیر شیخ نورالدین با تومان خود متوجه آن
جزیره شود و بحسن تدبیر و زخم شمشیر و تیـود مار از روزگار
آن سرگشته تیه غرور و پندار بر آورد امیر شیخ نورالدین بر
حسب فرموده روان شد و چون بحوالی آن جزیره رسید
شهاب الدین خندق عمیق فرو برده بود و باره رفیع بر کشیده

و بدان متحصن شده و در حوالی آن محلّ حصی بحیره آب
 بزرگ بود سپاه ظفر پناه بی توقف بآن آب درآمده آتش پیکار
 برافروختند و محاربه واقع شد که وصف آن بعبارت نگنجد
 و چون ترک مشرقی انتساب آفتاب روی استراحت
 بخوابگاه مغرب نهاد و هندوی شب تیره رای دهشت افزای
 بعزم شب آهنگ کمین برکشاد شهاب الدین باده هزار کس
 از طرف دیگر از اطراف آب شبیخون آورد و جنگی عظیم
 در پیوست *

شد از تابش تیغها تیره شب * چو زنگی که بکشاید از خنده لب
 سر تیغ در چرخ مهتاب داد * سنان باغ کین را بخون آب داد
 ز بس کابر شمشیر بارید خون * شب تیره را چهره شد لاله گون
 امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین حملهای پیاپی بر
 ایشان بنمودند و بصد مات متعاقب هول رستاخیزد ران تیره
 شب با ایشان بنمودند و لشکر شهاب الدین ماند ما هی بر کفار
 دریا با اضطراب افتادند و چون مرغ در مضراب *

* مصراع * * خون ناب دل از دیده حیرت بکشادند *
 و بسیاری از آن خاکساران را آب حیات از آتش قهر بپا د

(۱) در هفت نسخه موجوده بجای خون ناب (خوناب) بدون
 خون خون است شاید برای تخفیف یک نون را در کتابت حذف
 کردند نه در تلفظ *

فنا بوشد و چون از آب تیغ عساگر گردون مآثر سیل بلا چنان
 بالا گرفت که کشتی حیات مخالفان را گذار ممکن نبود بعضی
 خود را دران دریای خونخوار انداختند و از گرداب حرب
 و وغا گریخته بغرقاب دریا پناه بردند و دران شب خانه
 بچگان خاص مثل منصور و بوریچ چوره و برادرانش در
 موقف جنگ و میدان نام و ننگ رایست مردی و مردانگی
 برافراشتند و کوششهای دلاورانه نموده زخم تیر و شمشیر
 داشتند و دران حال صاحبقران دریا نوال بر سبیل استعجال
 رسیده بسعادت و اقبال بحوالی آن جزیره نزول فرمود
 و شهاب الدین حزمی که نداشت رعایت کرده دو یست
 کشتی فراهم آورده بود و چون ازان شبیخون با سپاه شکسته
 و بخت و اژون بازگشت و بهزار حیل جان ازان ورطه بیرون
 برد هم دران شب با اتباع خود دران کشتیها نشسته روی ادبار
 بگریز نهادند و بجانب اوجه که از بلاد هند است بزیر آب جمه
 روان شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آیین بر حسب
 فرمان از عقب ایشان بر کنار آب می رفتند و جنگ میکردند
 و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین با سپاه
 ظفر قرین بازگشت مراحم پادشاهانه جماعتی را که دران
 شبیخون آثار جلالت بظهور رسانیده زخم دار شده بودند ملحوظ
 نظر عنایت و تربیت گردانید و بتشریفات فاخر و انعامات

وافر اختصاص بخشید و چون کشتیهای شهابالدین محدود
مولتان نزدیک شد لشکر امیرزاده پیر محمد و امرای او
و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاه رخ که از پیش آمده
بودند راه برایشان بگرفتند و آن سرگشتگان را در دریا دستگیر
کرده بتیغ انتقام بگذرانیدند و شهابالدین زن و فوزند
خود را از کشتی در آب افکند و نیم جانی بصد مشقت ازان
ورطه هایل بساحل انداخت و حضرت صاحبقران امیر شاه
ملک را بفرستاد تا بچنگلها در آمده مخالفان را که در آن جایها
گریخته بودند مار از روزگار ایشان برآرد و او بامثال امر
مبادرت نموده باد لاوران به بیشهای پر آب و گل در آمدند
و بسیاری ازان مدبران را بکشتند و غارت کردند و با غنیمت
بسیار و برده بی شمار و کشتیهای پر از غله معاودت نموده
باردوی همایون پیوستند و چون قضیه شهابالدین و اتباعش
بفوز و نجات آخر شد و ازان مهم فراغت روی نمود رایات
ظفر قرین بآیات فتح مبین نگاشته و باوج سپهر برین برافراشته
از آنجا نهضت نمود و پنج شش روز کنار بکنار آب روان شده
روزی یکشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بلب آب چناوه برابر
قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه آب جمد و آب چناوه
جمع میشود و از تلاطم امواج آن مجمع البحرین مشاهده
می افتد و آیتی از آیات قدرت الهی در نظر بصیرت می آید

امر عالی به بستن جسر صدور یافت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان قضا جویان حشر کرده بر سر آن آب عریض که دریائی است ژرف بی پایان و بحری مغروق بیکران به بستن جسر مشغول شدند و روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه با تمام پیوست پل^(۱) عجیب غریب غیرت نمای و هم تیزرای و حیرت افزای عقل مشکل کشای چه از پادشاهان گذشته بستن پل^(۲) بران آب منقول نیست و ترمشیرین خان که بران آب عبور نموده است پل نبسته هر کار دشوار که مطمح نظر قصد صاحبقران کامگار گشت بآسانی دست داد و هر امر خطیر که ضمیر منیر خاقان جهانگیر بران التفات فرمود از کارخانه تقدیر بی تاخیر آماده و پرداخته رونمود * * مصراع *

* هزار کار چنین بیش کرد همت او *

گفتار در وصول رایت سعادت

في بقلعه تلمی

چون حضرت صاحبقران با عساکر گیتی ستان ازان آب عبور نمود دران طرف آب قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برآمد و روز دیگر پل را از بهر اغرق و باقی لشکر برقرار

(۱) در سه نسخه بجای پل (فولی) * (۲) همچنین در سه نسخه

بجای پل (فول) است *

گذاشته از انجا بسعادت و اقبال روان شد و بکفار آب تلمی
مقابل شهر نزول فرمود و از تلمی تا مولتان سی و پنج کروه
است فی الحال ملکان و رایان از شهر با جمهور سادات و علماء
بدرگاه همایون شتافتند و بدولت بساط بوس مستسعد گشته
هر یک فراخور قدر و منزلت خویش بفوازش پادشاهانه
اختصاص یافتند و همان روز حضرت اعلی ازان آب عبور
نمود و روز آدینه بیست و نهم دران طرف رود خانه توقف
افتاد تا لشکریان بسلامت از آب بگذشتند و در شبیه غره صفر
سنه (احدی و ثمانمائه) صحرائی که در حوالی قلعه تلمی است
مضرب خیام و مرکز رایات و اعلام گشت و نواب کامیاب
دولک مال برسم امانی بر شهر تلمی انداختند و سادات
عظام که منشور جلالت ایشان از نص قل لا اسالکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی توقیع رفیع یافته و علماء کرام
که بشرفات کاخ قدرشان پرتو نیر انما یخشی الله من
عباده العلماء تا فته ازان مطالبیت و خطاب مسلم و معاف
بودند و بخلعتهای گرانمایه سرافراز و بلند پایه گشته باقدام
افتخار و احتشام فرق سپهر فیروزه نام فرسودند چه اهتمام
و اعتناء حضرت صاحبقران در باره این دو طایفه عالی شان
که از آل عبا و ورثه انبیاء اند بیش ازان بود که بذعلین تقریر
و تحریر *

* وادی وصف آن توان پیمود *

و مبلغی که باسم امانی باهالی تلمی حواله رفته بود بعضی حاصل شد و بعضی در حیز توقف بماند و در آن ولا تمام عساکر گردون مآثر که بکثرت از شمار بیرون و بقوت از هر چه در تصور آید افزون بود برسیدند و بغله احتیاج داشتند یرلیخ عالم مطاع صادر شد که هر جا که غله یابند بردارند شب هنگام که دماغ گیتی از غلبه ماده سودا بهم برآمد و چشم زمانه را سفیدی بسیاهی آمیخته چون دیده رمد کشیده تاریک بماند لشکریان بطلب غله چون مور جوشیده رو بشهر نهادند و برسم معهود اذا دخلوا قرية افسدوها قضیه بآن انجامید که طوفان بلا بالا گرفت و آتش در خانه ها زدند و هر چه یافتند بغارت بردند و مردم را اسیر کردند و بغیر از سادات و علماء کسی از ان بلیه امان نیافت و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسانیدند که جمعی روساء و سرداران نواحی تلمی پیش ازین نسبت بامیرزاده پیر محمد از در بندگی در آمده در مقام اطاعت و انقیاد بودند و بعد از ان جاده صواب از نظر انداخته راه مهلکه انجام مخالفت و عصیان پیش گرفتند فرمان قضا جریان نفاق یافت که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تمور با ثومانهای خود بآن ناحیه تاخت کنند و آن قوم را که پای چسارت

از شارع متابعت شاهزاده بیرون نهاده اند و کمر عناد بسته
 راه بد اندیشی بر ضمیر کشاده اند گوشمالی دهند که موجب
 عبرت دیگران گردد ایشان بر حسب فرمان روی کین بجانب
 آن مدبران آوردند و بآن جنگلها که پناه گاه آن گروه گمراه
 بود در آمده دو هزار هندو را بتیغ مریم سان زحل نشان و
 شمشیر سرافشان فتنه نشان بی جان ساختند و تنهای ایشان را
 طعمه دادن و مرغان گردانیدند و فرزندان ایشان را اسیر
 کرده با غنایم بسیار و نفایس بی شمار بدرگاه عالم پناه
 شتافتند و روز سه شنبه هفتم ماه صفر رایت نصرت اثر بفتح و
 ظفر از تلمی نهضت فرمود و روز دیگر بحوالی جال که در
 کنار آب بیاه واقع است بمقابله شاه نواز فرود آمدند *

گفتار در توجه رایت جهان کشای

بقصد نصرت کوکری

درین مرحله بسمع مبارک رسانیدند که نصرت برادر
 شیخ کوکری با دو هزار مرد در موضع جال آب را حصار ساخته
 و آن آببست عظیم چون قریحه صافی طبعان نیک عمیق و
 مانند عرصه همت کریمان بغایت پهنادر صاحب قران دریا
 نوال در زمان بسعادت و اقبال سوار شد و اغرق گذاشته با
 عساکر گردون مآثر بکنار آن کول نزل فرمود و لشکر را قلب

و جناح مرتب داشته دست راست از فرّ شکوه امیر شیخ
نورالدین و امیر الله داد آراسته شد و دست چپ از شوکت
امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکونمور زینت یافت و در
پیش قول علی سلطان تواجی با پیادگان خراسان جنگ را
آماده گشتند و نصرت بی نصرت که * مصراع *

* بر عکس نهند نام زنگی کافور *

با هزار نفر از هندوان بکنار کول آمد و چون مور که ببال بی
زور پرواز آغازد تا خود را در بازو در مقابله لشکر منصور از
محض جهل و غرور صفی برکشیدند علی سلطان با پیادگان
معرض آن سرگشتگان گشته بجنگ مشغول شد و در آن محل
بر آب ولای آتش پیکار برافروخته آثار جلالت بظهور رسانید
چنانچه او و چند کس دیگر زخم دار شدند و امیر شیخ
نورالدین و الله داد از عقب ایشان بآب ولای درآمدند
و بتیغ آبدار مخالفان خاکسار را بباد فنا بردادند و بآتش
دوزخ فرستادند و سرهای ایشان را بزخم سنان خون فشان
ساخته بمعسکرفظ پناه آوردند و آن نصرت نام نکبت فرجام
معلوم نشد که از راه گریز بپادیه فرار سرگردان شد یا با دیگر
کشتگان بهاویه بیس القرار انتقال کرد *

* بیت *

* هر کس که سر ز خد مت صاحبقران بتافت *

* نا چیز شد چنانکه کس از وی نشان نیافت *

و عساکر گردون مآثر اماکن و مساکن آن دوزخیان را آتش زدند و اموال ایشان را غارتیده گله و رમે فراوان راندند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور ازان کول و چال و وحل و لای که راهی بد بود و طریقی بنسایت دشوار *

* بیت *

* وهم ازان افتان و خیزان رفتی ار رفتی بدر *

* عقل ازان ترسان و لرزان دادی اردادی نشان *

عبور نمودند و موضع شاه نواز معسکر ظفر پناه گشت و این شاه نواز دهمی عظیم است و اهالی آن غلبه و درانجا انبار غله بسیار بود چنانچه مجموع لشکریان هر چند خواستند برداشتند و چند انبار باقی ماند و ازان موضع بعضی امراء بر حسب فرمان روان شدند و از آب بیاه گذر کرده از عقب اتباع نصرت آنچه جسته بودند و رو بگریز نهاده تاخت کردند و ایشان را دریافته بغارتیدند و غنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحبقران در روز دیرین مرحله اقامت فرمود و حکم قضا نفاق صدور یافت تا انبارهای غله که مانده بود جهت اضرار کفار آتش زده بسوختند و روز پنجشنبه سیزدهم ماه رایت ظفر پناه از شاه نواز بکرامت و اعزاز روان گشت و در لب آب بیاه بمقابله قریه جنجان که مجموع افرقها درانجا جمع آمده بودند اتفاق نزول افتاد و فرمان

اعلی بنفاد پیوست که لشکریان از آب بگذرند و دران روز
معتدلی هریمک نام از نوکران شاهزاده گردون غلام
شاهرخ از طرف هرات بمعسکر همایون رسید و خبر سلامتی
ذات بی همال آن مظهر الطاف ایزد متعال برسانید *

* نظم *

* ماه سرور شاه جهانگیر شد بلند *

* از مردۀ سلامت فرزند ارجمند *

* وز فضل و طول کرد زشادی و خرمی *

* در شکر خاتمی و بشکرانه حاتمی *

گفتار در رسیدن شاهزاده عالیشان پیر محمد

جهانگیر از ملتان

پیش ازین در دکر سبب یورش هندوستان گذارش
پذیرفت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر شهر مولتان را
محاصره کرد و چون مدت آن محاصره شش ماه متمادی شد
اندرونیان از بی قوتی بتنگ آمدند تا اکل مردار و سیله
سد رمق می ساختند و سارنگ که والی آن خطه بود از سر
ضرورت واضطرار بهای عجز وانکسار بیرون آمد و ملتان
مسخرگشت و کس فرستاد تا صورت این فتح عرضه داشت
پایه سریر اعلی گرداند و بعد از آن پشه کالی عظیم دست
داد و تمام اسبان سپاه شاهزاده مشارالیه تلف شدند و از

ظاهر شهر باندرون نقل کردند و حکام و سرداران حدود
 هند و آن حوالی که بیشتر ایشان از دراذعان و ایلی درآمده
 دم از هواداری و خدمتگاری میزدند مجموع روی از جاده
 متابعت بر تافتند و با ظاهر مخالفت نجاسر نموده اندیشه‌های
 فاسد بخاطر راه دادند و در بعضی مواضع داروگان را
 بقتل آوردند و در چنان حالتی که امیرزاده پیر محمد را
 تمام لشکریان پیاده مانده بودند و مخالفان بد اندیش
 سرعصیان و طغیان بر آورده شبها تا در شهر می آمدند و او
 بغایت متفکر و ملحیر بود ناگاه آفتاب رایت فتح آیت
 حضرت صاحبقران از افق آن نواحی برآمد و از انتشار پرتو
 آن خبر مخالفان تیره رای را کار از دست و دست از کار
 بیفتاد و پای ثبات و قرار از جای رفته سراسیمه و مضطرب
 گشتند و از میامین آن اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد
 ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع از مضیق دهشت و حیرت
 نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر ظفر قرین گشتند و روز
 آدینه چهاردهم ماه صفر در لب آب بیا به بموکب نصرت پناه
 پیوستند و شاهزاده بسعادت پای بوس حضرت صاحبقران
 سرافراز گشت و آن حضرت او را کنار گرفته بانواع مرحمت
 و نوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و چندین بوردای و
 برادرش بایزید و محمد درویش طایفانی که در یورش

خوارزم از امیر جهان‌شاه گریخته بعد از بسی مشقت
 به هندوستان افتاده بودند در آن وقت که امیر زاده پیر محمد
 ملتان را مسخر فرمود از طرف هند پیش شاهزاده آمدند
 و شاه زاده ایشان را همراه آورده درین محل بعز بساط بوس
 رسانید و عفو جریمه ایشان درخواست نمود مراحم پادشاهانه
 خون ایشان ببخشید و چوب یاساق زده رها کردند و روز شنبه
 پانزدهم رایت ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده بموضع جنگان
 سایه اقبال انداخت و از آنجا تا مولتان چهل کوه است
 و درین دوسه روز تمام لشکریان بعضی بکشتی درآمده و
 بعضی نهنگ آسا خود را بر آب زده از آن دریای روان
 بگذشتند و از فرد و امت قاهره هیچ کس را گزند نمی‌فرسید *

* نظم *

* چو بخشایش پاک یزدان بود *

* دمِ آنش و آب یکسان بود *

* به بیچارگی چاره کار ماست *

* در آب و در آتش نگهدار ماست *

مدت چهار شبانه روز در قریه جنگان توقف افتاد روز سه شنبه
 هزدهم ماه امیر زاده پیر محمد در آن موضع طوبی داده
 پیشکشها و بسی تحفه‌های گرامی از تاجها و کمرهای زرین
 و اسپان تازی با زرین و تقوزهای گرانمایه از نفایس اقمشه

در خوت و انواع ادانی و ظروف از لکنها و مشربها و آفتابها
مجموع از زر و نقره ساخته بعرض رسانید چنانچه اهل دیوان
و ارباب قلم دو روز بکتابت آن اجناس مشغول بودند
و مفصل آن قلمی میکردند و همت صاحب قران دریا نوال
در روز عرض تمامت آن نفایس و تبرکات را بر امراء و وزراء
و ملا زمان عقبه علیا بخش فرمود و بحسب قدر و منزلت هرکس
را از فیض بخشش بی دریغ مکتوظ و بهره مند گردانید *

* نظم *

* چو د ستش نگذارد که شود زر مجموع *

* زان پراگنده بود حرف زر از یکدیگر *

* نور هرگز نتوان کرد ز خورشید جدا *

* کرم از خاطر خسرو نتوان کرد بدر *

* گاه احسان چو سحاب ابر کفش می بارد *

* بر همه خلق جهان خاصه بر ارباب هنر *

و چون بحر همت آنحضرت از نسیم اهتزاز موهبت و مکرمت
بموج آمده بود و لشکریان امیرزاده پیر محمد را اسپان در
پشه کال تلف شده و درین سفر مشقت بسیار کشیده و بدشقرکاو
سوار و بعضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند در آن روز
سی هزار اسپ بایشان بخشیده سوار ساخت * * بیت *

* سخاوتش بسلم در عدم همی بخشید *

* زری که نقش و جودش نگشت سکه کان *

نهال هر مراد که از چمن امانی و آمال دولتخواهان سر بر
 میزد بفیض ابر دست گوهر بار صا حبقران گردون اقتدار سر سبز
 و شاداب گشته مصدوقه و النخل باسقات لها طلع نصید
 رزقا للعباد بظهور می پیوست و کشت هر ناخوب و زشت
 که در شوره زار فساد اهل عناد بر می آمد از صرصر قهر جهان
 سوزش پزمرده و ناچیز شده سمت فاصبح هشیما تذروه
 الريح می گرفت زبان ایام در هنگام انعام و انتقام برسم
 نذا خطاب میکرد که *

* بیت *

* کفِ کریم تو بحرِ یست در افاستِ جود *

* که جز بساحلِ تسلیم نیست پایانش *

* شعاعِ تیغِ تو بر قیستِ در دیارِ عدو *

* که جز اجلِ نبود قطره‌ای بارانش *

بعد از آن رایت نصرت نشان از موضع جنگان نهضت فرموده
 سایه اقبال بقریه سهوال انداخت و روز آدینه بیست و یکم
 ماه از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله اموان مخیم معسکر
 ظفر آشیان گشت و یکروز آنجا توقف افتاد روز دیگر از اموان
 روان شده مرحله جهوال مرکز رایات ابهت و جلال آمد
 اهالی دیپالپور سابقا ایل و منقاد امیرزاده پیر محمد
 شده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار مرد بدار و غلگی

ایشان فرستاده و چون پشه کال واقع شد و بر وفق سنت ابتلای
 الهی لیمیز الله الخبیث من الطیب تا مخلص از مرایی
 و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهراً ضعفی بحال لشکریان
 شاهزاده راه یافت ایشان از قلتِ درایت و سابقه شقاوت
 با غلامان سلطان فیروز شاه متفق شده مسافر را با آن هزار
 مرد به تیغ بی باکی بکدرانیدند و از شرر شرارت نفس خبیث
 خرمین امن و امان دیار خود بسوزانیدند * * بیت *

* مرد سرگشته و پریشان رای *

* دست خویشش تیر زند بر پای *

و چون طنطنه توجه رایت نصرت شعار بصوب آن دیار انتشار
 یافت آن بدفرستان از بیم جان خان و مان بدروود کرده
 گریخته بودند و بحصار بطنیر رفته درین وقت که حضرت
 صاحب قران بسعادت و اقبال بجهوال رسید امیر شاه ملک
 و دولت نمورتواجی را در اغرق گذاشته فرمان داد که اغرق
 و لشکر از راه دیپالپور بپرند چنانکه بغزد یک دهلی در موضع
 سامانه تلاقی موکب همایون و اغرق دست دهد و از آنجا
 باده هزار سوار ایلغار نموده و ایوار و شبگیر فرموده عنان
 توجه بصوب اجودن یافت و روز دوشنبه بیست و چهارم ماه
 علی الصباح خورشید رایت ظفر پرتو بفوز و نجات از افق
 قصبه اجودن برآمد و پیشتر شیخ منور ظامت شعار و شیخ سعد

نخوت آثار از نبیره شیخ نورالدین بیستراهایلی آن شهر را
از راه صواب و جاده صلاح گردانیده بر جلالی وطن داشته
بودند و ایشان را اغواء کرده همراه خود ساخته روی گریز
بطرف بطنیر که از قصبات بلاد هند است نهاده و بعضی
مصکوب شیخ منور مظلم بدارالملک دهلی رفته بودند
جماعت سادات و علماء که پرتو نیر ارادت قدیم از روزین
رضا و رحمت بساحه حال ایشان تافته بود مکارم اخلاق
حضرت صاحب قرانی را سفینه نجات شناخته پای ثبات
بدامن توکل کشیده بودند و در جای خود آسوده و آرامیده
دران مباح مقرون بفوز و نجاج مضمون * * مصراع *

* صبحی مبارک است نظر بر جمال شاه

بگوش سعادت شنیده بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیده امید
را از غبار موکب ظفر قرین روشن ساخته بفوازش بیکران
و مراحم بی پایان اختصاص یافتند عاطفت پادشاهانه
مولانا ناصرالدین عمرو پسر خواجه محمود شهاب محمد را
بداروغلی و حمایت آن شهر تعیین فرمود تا اهالی و سکن آن
خطه را محافظت نموده نگذارند که از عبور عساکر و گذشتن
طبقات لشکریان زحمتی بایشان رسد و ازین حال جمال صدق
انا عند ظن عبیدی فلیظن ما شاء در نظر اعتبار اهل
استبصار جلوه می نماید چه آنان که از حسن اعتقاد و نیکو نهادی

گمان خیر برده بودند بجای خود قرار گرفته بسلامت بماندند
 و از صدمات و صول و مرور چنان لشکری بی شمار اصلا گرد
 آسیبی بردامن احوال ایشان نه نشست و جماعتی که از
 سوء ظن و بد اندیشی جلای وطن اختیار کرده همواره شیخان
 ضال مضل برفتند مجموع بقتل و اسر و تاراج گرفتار گشتند
 و مضمون *

* شعر *

* اذا كان الغراب دليل قوم *

* سیهدهم الی دار البوار *

* بیت *

وصف الحال ایشان شد *

هرکوا زاغ رهنما باشد * مغزش وادی بلا باشد
 و حقیقت آنکه شیخان ظاهری که از معرفت بهره ندارند و
 بشید و زرق صورت زهد و صلاح برآراسته اند غول بیابانی که
 با فواید مشهور است در واقع ایشانند چه بقدم سیر و سلوک
 از مقام حیوانی نگذشته اند و از روی ظاهر حال انسان
 می نمایند و در بادی استعدادات طالبان را از راه راست
 می اندازند و در تیه ضلالت سرگشته می سازند * * رباعی *

* پوشیده مرقع اند ازین خامی چند *

* پیچیده ز طامات الف لامی چند *

* نازفته ره صدق و صفا گامی چند *

* بد نام کزنده نیکونام چند *

گفتار در فتح شهر بند و قلعه بطنیر و استیصال

اهالی آنجا از صغیر و کبیر

قلعه بطنیر حصنی بغایت حصین بود از قلاع مشهور کشور
هند و از راه دور افتاده بجانب دست راست و اطراف
و جوانب آن چو لست چنانکه از هر طرف پنجاه کروه و صد
کروه آب نیست و اهالی آنجا را آب از کولیست بزرگ بر
در شهر که از پشه کال پر می شود و هرگز لشکر بیگانه آنجا نرسیده
و از پادشاهان هند نیز کسی متعرض آن نشده و سپاه بدانجا
نبرده و بدین واسطه از اهالی دیپالپور و اجودن و دیگر
مواضع خلق بسیار از بیم صدمه عساکر گردون مأثر پناه بآن
حصار آورده بودند و کثرتی عظیم آنجا جمع شده چنانچه
در شهر نمی گنجیدند و بسی چهارپایان و عوابها مشحون
بصنوف رخوت و اجناس در حوالی آن باز داشته بودند
حضور صاحب توان گیتی ستان صباح سه شنبه بیست و پنجم
ماه با جودن درآمد و از صدق نیت و صفای طویت در قبه
موقد منور شیخ فرید شکر گنج قدس سره استمداد همت نموده
بدست نیاز از گنج رحمت الهی ذخایر فتوحات نامتناهی
اندوخت و از آنجا بیرون آمده بعزم تسخیر بطنیر روان شد
و از آب اجودن که از معظمت افکار هند است گذشته در
خالص کونای فرود آمد و از آنجا تا با جودن ده کروه است

و تا بطنیر پنجاه کرده و سه کرده يك فرسخ شرعی است
 آنحضرت همان روز که بقلعه خالص کوتلی رسید نماز پیشین
 گزارده بسعادت هوار شد و بقیه روز و تمام شب ماه کردار
 از سیر نیاسود تا آن چول کشیده را بعزم ملکانه بیک منزل
 قطع فرمود و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول
 دشمن را بشکستند و شیخ و ریش الهی و کس را فرود آورد
 و همان روز که چهارشنبه بیست و ششم بود چاشتگاه موکب
 گیتی کشای جهانگیر بظاهر بطنیر رسید و کورگه فرو کوفته
 خروش سوزن و غلغله تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر برگذشت
 و هرچه در بیرون شهر بود تمام عرصه نهب و غارت گشت و
 والی آن شهر و قلعه که او را راود و لجنین می گفتند و راو
 بلغت هند بهادر را گویند سپاهی گران و تبعی فراوان داشت
 و زمام امور آن نواحی بقبضه اختیار او قرار یافته بود
 و دران حدود از آینده و رونده باج می ستد و تجار و
 کاروانی از آسیب تعرض او ایمن نبودند و چون از وسوسه
 دیو غرور و پندار بحصانت حصار و تبعه و اهلبه بسیار مغرور
 گشته سر بر بقیه متابعت و مطاوعت و گردن بطوق بندگی و
 اطاعت در نیارود لشکر فیروزی اثر از دست راست امیر
 سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و الله داد و از دست چپ

امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکوتمور و دیگر امراء
بی توقف روی جلالت بتسخیر شهر نهادند و بحمله اول
و صد مه نخست شهر بند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان
بقتل آمدند و بآب تیغ شعله حیات بسی ازان خاکساران
باد پیمافرو نشست و غنیمت فراوان بدست استیلای سپاه
کشورستان افتاد و هم دران دم امرای تومان و قوشونات
به پیرامن قلعه درآمدند و بآهنگ محاصره چپرهای بسته دست
شجاعت بجنگ برگشادند و راودولجین بابهادران هند
برد قلعه ایستاده بود و مقابله و مقاتله را آماده گشته از
امرای امیرزاده شاهرخ امیر سلیمان شاه و سید خواجه
و جهان ملک حمله بردند و سید خواجه شمشیر رسانید و
جهان ملک نیز چند بار حمله کرده کوششهای مردانه نمود
و دلاوران عساکر گردن مآثر از اطراف و جوانب بصدای
آوای برغور و کره نای و خروش کورگه و کوس بجوش درآمد
صد مات مردانه متعاقب گردانیدند و چون نزدیک شد که
قلعه را بغلبه و قهر بکشایند سیلاب رعب و بیم در خانه قرار
و تمکین راودولجین افتاد و از سرعجز و اضطراب آغاز
شفاعت و خواهش گری نهاد و سیدی را بحضرت صاحب قران
فرستاد و درخواست کرد که آنروز او را امان بخشند تا روز
دیگر کمربندگی بسته بدرگاه عالم پناه آید مراحم پادشاهانه

ملاحظه جانب فرستاده که از منتسبان دودمان رسالت بود
فرموده ملتمس او را مبدول داشت و لشکر مظفرلو را از
جنگ منع نموده از در حصار بازگشت و از شهر بیرون فرموده
در سایه حفظ و نایب پروردگار فرود آمد و چون روز دیگر را و
دولجین بعهد خود وفا نمود و بیرون نیامد فرمان اعلیٰ *

* مصراع * که بد نسخه از قضا در مضا *

بصدور پیوست که هریک از امراء در مقابل خود نقب
فرو برده بزیرد یوار قلعه رسانند بر حسب فرموده بحفر نقب
مشغول شدند و هر چند از بالای قلعه آتش و سنگ و ناوک
و خدنگ بر لشکریان می باریدند پنداشتی بر سر آن دلاوران
گل افشان می کردند را و دولجین و کلا نقران اتباعش چون
آن حال مشاهده نمودند آتش دهشت در نهادشان افتاده دود
حیرت از سر بر آمد و غلبه خوف و هراس اساس تجلد ایشانرا
از هم فرو ریخت مضطرب و مضطرب بر جها بر آمدند و تضرع
و زاری را وسیله نجات و رستگاری ساختند و بزبان مسکنت
و بیچارگی عرضه داشتند که حد خود شناختیم و از سر صدق
و راستی قدم در جاده خدمت گاری و طاعت گذاری می نهیم
و از مرحمت پادشاهانه امید داریم که صغیره گناه و خطای
ما بندگان را رقم عفو کشیده بجان امان بخشند صاحب قران
داد گستر بحکم العفو زکوة الظفر حاجت ایشان را بحسن

قبول تلقی فرمود و راودولجین در آخر همان روز پسر خود را نایب همراه کرده با جانوران و اسپان تازی بدرگاه خلافت پناه فرستاد عا^طفت پادشاهانه پسر او را بتشریف خاص و جامه زربفت و کمر شمشیر زرنگار نوازش فرمود و باز فرستاد پشت استظهار قوی گشته و دست امید بدامن مراد پیوسته روز جمعه بیست و هشتم ماه چاشنگاه راودولجین از حصار بیرون آمد و شیخ سعدالدین اجودنی با او بود و بر آستان سلطنت آشیان که سجده گاه سرافرازان روی زمین و بوسه گاه سلاطین جمشید تمکین بود روی فیاز مالیده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و جانوران خوب و سه نقوز اسپ بازیں زر برسم پیشکش بعرض رسانید عنایت پادشاهانه شامل حال ارشد و بجامهای طلادوز و کمر زر و تاج بلند پایه و سرافراز گشت و چون جمعی کثیر از مواضع آن ممالک بتخصیص اهالی دیپالپور و اجودن از مهابت شکوه رایت کشور کشای گریخته در آن قلعه جمع شده بودند امیر سلیمان شاه و امیر الله داد بر حسب فرمان بضبط دروازه قلعه مشغول شدند و شنبه بیست و نهم مردم اطراف را که آنجا گرد شده بودند بشکر گاه ظفر پناه حاضر گردانیدند و طایفه طایفه را بمعتمدان سپردند و قریب سیصد اسپ تازی بیرون آوردند و همت ملکانه مجموع را با مراء و بهادران بخشید و چون اهالی

د پپالپور مسافر کابلی را با هزار کس از سپاه امیر زاده
 پیر محمد بغدر کشته بودند پانصد مرد ایشان را بتیغ خون
 آشام انتقام بگزرانیدند وزن و فرزند ایشانرا برده کردند
 و مردم آجودن را که از بد نیتی و بی دولتی روی از
 رایت ظفر پیکر بر تافته بودند و گریخته بعضی را بیاساق
 رسانیدند و چندی را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج
 کردند آری عطیه طالع حضرت صاحب قرانی غلط گفتم فضل
 ربانی و نایید صمدانی مقتضی آن بود که هر آفریده که
 یک هر موی پای از جاده متابعت آنحضرت سپهر مکنبت
 فرائد نهد البته از دست قهر سپاه ظفر پناهش از پای در آید
 و سربباد دهد و هر که نه از سر صدق دست اخلاص بدامن
 اقبال بی انتقالش زند سراسیمه در زیر دست و پای
 مواکب مواکب کواکب شمارش با خاک یکسان گردد *

* بیت *

* بس پیل مست را که نهییش فرو شکست *

* بس شیر شروز که شکوهش شکار کرد *

* هر کس کزو نشست غباری بخاطرش *

* در حال گردش فلکش خاکسار کرد *

و کمال الدین برادر راو دولجین و پسر او چون اثر سیاست
 سپاه کشورستان نسبت با مجرمان و گناه گاران مشاهده

نمودند توهمی بی جایگاه بخود راه دادند و از غایت
خوف و دهشت سر رشته صواب از دست عقل صلاح اندیش
ایشان برفت و از فحوائی نصیحت مودای * بیت *

* دامنِ دولت جاوید و گریبان امید *

* حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند *

غافل مانده روز یکشنبه سلج صفر با وجود آنکه راودولجین
در معسکر همایون بود باندیشه باطل دروازه قلعه ببستند
و در بلا و عذاب روی حال خود باز کشادند و راودولجین بدین
سبب در بند افتاد و شعله خشم حضرت صاحبقران اشتعال
یافته * بیت *

بفرمود تا لشکر نامدار * در آیند پیروانِ آن حصار
ببازوی دولت خرابش کنند * ز سیلاب خون غرق آبش کنند
عساکر منصور چون سعد غیور بجوش و خروش در آمده بحفر
نقب و تخریب سور مشغول شدند و اهل قلعه بییقین دانستند
که مقاومت با آن گروه گردون شکوه از حیث قدرت و مکنت
ایشان بیرونست و اگر دران بی باکی اصرار نمایند و آفتاب
فتح حصار از مغرب قهر بر آید و در توبه بسته ماند و امید از
خلاص و نجات بکلی گسسته گردد برادر و پسر راودولجین از
راه عجز و بیچارگی بیرون آمدند و روی ندامت بر خاک
اعتذار نهاده زبان تضرع بهوش و استغفار برکشادند

و کلیدهای دروازه به بندگان درگاه سپردند و روز دوشنبه
غره ربیع الاول از امراء امیر شیخ نورالدین والله داد جهت
درست کردن مال امانی باندرون قلعه رفتند و رایان آنجا
از تیره رائی روشن دلانه و یکجهتانه در پند یافتن مال امان
و ادا کردن وجه پیش نیامدند و از راستی که بگواهی مهر
مبارک پادشاهی سبب رستگاریست انحراف جستند
و در میان ایشان گبران و گمراهان بسیار بودند آغاز مخالفت
و عصیان کردند و قضیه بخشونت و پیکار انجامید * مصراع *
و اول النار جمر تم تشتعل و چون باد این خبر بساحه
ضمیر منیر خاقان جهانگیر وزید زبانه آتش خشم بالا کشید
و فرمان قضاچریان نفاذ یافت که آن خاکساران را بتیغ آبدار
گذرانیده دمار از روزگار کفار فجار و گرد استیصال از دیار
آن منافقان بی اعتبار بر آورند سپاه ظفر پناه از تمام اطراف
و جوانب قلعه کمدها و طنابها برکنگه حصار انداخته بدلا
برآمدند اهل حصار آنچه گبران بودند بر وفق اشارت
خربون بیوتهم با یدیهم زن و فرزند و مال خود را آتش
زده بسوختند و قومیکه دعوی مسلمانانی می کردند زن
و فرزند را گوسفند وار سر بریدند و هردو طایفه اتفاق نموده
آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال کردند گروهی قوی
هیكل سنگین دل آهنگ جنگ و حشری سراسر کوه جهالت

و دریای ضلالت را پلنگ و نهنگ *
 * بیت *
 همه نژد و کینه کش و نیز چنگ * به نیروی شیر و لجاج پلنگ
 چو عفریتی از بهر خون آمده * ز دهلیز دوزخ برون آمده
 و از لشکر اسلام *
 * نظم *

* سپاهی بهیبت چو امواج دریا *
 * گروهی بکثرت چو اعداد اختر *
 * نجسته همه عمر خویش از صف جنگ *
 * جدائی چو اعراض لازم ز جوهر *

بر حسب فرموده در قلعه ریختند و تیغ جهاد آخته و غلغه تکبیر
 و تهلیل در خم چرخ اثیر انداخته بآن گمراهان در آویختند
 و جنگی عظیم واقع شد چنانچه بسی از غازیان دولت مزد
 بسعادت شهادت فایز شدند و بعضی زخم دار گشتند و امیر
 شیخ نورالدین را که بعزم جهاد کمر اجتهاد بسته پیاده بشهر
 در آمده و دست جلالت بغزا کشاده بود و یکی از بهادران^(۱)
 ایشان را بزخم تیغ از پای در آورده جماعتی گبران با
 شمشیرهای کشیده در میان گرفته بودند و نزدیک بود که
 دستگیر کنند او زون مزید بغدادی و فیروز سیستانی با اتفاق
 حمله کردند و چند کس از ان بی دینان را بتیغ آبدار برخاک
 هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را از ان ورطه بیرون

(۱) در بعض نسخه ایچای یکی (بسی) است *

آوردند و آخر الامر نسیم نصرت که مجاهدان غازی را بر
 حسب وعده الهی مقرر و مدّخر است از مهتّب نایب
 وزیدن گرفت و صبح فیروزی از مطلع تنصر من تشاء
 و انت العزیز الرحیم دمیدن آغاز نهاد و لشکر اسلام
 غالب گشته ده هزار مرد از هندوان دیو نژاد عفریت نهاد
 را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از تن کشتگان و خون آن روز بر
 گشتگان تمام آن خطه را کوه و دریا گردانیدند و آتش در
 خانهها و بناهای شهر و قلعه انداختند و مجموع عمارات
 را خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند و آن دیار
 از صحرای قهر و انتقام لشکر اسلام سمت کان لم تغن
 بالامس گرفته نوعی شد که پنداشتی هیچ متنفس هوگز
 دران ناحیه نبوده و کذلک اخذ ربک اذا اخذ
 القری و هی ظالمة ان اخذه الیهم شدید
 و از غنائیم آنچه دران قلعه بدست آمد از زرو نقره و اسب و
 رخت عاطفت حضرت صاحب قران همه را بر لشکریان بخش
 فرمود و زخم داران را بمراهم مراحم پادشاهانه نوازش
 فرمود و آوزون مزید و فیروز را که در معاونت امیر شیخ
 نورالدین کوششهای مردانه کرده بودند و در مقام سربازی
 پای داشته دست بردهای دلاورانه نموده بعنایت و تربیت

اختصاص بخشید و تشریف انعام ارزانی داشت *

گفتار در توجه رایت کشورستانی از بطنیر بصوب سرسطی و فتح آباد و اهرونی

چون تمام آن شهر و کدام شهر ویرانه زیر و زبر کرده که
تقد باد قهر از جیفه کشتگان آگنده بود و هوا از مجاورت
مردار بسیار متغیر و گنده حضرت صاحب قران چهارشنبه
سیوم ماه ازان محل نهضت فرمود و پرچم رایت فتح آیت
شانه زده مشاطه ظفر و جیش مظفر لوای کشور کشای را
جنود سعود آسمانی طلیعه و راهبر و چهارده گروه راه رفته
موضعی که آنرا کناره حوض آب خوانند مخیم نزول همایون
گشت و روز پنجشنبه چهارم ماه ازان محل بسعادت روان
شده بقلعه فیروزه رسید و بفیروزی از انجا گذشته هم دران روز
شهر سرسطی را از غبار موکب ظفر قرین آذین بستند و اهالی
آن شهر بیشتر بی دینان بودند و خوک در خانهای خود
نگاه میداشتند و گوشتش می خوردند و از آوازه وصول
رایت نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهر را گذاشته
فوجی از عساکر گردون مآثر از عقب ایشان بشتافتند و
بسیاری ازان گمراهان را دریافته با ایشان محاربه کردند
و بر حسب فرموده اقلوهم حیث ثقتموهم بتیغ جهاد

بگذرانیدند و هر چه همواره داشتند از اسپان و دیگر اسباب
 و اموال در نکت ضبط آورده همه سالم و غانم بازگشتند مگر
 عادل فراش که در آن جنگ بعز شهادت فایز شد و در زمره
 یرزقون فرحین بما آتیهم الله انخراط یافت حضرت
 صاحب قران یکروز در شهر سرسوطی اقامت فرمود و روز دیگر
 بسعادت از آنجا نهضت نموده هزده گروه مسافت قطع کرده
 بحوالی قلعه فتح آباد فرود آمد غذایت ازلی در سکون
 و انتقال شامل احوال و لطف لم یزلی در نزول و ارتحال
 کافل نظم امور دولت و اقبال و مردم فتح آباد هم باغواهی
 غول ضلالت از طریق قویم و سمت مستقیم عدول جهته روی
 ان بار به بیابان فرار نهاده بودند و غیبت نموده طایفه از
 سپاه ظفر پناه در پی ایشان روان شدند و بسی از آن
 سرگشتگان را بدست قهر از پای در آوردند و چهار پایان و
 ن خایر و علایق را از سرنسلط و استیلاء بدست آورده مراجعت
 کردند و روز یکشنبه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار از
 فتح آباد بفیروزیه روان شد و از قلعه رجب گذشته سایه وصول
 بر حوالی قلعه اهرونی انداخت و چون در آن موضع هیچ
 کاروان موافق اندیش نبود که برسم استقبال پیش آمده
 خاک ساحه بارگاه عالم پناه را سرمه دیده دولت سازد تا نیر
 عاطفت پادشاهانه پرتو حمایت بر حال مردم آن دیار

اندازه اهالی آنجا از مدمات عساکر گردون مآثر بعضی
 طعمه تیغ آبدار گشتند و بعضی در قید اسار گرفتار شدند
 و لشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و عمارات را آتش زدند
 و دران محل جز نود و چند خاکستراثری نماند و روز دوشنبه
 هشتم ماه سپاه ظفرپناه از قریه اهرونی بره نمونی نایید
 ذوالجلال عزیمت ساختند و در صحرای قریه نوهقه لواء
 دولت و اقبال برافراختند و دران حدود از قومی که ایشان
 را چنان گویند گروهی انبوه از دیرگاه باز استیلاء یافته
 بودند و عنان بی باکی از جاده سداد و راستی بر نافته و
 دست شر و فساد بدزدی و راه زنی کشاده راه برآینده
 و رونده بسته بودند و پای طغیان از حد مسلمانان بیرون
 نهاده کاروانیان را بانواع ایذا از قتل و نهب تعرض
 می نمودند و چون آن ناحیه از انوار ماهچه رایت فتح آیت
 روشنی یافت آن تاریکان^(۱) گمراه از بیم در میان بیشها خزیدند
 و کشف و ارسودر حجاب تواری کشیدند و اکثر آن بیشهانی
 شکر بود فرمان قضا جویان نفاق یافت و از سپاه ظفرپناه
 یک قوشون با توکل همدوی قورقه و مولانا ناصرالدین عمر
 تاخت کردند و از پی آن دزدان رفته قریب دویست کس را
 بقتل آوردند و چهار پایان ایشان را گرفته و جمعی را اسیر

(۱) در دو نسخه بجای تاریکان (فابکاران) دیده شد *

کوده بمعسكر همايون پيوستند *

گفتار در ايلغار فرمودن صاحب قران کامگار

و قلع و قمع جتان مفسد بد کردار

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب قران بقلع و قمع
مفسدان و ناراستان و ايمني راهها و سلامت مسافران
مصرف بود روز سه شنبه نهم ماه ربيع الاول از توهنه نهضت
فرمود و اغرق را با غنايم و ائقال که جمع آمده بود در عهده
اهتمام امير سليمان شاه بطرف سامانه روانه داشت و او
هم دران روز از قلعه مونگ گذشته نزول کرد حضرت اعلی
بعزم استيصال جتان که در بيابانها و بيشها پنهان شده بودند
ايلغار فرمود و دران روز از جتان ديوسيرت عفریت نهاد
قريب دو هزار مرد از تيغ فتنه سوز لشكريان فيروز روز بر خاك
هلاک افتادند وزن و فرزند ايشان را اسير کرده اموال
و چهار پايان را تاراج کردند و ماده شروفساد آن شريوان که
از مدتي مدید باز چابک رو نسيم ازان حدود بترس و بیم
مي گذشت بکلي منقطع گشت *

* نظم *

* زمين دولت صاحب قران دين پرور *

* که داشت حشمت جمشيد و رای اسکندر *

* مبارزان مجاهد بضرب تيغ جهاد *

* ازان حدود بکنند بيخ فتنه و شر *

و در آن نواحی جماعتی از سادات که رایات جلالت آیات
 قدرشان بپراچم تراجم قل لا اسالکم آراسته است در دبی
 مقام داشتند و بدلاست توفیق روی امید ببارگاه خلافت پناه
 آوردند و بعضی تقبیل انامل کریمه که نوک خامه جف القلم
 برنگین تمکینش فحوای * نظم *

* هر در که سعادت ز عفات بکشد *

* مفتاح فتوحش سرانگشت تو باشد *

* در خاتمت خاتم جمشید بخیر است *

* آنست نشانش که در انگشت تو باشد *

نگاشته بود استسعاد یافتند عاطفت حضرت صاحب قران
 که سحیه همایونش از صدق نیت و حسن اعتقاد برمودت
 و ولای عترت طاهره نبوی (علیه و علیهم الصلوٰة والسلام)
 مجبول بود مقدم ایشان را باعزاز و اکرام تلقی فرمود و
 ریاض امانی و آمال ایشان را بزال ترحیب و اجلال سرسبز
 و شاداب داشت و همه را سرنا پای جامهای گرانمایه عطا
 فرموده قامت حال شان را بخلعت مکرمات و افضال اعتدال
 سرو سبزی بخشید و داروغه گماشت که ایشان را از تعرض
 سپاه ذره شمار آفتاب آثار میانیت نماید و روز چهارشنبه دهم
 ماه امیر سلیمان شاه با کوچها که در نواحی مانک^(۱) بود

(۱) در سه نسخه بجای مانک (مونک) دیده شد *

به نزدیک شهر سامانه نقل کردند و آن شب آنجا بودند و روز
پنجشنبه یازدهم بکنار آب کهک رسیدند و رایت نصرت شعار
که از توهنه جهت استیصال جتان ایلغار فرموده بود آن روز
برگشتگان در کنار آب کهک که قریب بسامانه بودند بدیشان
پیوست و چهار روز برای انتظار و وصول اغرق بزرگ دران
یورت توقف نمود و دوشنبه پانزدهم ماه ازان محل نهضت
نموده حوالی پل کوپله مخیم نزول همایون گشت و امراء
و لشکریان جرنغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان
حسین و امیرزاده رستم و امیر جهان شاه و غیاث الدین ترخان
و حمزه طغی بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونچک بهادر و مبشر
و دیگر امرای دست چپ که در مرغزار کابل براهی که
تعیین رفته بود بر حسب فرمان روان شده بودند و دران راه
هر جا که بشهر و قلعه مخالف رسیده بودند همه را فتح کرده
و اهالی آن را مقهور ساخته و تاراج کرده درین روز بموکب
ظفر قرین پیوستند و روز سه شنبه شانزدهم از آنجا کوچ کرده
و از پل کوپله گذشته آن طرف پل مرکز رایات نصرت آیات
گشت و اغرق بزرگ و باقی لشکر از راه دیپال پور می آمدند
و ضبط آن بعهده شهابت و صرامت امیر شاه ملک بود دران
روز بمعسکر همایون ملحق شدند و روز چهارشنبه هفدهم دران
منزل توقف افتاد و روز پنجشنبه هزدهم از کنار پل کوپله

بسعادت و اقبال روان شده و پنج گروه راه رفته حوالی فول
بکران مضرب خیام نزول ساختند و روز جمعه نوزدهم از اینجا
کوچ کرده بقریه کتیل رسیدند و مسافت میان سامانه و کتیل
هفده گروه بود که پنج فرسخ شرعی باشد و د و میل *

گفتار در صدور فرمان واجب الامتثال بروان
شدن سپاه ظفر پناه برسم یسال

چون شاهزادگان و امراء و لشکریان که بر حسب فرمان هر
فوجی براهی متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند و بموکیب
همایون پیوستند چنانکه گفته شد درین محل حکم قضا مضان
یافت و تمام امراء میمذه و میسره هر یک بمورچل خود بتوره
روان شدند در برنغار امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر
سلیمان شاه و یادگار برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب
و قماری و تمورخواجه آقبوغا و دیگر امراء و در جرنغار
سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده
سلطان حسین و امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان
و شیخ ایکوتمورو سونچک بهادر و دیگر امراء و در قول تومان
سان سیز و تومان کلان و امیر الله داد و علی سلطان نواجی
و باقی تومانات و امراء قوشونات و باین نسق تا بیست گروه
مسافت که شش فرسخ شرعی باشد و د و میل بعرض یاسامشی^(۱)

(۱) در بعض نسخه بجای یاسامشی (یسال) دیده شد *

نموده بطرف دهلی روان شدند * * نظم *

سپاهي بکثرت فزون از قیاس * غبارِ سیم اسپ شان بیم و یاس
 ز غریدن کوس شان گاه رزم * بهول قیامت شدی چرخ جزم
 همه تیغ مردی بکف بهردین * سنان آب داده بزهر آب کین
 سر بخت شان را ز توفیق توک * ز بهر غزاد دل نهاده به مرگ
 و روز دوشنبه بیست و دوم ماه بقلعه اسندی رسیدند و از
 کتیل تا اسندی هفت ^(۱) کروه است و مردم سامانه و کتیل
 و اسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند همه را سابقه شقاوت
 دامن گیر شده خانه های خود را سوخته بودند و بطرف دهلی
 گریخته چنانچه سپاه نصرت شعار دران دیار دیارندیدند و روز
 سه شنبه بیست و سیوم از حصار اسندی نهضت فرموده
 و شش کروه مسافت قطع نموده حصار ^(۲) تغلغ پور مرکز اعلام ظفر
 انجام لشکر اسلام گشت و اهالی آن حصار طایفه از بی دینان
 ثنویه بودند که دیده بصیرت شان از اشراق نور توحید محروم
 مانده کائنات و حوادث را در مبدأ اثبات کنند و آنرا یزدان
 و اهرمن گویند و بنور و ظلمت از ان تعبیر نمایند و هر چه از
 قبیل خیرات شناسند از یزدان دانند فساد و شرور که در مجاری
 امور عالم رونماید باهرمن نسبت کنند و الحق ان لا

(۱) در سه نسخه بجای هفت (هفت) است (۲) در بعض نسخه

بجای تغلغ (توغلوق) دیده شد *

مؤثر فی الوجود الا الله القصه مقيمآن آن حصار که
 ایشانرا سالون مي خوانند مجموع رو بگويزند نهادند و عساکر
 گردون مآثر بی توقف قلعه را آتش زدند و تمام سوخته ازان
 اثر نگذاشتند و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رایت نصرت
 پناه سایه و صول بشهر پاني پت انداخت و از غلغ پور
 تا پاني پت دوازده کوه است اهل پاني پت دست اضطرار
 در دامن فرار زده سرعجز در گریبان اختفا کشیدند و دران
 مقام هیچ متنفس پیدا نشد و در اندرون حصار یک انبار
 گندم بود که از ده هزار من بسنگ بزرگ که عبارت از صد
 و شصت هزار من شرعي باشد افزون آمد آنرا بر لشکریان
 بخش کردند و روز پنجشنبه بیست و پنجم از انجا کوچ کرده
 و شش کوه راه رفته بر لب آب پاني پت فرود آمدند روز
 جمعه بیست و ششم امراء برنغار و جونغار با سپاه فیروزی
 شعار جبه پوشیده و جنگ را آماده گشته روان شدند عون
 رباني مقارن رایت ممالک آرای و سعادت آسماني
 رهنمای عساکر کشور کشای و روز شنبه بیست و هفتم فرمان
 قضا جریان بنفاد پیوست که امراء برنغار تا موضع جهان نمای
 که عبارت از عمارتی است که سلطان فیروز شاه در دوفرسخی
 دهلي بر بالای کوهي ساخته و در دامن کوه آب چون که
 دریائي روانست مي گذرد تاخت کنند ایشان بر حسب

فرمان از قویه کانهی کزین تا جهان نما می بتاختند و احشام
و صحرا نشینان آن ناحیه را کشته و اسیر کرده و غارتید و مظفر
و منصور و غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست و نهم
حضرت اعلی از مقابل قریه پله بر آب چون عبور فرمود
و بجانب حصار لونبی توجه نمود که علف زار در آن طرف بود
و همان روز بقلعه لونبی رسید و فرود آمد و آن قلعه در میان
دو آب واقع است آب چون و آب هیکن و آن نهریست
بزرگ که سلطان فیروز شاه از آب کالپی بریده است و بقرب
فیروز آباد بآب چون متصل می شود و پیشتر امیر جهان شاه
و امیر شاه ملک و امیر الله داد با شارت حکم قضا نفاذ بهای
این قلعه آمده بودند و میمون میشوم که حاکم آن قلعه بود
و ساکنان آنجا چون از دانش مایه و از سعادت پیرایه
نداشتند با قدام اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان
و عصیان سپرده بجنگ مشغول شدند و چون رایت فتح آیت
سایه و مول بران محل انداخت شیخی که از پیر عقل ارشاد
یافته بیرون آمد و از سر صدق کردن انقیاد را بطوق عبودیت
بیاراست و دیگر سکان از گجران و نوکران ملو خان پای جهالت
از طریق ضلالت فراتر نهدند و دست خسارت از چسارت
و بی باکی باز نداشتند امر واجب الامتنال باستیصال آن
زمره ضال صادر شد و عسا کر گردون مآثر روی جلالت و اقتدار

بفتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب نقب زده وقت نماز پیشین که هنگام رسیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت نماز پسین قلعه را بکشادند و بیشتر گهران در اندرون حصار خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند حضرت صاحب قران آن شب در بیرون حصار توقف فرمود روز سه شنبه سلج ربيع الاول فرمان داد و از نوکران ملو خان و متوطنان آن قلعه هر که بزیور اسلام متکلی بود جدا کردند و گهران بی دین را بتیغ جهاد بگذاشتند و تمام اهالی حصار را غارت کردند الا سادات که نور دیده عالمیان و سرور سیغه اهل ایمان و ایقانند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند و روز چهارشنبه غره ربيع الآخر حضرت صاحب قران براه نمونی اقبال سوار شد و بلب آب چون بمقابله جهان نمای فرود آمد تا گذارهای آب را بنظر احتیاط در آورده بنفس مبارک تفحص نماید و هنگام عصر بسعادت بازگشته در معسکر ظفر پناه فرود آمد و چون دهلی نزدیک بود جهت کیفیت وضع محاصره با شاهزادگان و امراء سنت استشارات مرعی داشت و رای بران قرار یافت که اول غله بسیار جهت علوفه عساکر نصرت شعار جمع آورده دران حصار ضبط نمایند و بعد ازان بمعونت تایید آسمانی بمحاصره و فتح شهر گرایند و از برای امضاء این رای امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه و

دیگر بندگان درگاه ازین یورت هم در غره ماه برحسب فرمان
روان شدند تا جانب جنوبی دهلی را تاخت کنند روز دیگر
خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر نشاط احتیاط عمارت جهان
نمای فرموده از سریر خلافت مصیر بمركب فلک شکوه قمر
مصیر برآمد و با قریب هفت صد سوار جبهه پوش سخت
کوش بدلا لت سروش هوش روان شد و از آب چون گذشته
آن عمارت جهان نمای را بحقیقت جهان نمای ساخت و
و همانا سلطان فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود باین
معنی که عمارتش از حضور عالمی دردمی^(۱) و جهانی در صورت
انسانی جهان نمای خواهد گشت * شعر *

و لیس من الله بمستنکر

ان یجمع العالم فی واحد

و حضرت صاحبقران گیتی کشای بعد از تفرج جهان نمای
احتیاط فرمود که محل رزم و جدال و میدان مبارزه و قتال
کجا مناسب تر افتد و علی سلطان تواجی و جنید بورلدای
که بقراولی رفته بودند باز آمدند و علی سلطان محمد سلف
را گرفته آورد و جنید دیگری را و بعد از استفسار احوال و
و اخبار محمد سلف عرضه تلف گشت و در اثنای این حال
ملو خان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت

(۱) درد و نسخه بجای دمی (آدمی) دیده شد *

پیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده بفزدیک جهان
 نمای رسید حضرت صاحب قران در کذف حفظ ربانی از آب
 بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان لشکر منصور سید
 خواجه و مبشر با سید مرد بمقابله و معارضه مقلای ایشان
 مشغول گشته نبرد کفان تا بکنار آب بیامدند و در اینجا نیران
 حرب و قتال اشتعال یافت حضرت صاحب قران سیونجک
 بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت سید خواجه
 مبادرت نمایند ایشان بر حسب فرمان باد و قوشون چون
 باد از آب بگذشتند و بسید خواجه پیوستند و با اتفاق حمله
 برده دست جلالت بتیر باران برکشادند مخالفان چون
 شیوه شجاعت و دلاوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند
 نجات در فرار دانستند و در صدمه نخست روی گریز بد هلی
 نهادند و چون حروف تهجی از هم فرو ریختند و سید خواجه
 مرکب مردی پیش رانده بسنان آتشبار آتشیات آن باد
 پیمایان را بر خاک هلاک ریختن گرفت و بسی مردم از ایشان
 تلف شد و در حال گریز پیل جنگی بیفتاد و سقط شد و عقل
 دانشور از وقوع این اثر بطلوع آفتاب فتح و ظفر متیقن گشت
 چه رای صایب از گریه ابر آذاری بخنده ریاض استدلال
 کند و بصیرت ثاقب از وزیدن نسیم بهاری بد میدان روایع
 گلبرگ طری انتقال نماید *

* بیت *

* بـکاری که اقبال یاری دهد *

* از اول اساسش بخوبی نهد *

* چو اول قدم خصم یابد گزند *

* بنصرت دهد مژده بخت بلند *

گفتار در نقل کردن رایت نصرت شعار بجانب

شرقی قلعه لونی و قتل اسیران کفار که در

اردوی کیمهان پوی جمع آمده بودند

در روز جمعه سیوم ربیع الثانی رایت فتح آیت از مقابل

جهان نمای که سبق ذکر یافته نهضت فرمود و جانب شرقی

قلعه لونی مضرب خیام نزول فرخنده گشت قبه بارگاه

خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراشته شد و دران یورت

شاهزادگان بزرگوار و امرای نامدار و سرداران قوشونات

که بناخت رفته بودند مجموع در پایه سریر اعلی حاضر

آمدند و خاک ساحه درگاه عالم پناه نوتیای دیده دولت

ساختند و حضرت صاحب قران با آنکه در امور سلطنت

و جهانبانی و مصالح رزم آزمائی و کشورستانی موید من

عند الله بود بنفس مبارک در چندان مصاف و معرکه

و جنگ گاه حاضر شده بود که هیچ سردار سپاهی پیشه را

دست نداده باشد تا بهاد شاهان و شوکت چه افتد لاجرم

دران مجمع خاص و انجمن مشكون باعظم اماجد و خواص
 زبان مبارك كه ترجمان ملهم دولت بود برکشود و بعبارتی
 كه جانها نثار آن سزد توره و یاساق سلاطین قدیم در غمرات
 معارك و حروب ادا فرمود و قواعد نبرد آزمائی و صف
 شكنی و رسوم تیغ گذاری و دشمن فكنی گذارش نمود و قانون
 حمله بردن و بُلُجّه دریای و غادر رفتن و طریق كوشش نمودن
 و از گرداب هیجا بیرون آمدن و جمیع آداب پیدكار و شرایط
 رزم و كارزار بنوعی در سلک بیان كشید كه اگر روزگار سمع
 داشتی اصغا نمودی و بر جان نگشتی و تعیین فرمود كه هر
 كسی در بونغار و جرنغار و هر اول و قول در کدام مقام بایستد
 و چگونه عذاب در عذاب یكدیگر پیوند و حمله مخالفان و
 معارضان را چگونه رد كنند حاضران جمله گوش هوش را از
 استماع آن كلمات حكمت سمات كه دعوی - كلام الملوک ملوك
 الكلام - ازان مبرهن می شد پرلؤلؤی شاهوار ساختند و زمین
 عبودیت بلب ادب بوسیده زبان اخلاص بدعا بر كشادند *
 * نظم *

* درخشنده تیغت عدوسوز باد *

* دُرُفش و سنان از توفیروز باد *

* ستاره روش بر رضایت كند *

* فلک بر سر و دیده جایث كند *

* سرِ سرکشان زیر پای تو باد *

* همه ورد اختِ ثنای تو باد *

و در همان روز امیر جهان شاه و دیگر امراء بعرض همایون رسانیدند که از لب آب سند تا باین منزل کم و بیش صد هزار هندوی بی دین از گبر و بت پرست اسیر گشته اند و در معسکر ظفریناه جمع آمده مبادا که روز جنگ با هالی دهلی میل نمایند و هجوم کرده بایشان پیوندند و بر حسب اتفاق آن روز که ملو خان با لشکر و پیلان بیرون آمده بودند آثار بشارت و خرمی در ایشان ظاهر شده بود و این معنی را نیز معروض داشتند بنابراین یولایغ قضا نفاذ بصدور پیوست که مجموع هندوان که در دست لشکریانند بقتل آورند و هر کس که در امتثال این امر تاخیر و تهاون روا دارد او را بکشند و زن و بچه و مالش از آن کس باشد که تقصیر او را بعرض رساند بر حسب فرموده بروایت اقل صد هزار هندوی بی دین را بتیغ جهاد بکند رانیدند از آن جمله مولانا ناصرالدین عمر که یکی از زمره ارباب عمایم بود پانزده هندو در خیل داشت و هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز امتثال فرمان را هر پانزده را طعمه شمشیر غزا ساخت و حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از هر ده نفر یک نفر دران یورت توقف نموده زن و فرزند هندوان

و ستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند
و بعد از آن عزیمت طرف شهر نصیم پذیرفت و پیشین همان روز
کوچ کرده بکنار آب چون فرود آمد جماعت منجمان و اختر
شناسان در باب اوضاع فلکی پوشیده بحثی میکردند و از
انظار سعد و نحس کواکب سخنی میراندند حضرت صاحب
قرآن پاک اعتقاد از قضیه (اهل التنزیه و التقدیس لایومنون
بالتلیث و التمسیس) علامات نجومی را اعتبار نهد و دست
توکل بعروه عنایت پروردگاری زد که این سقف فیروزه فام
آسمانی و آن چراغهای رخسند و نورانی افراخته و افروخته
قدرت بی علت اوست تعالی و تقدس *

* ز سعد و نحس کواکب مدان توراحت و رنج *

* که غرقه اند همه همچو ما درین دریا ^(۱)

ولا غرو حضرت صاحب قرآن که مظهر آثار قدرت قادر قدیم
باشد از مقارنه سعدین و نحسین غم و شادی بخاطر خطیر راه
ندهد و همایون ذاتی که از یمن وجود مبارکش ناهید بزم
دولت ساز بهجت و اهتزاز نواز د و خورشید اوج ملک و ملک
در ذروه شرف و رفعت رایات افتخار و مباهات افرازد
چگونه از اندیشه اثر نظر اختر معظمت مهمات را در عقد
تعویق اندازد *

* نظم *

(۱) در بعض نسخه بجای دریا (غرقاب) دیده شد *

* رایت و رای شریفش تا ز عدل افگنده اند *

* نور بر چرخ بلند و سایه بر دهر خراب *

* روشنانِ سقف گردون فارغند از احتراق *

* ساکنانِ ربع مسکون ایمن اند از اضطراب *

روز دیگر وقت صباح که هنگام فوز و نجات است آن حضرت

بعد نماز بامداد و فراغ از ادای وظایف او را در بمشور

ربانی و کلام سبحانی که لایاتیه الباطل من بین یدیه

ولا من خلفه اولاً جهت رفتن بشهر دہلی مصحف مجید

بقال بکشد و این آیت از سوره یونس برآمد انما مثل

الحیوة الدنيا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات

الارض مما یا کل الناس والانععام حتی اذا

اخذت الارض زخرفها وازینت و ظن اهلها انهم

قادرون علیها اتاها امرنا لیلا و نهارا فجعلناها

حصیداً کان لم تغن بالامس کذاک تفصل الآیات

لقوم یتفکرون فحوای ترجمه ظاهر این آیت کریمه آنست

که مثل زندگانی این جهان همچو آب بارانست که آمیخته شود

بوی رستفیهای زمین از آنها که آدمیان و حیوان خورند

تا چون فراگیرد زمین پوششهای رنگین و آراسته گردد و گمان

برند اهل آن که غله و میوه از آن می توانند گرفت و منفعت

از آن خواهند یافت برسد بآن حکم ما شبی یا روزی و آن
 رستنیها را هیچ سازد و نیست گرداند چنانکه پنداری دیروز
 نبود و هم چنین مبین و مفصل می سازیم آیات و علامات را از
 برای قومی که فکر کنند و اندیشه نمایند در بدایع و صنایع
 افرویدگار - جل و علا - و چون نیت درین فال حال شهر بود
 و اهالی آن بر آمدن این آیت دلیلی باشد روشن برزوال
 اقبال مخالفان و نقصان و خسران ایشان و بازیت ملو خان که
 رزمه سپاه و پشت و پناه کشور هند بود تفاؤل فرمود و این
 آیت از سوره نحل بر آمد ضرب الله مثلا عبدا مملو کا
 لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو
 ینفق منه سرا و جهرا هل یستوون باری - تبارک
 و تعالی - درین آیت مثل زده کافر و مومن را بحال بنده
 زر خریدۀ عاجز که قادر نباشد بر هیچ چیز و آزاد مردی که
 از فضل خدای تعالی رزقی فراخ و بهره تمام یافته باشد و آنرا
 پنهان و آشکارا نفقه کند و بخشش نماید هرگز برابر یکدیگر باشند
 ازین دو فال خجسته که بغایت مناسب و موافق حال
 افتاد سیرا عجاز قرانی و کمال لطف و عنایت ربانی نسبت
 با حضرت صاحب قرانی بظهور پیوست آن فی ذلک
 تذکری لا ولی الا له اب حضرت صاحب قران صاحب

تا یید اعتماد بر فال قرآن مجید کرده روز یکشنبه پنجم ماه
مذکور از کنار آب جَوْن بعون الهی سوار شد و از آب گذشته
دیگر طرف آب معسکوظفر مآب گشت لشکریان رعایت
حزم را خندق فرو بردند متصل به پشته که آنرا پشته بهالی
خوانند و از شاخ درخت و چپر حصار ساختند و در پیش
خندق گاو میشان را گردن و پای درهم بستند و در پس چپر
خیمها برافراختند و شتران بخوابانیدند *

گفتار در رزم حضرت صاحب قران با سلطان
محمود والی هندوستان و ظفر یافتن بر ایشان
از پرتو آفتاب هدایت انتساب وحي آسمانی که از
آسمان معانی نص و من یها جرفی سبیل الله یجد
فی الارض مراغما کثیرا وسعة بر ساحت ادراک
واقفان اسرار تنزیل می تابد و بر پیشگاه ضمیر منیر مستفشقان
از هار قایل می افتد روشن است که هر موفق سعادت مقدر
که از برای رضای خدای بی همتا - سبحانه و تعالی - مرارت
مهاجرت اوطان بر حلاوت مواصلت احبّه و خلّان اختیار کرده
مر تکب اخطار اسفار گردد و در راه نیکو بندگی درگاه اله
(جل و علا) تلخی تعب و مشقت غربت را بکام همت کامیاب
عالی جناب شیرین ساخته در مواقف هول و خطر از بیم جان

و خوف سر نیندیشد هر آینه در مغانم و ابغوا من فضل
الله به بسی غنایم از عظیم فتوحات دنیوی و کرایم مدخرات
مثنوبات آخری فایز گردد * بیت *

* هر کو بگام صدق درین ره روان شود *

* بو منتهای همت خود کامران شود *

بتخصیص که قبله نیت از صفای طوینت افضل اعمال و اشقی
عبادات باشد و مسرح انظار قصد و اهدام در حرکت و آرام
مجرد انتظام در سلک مخاطبان تومنون بالله و رسوله
و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم
براد و از نظایر این سیاق آنست که چون صاحبقران سرید
دین پرور بر وفق مضمون *

* نظم *

* بگیر قبضه شمشیر عدل و جنبش کن *

* بر آ بگود همه هند پادشاه آسا *

* هر آنکه اشهد ان لا اله الا الله *

* نگوید از تن او کن سرش به تیغ جدا *

روی همت بآمد بنیت غزا و جهاد بصوب ممالک هند و ستان
نهاد و بهر دیار که رسید جنود فتح و ظفر باستقبال مواکب
همایونش استعجال نمود چنانچه شرح داده شد بسی بلاد
و قلاع را مسخر فرموده از خبیث وجود کفار فجار و بی دینان
بد کردار پاک ساخت و در هفتم ربیع الثانی روز سه شنبه

که برقیعه^(۱) حکمت فاطر السموات والارض — عظم سلطانه
 آنروز از میان ایام بکوکب قوت و قهر و انتقام یعنی ترک
 حصار فیروزه فام بهرام خون آشام منسوب است علی الصباح
 که بفوز و نجاح خاقان مشرقی انتساب آفتاب در معرکه سپهر
 رایت طلوع برافراخت و سپاه شاه سیاه چتر شب را هزیمت
 داده جهان پناه گردون و کهنه دهلی در هر بوقلمون را از
 وحشت هزد و نژادان ظلمات بعضها فوق بعض بپرداخت
 خورشید رای کشور کشای حضرت صاحبقرانی از مطلع
 قاییدات آسمانی برآمده پرتو التفات بر قهر دشمن و ترتیب
 سپاه نصرت پناه انداخت و چه سپاه *

* نظم *

* بر عدد لشکرش وقوف ندادند *

* چهره کشایفده یقین و گمان را *

* طاقت فوجی ازان کراست که طوفان *

* صد یک ازان بود و غوطه داد جهانرا *

و بسعدت و اقبال سوار شده صفوف عساکر نصرت قرین محفوف
 بعون خیر الفاصرین بر حسب اشارت اصابت شعار بر نغار
 از فر شکوه شاهزاده کامگار پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار
 برلاس و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب و قماري و تمور
 خواجه آقبوغا و دیگر نوینان زیفت پذیرفت *

* بیت *

(۱) در سه نسخه بجای برقیعه (بدقیقه) دیده شد *

چو خسرو صفِ میمنه ساز کرد * ز تیغ اژدها را دهن باز کرد
و جرنغار از وفور شوکت امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده
خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر امراء
آرایش یافت *

* صفِ میسره هم بیدار است چست *

* یکی کوه گفتی ز پولاد رست *

و هراول بصرامت و شهابت امیرزاده رستم و امیر شیخ
نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد و سایر امراء انتظام
گرفت *

* هراول چنان کرد آن پیشگاه *

* که در حیرت افتاد از آن مهر و ماه *

و ماهچه رایت نصرت آیت حضرت صاحب قران از اوج
قلب (و القلب مستقر سلطان الروح) بطالع فرخنده برآمده
انوار فتح و فیروزی بر مفارق همگان گسترد *

* بیت *

ز قلبی که چون کوه پولاد بود * پهاهنده را قلعه آباد بود
بعون صمدانی لشکری آراسته گشت که تا چمشید خورشید
شهباز مضماری چهارم است و میدان آسمان جولان گاه شاه
ماه و سپاه انجم چشم زمانه بر چنان انبوهی نیفتاده و سپاهی
بآن کثرت و شجاعت روی جلالت بوزمگاهی نفهاده *

* بیت *

* فراوان سپه جمع شد پیش ازین *

* ندیده کسی لشکری بیش ازین *

و بدین نسق و ترتیب پیش راندند و از جانب سپاه مخالف
 قالب مرکزِ رایت سلطان محمود نییره سلطان فیروز شاه گشت
 با ملو خان و میسره در اهتتام طغی خان بود و میر علی هوجه
 و جماعتی از سروران کشور هند و میمنه در حیز ضبط ملک معین
 الدین و ملک هاتی و سایر سپه سالاران آن سرزمین بدین
 نسق و آیین صفها آراسته با ده هزار سوار مکمل کینه گذار و چهل
 هزار پیاده جنگی با اسباب و آلات حرب و پیکار روی مقابله
 و مقاتله بکارزار آوردند و عمده استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود
 که چون دریای خروشده از باد سیاست بجوش آمده همه
 را بسلاح و کچیم مرتب داشته و بردند انهای ستون کردار
 شان دشمنهای زهر دار استوار کرده و بر پشت پشته مثال
 هر یک از چوب تختهای محوط محکم ساخته و بر هر تختی
 از آن چند ناوک افکن و چرخ انداز در مکن کمین نشسته
 و تخیل داران و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان آماده جدال
 و قتال ایستاده و با این همه معارضه با آن سپاه از سوار و پیاده
 اگرچه اضعاف مضاعفه آن بودندی در نظر جلالت فوجی از
 عساکر گردون مآثر و قعی چندان نداشت اما پیلان را دیگر
 ندیده و از افواة و السنه شنیده که هیکل شان از صلابت
 بحیثیتی است که نیرو شمشیر بران کارگر نیست و قوت شان

بموتبه که مزیدی بران متصور نه درختان قوی را بپاد حمله از
 بیخ برآرند و بناهای عالی را باشارت پهلوی ویران سازند
 و هنگام کارزار بخروطوم تُعبان کردار اسپ را باسوار از زمین
 در ربایند و بهوا براندازند و از سماع این مبالغها که در بیشتر
 طباع مرکوز می باشد دغدغه بخاطر بعضی لشکریان راه
 یافته بود چنانچه در وقت تعیین مواضع سروران و اعیان
 مرحمت حضرت صاحب قران که در همه حال شامل احوال
 اهل علم و کمال بودی از جمعی علماء رفیع مقدار که ظفر
 کردار ملازم رکاب همایون آثار بودند مثل خواجه افضل پسر
 مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الحق والدین کشی و مولانا عبد
 الجبار پسر اقصی القضاة مولانا نعمان الدین خوارزمی بزبان
 اشفاق و اشبال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود
 ایشان از دهشت آن سخنان که شنیده بودند بی اندیشه
 بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان دران محل که
 خواتین و عورات باشند و نه عجب *

* بیت *

* دران زمان که بود بیم جان شکفت مدار *

* بزیر چادر ناهید اگر خزد بهرام *

و چون حضرت صاحب قران آن دغدغه از لشکریان تفرس
 نمود برای اطمینان خواطر شرایط حزم مرعی داشته فرمان
 داد که از چهرها پیش صف لشکر حصاری سازند و در پیش آن

بحفر خندق قیام نمایند و در پیش خندق گاو میشانرا پهلوی هم
 داشته گرد نهاد و پایهای ایشانرا بچرم گاو برهم بزدند و خارهای
 خسک بزرگ از آهن ساخته بودند و تعیین رفته که پیادگان آنرا
 نگاه دارند و چون پیلان حمله آورند در راه ایشان افشانند
 و چون عنایت از لی در همه باب یاور صاحب قران کامیاب
 بود پیش از آن آفتاب فتح و ظفر از مطلع اقبال برآمد که اینها
 بکار آید و در آن حین که لشکر جانبین بهم نزدیک شدند صاحب
 قران سوید پاک اعتقاد در میان لشکرگاه بدامن پشته بهالی
 بر بالای بلندی سوار ایستاده بود و اوضاع اطراف و جوانب
 را بنظر احتیاط در می آورد و چون تلاقی طرفین مشاهده
 فرمود چنانچه عادت سعادت آثار آن سوید کامکار بود در
 هر کار زار بقدم صدق پیاده شد و روی اخلاص و نیاز بدرگاه
 پادشاه بے نیاز آورد و بتکبیر صدق نیت و صفای طویت عقد
 نماز بسته بقیام توجه نام و قراءت کلام ملک علام و رکوع و خضوع
 و سجود و خشوع و تشهد یقین و ایقان و سایر ارکان تسلیم و اذعان
 دو گانه از برای یگانه حقیقی بگذارد و پیشانی مسکنت
 و ابتدال بر خاک تضرع و ابتهال نهاده از حضرت ذوالجلال
 نصرت و اقبال طلبید و اصلا سعی و کوشش خویش و کثرت اعوان
 و انصار جلالت کیش را در میان ندید * * نظم *

شه پاک دین در مقام نیاز * همی گفت با داور پاک راز

که ای بر تو از معنی بوتری * که داند ترا جز تو مدحت گری
 همیشه رضای تو جویم بجان * براه نهای تو پویم بجان
 ند ارم غروری بگنج و سپاه * ترا در همه کار دارم پناه
 کرم کردی بارها با رهی * درین بار هم لطف کن کاگی
 که جز تو ندارم امیدی بکس * کس بے کسانى بفریاد رس
 لا جرم ببنوقف میامن استجابت دعا قرین روزگار هما یون آثار
 گشت و از غرایب اتفاقات که بعنایت بی غایت پروردگار
 و صفای ضمیر منیر صاحب قران سپهر اقتدار دران موقوف
 رو نمود آن بود که چون آنحضرت بادای نماز و عرض نیاز
 مشغول بود بعضی امراء که در هراول بودند مثل امیر شیخ
 نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد را در خاطر گذشت که
 اگر حضرت صاحبقران از لشکر قول بر نغاورا و ما بندگان را
 مدد فرستد نشانه قوت دولت و بشارت فتح و نصرت باشد
 و چون آنحضرت از توجهی که داشت بهره اخت و روی
 دولت که از گلگونه خاک سجده گاه برافروخته بود باحوال
 لشکر منصور آورده فرمان داد که عالی سلطان تواجی و از
 تومان رستم طغی بوغا که سان سیز سود و درسلک لشکر قول
 انتظام یافته مرئوب ایستاده بودند التون بخشی و بستری
 و موسی رکمال با قوشونات خود بمدد لشکر دست راست
 روند و جمعی دیگر از امراء قوشون را بمدد هراول فرستاد

و ایشان را دست و دل قوی گشته بفتح و فیروزی جازم شدند
و بی اندیشه بر مخالفان زدند و پیلان را با آن شکوه و هیبت
گاو صفت زبون میروانند و از فراقبال صاحب قران بی همال
و برکت آن کرامت که اظهار فرمود همگنان را از ان معنی
مایه استظهار و اقتدار افزود و آثار جلالت و مردی آن
دلاوران در اقطار عالم اشتها ریافت و بتمادی روزگار آرایش
اوراق لیل و نهار گشت و همان مثل شد که شیرشکار کند و طعمه
دیگر جانوران باشد که در پناه حمایت او روزگار گذرانند *

* بیت *

اگر بفروزی زمه صد چراغ * ز خورشید باشد برونام و داغ
و صورت حال و کیفیت آن محاربه و قتال چنان بود که *

* نظم *

- * چو گشت از دوسو لشکر آراسته *
- * جهانی به پر خاش بر خاسته *
- * یلان رایت کین بر افراختند *
- * کورگه زنان سورن انداختند *
- * ز فریدن کوس خالی دماغ *
- * زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ *
- * ز فریاد رویین خم از پشت پیل *
- * تو گفتی جهان کوفت کوس رحیل *

- * دراهای هندی در آمد بجوش *
- * ز ایوان کیوان گذشته فروش *
- * بجنیش در آمد و لشکر ز کین *
- * ازان جنبش از جا بر آمد زمین *
- * روارو بر آمد ز راه نبرد *
- * هراسی در آمد بمردان مرد *
- * ز پولاد پوشان لشکر شکن *
- * تن کوه لرزید بر خویششن *

قراولان ظفر قرین سونجک بهادر و سید خواجه بهادر والله داد
و نصرت قماری و صابین تمور بهادر و محمد درویش و دیگر
دلاوران چون سپاه مخالف را بدیدند از طرف برنگار
در آمده کمین کردند و چون قراول دشمن پیش آمد و از ایشان
در گذشت *

* نظم *

- * روان زان کمین گه بیرون ناخفتند *
- * لوائی شجاعت بر افراختند *
- * ز زین کویها چست برخاسته *
- * بشمشیر عمرِ عدو کاسته *

و بانیغ ظفر نگار چون شیرغوان در طلب شکار از پس ایشان
در آمدند و قریب پانصد ششصد کس را بیک حمله بر خاک
هلاک انداختند *

* بیت *

سیاست در آمد بگردن زنی * ز چشم جهان دور شد روشنی
و در قنبل برنغار شاهزاده پیر محمد لشکر سپهر حمله ستاره
عدد خود را از جای بر کرده بر دشمنان حمله برد و امیر
سلیمان شاه نیز باد پای کوه توان در زیران تیز کرده عیان
بدست جلادت سپرد و شاهزاده پیر محمد بقایید دولت
سرمد پیل را شمشیر رسانید و بهادران برنغار با اتفاق میسره
سپاه بدخواه را که اساس قرارش باستظهار طغی خان
منوط بود از هم فرو ریخته برانند و از حوض خاص بگذرانیدند
و در جرنغار امیرزاده سلطان حسین و جهان شاه بهادر و غیاث
الدین ترخان و دیگر دلاوران بقوت بازوی کامگار و زخم تیغ
و سنان آبدار آتش بار میمنه مخالف را که بشوکت و تمکین
ملک معین الدین و ملک هاتی کوه آهنین می نمود بکلی برهم
شکسته برانند و از عقب ایشان روان شدند و امیر جهان شاه
که قنبل جرنغار بود از عقب دشمنان در آمده بنزدیک
دروازه رسیده بود *

* چو دشمن بجست از پیش تاختند *

* سنان را بگردون بر افروختند *

و چون قلب دشمن با پیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده
رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بمقابل ایشان
در آمده کوششهای مردانه نمودند و امیر شیخ نورالدین

شمشیر رسانید و امیر شاه ملک داد مردی داد و دولت
 تمورتوا جی و منکلی خواجه و دیگر امرای قوشون و سایر
 بهادران و دلاوران بقوت دولت حضرت صاحب قران بر صف
 پیلان جنگی زدند و در میان آن نهندگان بی ستون هیکل بچهار
 ستون روان در آمدند و پیل بانان را از قله آن کوهها نگوئسار
 ساختند و به تیر و شمشیر خرطوم آن اژدها خلقت پیلان را
 مجروح میگردانیدند و می انداختند * نظم *

* فگنده همه دشت خرطوم فیل *

* فتاده تن کشتگان چند میل *

* ز خرطوم فیل و سر جنگ جوی *

* همه دشت پاشیده چوگان و گوی *

* گیاهها به غر سر آلوده گشت *

* ز کشته زمین سر بسر توده گشت *

مبارزان ممالک هندوستان از بیم جان حوكة المذبحی
 می کردند و بقدر طاقت و توان پای جلادت فشوده دست
 بردها می نمودند اما چون ستیزه با تذ باد نه حد پشه
 ضعیف نهاد است و پهلوی مقاومت با شیر ژبان زدن نه
 باندازه قدرت و مکنت آهوی ناتوان آخرالمره زیمت یافته
 روی عجز برآه گویز نهادند و فحوای نص الم ترکیف فعل
 و یک با صاحب الفیل صورت حال گشت و سلطان محمود

و ملو خان گریخته خود را بشهر انداختند و در دروازه بیستند
 و امیرزاده خلیل سلطان از جرنغار به نیروی بخت جوان
 و ضرب حسام زمرود نام یاقوت افشان از آن پیلان که پشت
 استظهار معاندان بآن قوی بود یکی را در قید اسار آورده
 و پیل بان را نگونسار کرده بطریق گامیشی که دهقان بآن
 زمین شیار کند براند و بحضرت پادشاه روی زمین آورد *

* نظم *

- * چو یاری دهد لطف پروردگار *
- * چه پیل قوی و چه گاو نزار *
- * چو بازوی دولت کشاید کمند *
- * سر شیر گردون در آید به بند *
- * بر اقبال ازین به چه باشد دلیل *
- * که طفلی ز خیلش سگالد به پیل *
- * کجا بوده شهزاده ارجمند *
- * هم از پانزده سالگی پیل بند *
- * هنوز از لبش می دهد بوی شیر *
- * چو شیران کند پیل جنگی اسیر *

و چون از مهب عذایت آفریدگار نسیم فتح و فیروزی برارایت
 نصرت شعار وزید و مخالفان به یکبارگی پشت داده رو
 بفرار آوردند صاحب قران سعادت قرین وقت نماز پیشین

بدروازه دهلي راند و باروی آنرا بنظر احتیاط در آورده
 عذرا یکران کیهان نورد از اینجا بر تافت و بکنار حوض خاص
 بدولت و اقبال نزول فرمود حوض خاص دریاچه ایست از
 مستحکمات سلطان فیروز شاه سعت آن بمرتبه که تیر پرتات
 از یکطرف اربد یگرتطرف نمیرسد و چون در موسم پشه کال از
 آب باران پر می شود یکسال تمام اهالی دهلي آب از آن
 بر میدارند و مرقد سلطان فیروز شاه بر کنار آن واقع است
 و چون آن محل از حلول موکب معلی مزین و محلّی گشت
 شاهزادگان و امراء و ارکان دولت در پایه سربر اعلی
 حاضر آمده *

همه بوسه دادند روی زمین * نهادند برخاک راهش چبین
 به بسته میان از پی چاکری * کشاده زبان ثنا گستری
 که برخسرو این فتح فرخنده باد * جهانش مطیع و فلک بنده باد
 و بعد از اقامت مراسم تهنیت آثار شجاعت و مردانگی که
 از شاهزادگان و امراء و بهادران صدور یافته بود و غرایب
 امور که بفرود دولت قاهره دران مصاف از هر کس بظهور پیوسته
 بود باز میراندند حضرت صاحب قران را از ملاحظه و فور
 نعم الهی آب از چشم مبارکش روان شد و رقت فرمود
 و شکر باری تعالی که او را از عالمیان برگزیده چنان فرزندان
 کامگار و اعوان و انصار خدمت گذار از انبی داشته بود

باد ارسانید و آن شیوان بیدیه شجاعت و نهنگان دریای
 مردی و جلالت را دعا کرد و الحق از تامل و تدبیر مجاری
 احوال آن صاحب قران بی همال بیقین می پیوند که ذات
 بزرگوارش مظهر قدرت آفریدگار و مصدر غرایب آثار و بدایع
 اطوار بوده با چنان قهر و سیاستی که از ذکر مواقف جلالتی در
 هر مقام معلوم می شود رقت قلب و تنگ دلی بحیثیتی که
 چون شکر می گذارد و وظایف سپاس پروردگار بجای می آرد
 آب از دیدگان روان می دارد و اشک نیاز بر چهره خضوع
 و خشوع می بارد و با وجود اشتغال ظاهر بتمام عالم نور
 حضور باطن بمنابیه که هر حاجت که بندگان را هنگام ضرورت
 بخاطر می گذرد از دل روشنش سر بر می زند و مصلحت
 آنرا کار می بندد اصابت رای بمرتبه که مدّة العمر فیرنگ هر
 تدبیر که بکمال اندیشه بر لوح ضمیر مزیور می نگاشت بعینه
 صورت تقدیر بود که واقع شده از اندیشه یک سر و مو تفاوت
 نداشت و کمال شجاعت و دلادری بدرجّه که از مجادلی
 حال تا حین ارتحال که عذاب ازین سرای فنا و زوال بر تافت
 هرگز در هیچ ورطه دهشت و انفعال بوخاطر خطیرش راه
 نیافت و این معنی دلیل روشن است بر صدق توکل و دوام
 توجه بحضرت حق *

* دلی را که از خود نکردی گمش *

* نه از چرخ نرسد نه از انجمش *

* چو هست آسمان بر زمین زیر خاک *

* چو تو هستی از چرخ و انجم چه باک *

لا جرم از قوتِ اسلام و حسنِ اعتقاد قول منجمان را پس
پشت اعراض می گذارد و روی تو سل بسوی تفاؤل از کتاب
کریم آسمانی می آورد و از غایت اخلاص و اختصاص هر
مراد که در موقف دعا از حضرت کبریا مسألت می نماید
مخدرة استجابت از تنق غیب بے توقف چهره می کشاید
و اما حکایت داد و دهش و مرحمت و معدلت و مکرمت
و بخشش و سایر ملکات ملکانه و اوصاف پادشاهانه از مطالعه
تمام تاریخ اخبار بدایع اطوارش شمه در توان یافت *

* بیت *

* گواهی دهد در جهان خاک و آب *

* همان برفلک چشمه آفتاب *

* که چون او نبود ست شاهی بجزنگ *

* نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ *

* فریدون و کیخسرو نامدار *

* منوچهر و اسکندر کامگار *

* نبودند در عهد این پادشاه *

* و گرنه شدندی و را خاک راه *

- * جهان کو مجو مثل این نام جو *
- * مگر هم ز نسلِ همایون او *
- * که نبود چنین پادشاهی دگر *
- * مگر هم ز اعقابِ این تاجور *
- * چو سلطان دین دار دانش پژوه *
- * شه مشتری فرگردون شکوه *
- * مغیثِ خلائق بداد و دهش *
- * سکندر مقامات دارا منش *
- * شهنشاه ابوالفتح نصرت قرین *
- * ملا فی سلاطین روی زمین *
- * سمی خلیل الله و ز احترام *
- * فروزنده نامش بسطان تمام *
- * چو سبقِ عنایت چنان راند فال *
- * کزو ملت و ملک یابد کمال *
- * در اسمش اشارت بدین هردو هست *
- * لقب بی گمان ز آسمان نازلست *
- * زمبدأ سمی خلیل خداست *
- * بفرجام سلطان فرمان رواست *
- * بدولت فرازنده کاخِ شرع *
- * بگوهر فروزنده اصل و فرع *

- * به نیروی عدلش قوی پشت دین *
- * بعهدش حرم گشته روی زمین *
- * فلک را حریم درش قبله گاه *
- * جفا بش ملوک جهان را پناه *
- * چو تیغش کشاید زبان دروغا *
- * کند شرح انا فتحنا ادا *
- * ز کلکش بتفسیر نون والقلم *
- * عقود جواهر شده منتظم *
- * دلش بحر و دست ابرو باران گهر *
- * کفش کان اصناف جوهر هنر *
- * هنرهاش از تیغ پرس و قلم *
- * بصولت چورستم بحشمت چو جم *
- * حدیث جم ورستم آراستم *
- * ولی قدر ممدوح خود کاستم *
- * جم اربنده خواند زهی فخر فرس *
- * پی موکبش فخر اصطخر فرس *
- * وگر کین گزارد بگاه نبرد *
- * سر صد چو رستم بر آرد بگود *
- * مفاخر که عد کرده شد هست راست *
- * ولی در مقام ستایش خطا است *

- * مباحثات صوریست شمشیر و تاج *
- * ندارد صور نزه معنی رواج *
- * کمالات این پادشاه معذوبست *
- * نه تنها جهانگیری و خسروست *
- * بصورت جهانگیر و صاحب سریر *
- * بمعنی ز سر ولایت خبیر *
- * کشوده در معرفت بردلش *
- * حجابی نمانده ز آب و گلش *
- * بمیرانش از رب هب لی سریر *
- * درونش بعلم لدنی منیر *
- * دلش غرق انوار حق الیقین *
- * بصورت دهد داد دنیا و دین *
- * خلافت که ظلّ خدائی بود *
- * شهی راست کین آشنائی بود *
- * جهان پادشاهی باین داد و دین *
- * زهی فیض فضل جهان آفرین *
- * خدایا ز آسیب عین الکمال *
- * نگهدار این شاه را لایزال *
- * دلش را ده از انس با خویش فر *
- * بعدلش بیارا همه خشک و تر *

* بمـاناد فرمان ده و کامران *

* فزون ز آنچه عادت شمارد جهان *

گفتار در گریختن سلطان محمود و ملو خان
از شهر و فتح دهلي و ایلغار فرستادن
حضرت صاحب قران از عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملو خان شکسته و عقد دولت و شوکت
از هم گسسته بشهر در آمدند ازان حرکت که کرده بودند و
جراتي که نموده بغایت پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت
حاصلي نداشت هم دران شب چهارشنبه که زمانه چون
هندوان تیره روز جامه در نیل سوگواري زده بود * * نظم *
شبی کز سیاهی دران مایه بود * کزان نور در تهمت سایه بود
فلک بارگه را برانده نیل * سرپاسبان مانده در پای پیل
و چون نیمه از شب بگذشت سلطان محمود از دروازه هود راني
و ملو خان از دروازه برکه که هردو در جانب جنوبی جهان
پناه واقع است بیرون رفته بگریختند و در بیشه و بیابان آواره
گشتند و چون حضرت صاحب قران آگاهی یافت که سلطان
محمود و ملو خان گریختند امیر سعید و تهور خواجه آقبوغا
و خان سعید سلدوز و الطون^(۲) بخشی و غیره در عقب ایشان
(۱) در سه نسخه بجای خان (خاند) و در یک نسخه بجایش (خاوند)
دیده شد * (۲) در یک نسخه بجای الطون (التون) است *

بفرستاد و ایشان بتعجیل شتافته بسیاری از گریختگان را فرود
آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملو خان سیف خان
که بملک شرف الدین اشتهار یافته بود و خداداد را اسیر
کردند و باز گشتند و هم در آن شب امیر الله داد و دیگر امراء
قوشون را فرمان داد که بضبط دروازه که ایشان بیرون رفته
بودند و دیگر دروازه های شهر قیام نمایند تا کسی از شهر بدر
فرون و روز چهارشنبه هشتم ماه چون علم ظهور خسرو سیارگان
مانند رایت منصور خاقان صاحب قران از افق فیروزی
برافراختند حضرت جهاندار گیتی ستان بدروازه میدان
فرموده در عیدگاه بنشست و آن دروازه از دروازه های شهر
جهان پناه است و در مقابل حوض خاص واقع شده و در آنجا
بارگاه زده و بار داده سادات و قضات و اکابر و اشراف که
در شهر بودند مجموع بدرگاه عالم پناه آمدند و عز بساط بوس
در یافتند و فضل الله بلخی که نایب ملو خان بود با سایر
اهل دیوان دهلی خاك آستان سلطنت آشیان را سرمه دیده
اقبال ساختند و جماعت سادات و علماء و مشایخ بشاهزادگان
و نوپندان توسل نموده امان خواستند امیرزاده پیر محمد
و امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه و دیگر امراء در هنگام
مجال حاجت ایشان را عرضه داشتند مراحم پادشاهانه
ملتمس ایشان را رقم انجاح کشید و اهالی دهلی را امان

بخشید و برسم معهود توغ^(۱) فتح آیت بانقارها بیالای دروازه
بر آوردند و طنطنه بشارت فتح و فیروزی از حصار فیروزه کار
سپهر بگذرانیدند و جهت ضبط تاریخ این نظم ثبت افتاد *

* نظم *

* چهار شنبه هشتم مه ربیع دوم *

* گرفت خسرو صاحب قران دهلی را *

* ز فتح شاه که مجموع بشمری تاریخ *

* شود معین و خورشید بود جدی آرا *

* تو باز گونگی کار همدوان بنگر *

* ز شد تی که بایشان رسید سال رخا *

* ز فتح شاه و رخا هر یک است هشتصد و یک *

* خود این نهفته نماید ز رای اهل ذکا *

* ز آب یاری نصرت بهاغ دولت شاه *

* بسال خار گل فتح همد شد بویا *

و مجموع پیلان را آراسته و کرگدن آنچه بود از شهر بیرون
آوردند و بدرگاه اسلام پناه حاضر گردانیدند و پیلان همه

(۱) درشش نسخه بجای توغ (توق) است و توغ بواو مجهول

و غین معجمه بمعنی علم و نشان لفظ توکی است و معنی توق نیز
همین است زیرا که در زبان توکی غین معجمه بقاف قرشت بدل
میشود پس با اعتبار معنی همه نسخه متفق اند *

بوسم خاکبوسی سر بر زمین نهادند و مانند جمعی که امان
 خواهند بیکبار نعره برداشتند و صد و بیست پیل کوه پیکر جنگی
 بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد و بعد از مراجعت
 بعضی ازان از برای شاهزادگان بممالک فرستاد و بعضی
 بسمرقند آوردند از انجمله دوزنجیر به تبریز بردند و یکی
 بشیراز و پنج زنجیر بهرات و یکی بشروان پیدش شیخ ابراهیم
 و یکی بارزنجان بطهرتن و روز آدینه دهم ماه مذکور مولانا
 ناصرالدین عمر ما مورگشت که بادیگراکابرو اشراف که ملازم
 پایه سریر اعلی بود بشهر درآمد و خطبه را بالتقاب حضرت
 صاحبقران بدارایند و پیشتر معهود آنجا چنان بود که در خطبه
 نام فیروزشاه و دیگر سلاطین گذشته یاد میکردند ازا جاء
 نهر الله بطل نهر معقل آن رسم را رقم نسخ کشیده خطبه
 بنام مبارک حضرت صاحبقران زیب و زینت یافت و
 لا غرو خطیب مذبر نه پایه افلاک خطبه ممالک هفت اقلیم
 بنام خجسته فرجام آن پادشاه گردون غلام آراسته بود و
 منشی دیوان و جعلکم خلائف فی الارض منشور
 خلافت روی زمین باسم جلالت آئین آن جمشید اسکندر تمکین
 موشح ساخته دیوان لطایف نگار و منشیان فصاحت شعار
 بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار بقلم مشکبار آورده خبر آن
 بشارت بزرگ را بمسامع اهالی هر بلاد و دیار رسانیدند

و آوازه غزوات و صیّت مآثر و مقامات حضرت صاحب قران
در اطراف و اکناف جهان و اقطار بحر و بر از کران تا کران
کجهان انتشار یافت * * نظم *

* جهان شد پر آوازه فتح شاه *

* ز هر جانبی تا بیک ساله راه *

* فزود اهل اسلام را خرمی *

* دل مشرک از خوف و خشیت غمی *

* از ان اهل ایمان بامن اندر اند *

* کز کافران خون دل می خورند *

بتکچیان دیوان بر حسب فرمان قضا جریان بشهر درآمدند
و مال امانی توجیه کرده محصلان بتحصیل آن مشغول شدند
و چون صبح فیروزی از افق اقبال برآمده بود و عروس
مراد در بزم امانی و آمال جلوه گر شده ارکان دولت
و ندیمان بزم عشرت زمزمه این ترانه از پوده دولت خواهی
در هنگام مجال بساحه جلال میروسانیدند * * نظم *

* همان به که چون بگذرد روز رزم *

* همی تازه گردد شمس‌تازان بزم *

* خوش آید چو دشمن پدید شکست *

* بر دوستداران بعشرت نشست *

* زمانی ز شغلی جهان بگذریم *

* بهر جان پرورده جان پروریم *

* برسم فریدون و آئین کی *

* ستانیم داد دل از رود و می *

تا خاطر همایون حضرت صاحب قران نشاط عیش و کامرانی
فرمود و نهال فرح و شادمانی در ریاض حصول امانی نشو
و نما نمود و از نسیم باده مشکبوی مشام بهجت و سرور معطر
گشت و از صفای جام خسروانی نزهت گاه جمعیت و حضور
منور شد و دران بزم دلکشی فرح افزای عاطفت حضرت
صاحب قران پرتو نوازش و تربیت بر تفقد احوال شاهزادگان
و امراء و ارکان دولت انداخت و همه را بجزایل مواهب
پادشاهانه و جلایل عطایا و منج بی کرانه بلند پایه و سرافراز
ساخت و صدای سرود قوبوز چیان خوش الحان زهره
را مشکر را بذشاط در آورده ساز طرب را باین ترانه دل نواز
بنواخت *

* که ای صاحب قران داد گستر *

* بفرمان تو بادا هفت کشور *

* غمی باد آنکه او شادت نخواهد *

* خراب آنکس که آبادت نخواهد *

* سری کز طوق تو جوید جدائی *

* مباد از بند بیدادش رهائی *

* مبادا بی تو هفت اقلیم را نور *

* غبار چشم زخم از دولت دور *

روز پنجشنبه شانزدهم ماه فوجی از لشکریان بر دروازه
دهلی جمع شده بودند و چون سبای شکار جو که در گله گورو آهو
افتد و مانند عقاب شکوه مند که قصد مرغان ضعیف بقیت کند
بر مردم حمله می بردند و متعرض رعایا می شدند حکم
جهان مطاع بصدر پیوست که امرای عظام بمنع آن طایفه
اقدام نمایند اما چون ارادت قدیم بتخریب آن بلاد و
تعذیب اهالی آن تعلق گرفته بود اسباب آن فراهم داد
ازان جمله درائثای آن حال حضرات عالیات چلیان ملک
آغا و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار ستون که ملک چونه
در جهان پناه احداث نموده بود بشهر درآمدند و امراء
دیوان اعلی و بتکچیان مثل جلال الاسلام و دیگر اهل قلم بر
دروازه نشسته بودند و توجیه مال امافی نسق میکردند و
هم دران حال چند هزار سوار از لشکریان که بوات قزد و غله
داشتند رو بشهر نهادند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافته بود
که هر یک از امراء جماعتی از اهالی آن نواحی که یاغی
شده بودند و بشهر گریخته بگیرند و بدین سبب نیز غلبه
در اندرون ریختند و چون گروهی انبوه از لشکریان در شهر
جمع آمدند جوق جوق هندوان گیر در شهرهای دهلی از

سیوی و جهان پناه و دهلی کهنه دست مورد دراز کردند
 و جنگ و معارضه آغاز نهادند و خلق بسیار از آن بی‌دینان
 خانها و مالهای خود را آتش زدند و خویشان را با زنان
 و فرزندان بسوختند لشکریان دست تسلط و استیلاء بغارت
 و تاراج برکشادند و باوجود جسارت و بی‌ادبی هندوان
 و بدفرستی ایشان امراء دروازاها به بستند تا لشکر بیرون
 باندرون نیاید و خرابی بسیار واقع فشود لیکن در آن شب
 جمعه قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفر پناه باندرون
 حصار بودند و از اول شب تا روز غارت میکردند و آتش
 در خانها میزدند و در بعضی مواضع گبران بی‌باک بمحاربه
 و قتال قیام می نمودند علی الصبح که از ترک تاز خسرو
 سیارگان بنگه هندوی شب داج بکلی عرضه تاراج گشت تمام
 سپاه بشهر درآمدند و غوغای لشکر برخاست و در آذینه هفدهم
 ماه غارت عام اتفاق افتاد و بیشتر محلات جهان پناه و سیری
 را بغارتیدند و روز شنبه هزدهم نیز بر همان ونیره بگذشت
 و هر نفری از لشکریان که پیش صد و پنجاه کس از مرد و زن
 و کودک اسیر کرده بیرون آوردند چنانکه ادنی کسی را
 بیست نفر برده بیش بدست آمده بود و سایر غنائم و فتوحات
 از انواع جواهر و آلاتی بتخصیص یا قوت و الماس و اصناف
 اقمشه و اخوت و نفایس گوناگون و ظروف و اوانی زر و نقره

و نقود بی حد و شمار از تنگهای علائی و غیر آن نه چندان بود
 که شرح شمه از آن بسفارت کلک دوزبان در حیز بیان آید از
 جمله بیشتر جوارری که اسیر کرده بودند یارها و خلخالهای
 زر و نقره در دست و پای داشتند و تا انگشتهای پای
 بانگشتریهای قیمتی آراسته بودند و نبات و ادویه و عقاقیر
 و نظایر آن خود کسی التفات بآن نمیکرد و روز یکشنبه نوزدهم
 ماه بد هلی کهنه پرداختند و بیشتر همدوان بی دین بآن شهر
 گریخته بودند و در مسجد جامع جمع شده و مدافعه و قتال را
 آماده گشته امیر شاه ملک و علی سلطان نواجی با پانصد مرد
 مکمل متوجه آنجا شدند و بضرب تیغ جهاد جانهای دشمنان
 دین و بد خواهان دولت را در قعر دوزخ ماوا دادند و از سر
 همدوان برجها باوج کیوان رسید و از تنهای ایشان طعمه
 دادن و مرغان آماده و مهیا گشت *

* بیت *
 زبس خون که از کشتهگان شد روان * محیط بلا گشت همدستان
 زبس کشته کا فتاد بر یک دیگر * همه کوه شد بوم و بر سر بسر
 بلی شومی کفر و ظلم و خطا * بر آورد از آن خطه دود فنا
 و چون هم در آن روز تمام دهلی کهنه را غارت کردند اهالی
 و ساکن آن دیار آنچه زنده بماندند در قید اسار و ربقه تسخیر
 گرفتار و اسیر گشتند چند روز متواتر اسیران را از شهر بیرون
 می آوردند و هر یک از امراء تومانات و قوشونات جوقی را

می گرفتند و از ایشان چندین هزار اهل حرفت و پیشه و ران
بودند بر حسب فرموده چنان مقرر شد که از ارباب صداقت
و حرفت که ملازمان و چاکران خاصه بیرون آورده بودند
بعضی بشاهزادگان و آغاها و امراء که بسعادت ملازمت
استعداد داشتند قسمت نمایند و بعضی بجهت دیگر شاهزادگان
و آغاها که در مستقر دولت خویش بودند بنوکران ایشان
سپارند و چون همت عالی حضرت صاحب قران بکمال نیت
المومن خیر من عمله بر لوح ضمیر نگاشته بود که در دار
السلطنة سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده بسازد
چنانکه شرح آن خواهد آمد اشارت علیه صدر یافت که
مجموع سنگ تراشان را جهت خاصه شریفه ضبط نمایند و از
ملاحظه وقایع این داستان محذره مضمون و اذا اراد الله
بقوم سوء فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال
در نظر بصیرت اصحاب خبرت و کمال جلوه می نماید چه
با وجود آنکه عفو پادشاهانه رقم امان بر عنوان حال آن مردم
نکوهیده مآل کشیده بود و در آن خطه خطبه بعز القاب همایون
که دیباچه دیوان امن و امان عالم و عالمیان بود آرایش
یافته چون هدف سهم ارادت ازلی خلاف آن بود بواسطه
آنکه جمعی سیاه روی تیره رای بد کیش پای جسارت از حد
خویش فراتر نهاده و از سرطغیان و عدوان دست تعرض

بعسا کر گردون مآثر دراز کردند قضیه بآن انجامید که شمه

گذارش پذیرفت *

دانی که حساب کار چو نیست * سر رشته زدست ما برونست

چون کار باختیار ما نیست * به کردن کار کار ما نیست

والله عاقبة الامور وضع این سه شهر که ذکر کرده شد

چنان افتاده که سیري محفوف است بسوري مدور و دهلي

کهنه بسوري مثل آن بزرگتر است از سیري و از سور سیري

که بجانب مشرق مایل بشمال واقعست تا بسور دهلي

کهنه که از طرف غربي است مایل بجنوب از دو جانب بارو

کشیده اند و آن را جهان پناه میگویند و از دهلي بزرگتر است

و از سیري سه دروازه بجهان پناه کشاده است و چهار دروازه

به بیرون و جهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب

شمال مایل بغرب و هفت از جانب جنوب مایل بشرق

چنانچه از دهلي که عبارت ازین سه شهر است سي دروازه

به بیرون کشاده است والله اعلم *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران

مظفر لوا از دهلي و توجه نمودن بدیگر

مواضع هندوستان به نیت غزا

حضرت صاحبقران بی همال مدت پانزده روز بسعادت

و اقبال در دهلی توقف فرموده پرتو ماهیچه رایت فتح و ظفر
 زنگ زدای آینه شمس و قمر و محاسن سلطنت و کشور کشای
 غیرت افزای روان جمشید و اسکندر انتظام و التیام امور
 دولت و کامگاری بعون عنایت حضرت باری برهان صدق
 من کان لله کان الله له و حسن حال اعوان و انصار
 نصرت آثارش از فنون فتوحات و غذایم و کثرت جمع هرگونه
 نفایس و کرایم مفسر آیت فائقوا بنعمة من الله مالک
 الملك بخشنده که در دولت سرای توتی الملك فیض
 رحمت او کشاید و همان در بروی جباران بمسمارتزع الملك
 کمال حکمت او بندد *

* بیت *

* خداوند خورشید و گردنده ماه *

* فروزنده تاج و تخت و کلاه *

* کسی را که خواهد برآرد بلند *

* یکی را کند سوگوار و نژند *

چون دهلی بالتمام از تبعه سوء عقاید و قبح افعال و اعمال
 اهالیش بحکم نص و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا
 متروفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول خراب شد و از
 کمال تسلط و استیلاء عساگر گردون مآثر آثار فد صرناها
 ند میرا بظهور پیوست حضرت صاحبقران از برای قلع و قمع
 اهل شرک و طغیان عازم دیگر مواضع هند و ستان گشت و هنگام

نهضت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات و قضات
 و علماء و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه جمع آیند و از
 ملازمان خاص یکی را برایشان داروغه گماشت تا نگذارد
 که از جنبش سپاه ظفر پناه گرد زحمت و ملال برد امن روزگار
 آن طایفه گرامی نشیند و روز چهارشنبه بیست و دوم
 ربیع الآخر سنه (احدی و ثمانیة) وقت چاشت سلطانی بعون
 اله از ظاهر جهان پناه کوچ فرمود و بطالع سعد و بخت فیروز
 در فیروز آباد که از شهر تا بدانجا سه کروه است نزول فرمود
 و ساعتی در آنجا توقف کرده منزهات آن مواضع را بنظر
 احتیاط در آورد و در مسجد فیروز آباد که بر کفاره آب جَوْن
 از سنگ تراشیده برافراخته اند دو گانه از برای یگانه
 بی انباز بصدق و نیاز بگذارد و شکرو سپاس نعم الهی که از
 اندیشه و قیاس بیرون بود با دارسانید و چون بسعادت سوار
 گشته از دروازه فیروز آباد بیرون آمد^(۱) سید شمس الدین از
 سادات ترمذ و علاء الدین نایب شیخ کوکری که پیش ازین از
 معسکر ظفر مآب برسالت بطرف ولایت کهاور و شهر کوتله
 رفته بودند برسیدند و عرضه داشتند که بهادر نهار حاکم آن
 خطه سرانقیاد بر خط فرمان نهاده و کمر خد متگاری بر میان
 جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوس درگاه عالم پناه مستعد

(۱) در شش نسخه بجای آمد (فرمود) دیده شد *

خواهد شد و چون از آن طرف جهان نمای بقرب وزیر آباد
 نزول فرمود ایلیچیان دو طوطی سفید که بهادر نهار در محبت
 ایشان فرستاده بود بعرض رسانیدند و آن دو طوطی از عهد
 تغلق شاه باز مانده بودند و مدتها در مجالس سلاطین
 سخنجوری و شکر خائی کرده خاطر خطیر آنحضرت بآن نكفه
 گرامی که بمزیت تکلم از سایر حیوانات عجم امتیاز یافته در
 فضای فضایل انسانی طیران می نمودند تفاول فرمود
 و وصول آن هدیه همایون آثار دران حال مبارک دانست *

* مصراع *

* که فرخ بود فال فرخ زدن *

و از دهلی تا بوزیر آباد نهضت نمود و از آب جَوَن عبور
 فرموده شش کروه راه پیموده در موضع مودوله فرود آمد و
 روز آدینه بیست و چهارم از مودوله روان شده و شش کروه
 قطع کرده موضع کته مضرب خیام نزول گشت و دران روز بهادر
 نهار و پسرش قلناش با پیشکشهای شایسته و تحفهای بایسته
 بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و بسعادت بساط طبوش فایز گشته
 مراسم بندگی و خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و به تربیت
 و نوازش پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشتند و روز شنبه
 بیست و پنجم از کته نهضت نموده مرحله باغبانیت از وصول
 رایت نصرت شعار رشک باغ در بهار و غیرت بتخانه فروخار

گشت و مسافت میان این دو موضع شش کروه است و روز یکشنبه
 بیست و ششم از باغ بت کوچ کرده و پنج کروه راه بریده
 موضع اسار که میان دو آبست معسکر ظفر قرین شد و در روز
 درین منزل توقف افتاد *

گفتار در فتح قلعه میرت

چون از قلعه‌های مشهور کشور هند میرت بود حضرت
 صاحبقران روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الآخرستم طغی بوغا
 و امیر شاه ملک و امیر الله داد را از موضع اسار بدر آن حصار
 فرستاد و ایشان روز سه شنبه بیست و هشتم از آنجا خبر
 فرستادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانه سری
 و صفی گبر با جماعت گبران بقلعه میرت تحصن نموده اند
 و ایل نمی شوند و محاربه و قتال را آماده گشته میگویند که
 پادشاه ترمشیرین بدر این قلعه آمد و نتوانست گرفت حضرت
 صاحبقران را آن سخن بر خاطر مبارک گران آمد و از
 نسبت قصور که بترمشیرین خان کرده بودند خشمناک شد
 و فی الحال بنفس مبارک روی قهر و انتقام بسوی آن تیره
 رایان شقاوت فرجام آورد و در همان روز سه شنبه وقت نماز
 پیشین بسعادت و اتیال سوار شد و باده هزار مره براند و شب
 در میان کرده بیست کروه مسافت قطع فرمود و روز چهارشنبه

بیست و نهم ماه وقت نماز پیشین رایت جهان کشای سایه
 و مول بظاهر قلعه میروت انداخت و در زمان فرمان قضا جوریان
 بنفاد پیوست که امرای قوشونات هر یک برابر خود نقب
 فرو برند و چون شب هنگام شد در مقابل هربرجی و باره ده
 پانزده گز نقب بریده بودند گهوان از مشاهده آن حال
 سراسیمه و حیران شدند و از غایت وهم و هراس نیرو و توان
 از تن و روان ایشان برفت و مانند مید ضعیف بنیه که چون
 حمله شیروان بریند خشک برجای بماند دست و پای ایشان
 از کار بیفتاد روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود که بوفادار
 اشتها داشت و از قوچینان بودند بدروازه قلعه آمدند
 و زمزمه تکبیر و نهیل غازیان بازگشت قول مسبحان قلعه
 فیروزه حصار افلاک شد و فی الحال یکی از نوکران او سرای
 نام پسر قائدر که شیر بیشه شجاعت و مردی بود پیشتر از همه
 کمند بر کنگره قلعه بینداخت و ببالای باره برآمد و بعد از آن
 دیگر بهادران و دلاوران چون آفتاب در برج سرطان باوج
 حصار برآمدند و بی توقف رستم برلاس که رستم بقیاس او
 زالی بود سوداران قلعه الیاس اوغانی و پسر تهاغه سری را
 چون سگان گردن بسته بدرگاه اسلام پناه آورد و صفی گبر که از
 کلانتران آن حصن بود در جنگ کشته شده بود و بآتش
 که بخطا می پرستید بسزا معذب گشته روز پنجشنبه غره

جمادی الاول^(۱) سَلَّخَ غیرت دین اسلام تیغ جهاد بمصلح توفیق
 نیز کرده پوست حیات از سر ضلالت باقی گهران که دران قلعه
 بودند در کشید و مجموع بگذار آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند
 وزن و فرزند ایشان برده گشت و بر حسب فرموده آتش
 در نقبها انداختند و بروج و باره^(۲) آن حصار^(۳) از صلابت نیران
 قهر سرافرازی گذاشته *

* خاکسان با زمین بر ابر شد *

و این فتح در سلک دیگر فتوحات ارجمند افزود و زبان روزگار
 تهفیت گذار این نظم آبدار تر نم نمود *

* بیت *

* زمان تا زمان از سپهر بلند *

* به تخی دگر باش فیروز مند *

* همه شب که مه طوف گردون کند *

* چراغ ترا روغن افزون کند *

* همه روز خورشید با تاج زر *

* به پائین تخت نو بندد کمر *

درین واقعه با آنکه از مواقف و مآثر حضرت صاحب قران

(۱) در همه نسخ موجوده چنین است لیکن آن صحیح نیست

بلکه (الا ولی) صحیح است کما لا یخفی علی من تصفح کتب اللغة *

(۲) در بعضی نسخه بجای باره (عمارات) است * (۳) در بعض

کتب بعد حصار این لفظ (ضلالت) است *

حرفی از دیوانی و قطره از عمانی پیش نیست اگر نیکو نام
 می رود شمه از جلایل احوال و کرام اخلاق پادشاهانه آنحضرت
 بظهور می پیوند چه همین که از گبران نقل کرده شد که این
 قلعه را ترمشیرین خان نکشاده از علوهمت و صفای نیت
 فرمود که خدای تعالی کشادن آن بر ما آسان گرداند و از
 غایت غیرت و حمیت بی توقف روی توجه با انتقام آن
 بی ادبان آورد و چنان حصاری که مثل ترمشیرین خان را
 فتح آن دست نداد یک فوج از سپاه بی کرانش بیلک زمان
 بکشادند بذوعی که پیش از انداختن حصار از سر قوت
 و استظهار روز روشن آشکارا ببارو برآمدند و نهایت آثار
 شوکت و اقتدار از مخلوق همین مقدار تواند بود و مزیدی
 بران متصور نه و الملک لله الواحد القهار و با وجود این
 خصال حمیده و آداب پسندیده بمرتبه که پیش از فتح قلعه
 اشارت علیه صدور یافته بود که تهدید نامه باهل حصار نویسند
 و بقانون سنت ایشان را براه راست دعوت نموده از
 صدمات قهر ترسانند و از قلم منشی در حال تحریر آمده بود
 که ما را بپادشاه ترمشیرین چه نسبت و چون هنگام عرض آن
 کلمه خوانده شد خاطر مبارک ازان عبارت بهم برآمد و با
 جمعی که نویسند را گفته بودند که بران مبالغه نویسند خطاب
 و عتاب فرمود و بزبان ادب راند که ترمشیرین خان بر ما

سابق و فایق است و بحقیقت از چایل فواید ضبط تواریخ
ثبت امثال این لطایف است که با چنان رفعت و علو منزلت
و سعت اسباب و بسط مملکت صفای مشرب عذب اخلاق
از شورانیدن دیو غرور و شیطان پندار تغییر پذیر نگشت
تا سعادت مندان صاحب توفیق قدوه و آسوه خویش سازند
و از میامین آن بمراتب بلند و مناقب ارجمند فایز گردند *

* بیت *

دلا تا بزرگی نیاری بدست * بجای بزرگان نباید نشست
بزرگیت باید بدین دست رس * بیاد بزرگان بر آور نفس

گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گهران

چون قضیه قلعه میرت بفتح و فیروزی تمام سرانجام شد
صاحب قران گیتی ستان در همان پنجشنبه غره جمادی الاول
فرمان داد که امیر جهان شاه با لشکر چرنغار بعزم غزا متوجه
بالای آب جَوَن شوند و گهران آن طرف را تاخت کنند و
با بی دینان آن فواحی و ظایف فریضه جهاد بتقدیم رسانند
و ایشان بامثال امر مبادرت نمودند و اغرقها را بعهده امیر
شیخ نورالدین تعیین فرمود که ضبط کرده از گذار آب قرا سو
عزیمت سازد و رایت جهانگیر در کنف حفظ ملک قدیر
بجانب دریای گنگ روان شد مسافت میان قلعه میرت

و دریای گنگ چهارده کروه بود در انهای راه امیر سلیمان شاه
 بموکب ظفر قرین پیوست و همت عالی نهمت جهاد با گبران
 آن نواحی و حوالی وجهه قصد ساخته شش کروه راه رفتند
 و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت شعار گشت و شب در اینجا
 توقف افتاد و اول صبح آدینه ^(۱) دوم ماه بعون اله کوچ کردند
 و موکب دریا شکوه محیط مثال بجانب دریای گنگ روان
 شد و وقت طلوع که آفتاب نور پیروزی بگسترد بموضع پیروز پور
 رسیدند و از برای تفحص محلی که از آب توان گذشت
 سه کروه راه رفتند چاشت سلطانی بسر گذار آب رسیدند اما
 پایاب نداشت که همگان بسهولت عبور توانند نمود بعضی
 لشکریان سوار از آب بشناه گذر کردند و چون صاحب قران
 دریا فوال عزم فرمود که از آب عبور نماید امراء که حاضر
 بودند زانوده عرضه داشتند که امیرزاده پیر محمد و امیر
 سلیمان شاه با لشکر برنغار بقرب پیروز پور از آب گذشتند اگر
 رای ممالک آرای صواب شناسد امروز درین طرف آب
 توقف نمودن مصلحت می نماید آن سخن محل قبول یافت
 و فرمان صادر شد که بعضی بهادران از آب بگذرند و از
 تومانات امیرزاده شاه رخ سید خواجه پسر شیخ علی بهادر

(۱) در سه نسخه بجای دوم (نهم) دیده شد و بقرینه سابق

و لاحق آن صحیح نیست *

و جهان ملک پسر ملک و دیگر دلاوران بر حسب فرموده
ازان گذار بگذشتند و حضرت صاحب قران در کروه بر ساحل
دریا رفته نزول فرمود روز شنبه سیوم ماه از ساحل دریای
گنگ کوچ کرده بطرف تغلق پور که در بالای آب گنگ واقع
است توجه فرمود و ازان موضع تا تغلق پور بیست کروه بود
چون پانزده کروه راه قطع کرده شد بمسامع علیه رسانیدند که
در پایان آب گنگ حشری تمام از هندوان جمع شده اند و یاریغ
لازم الاتباع نفاذ یافت و امرای تومان مثل امیر مبشر و علی
سلطان نواجی و دیگر امیران قوشونات با پنج هزار سوار
روانه آن طرف گشتند و رأیت نصرت شعار برقرار بصبوب
تغلق پور متوجه بود و در اثنای راه ذات همایون را که سلامت
سبب استقامت عالم و عالمیان بود تغییر مزاجی طاری گشت
و در بازوی کامکارانک مایه نفخی پدید آمد و وجع و درد
بفیاد نهاد ملازمان بتدبیر و معالجه مشغول شدند و دران
حال خبر آمد که انبوهی عظیم از گبران بر چهل و هشت
کشتی سوار شده بروی دریا می آیند هر کشتی ازان گوئی
پاره کوهی است از دریا بابر پیوسته یا زنده پیلای بر آشفته
و در رود نیل چسته *

* نظم *

چو پیلای بمیدان تگ زود تاب * و را پیلان باد و میدانش آب
برفتن بر آورده بر مرغ دار * همه ره بسینه خزیده چو مار

و همان که بوی این خبر بمشام اطلاع آن حضرت رسید از
 غایت شغف و شوره بمحاربه اهل شرک و عناد و شوق با حراز
 فضیلت غزا و جهاد آن ملائت مزاجی که روی نموده بکلی
 زایل شد و از آن هیچ اثر نماند و بے توقف بسعادت و سلامت
 سوار شد و با هزار کس از بندگان خاص که در آن محل بدولت
 ملازمت فایز بودند روی توجه فرخنده بدریا آورد و چون
 از وصول آن بحر مکرمت و احسان بکنار دریا صورت
 مرج البحرین یلتقیان وقوع یافت دلاوران جهاد آیدین
 و مجاهدان ظفر قرین بمقابله دشمنان دین درآمده بعضی
 بے اندیشه خود را در آب انداختند و نهنگ آسا دران بحر
 عمیق شناور گشته بسوی آن خاکساران شتافتند و بعضی پایان
 آب را فرو گرفته آتش پیکار برافروختند و بران ملاعین بی دین
 از کنار آب تیرباران کردند و ایشان از غایت جهالت و ضلالت
 در مقام معارضه سپرها در سر کشیدند و تیر می انداختند
 و آنان که اسب را در آب انداخته بشناه میروفتند چون
 بمخالفان رسیدند دست جلالت بر کنار کشتی زده باندرون
 در آمدند و بعون تایید ربانی و فردولت صاحبقرانی بیشتر
 کشتیها را گرفته گبران را بزخم شمشیر نیست گردانیدند و از
 میان موج دریا بقعر دوزخ فرستادند و زن و فرزند ایشان را
 اسیر کرده بیاوردند و بر حسب اشارت *

* بیت *

* تو در کشتی فکن خود را میا از بهر تسبیحی *

* که خود روح القدس گوید که بسم الله مجریها *

بآن کشتیها که گرفته بودند در آمدند و متوجه قهر و استیصال
باقی گبران شدند و بآن مخالفان دین ده کشتی مانده بود
در میان دریا بیکدیگر بستند و دست چهل و نه تهر بجنگ
بر کشادند و از طرفین چون موج دریای اخضر بروی یکدیگر
برآمدند *

* چو دریای هیجا بر آورد موج *

* بدان سان که موجش بر آمد با وج *

* نهنگان جنگی چو دریا بجوش *

* فکندند در گار ماهی خروش *

عاقبت سپاه ظفر پناه بیاری اله همه را بزخم تیرو ضرب شمشیر
هلاک گردانیدند *

اگر ماهی از سنگ خارا بود * شکار نهنگان دریا بود
ز کاغذ نشاید سپر ساختن * پس آنکه بآب اندر انداختن

گفتار در ذکر سه غزوه که حضرت صاحبقران را

بنفس مبارک در یکروز با گبوان

اتفاق افتاد

قال الله سبحانه و تعالی عما یصفون — الا ان حزب

الله هم الغالبون - مالک الملک جل و علا - که رفع و خفض
 معارج و مهابط سعاد و اشقیاء اثری از آثار لطف و عنف
 اوست و رقم عزت و مذلت بر ناصیه دولت و نکبت اهل اقبال
 و ادبار نگاشته خامه رضا و سخط او درین آیت از کلام معجز
 نظام اشارت بشارت انجام کرامت فرموده که غلبه و فیروزی
 مخصوص و الیان کشور دین و تابعان احکام شروع مستبدین است
 هر مرید صاحب توفیق که نصرت شرع و برافراختن اعلام اسلام
 و ویران ساختن بنیان شرک و برانداختن عبده اصنام و جبهه
 همت سازد سزاوار لقب حزب الله گشته البته بر مخالفان
 و معارضان مظفر گردد و غالب آید و هر بی سعادت که از
 طریق حق و جاده صواب انحراف و اجتناب جسته در تیه
 ضلالت و جهالت سرگردان شود از حزب شیطان باشد و بے شک
 مغلوب و منکوب گردد •

* نظم •
 یکی را ز گردون دهد پایگاه * یکی را ز کیوان در آرد بچاه
 دلی را فروزان کند چون چراغ * نهد بر دلی دیگر از درد داغ
 و از مصداق این سیاق آنست که چون حضرت صاحب قران
 از غزوه اصحاب کشتی که در دریای گفگ بودند باز پرداخت
 همان ساعت از ساحل دریا کوچ فرمود و رایت ظفر پیکر
 متوجه موضع تغلق پور شد و چون آن موضع محل نزول همایون
 گشت در همان شب یکشنبه چهارم ماه چون چهار دانگ از

شب بگذشت از پیش امیر الله داد و بایزید قوجین و الطون
بخشی که بقراولی رفته بودند دو کس رسیدند و بعضی عرض
رسانیدند که ایشان گذاری نیکو پیدا کرده اند و از دریای
گنگ عبور نموده اند و در آن طرف گروهی و حشوی بی
شمار از کفار با استعداد فراوان و اهل به بسیار جمع شده اند
و سردار نام مبارک ایشان ملکی است مبارک خان نام
رابط عباد و استعداد برافراخته و اسباب جدال و قتال
آماده ساخته و چون شعاع شعور و اطلاع حضرت صاحبقران
بر کیفیت احوال و اوضاع افتاد سحرگاه که هنگام وزیدن
نفحات لطف الهی می باشد به نیت غزا سوار شد بازوی
کامکارش بتعوید و الله یعصمک من الناس آراسته
و پرچم رایت نصرت شعارش را مشاطه فسیکفیکهم الله
پیراسته اعوان و انصار فیروزی آثار خروش کورگه و کوس
بگوش بهرام انتقام آیدین رسانیدند و از بس افروختن مشعلها
شب هند و نهاد ظلمانی را کسوت رومی روز نورانی پوشانیدند
و آنحضرت پیش از صبح با هزار سوار از دریای گنگ عبور
فرمود و یک گروه راه رفته نماز بامداد بگزارد و باقامت
و ظایف او را د قیام نمود و مجموع سپاه ظفر پناه جدها پوشیده
بعزم غزو و جهاد روان شدند و چون بنزدیک لشکر مخالف
رسیدند مبارک خان ده هزار سوار و پیاده ترتیب داده بود

و با طبل و علم و خیل و خدم ایستاده * بیت *

سرو تاجی از دعوی انگیزته * به تلبیس رنگی برآ میخته
 در آن حال بخاطر خطیر صاحب قران جهان گیر که مطرح
 انوار اسرار غیبی بود خطور نمود که هندوان بی دین بعد
 بسیار اند و سپاه اسلام درین محل اندک و لشکرهای میمنه
 و میسره که با طرف و جوانب روان داشته ایم بمسافتی عظیم
 دور اند تدبیر جز محض توکل بر فضل خداوند خبیر قدیر
 نیست و مقارن این اندیشه پنج هزار سوار از تومانات امیر
 زاده شاه رخ که پیش ازین با سید خواجه و جهان ملک از
 آب گذشته بودند و بتاخت رفته بوسیدند و بموکب همایون
 پیوستند بنوعی که اگر وعده و قرار پی رفته بودی بر حسب
 فرموده و لو تو اعدتم لا خلتتم چنان راست نیامدی
 و این اتفاق از غرایب الطاف حکیم کار ساز و لطیف بنده
 نواز است * نظم *

یاری از حق بچو که جز فضلش * عقد مشکلات نکشاید
 هر چه خواهی از و طلب که جز او * ره بکنج مراد نه نماید
 صاحب قران گیتی ستان شکر و سپاس حضرت منان بقدر وسع
 و امکان اقامت کرده فرمان داد که امیر شاه ملک و امیر
 الله داد با هزار سوار از بندگان خاصه که ملازم بودند بسر
 دشمنان راند و اصلاً کثرت و شوکت ایشان بنظر التفات در

نیا رفت مبارزان میدان جهاد امر عالی را انقیاد نموده دست
توکل به تیغ غزا آختند و بی اندیشه بر سر آن گبران ناخفتند
از قوت دولت اسلام و فراتر اقبال صاحبقران گردون غلام ترس
و نهیب در دل آن بد بختان چنان مستولی شد که بی توقف
از مقام استکبار و ستیزه رو بوا دی فرار و گریز نهادند و چون
طیور ضعیف هیکل از شاهین و وحوش ناتوان از صدمه شیر
غریب بر میزدند و از غایت دهشت *

* مصراع *

* عنان از رکاب و فراز از نشیب *

باز نشناخته شغال وار در جنگلها خزیدند و لشکر منصور
از عقب ایشان در آمده خلقی کثیر از آن بی دینان را به تیغ
غزا بگذاشتند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر ساختند
و لشکریان را غنیمت بسیار بدست آمد از انجمه گلهای گاو
بود که از حیز ضبط و شمار بیرون و از اندازه و هم و قیاس
افزون حضرت صاحب قران ساعتی همانجا نزول فرمود و در
زمان خبر آمد که در دامن دره کوپله که بر کنار آب گدگ
است گبران بسیار مجتمع شده فی الحال با پانصد سوار
متوجه کوپله شد و باقی لشکریان بگرفتن غنیمت مشغول شدند
و چون موکب همایون به نزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار
بودند و از اعدای دین حشری عظیم جمع آمده از امراء مثل
شاه ملک و علی سلطان توابعی با وجود قلت انصار غازی وار

غلغلِ تکبیر و تهلیل بفلکِ دوار رسانیده بر سر ایشان راندند
 و بضرب تیغ آبدار آتشِ فنا در خرمینِ عمر کفار انداختند و آن
 بی‌دینان را بآن کثرت و غلبه مغلوب و مقهور گردانیدند
 و غنیمت فراوان حاصل آمد و در آن حال که لشکریان
 بگرفتن غنیمت و ضبط آن اشتغال داشتند زیاده از صد سوار
 ملازم رکاب نصرت انتساب نبودند ناگاه گبری ملک شیخه نام
 با صد سوار و پیاده مانند فدائیان تیغها کشیده رو بموکب جهان
 پناه نهادند حضرت صاحب قران تا بدست مبارک غزا
 فرماید بسوی آن گبران شتافت و چون نزدیک آمدند چنانچه
 تیر بایشان رسیدی یکی از لشکریان تحقیق نا کرده پیش راند
 و بی وقوف بعرض رسانید که این شیخ کوکری است از جمله
 بندگان درگاه که در میان سپاه ظفر پناه می باشد آنحضرت
 بدین سبب روی سعادت بطرف کوه آورد و شیخه گبر بعضی
 از لشکریان اسلام را تیغ رسانید و چون حضرت صاحب قران
 آن حال مشاهده فرمود عفان تگادر گیتی نورد را بسوی آن
 ملعون تافت و در زمان آن گبر تنومند را که سمت عتِل بعد
 ذلک زنیم داشت تیری بوشکم و شمشیری بر سر زده از
 پشت زمین بر روی زمین انداختند و رسن در گردن بسته نزدیک
 رکاب نصرت انتساب آوردند حضرت صاحب قران از و حال
 پرسید او بجای جواب جان داد و جهان از خبیث وجود آن

لعین و اتباع بی دینش بپرداخت و میامن اجر آن غزوه نیز
 قرین روزگار همایون گشت و در همان ساعت خبر آوردند
 که در دره کوپله که ازین موضع تا آنجا دو کروه راه است
 حشری انبوه و خلقی بسیار از هندوان گبر جمع شده اند
 و درین مسافت بیشها است که از کثرت درختان و نشابک
 اغصان و افنان باد سبک رو از مضایق آن افتان و خیزان
 بیرون رود و از جمله نیستان بسیار بود و نیدها چنان غلیظ و قوی
 که اگر کسی یکی از آن را در بغل میگرفت دستها بهم نمیرسید
 حضرت صاحب قران در آن روز و نوبت متحمل مشاق رکوب
 و اخطار شده بود و بنفس مبارک در معرکه غزا اقامت فوض
 جهاد فرموده و هنگام آن رسیده که زمانی بر مسند استراحت
 آسایش فرماید چون این خبر بمسامع علیه رسید همت ملکانه
 ادخار مثنوبات جاودانی بر طلب راحت و تن آسانی
 اختیار نمود و در حال با جمعی از خواص بندگان و چند کس
 از امرای قوشون که در مغلا بودند متوجه آن دره شد و چون
 بیشهای دشوار گذار در راه بود و هندوان کافر بسیار و لشکر
 حاضر اندک بودند حضرت صاحب قران را در خاطر عاطر
 گذشت که اگر درین راه فرزند پیر محمد و سلیمان شاه میرسند
 از لطایف صنع پروردگار تواند بود و حال آنکه سه روز پیشتر
 ایشان را بر سپیل ناخت بناحیه دور فرستاده بود و متوقع

نبود که درین موقف حاضر آیند چه در مقابلہ پیروز پور از آب
گذشته بودند و تصور ایشان آن بود که رایت جهانکشای
باین طرف آب عبور نخواهد فرمود و درین روز یکشنبه وقت
نماز دیگر بصورتی که در ضمیر منیر نقش بسته بود و از دریچه
غیب عکس پذیر گشت بر سیدند و بموکب همایون پیوستند *

* بیت *

* مگر که لوح قضا بود رای شاه جهان *

* که هر چه گشت مصور درو نگشت ازان *

و باتفاق بسر آن گبران راندند و زبان طاعت و دست شجاعت
بد کر تکبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر پر کشادند و اکثر آن گمراهان
را بتیغ جهاد بگذرانیدند و غنائم فراوان بدست لشکر اسلام
افتاد و از الوان رخوت و انواع چهارپایان حتی شتر و گاو
بسیار که محاسب و هم نیز بین بعقد انامل قیاس و تخمین
شمار آن نتوانستی و دران یکروز میامین اجر سه غزوه شامل
روزگار خجسته آثار حضرت صاحبقران گشت که بنفس مبارک
در مصاف کفار حاضر آمده بود و امثال این توفیق بر سبیل
ندرت اتفاق افتاده باشد بتخصیص سلاطین رفیع مقدار را
و چون آن روز بآخر رسید و چهره روزگار چون روی هندوان
و رای تیره بی دینان سیاه شدن گرفت و دران بیشها که محل
غزوه سیوم بود از تنگی جای موضع فرود آمدن نبود سپاه

ظفر پناه اسلام مظفر و منصور با غنائیم و فتوحات نامحصور
 بموقف غزوه دوم مراجعت نموده فرود آمدند رایست فتح
 آیت باوج اقبال و فیروزی افراخته و زمانه دعای دوام
 ایام سلطنت و پادشاهی حضرت صاحب قران درد زبان
 ساخته * * نظم *

ترا جاردان باد یزدان پناه * بکام تو گردنده خورشید و ماه
 جهان آفرین از تو خشنود باد * تن بد سگالان پر از درد باد
 همیشه پناهت جهاندار باد * سر دشمنانت نگوئسار باد

گفتار در استیصال گهران که بدره کوپله بودند

و ذکر سنگی که بر شکل گوی واقع شده

در انجا و تعظیم گمراهان هند آنرا

دره کوپله برداشتن کوهیست که دریای گنگ از انجا
 روان میگردد و پانزده کوه راه بالا توازان موضع سنگی است
 بر شکل گوی و آب آن دریا از آن سنگ بیرون می آید
 و گمراهان دیار هند آن سنگ را پرستش می نمایند چنانچه
 یکساله راه از اطراف و جوانب روی توجه باین دره می
 آورند و بدان گاو سنگین از خری تقرب می جویند و مردگان
 خود را می سوزانند و خاکستر آنرا همراه آورده در آن آب
 ریزند و آنرا وسیله نجات او میدانند و زر و نقره نیز در آن آب

می پاشند و زندگان در آن آب در می آیند و آب بر سر خود
 میریزند و سروریش میتراشند و آن را عبادت میداند بمثابه
 حج که از ارکان اسلام اهل ایمان است و ابو نصر عتبی رحمه الله
 حکایت غوایت کفار هندی و عقاید فاسده که در باب این آب
 دارند در کتاب یمینی آورده چه بعد از آن که ناصرالدین
 سبکتگین و پسرش سلطان محمود سالها در هندوستان
 بفرص جهاد قیام نمودند و بلاد و قلاع آن دیار بتدریج بکشودند
 شکر الله مساعی المجاهدین و رضی عنهم
 سلطان محمود در اواخر حال متوجه فتوح شد و لشکر اسلام را
 باین حدود رسانید و صاحب ترجمه یمینی آن غزوه را
 طراز مواقف و مغازی یمین الدولة محمود دانسته و صاحب
 قران هوید در وهله اولی که روی همت اعلی بغزو هندوستان
 آورد بعضی شاهزادگان و امراء با فوجی از لشکر براهی روان
 ساخت و خود با بقیه سپاه براه دیگر متوجه گشت و هر دو
 گروه هر چه در راه بود از بلاد و قلاع و مواضع و قری همه را
 مسخر ساخته و اهل کفر و ضلال را بر انداخته میرفتند تا دهلی
 که تختگاه آن ممالک است چنانچه بتفصیل شرح داده شد
 و بعد از فتح دهلی از آب گنگ عبور نموده درین نواحی که
 سخن بدکر آن رسیده و ظایف غزا بتقدیم رسانید فسبحان
 الذی اید بنصرة الغزاة ورفع بعضهم فوق بعض

درجات و چون در آن دره گروهی انبوه از کبران هنوز مانده
بودند و اموال بسیار از مواشی و منقولات در تصرف ایشان
باقی بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاول خورشید رایت
نصرت شعار از افق عزیمت طلوع نمود و سپاه آسمان جنبش
ستاره شمار در حرکت آمده متوجه دره کویله شدند و چون
ارادت قدیم باستیصال زمرة کفر و ضلال تعلق گرفته بود آن
بد بختان بغلبه و کثرت مغرور شده همانجا توقف نمودند و خیال
محال مقابله و جدال بدماغ بی مغز راه داده جنگ را
مهیما و آماده گشتند و هنگامی که جمشید شرقی انقصاب آفتاب
سنگین ارتفاع از کرانه معرکه سپهر برافراخت لشکر اسلام
یا سامشی کرده بآن دره رسیدند میمنه از فرشکوة امیرزاده
پیر محمد و امیر سلیمان شاه آراستہ و میسرره از شوکت
و مهابت جماعتی از امراء نامدار زینت یافته و در مفقلاى
قول امیر شاه ملک و دیگر نویینان رفیع مقدار رایت مکنت
و اقتدار برافراشته و چون صدای غریو کورگه و کوس و نقاره
و نغیر در آن کوه و دره افتاد و زجل تهلیل موحدان و تکبیر
غازیان بآن حدود پیوست و لشکریان ظفر قرین دریا صفت
بجوش در آمده خروش بر آوردند زهره کافران خاکسار آب
گشت و آتش خوف و اضطراب در خرمن ثبات و قوار آن
باد پدمايان افتاد و مجموع از غایت بهم و هراس دست عجز

در دامی فرار زدند و بکوهها گریختند و لشکر اسلام از پی ایشان
 در آمده تیغ زمرود نام را از تنی شبه رنگ آن تیره رایان
 سیاه روی گونه یاقوت رمانی بخشید و اکثر آن بی دینان را
 بتیغ غذا بگذرانیدند و اندکی ازان ورطه نیم جانی بیرون
 بردند و پراگنده گشتند و اموال و اسباب بی حد و شمار
 فتوح روزگار لشکریان نصرت شعار گشت و چون آن دیار و
 نواحی از خبیث وجود مشرکان پاک شد رایت فتح آیت
 در همان روز بازگشته از دریای گنگ عبور فرمود و در ساحل
 دریا باقامت نماز پیشین قیام نمود و بر فتحهای ارجمند
 و نیل درجات بلند شکر بخشاینده بی مانند بادا رسانید
 و هم در آن ساعت سوار شده پنج کروه راه براند و در طرف
 زیر آب گنگ نزول فرمود حفظ الهی در حرکت و سکون
 حارس و نگهبان و فتح و ظفر در شب و روز طلیعه سپاه گیتی
 ستان - والحمد والمدة لله العظیم المنان *

گفتار در عزم مراجعت حضرت صاحب قران
 از ممالک هندوستان

چون قاید قدرت کامله و هو الذی یسیر کم فی البر
 و البحر حضرت صاحب قرانی را توفیق ارزانی داشت
 و تایید بخشید تا اقامت فرض جهاد را وجهه همت عالی ساخته

لشکر اسلام را بدیار هندی کشید و فرمان داد تا سپاه ظفر پناه
چند فوج شده هر فوجی براهی متوجه شدند و از سرحد
آن ممالک تا بدیاری که پای تخت هندیستان است هر کجا
حصاری و قلعه بود همه را تسخیر کرده از خبیث وجود گبران
و بت پرستان بآب تیغ غزا پاک ساختند و چون از فتح دیاری
و قلع و قمع مفسدان آنجا پرداختند بصره کشور هندی درآمدند
و رسوم کفر و ضلالت از تمام سواحل دریای گنگ و دره کوپله
و سایر مواضع آن حدود و نواحی برانداختند بموجبی که
کیفیت آن بتفصیل شرح پذیر گشته رای عالم آرای آن حضرت
که در آینده حال صورت مآل استقبال مشاهده نماید و بحسن
تدبیر سر رشته تقدیر باز یابد عزم مراجعت تصمیم فرمود روز
سه شنبه ششم جمادی الاول بسعادت و اقبال از کنار آب گنگ
نہضت فرمود و عنان توجه بطرف اُغَرَق^(۱) همایون معطوف
داشت و امراء و سران سپاه هریک بمورچل خود روان شدند
و فرمان همایون صادر شد که یورتچیایان بروند و اُغَرَق^(۲) را بموکب
نصرت قرین رسانند و چهارشنبه هفتم ماه شش کروه راه رفته
نزول فرمود و میان این منزل و محلّ اُغَرَق^(۳) چهار کروه بود
و در آن موضع خبر آوردند که در دره های کوه سوانک که آنرا
یک لک و دانگی از هندیستان می نهند گبران بسیار
(۱) (۲) (۳) در بعضی نسخه همه جا بجای اُغَرَق (اورق) است *

از هندیان ستیزه کار بد کردار جمع شده اند و چون صورت
 این حال بر لوح ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر نقش بست
 یرلیغ عالم مطاع بقفاز پیوست که لشکر منصور که در اغرق^(۱) اند
 کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آن حضرت بنفس مبارک
 ابلاغ فرموده بمحلی که پنج کوه مانده بود تا بکوه سواک
 در کنف حفظ اله تبارک و تعالی فرود آمد و دران مقام
 امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین از اغرق^(۲) آمده
 بموکب همایون ملحق شدند و امیر سلیمان شاه و دیگر امراء
 در موقف اخلاص و هواخواهی زانورزده عرضه داشتند که
 اگر رایت فتح آیت بمعسکر ظفر قرین مراجعت نموده ذات
 بی همال بر سریر سعادت و اقبال استراحت فرماید ما بندگان
 و چاکران بر سر آن هندیان قاخت بریم و بفر دولت قاهره
 دمار از روزگار ایشان بر آوریم آنحضرت جوابی فرمود که
 اگر محرر کتات مسطور بنوک خامه نور و سواد دیده حور
 برق منشور کذابه بیت معمور نگارد سزاوار آید محصلش آنکه
 باقامت فرض جهاد قیام نمودن متضمن دوفایده است
 یکی ادخار مثنوبات آخروی و یکی حصول غنائم و فتوحات
 دنیوی چنانکه شمارا درین واقعه نظر برین دوفایده است
 ما را نیز مطمح نظر همت نیل سعادت سرمدیست و نعیم باقی

از برای خود و جمع فواید مآلی و منافع حالی از برای
 لشکریان که ملازمند و لاغرو ملاحظه حال زیردستان نمودن
 آیین پادشاهان دادگستر است و مرحمت فرمودن درباره
 ضعفاء و مساکین از خصال ستوده سلاطین عدل پرور است *

* بیت *

* دادگری زانکه اندر آفتاب روز حشر *

* سایه حق بر پادشاه دادگر خواهد فکند *

و هم دران روز حکم صادر شد که امیر جهان شاه که از امراء
 جرنغار بود و پیش ازین بهفت^(۱) بطرف بالای آب جَوَن
 بتاخت رفته بیاید و با دیگر امراء با حوازی فضیلت غزو کفار
 فایز و بهره ور گردد امیر جهان شاه بر حسب فرمان بدرگاه
 اسلام پناه شتافت *

گفتار در تاخت فرمودن بکوه سواک

حضرت صاحب قرآن روز شنبه دهم ماه جمادی الاول
 بعزم تاخت کوه سواک سوار شد و دران دره رای بود
 بهروز نام و بحقیقت تیره رای بود بدروز و بد فرجام خلقی
 بسیار جمع کرده و حشری بی حد و شمار فراهم آورده
 و بحصانت کوه و محکمی جای مغرور شده و فریفته پندار
 گشته عساکر گردون مآثر از میمنه امیرزاده پیر محمد و امیر

(۱) در بعضی نسخه بجای بهفته (بیک هفته) دیده شد *

سلیمان‌نشا و از میسر امیرزاده سلطان حسین و امیرجهانشاه
و دره‌راول قول امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک
و سایر امراء برنغار^(۱) و چرنغار و قلب دست جلادت و زبان
سعادت بغزو کفار و تسبیح ملک چدار کشاده روی بآن
گمراهان نهادند و حضرت صاحب قران در دهانه آن دره
چون کلمه توحید در دهان منافقان غره نزول فرموده بود
و توقف نموده و فرافسر فرقد سایش همه را قوت دل و نیروی
بازو افزوده در زمان تیغ غازیان سراندازی آغاز نهاد و زاغ
کمان مجاهدان عقابان جان شکار را پرواز داد خنجر
زمرد شکل الماس فعل را دل و دیده گمراهان نکوهیده فرجام
نیام شد و تمام سنگ و خاک آن دره از خون هندوان
شبه رنگ لعل فام گشت *

* نظم *

* تن کافران خاک شد زیر نعل *

* ز خون سنگ آن دره مجموع لعل *

* نهال سنان را ز نصرت بهار *

* ز سرهای گبـوان بر آورده بار *

(۱) این هردو لفظ ترکی است برنغار بضم با و ضمه رای مهمله و
سکون نون و فتحه غین معجمه با الف و سکون رای مهمله فوج
میباشد - چرنغار - بضم جیم عربی و ضم رای مهمله و سکون نون فوج
جانب دست چپ این هردو لفظ در همه نسخ موجوده برین شکل
است (برانغار جوانغار) و آن خلاف لغت است *

* زبس گبر کافتاد و دیگر نخاست *

• شد آن دره با قلعه کوه راست *

* زبس خون که از زخم داران چکید *

* ز همدستان خون بجیکون رسید *

آخر الامر همای ظفر در سایه رایت اسلام بال فیروزی برکشاد
و حزب شیطان و آن زمرة کفر و ضلالت نیست و ناچیز شده
غنائم فراوان از اموال و برد و مواشی و غیر آن ضمیمه دیگر
فتوحات غازیان و مجاهدان شد و اشارت علیه از موقف
مرحمت و عاطفت پادشاهانه صد دریافت که از مردم قری
حال که هریک سیصد و چهارصد گاو گرفته بودند بعضی باز
ستده بر مردم ضعیف بخش کنند و از میامن آن نصفت و
بنده پروری آحاد و افراد لشکریان از سوار و پیاده خرد و
بزرگ مجموع ازان غنائم و فتوحات بهره مند گشتند و هیچ
کس مکروم نماند و شب یکشنبه که جمشید شرفی تبار خورشید
به شپستان مغرب خرامید حضرت صاحب قران بوناق
امیرزاده پیر محمد نزول فرمود و منزل شاهزاده ازان حسن
انفاق غیرت نهم رواق فیروزه طاق گردون گشت و
روزی یکشنبه بامداد *

چو خورشید تا بنده بنمود چهره * در باغ بگشاد گردان سپهر
رایت منصور ازان مرحله روان شد و بسعادت و اقبال

باردوي همايون رسيد بموضع بهره که از نواحي بکري بود
 مشهور بولایت مياپور روز دوشنبه دوازدهم ماه از بهره کوچ
 کرده چهارکروه راه برفتند و در موضع شق سارساوه اتفاق
 نزول افتاد و بسبب بسياري غنيمت که لشکريان ظفرقرين را
 جمع آمده بود و نقل آن بآهستگي ميسرمي شد هر روز زياده
 از چهارکروه راه رفتن تعذري داشت روز سه شنبه سيزدهم
 ماه از آنجا نهضت نموده موضع کندز معسکر سپاه نصرت پناه
 گشت و مسافت ميان اين دو منزل چهارکروه نزديک بود
 ابلق ايام رام و خنگ فلک بر حسب مراد خوش لگام و حفظ
 ملک علام در جنبش و آرام بهر منزل و مقام حارس ذات سپهر
 احتشام والحمد لله على تتابع الافصال و دوام الانعام

گفتار در موافق غزوات که در حدي ديگر

از کوه سوالک در پيشها واقع شده

روز چهارشنبه چهاردهم جمادي الاول که خسرو
 سيارگان از بحر مغرب و خفا عبور نموده بجائی ديگر از افق
 رايت طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحب قران از
 موضع کندز نهضت فرموده و از آب چون عبور نموده حدي
 ديگر از کوه سوالک را مرکز رايت کشور کشا ساخت و همان
 روز بمسامع جلال رسانيدند که دران حدود يکی از رايان

هند رتن نام ندای دعوت در داده و کمند احشاشاد
 در انداخته و خلقی کثیر از مجوس و اصناف هندوان از
 اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و در بقیه ایالت و حکومت
 او در آمده و بکوههای منیع و بیشههای حصین پناه بسته که
 از غایت بلندی کوه شعاع بصر از نشیب آن بفراز نمیرسد
 و از غلبه درختان بیشه پرتو آفتاب و ماه از بالا بزمین نمی
 افتد چنانکه در حصانت و محکمی از کوه و بیشه مازندران
 گذشته است و جز بدرخت بویدن و راه پیدا ساختن بآنجا
 در آمدن ممکن نیست حضرت صاحب قران در چنان محلی
 با خطر و جنگلی پر حذر چندان توقف نفرمود که شب بگذرد
 و هم در شب پنجشنبه پانزدهم ماه فرمان داد که ^(۱) امراء
 قوشونات مشعلها افروخته و لشکرها مرتب ساخته روان شدند
 و ببردن و انداختن درخت و پیدا ساختن راه دست جلالت
 برکشادند و بفرد دولت قاهره در آن شب دوازده کوه
 مسافت راه ساخته و گذار پیدا کرده قطع کردند و چون برق
 خاطف از آن بیشهها بگذشتند و روز پنجشنبه پانزدهم ماه که
 خسرو سیارگان رایت زرنگار از اطراف قاف لاژوردی مطاف
 برافراشت اعلام ظفر فرجام اسلام بمیان دو کوه کوه سواک
 و کوه کوکه رسیده بود و سر بعیوق افراخته و رای رتن در آن

محل میمنه و میسره بوسم و آیین تزیین داده بود و با اتباع
 و اشیاع جنگ را آماده گشته و اسباب جدال و قتال مهیا
 ساخته اما همان که طنطنه کورگه و کوس و نفیر و برغودران
 کوهسار افتاد و خروش و زمزمه تکبیر و تهلیل غازیان بگوش
 کفار فجار رسید ارکان ثبات و قرار ایشان تزلزل یافت و بنیان
 طاقت و اضطبار آن گمراهان انهدام پذیرفت بی توقف
 عنان عجز و اضطراب را به هزیمت و فرار داده طریق گریز پیش
 گرفتند امراء قورشونات و لشکریان پیروزی سمات از پی ایشان
 روان شدند و به تیغ آب دار و سنان آتش بار دمار روزگار
 کفار فجار بر آوردند و اکثر آن خاکساران باد پیم را بشمشیر
 جهاد گذرانیده بآتش دوزخ و بیس المهاد فرستادند و
 چندان اموال و اسباب از صامت و ناطق بدست غازیان
 و مجاهدان افتاد که ناطق فقط از احاطه بند کر آن قاصر بود چه
 هر یک از لشکریان صد سر و دویست سرگاو و ده نفر و بیست
 نفر برده گرفته بودند و هم در آن روز در بر نغار امیرزاده
 پیر محمد و امیر سلیمان شاه بدره دیگر اقامت فرض جهاد
 بتقدیم رسانیده بودند و مورچه شمشیر را از حبه القلب
 کافران طعمه بسزاده و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام
 افتاده و در جر نغار امیر جهان شاه علیحده بدره دیگر تاخت
 برده بود و بسی از هندوان بی دین را به تیغ غزا گذرانیده

اما غنیمتی چند ان بدست لشکریان نیامده بود شب آدینه
 لشکرها میمینه و میسره مجموع بموکب همایون پیوسته در میان
 دو کوه فرود آمدند خرمین کفر سوخته و کار اسلام ساخته
 چهره دولت افروخته و رایت اقبال افراخته روز آدینه
 شانزدهم ماه صاحب قران گیتی پناه ازان دره که در میان
 دو کوه بود باز بمکه سوالک درآمد و ازان منزل تا ولایت
 نگرکوت پانزده فرسخ بود و دران دره چندان جنگل استوار
 بود که در حیز حصرو احصا نیاید و محکمی کوه تا غایتی که
 و هم تیز رو را عروج بران ممتنع و محال نماید و دران پیشها
 کثرت گبران نیره رای و همدان ظلمت افزای زیاده ازانکه
 صورت کمیت آن در آیینۀ خیال چهره کشاید حضرت صاحبقران
 از برای قلع و قمع کافران درآمدن بچنان جایهای خطرناک
 اختیار فرمود و چون لشکر جرنغار که ضبط آن بعهده امیر
 جهان شاه بود و لشکر خراسان و روز پیشتر از غنیمت اندک
 چیزی یافته بودند فرمان قضا جریان بنفاد پیوست که ایشان
 پیشتر بغزاروند و تاخت کنند دران روز صابن تمور قراول
 بود چاشتگاه سلطانی بموکب ظفر پناه شتافته عرضه داشت
 که غلبه گبران و حشر همدان بیش ازان است که تصور
 توان کرد آنحضرت بنفس مبارک بایستاد و لشکر جرنغار
 و سپاه خراسان بر حسب فرموده بتاخت بردن و غزا کردن

مبادرت نمودند و دایره کردار بمرکز کارزار محیط گشته
دست جلالت بقهر و قتل هندوان برکشودند و بصاعقه شمشیر
جهاد خرمین حیات اهل شرک و عناد سوخته غنیمت فراوان
و عده و آهبه بی پایان فراهم آوردند و همان روز وقت نماز
پیشین از قوشون امیر شیخ نورالدین و علی سلطان نواجی
خبر آمد که از طرف دست چپ دره ایست و دران جا از
گبران حشری جمع شده که از هرچه تصور نمایند افزون است
و چندان مواشی و مراعی دارند که از حد ضبط و شمار بیرون
است حضرت صاحب قران در زمان عنان یکران گیتی نورد
که بر صبا و شمال پیشی میگرفت بصوب آن دره معطوف
داشت و فرمان داد که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان
نواجی بر سر آن گمراهان را نند ایشان بر حسب فرمان
روان شدند و تیغ جهاد در نهاد آن بد بختان نهاده سیل خون
از هر طرف روان گردانیدند و رایت نصرت شعار بر قلعه کوه
افراخته شد تا میامین اقبال صاحب قران قرین روزگار
مجاهدان شود و فتح و ظفر که پیوسته دست بفتراک دولت
روز افزون زده اند شامل حال غازیان گردد * * بیت *
هر کجا رو نهاد موکب شاه * نصرتش بود هم عنان همه راه
و آنحضرت از آن قلعه کوه نظاره میفرمود که شیران بیشه
شجاعت و مبارزان میدان جلالت دران دره پیاده در آمده

چگونه داد جهاد مي دهند و زمره کفر و ضلال را بچه نوع
 سزادر کفار روزگار مي نهند و چون اکثر آن ملائین بی دین
 از ضرب تیغ غازیان ظفر قرین بر خاک هلاک افتادند و بقیة
 السیف خسته و جسته رو بگریز نهادند لشکر منصور با غنائم
 فامحصور باز گشتند و بسعادت زمین بوس مستسعد شده
 بفوازش و تربیت پادشاهانه اختصاص یافتند و از جمله چندان
 مراعی و مواشی گرفته آورده بودند که شرح شمه ازان
 در حیز حصرو بیان ننگجد حضرت صاحبقران از کمال مرحمت
 تا وقت نماز شام دران بالای کوه توقف نمود و اشارت فرمود
 که از لشکریان هر که غنیمت نیافته باشد اورا نصیبی بدهند
 و بهره ور گردانند و چون غنائم بیش از اندازه بود هر کس آن
 مقدار که ضبط مي توانست کرد بتحت تصرف در آورد و
 آن شب دران دره فرود آمدند عون ربانی در جمیع احوال
 حارس و نگهبان و حفظ یزدانی در گاه و بیگاه یزک دار
 و پاسبان دران بیشها و جنگلها حمدونه بسیار بود و چون شب
 مي شد مي آمدند و چیزهای لشکریان مي بردند و در عرض
 یکماه از ابتدای شانزدهم جمادی الاول که رایت جهانکشای
 در میان دو کوه بود کوه سوا لک و کوه کوکه تا غایت شانزدهم
 جمادی الآخر که سایه و صول بر فواحي جموانداخت بیست
 غزوه معتبر با طوایف کفار و مشرکان و گبران و بت پرستان

اتفاق افتاد که شرح تفصیل آن با طنباب می انجامد و درین مدت سی روز هفت قلعه از معظمت قلاع کشور هند که هر یک در حصانت و محکمی خیبری بود از فردوات قاهره مفتوح گشت و آن قلاع هفت گانه که در استواری با سبع الطباق چرخ پهلوی مبارات میزد همه بیک فرسخی و دو فرسخی یکدیگر واقع بود و مردم هر قلعه مخالف اهالی دیگر قلاع و اکثر سگان آن مواضع در ایام سلاطین سابق از اهل جزیه بودند و درین مدت سرازربقه انقیاد اهل اسلام کشیده و از التزام جزیه رجوع نموده لاجرم بحکم شریعت غرّ خون و مال ایشان هدر بود و هباء و محاربه با ایشان از قبیل جهاد و غزا و یکی از آن قاعها قلعه شیخو بود از خویشان ملک شیخ^(۱) کوکر که اهالی آنجا بوسیله جمعی مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و ظاهرا گردن انقیاد بطوق بندگی و فرمان برداری بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبیث اندرون از صفحات احوال ایشان لایح و روشن بود و چون مال امانی برایشان انداختند و از مجاری اوضاع آن گمراهان مخایل غدر و فساد نفوس می رفت یکی از بندگان درگاه که رای صایب را باشجاعت کامل در سلک

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتباب بجای کوکر

افتظام کشیده بود درباب انتزاع سلاح ازان گروه بی فلاح
فکر لطیف انگیزخته مقرر گردانید که اجناس بوجه مال
امانی بستانند و نازل جامه و گهنه کمائی که اندک ثمنی
داشت قیمتی گران بران نهاد و آن روز بزرگشتگان هر سلاح که
داشتند مجموع بیرون آوردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر
هیچ سلاح دردست ایشان نماند و بعد ازان حکم
واجب الامثال صدور یافت که چهل نفر گنبد درسلک خدام
هند و شاه خازن که یکی از بزرگان درگاه جهان پناه بود
در آیند و بدان واسطه آن بد بختان از جاده مطارعت انحراف
جستند و بعضی مسلمانان را بقتل آوردند و بر ذمت همت
غازیان لشکر اسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب
گشت مجاهدان کفر سوز روی جلالت به تسخیر آن قلعه
آوردند و آن را فتح کرده دو هزار گنبد به تیغ غزا بگردانیدند
و دود استیصال از خان و مان ایشان بسقف دود اندود
آسمان رسانیدند و از جمله آن قلاع قلعه ملک دیوراج بود
و پنج قلعه دیگر که مجموع *

به نیروی اقبال صاحب قران * مسخر شد آنها باندک زمان
و آن دیار از خبیث وجود مشرکان و بی دینان پاک شد
و بنیان شرک و بت پرستی انهدام یافته مراسم و شعایر
شرع مظهر بظهور پیوست و اساس دین و دولت رسوخ

و استحکام پذیرفت - والحمد لله علی تواتر نعمائه
الظاهرة و الباطنة *

گفتار دومواقف غزوات حضرت صاحبقران در نواحی جمو

باری سبحانه و تعالی که از کمال قدرت بازوی نیروی
مجاهدان میادین دین را بتعویند تایید و ان چندنا لهم
الغالبون تقویت بخشید و بر منشور سعادت حامیان حوزه
اسلام توقیع رفیع ان حزب الله هم الغالبون کشیده عنایت
بی نهایتش صاحب قران گیتی ستان را بمزید توفیق و تایید
مخصوص گردانیده بود و قامت اقبالش را خلعت گرانمایه
نصر من الله پوشانیده لاجرم در هر موقف که آن موبد
پاک اعتقاد رایت سعی و اجتهاد برافراخت همای نصرت
بال سعادت کشاده در سایه اش آشیان ساخت و در هر معرکه
که مرکب جهان نورد را بجولان در آورد جنود فتح و وفود
فیروزی عیان در عیان نهاده همراهی کرد و چون همت عالی
از غزوات کوه سواک و اطراف و اکفاف آن فراغت یافت
و ضمیر مذیر از کفایت این مهم بهره اخت روز یکشنبه شانزدهم
ماه جمادی الآخر رایت نصرت شعار از موضع منسار در رمضان

حفظ و تأیید پروردگار نهضت نمود و شش گروه راه قطع کرده
در مقابل قریه پایله که از فواحي جمواست نزول فرمود
و در همان روز امیر شیخ محمد ایکونمور و مبشر و از نومان
امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل برلاس متوجه قریه پایله شدند
اهالی آن موضع مردم دلاور بودند و جنگلهای محکم داشتند
چهرها در کناره جنگل ترتیب کرده مقابل و مقاتله را آماده
گشتند و رایت حصیان و عذاک برافراشتند مبارزان لشکر اسلام
خواستند که بی درنگ بجنگ مبادرت نمایند و بران کافران
حمله کنند در آن حال از موقف جلال کس آمد و فرمان
رسانید که محاربه موقوف دارد تا روز دیگر که لوای نصرت
انقواء سایه توجه بران صوب اندازد و روز دوشنبه هفدهم
ماه حضرت صاحب قران گیتی کشا برنگاور جهان پیمای سوار
شد و سپاه ظفر پناه صفها کشیده میمنه و میسر و قلب و جناح
بیاراستند و غلغل تکبیر و تهلیل بمسامع ساکنان صوامع افلاک
رسانیدند و ملاعین بی دین را از مجرد استماع طنطنه کوس
و نقاره و غریو خروش لشکر غزا کاره ظفر یاره زهره چاک و جگر
پاره گشت و بی توقف دیده را گذاشته در پیشها گریختند
و شغال وارد جنگلها پنهان شدند بهادران جهاد آیین چهرها
بود داشته در مقابل جنگل باستانند تا لشکریان از سرفراغت
و امن خاطر بدیده درآمده علوفه و غله بسیار بدست آوردند

و مایحتاج لشکر اسلام مرتب و مهیا گشت و همان روز از آن
 موضع روان شده چهار کروه مسافت بریده فرود آمدند
 و هم در آن روز اولجه تمور توفقنار و قولاد و از جمله امیرزاده
 رستم و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت بطرف کشمیر
 رفته بودند و در صحبت ایشان احکام لازم الاتباع بنام شاه
 اسکندر والی آنجا نفاذ یافته در آن منزل با ایلچیان شاه
 اسکندر باردوی اعلی رسیدند و عرضه داشتند که شاه اسکندر
 احرام بندگی بسته روی نیاز بقبله اقبال و کعبه امال
 آورده بود و بموضع جبهان رسیده در آن مرحله مولافا
 نورالدین که از جانب او برسالت آمده بود بوی پیوست
 و تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرموده اند که سی
 هزار اسپ و صد هزار درست زرهریک بوزن دو مثقال و نیم
 از کشمیر نسق نمایند و بجهت امتثال آن امر باز گشت تا بعد
 از اتمام آن مهم دیگر باره متوجه شود و با حراز سعادت بساط
 هوس فایز گردد و چون این معنی بسمع عالی رسید رای عالم
 آرای آن را نه پسندید و رقم ارتضا بران نکشید و باز خواست
 فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالا یطاق کرده اند و زیاده
 از اندازه وسع ولایت او طلب داشته بنور عقل که چراغ رخشان
 و اختر درفشانست روشن و هویدا است که از هر مملکتی
 مبلغی مطالبت باید نمود که در خور سعت و فسحت آن

باشد تا شرایط نصفیت و عدالت مرعی ماند رسولان صدق
 خد متگاری و طاعت گذاری شاه اسکندر بعرض همایون
 رسانیدند و کمال اخلاص او در غلامی و خد متگاری باز نمودند
 عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته فرمود که بهیچ
 باز نماند و بزودی متوجه شود روز سه شنبه هزدهم ماه
 ایلچیان شاه اسکندر و معتمد زین الدین را بصوب کشمیر روانه
 ساختند قرار بر آنکه چون بیست و هشت روز ازان تازیخ بگذرد
 بلب آب سند رسیده باشد و درین منزل بدامن کوه دیهی
 بود و گروهی انبوه در آنجا بودند لشکریان ظفرقرین بدان
 موضع ناخست بردند و هندوان تیره روان از خان و مان
 گذشته دیه را بدست خویش آتش زدند و بهای اضطرار
 راه فرار سپردن گرفتند و مضمون یخربون بیوتهم باید یهم
 و ایدی المومنین صورت حال آن ملاعین گشت لشکریان
 اسلام ازان دیه غله و علوفه فراوان برداشتند و در همان روز
 دودیه دیگر را که بآن نزدیکی بود وقت نماز پیشین بجاخند
 و بسی غله و سایر اطعمه ازان مواضع نقل کردند و دران راه
 ارا^(۱)تمور را که از بندگان درگاه بود زخم تیور رسید و روز
 چهارشنبه نوزدهم ماه ازان منزل کوچ کرده در مقابله قصبه
 جمواتفاق نزول افتاد و مسافت چهار کروه راه بود و درین

منازل و مراحل قریب چهار فرسخ راه مزارع و کشتزار بود
متصل یکدیگر چنانچه خوید چهار پایان عساکر گردون مآثر
بآسانی حاصل می شد و دران چراگاهها علف خوار کردند
و روز پنجشنبه بیستم ماه رایت نصوت پناه متوجه قصبه جمو
شد و دران دره که منبع آب جمواست درآمد و لشکر منصور
چند نوبت از ان آب بگشتند و در دامن کوه بطرف دست
چپ قصبه جمو بود و در دست راست قریه منو و درین
دو محل هندوان قوی هیکل پردل جاهل بودند و کوهها
و جنگلها در غایت محکمی و استواری داشتند چنانچه بدانجا
درآمدن از محالات می نمود و آن بد بختان زنان و فرزندان
خود را بکوهها فرستادند و رای ایشان با جمعی از هندوان
کافر جاهل متهور که حریص بودند بآنکه زحمات حیات از سر
خود باز کنند و بجان می کوشیدند که جانرا بباد فنا بردهند
بموضع حصین از کوه پناه برده بودند و استاده چون سگ که
در وقت طلوع ماه بآواز آید نعره میزدند و تیر می انداختند
رای عقده کشای حضرت صاحب قران که هنگام تدبیر نسخه
لوح تقدیر بود خواست که آن مدبران بی باک را بفروغی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - باز - (دور)

است و معنی باز در اینجا جدا است پس باعتبار حاصل معنی جمیع

نسخ موجوده متفق اند *

در دام تسخیر آورد که سپاه اسلام را * • مصراع *

* زن در صفقان دیو سیرت *

آسیبی نرسد فرمان داد که ایشان را بحال خود باز گذاشته
متعرض نشوند و قریه مغورا تاخت کنند لشکر منصور بر حسب
فرموده قریه را غارت کردند و گاه باز گشتن بقصبه جمو
در آمدند و بجهت علوفه و علفه غله بسیار برداشتند و اشارت
علیه بصدور پیوست که چند قوشون مرد جلد در کمین جایها
جنگل پنهان شده توقف نمایند و رایت ظفریناه با سپاه روان شد
و روز آدینه بیست و یکم ماه از آب جمو گذر کرده چهار گروه
راه براند و مزرعه در کنار آب جناهه مضرب خیام نزول گشت
و در ان مقام چهار فرسخ در چهار فرسخ گشت زار بود و علف خوار
و چون موکب همایون از دره جمو و مغو نهضت فرمود هندوان
روباة صفت بتصور آنکه بیشه از شیران کارزار تهی مانده
از پیغولهای جنگل بیرون آمدند غافل از آنکه چند قوشون
از سپاه نصرت قرین در کمین منتظر آنها از فرصت اند ناگاه
آن بهادران جلالت آیین از کمین چون شیر ژریان از عربین
بیرون آمدند و بران گمراهان بی دین حمله آوردند و بسیاری
از ایشان را بتیغ جهاد بگردانیدند و از تومان امیر شیخ
نورالدین دولت تهور تواجی و حسین ملک قوجین رای
جمورا با پنجاه گبر دیگر دستگیر کرده بساحه درگاه اسلام

پناه آوردند حضرت صاحب قران شکر و سپاس آفریدگار
 زمین و آسمان که فروزنده چراغ دولت موحدان و سوزنده
 خرمین شوکت مشرکان ارادت بی علت اوست بجای آورد
 و زبان ستایش گذارش گوش امراء را بجواهر این کلمات
 بیاراست که زهی قادر با کمال که این گبران متکبر متهور
 که دیروز در مقام غرور و سرکشی به هیچ آفریده التفات
 ننمودند امروز همه را گردن بسته مسخر و مقهور لشکر اسلام
 گردانید و آن فتح را از فیض فضل ذوالجلال دانسته اصلاً ندبیر
 صایب و سعی جمیل خویش در میان ندید هر آینه برگزیده
 که دیده بصیرتش از سرمه توفیق روشنائی یافته باشد هر چه
 واقع گردد از آثار قدرت مسبب الاسباب داند تعالی شانه
 نه از سبب *

* بیت *

* در غست کین و هم کوّاة بین *

* فلک را نهد کار ساز زمین *

* زمین و فلک چون منش بده اند *

* بتسلیم خدمت سرافکنده اند *

در زمان آن بد بختان را مقید و مسلسل ساختند و بر خاک
 مذلت و خذلان انداختند و رای چمورا در جنگ زخمی
 رسیده بود جهت مصلحت استخلاص مال و رعایت غبطه
 لشکر اسلام او را علاج کردند و باندا را و تبشیر و بسی وعد و وعید

سعادۃ اسلام دریافت و هر چند بر حسب آنکه آنک لا

تهدی من احببت مقرر است که * بیت *

* به بی دیده نتوان نمودن چراغ *

* که جز دیده را میل نبود بباغ *

اما چون زبان را بکلمه توحید بیاراست و گوشت گاو که در پیش آن خران و در کیش آن جمع پویشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد بحکم قضیه نحن نحکم بالظاهر والله يتولى السرائر بتشریف و نوازش سرافراز گشت و بموجب التماس او شرط رفت که او را رعایت فرمایند و در سایه حمایت نگاه دارند و روز یکشنبه بیست و سیوم ماه دران منزل توقف افتاد تا عساکر منصور که بولایت لہاور رفته بودند بار دوی اعظم ملحق شدند *

ذکر قضیه شهر لہاور و شیخه کوکر

در همان منزل خبر آمد که شاهزادگان و امراء که بر حسب فرمان متوجه آن طرف شده بودند بلده لہاور را مسخر کرده اند و مال امان را استخلاص^(۱) می نمایند و شیخه کوکر را که آخر کار او موافق اول حال نیامد هم گرفته اند آری بسیار کس در مبادی امور جمال حال را بزلف و خال مکر و احتیال بیارایند و در فرجام از قبیل فعال و زشت کرداری

(۱) در سه نسخه بجای - استخلاص - (استحصال) دیده شد *

شومساري بزند و بسي مردم در ابتداي امر چهره بزد گي
و خدمت گاري بگلگونۀ فرمان برداري و طاعت گذاري
برافروزند و عاقبت چون آيينه امتحان درميان آيد
سياه روئي و زرد رخساري كشند *

* شعر *

* لکل الی شاو العالی حرکات *

* ولکن عزیز فی الرجال ثبات *

* روز عروسي شود شانه حکایت کند *

* هر که بموی دروغ زلف نهد بر عذار *

بتخصیص در حضرت صاحب قرانی که نقش نگین پادشاهی
و طراز خلعت فرمانروائی او راستی رستنی باشد هر که
درین دولت روز افزون قدم اخلاص بر آستی نهد البته کعبه
مقصودش مطاف ساعی امید گردد و هر که در جاده خدمت
این اقبال بی انتقال اندیشه کجی بخاطر راه دهد از نیه
خسارت و خذلان جاودان نجات نیابد *

* رباعي *

* پرسید یکی زمن که ره چونست *

* گورامت روی مبارک و میمونست *

* ورز آنکه نه بر طریق شایسته روی *

* افزون ز هزار نیزه بالا خونست *

حال آنکه شیخه کوکر هم در اوایل این یورش فروخته مآل
بسعادت ملازمت موکب گیتی کشای فایز شد و از نوازش

و تربیت پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشت بحیثیتی که
 در حدود هندوستان هر کجا هندوان بد و توسل نمودند که ما
 از اتباع و اشیاع شیخه کوکریم ایشان را غارت نکردند و اسیر
 نگرفتند و در میان دو آب دریای گنگ و دریای جون اجازت
 طلبید که بولایت خود رود و ساوری نسق کرده در لب
 آب بیا که آن را آب لهار نیز خوانند بمعسّر ظفر پناه پیونده
 و چون رخصت یافته بمقام خود بازگشت بساط نشاط بگسترد
 و مجلس عیش و عشرت بپاراست و میعاد^(۱)ی که در آن موقوف
 مقرر کرده بود رقم نسیان بران کشید و باوجود خلف وعده
 که اظهار علامات نفاق است عدم مبالغات و بی باکی شعار
 روزگار شقاوت آثار خود ساخت و جماعتی از بندگان درگاه
 که از طرف ما و راء النهر می آمدند بآنجا رسیدند مثل مولانا
 عبدالله صدر و هندو شاه خازن و دیگران که به تربیت یکی
 از ایشان پای رفعت بر ذروه جاه و جلال می توانست نهاد
 بهیچ یک التفات ننمود و از مضمون اشارت * بیت *

* دست مدار از کمر مقبلان *

* سرمکش از خدمت صاحب قران *

* خار که هم صحبتی گل کند *

* غالیه درد امن سبیل کند *

(۱) در چهار نسخه بجای - دران موقوف - (در چنان موقوفی) دیده شد *

شافل مانند و لا غرو * بیت *

* گلیم بخت کسی را که یافتند سیاه *

* سفید کردن آن نوعی از محاللات است *

لاجرم فرمان قضا^(۱) جریان نفاذ یافت که ولایت او را غارت
کنند و او را گرفته بیاورند و هل نجازی الا الکفور و روز
دوشنبه بیست و چهارم ماه موکب نصرت پناه از آب جنازه
عبور نموده و پنج کروه راه قطع کرده نزل فرمود و در آن روز
نوکران امیرزاده میروانشاه از تبریز رسیدند و خبر سلامتی
شاهزاده و فرزندان و سایر چاکران و دولتخواهان که در آن
جانب بودند آوردند و اخبار بغداد و مصر و شام و روم
و دشت قباچاق و حال قاعه النجق بعرض رسانیدند و روز
سه شنبه بیست و پنجم چندی از ضعیفاء لشکریان در آب غرق
شدند مرحمت حضرت صاحب قران فریادرس بیچارگان
گشت و حکم واجب الامثال صدور یافت تا اسپان و اشقران
خاصه شریفه ببازماندگان دادند و ایشانرا بران سوار ساخته
بسلامت بگذرانیدند *

* مصراع *

* هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش *

و در آن روز همدوشاه خازن را بطرف دارالسلطنة سمرقند
روانه داشت تا بشارت قرب وصول رایت فیروزی شعار

(۱) در سه کتاب بجای - قضا جریان - (قهرمان قهر) دیده شد *

بمسماع انتظار اهالی آن دیار برساند و هم در آن روز نوکر
 امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ از فارس آمد و مؤده سلامت آن
 شاهزاده رسانید و از استقامت احوال مملکت و جریان امور
 بروفق ارادت خبر داد و بیلاکها و تبرکات از جمله شمشیرهای
 مصری و غیر آن معروض داشت روز چهارشنبه بیست و ششم
 ماه از کنار آب جناوه کوچ کرده و شش کوه راه رانده
 در بیابان فرود آمدند و در آن روز یکی از ایلچیان تبریز
 بدارالملک سمرقند فرستاد تا بشارت رساند که متعاقب
 رایت جهانکشای چون روح که سوی کابلد خرامد و چون
 نسیم بهار که جان در تن روزگار مد بمستقر سرب سلطانیت
 و اقتدار خواهد رسید و فرزندان کامگار که منظور نظر عنایت
 آفریدگار اند هرچه زودتر باستقبال شتابند و هم در آن روز
 رای عالم آرای بران قوار گرفت که بیشتر از عساکر منصور
 از دریای دندانه عبور فرمایند بذابریں در رفتن مبادرت
 نمود و مسارعت فرمود *

* بیت *
 مغزل وصل چون شود نزدیک * آنش شوق تیزتر گردد
 و روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه بساعات نهضت فرموده
 شش کوه راه قطع کرده در کنار جنگلی بر سر تلی محقه حضرت
 صاحبقران محفوف بحفظ و تایید ربانی فرو گرفتند و در آن
 روز شیری در آن مرغزار پیدا شد بهادریان لشکر ظفر قرین

از هر طرف بران مید تاخت آوردند و از میان امراء امیر
 شیخ نورالدین بیشتر و دلیرتر از همه بتاخت و بکمله پیل افکن
 آن شیر را ببنداخت و در اثنای این حال امیرزاده پیرمحمد
 و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه از لهارور
 بازگشته بمعسکر همایون رسیدند و برغزوات اقدام نموده
 و هندوان بی دین را به تیغ جهاد سرازتن دروده و غنیمت
 فراوان حاصل کرده بعز بساط بوس فایز شدند و غنیمتها بوسم
 تقوز و پیشکش بمحل عرض رسانیدند صاحب قران دریا نوال
 در زمان هریک از بهادران را که ایستاده بودند انعام فرمود
 از جمله نظر التفاتش بر محمد آزاد افتاد و او را مشمول
 عنایت بی دریغ گردانیده چامه خاص و ترکش خاصه بآبند
 زر ارزانی داشت و در میان اقران و امثال بلند پایه
 و سرافراز گشت و اعظم و اکابر جهان چشم امید بران داشتند
 که بیک التفات از نظر تربیت آنحضرت مشرف شوند تا بخت
 بلند پایه سایه بر حال ایشان اندازد و اساطین سلاطین دوران
 عمومی ترصد می نمودند که بحسن اهتمامی ازان درگاه
 عالم پناه اختصاص یابند تا همای دولت ایشان را در زیر
 بال سعادت گیرد ادنی شخصی که ملحوظ نظر التفات صاحب
 قران گیتی ستان شد بر مملوک زمین و خسروان زمان فایق
 آمد *

ذره کز هوای او برخاست * ز آفتابش گذشت پایه قدر
 و هم دران روز یرلیغ لازم الاتباع بظفاذ پیوست که امراء
 جرنغار و برنغار و سایر امراء قوشونات هریک براهی معین
 بمحل و مسکن خود باز گردند و مجموع شاهزادگان و نوپندان
 و امراء تومانات و هزارجات و قشونات هریک را باندازه
 قدر و رتبت بخلعتهای گرانمایه نوازش فرمود و شاهزاده
 پیر محمد جهانگیر را بکمر مرصع و ناچ خاص اختصاص بخشید
 و از اعیان ممالک هند جماعتی که اقبال آسا ملازم موکب
 جهانکشا بودند از امراء و سادات هند را بصنوف عوطف
 پادشاهانه مخصوص گردانید و تشریفات فاخر پوشانیده
 یرلیغها کرامت فرمود و رخصت مراجعت ارزانی داشت
 و خضرخان که سارنگ او را گرفته بود و در قلعه بند کرده
 و او گریخته به بیانه از ولایت دهلی پیش اهودن که ملک
 مسلمان بود رفته و چون رایت نصرت شعار سایه سعادت بران
 دیار انداخت بر همنوئی توفیق روی اخلاص بدرگاه عالم
 پناه آورده بود و بدولت زمین بوس استسعاد یافته و ظفر
 آسا ملازم موکب جهانکشا گشته درین ولا عاطفت پادشاهانه
 او را بمزید عوطف اختصاص بخشیده ایالت ولایت مولتان
 را با و تفویض فرمود و چون دران حدود شکارگاهی بود چون
 عرصه همت کریمان با طول و عرض درانجا شیر و ببر و کرگدن

و کوه پای و آهو بیشه و گوزن کبود و سایر انواع شکاری بسیار
بود و از اصناف طيور مثل طاؤس و طوطي و دیگر مرغان
گوناگون بی حد و شمار نشاط شکار در دامن عزایم خسروانه
آویخت و داعیه صید از خاطر همایون سربرزد و بر حسب
فرمان عساکر ذره شمار آفتاب اقتدار چندین هزار بجزرگه روان
شدند و بعد از آنکه شیوان بیشه شرک و ضلالت و پیل افکنان
بیداء کفر و جهالت را که اولئک کالانعام بل هم اضل
وصف حال ایشان است در معارک جهاد و مواقف غزا
بسیار انداخته بعزم شکار حیوانات عجم بر نشستند و به نخچیر
و حوش بیشه و صحرا و طيور و پرندگان فضاء هوا رغبت نمودند

* بیت *

* برون جستند بازان سبک خیز *

* بخون صید کرده چنگ را تیز *

* در آمد چنگل شاهین بتاراج *

* نه طوطي ماند بربالا نه دراج *

* ره بط باز تیز آهنگ می زد *

* پر طاؤس شاهین چنگ می زد *

و چندان شکاری دران بیشه و صحاری بعون باری بیداختند که
نه پای یقین پیرامن قیاس و تخمین آن می گشت و نه دست
گمان بدامن حصرو شمار آن می رسید و از جمله کرگدن فراوان

از ضرب تیغ و سنان بهادران بی جان شد با آنکه کُرگ از
 کمال قوت بحیثیتی است که اسب را با سوار شاخ زده
 می اندازد و جرم او چنان صلب و محکم است که زخم انواع
 اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیر آن بندرت در آن کارگر میشود
 و روز آدینه بیست و هشتم ماه چون از صید فارغ شدند هشت
 گروه راه برانند و بموضعی که آن را جبهان گویند و سرحد
 کشمیر است کشتزاری درغایت نزاht و خرمی *
 * مصراع * صافی زهر که درت همچون ضمیر عاقل *
 مضروب خیام نزول گشت *

ذکر صفت کشمیر

چون کشمیر از مشاهیر امکنه معموره عالم است و بوضعی
 غریب واقع شده و جز کسی که مقصد سفرش همانجا باشد کمتر
 آنجا میرسد کیفیت بعضی اوضاعش چنانچه از ثقات معتمد
 علیه از سکن آن سرزمین استکشاف رفته و بعد از تفتیش
 و تحقیق مقرر گشته سمت گذارش می پذیرد و مصدر بزرگ
 محلش از اقلیم و کمیت طول و عرضش بوجهی که از کتب
 آن صناعت مستفاد می شود - و من الله التوفیق - کشمیر
 ولایتی است قریب حاق وسط اقلیم چهارم چه اول آن اقلیم
 آنجا است که عرضش سی و سه درجه باشد و سی و هفت
 دقیقه و وسطش آنجا که عرض آن سی و شش درجه و بیست

و دو دقیقه و آخرش سی و هشت درجه است و پنجاه و چهار
دقیقه و عرض کشمیر از خط استوا سی و پنج درجه است طولش
از جزایر سعدا صد و پنج درجه و عرض آن ولایت طولانی
افتاده و از جمیع جوانب محفوف بر و اسخ جبال کوه جنوبش
بجانب دهلی و زمین هند واقع است و کوه شمالی بطرف
بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش بصوب مواضعی
است که محل اقامت و بورت اقوام اوغانی میباشد و طرف
شرقی او منتهی می شود بمبادی اراضی نبت و مساحت
طول آن عرصه آنچه هموار واقع شده از حد شرقی تا جانب
غربی قریب چهل فرسخ است و عرض از جانب جنوب
تا جانب شمال بیست فرسخ است و در نفس آن دشت هموار
که در میان کوهسار واقع شده ده هزار قریه معمورهست
مشکون بچشمهای خوشگوار و آب و سبزه بسیار و زبان زده
عامه چنان است که در تمام آن ولایت از کوهستان و هامون
صد هزار دینه محل عمارت و زراعت است و از شواهد جودت
آب و هوای آن دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل
خوبان آنجا درالسنه سخن دران فرس مثل شده چنانکه
گفته اند *

* رباعی *

* شاه همه دلبران کشمیر توئی *

* خرم دل آن سپاه کش میر توئی *

* آن حور که روح را سزد کش گویند *

* کاند ر کف پای نازکش میر توئی *

و در کوه و دشتش انواع درختان میوه دار است و اثمارش بغایت خوب و سازگار اما چون هوایش میل بسردی دارد و برفهای عظیم بارد میوههای گرمسیری مثل خرما و نارنج و لیمو و امثال آن در آنجا حاصل نمیشود لیکن از گرم سیرات نزدیک نقل می کنند و در وسط هامون چنانکه از طرف شرقی و غربی هریک بیست فرسخ است تا بکوه شهری که آنرا نغز نام است که نشیمن حکام آن دیار می باشد و بطریق بغداد نهری عظیم در میان آن جاریست که مقدار آبش از دجله بغداد می گذرد و عجب آنکه چنان آب قوی مجموع از یک چشمه بر میخیزد و منبعش هم در آن ولایت است و آن را چشمه دیر گویند و اهالی آنجا بوسر آن نهر قریب سی جسر از کشتی و زنجیر بسته اند و راه کشاده هفت جسر از انجمله در شهر نغز که مرکز ولایت و محل حکام است واقع گشته و این آب بعد از آنکه از حد کشمیر میگذرد آنرا بحسب مواضع آب دندان و آب جمد میخوانند و در بالای مولتان بآب جناوه می پیوند و هردو از مولتان گذشته بآب راه که از دیگر طرف مولتان می گذرد متصل میشوند و بعد از آن آب بپایه بایشان می رسد و مجموع بقرب اوچه بآب سند

می پیوندد و همه را آب سدف میگویند و در دامن زمین تته
 بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع
 و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بشیخ
 سوری از راسیات جبال پیرامین آن عرصه فسیح المجال کشیده
 که اهالی آن سرزمین بآن سور از شیون تعرض اعادی
 ایمن اند بی کلفت مرمت و اندیشه آنکه بمرو زمان
 و آسیب باد و باران خللی بآن راه یابد چه معظم راههای
 عام آن ولایت سه طریق است یکی بصوب خراسان و آن
 راهی است بغایت دشوار چنانچه نقل احوال و ائصال
 ازان طریق بر پشت دواب میسر نمی شود و مردم آنجا
 که بآن کار معود شده اند آن را بردوش گرفته بچند روز
 بجائی میروسانند که بر چهارپای بار توان کرد و راهی که
 بصوب هندوستان دارد بر همین منوال است و طریقی که
 بر صوب تبت واقع شده ازان دورا آسان تر است اما چند
 روزه راه علف بسیار است که طبیعت زهر دارد و سواران را
 عبور ازان طریق دشوار است که چهارپایان تلف می شوند

* شعر *

* وقایة الله اغنت عن مضاعفة *

* من الدروع و عن عال من الاطم *

القصه حضرت صاحبقران شب بیست و نهم از موضع جبهان
 نهضت نموده و چهار کروه راه قطع فرموده کنار آب دندان
 مرکز رایت نصرت شعار گشت و روز شنبه رایت ظفر نگار
 بتایید پروردگار از پلی که با اشارت علیه بسته بودند گذار
 فرمود و در عبور از آن پل لشکریان پیاده را از ترک و تاجیک
 معاونت و مساعدت باقصی الغایه ارزانی داشته شد و امیر
 شاه ملک و جلال الاسلام مامور گشتند که تمام لشکر را از پل
 بگذرانند *

گفتار در روان شدن حضرت صاحب قران
 بی همال با استعجال بصوب مستقر سریر
 سلطنت و جلال

صبح یکشنبه سلخ جمادی الآخر حضرت صاحب قران
 پیش از لشکر نهضت نموده بطرف سمرقند ایلغار فرمود و بیست
 کروه راه بزیر آب دندان براند و موضع سان بست که از توابع
 کوه جود است محل نزول بحرا احسان و جود گشت و روز
 دوشنبه غره هایون ماه رجب از موضع سان بست بسپهر
 تیزگرد یعنی سمند عالم نور برآمد و بطالع سعد روان شد
 و حوالی قلعه بروجه از فوروز فرخنده غیرت چرخ برین
 گشت و در همان روز اول وقت پیشین بعد از ادای نماز باز

بمبارگی سوار شد و بچول جلالی در آمد و بتعجیل هر چه
تمام ثر بر اند و وقت نماز شام ازان چول بیرون آمده در کنار
مغاکبی که از آب پشه کال بقیه دران مانده بود نزول فرمود
و از قریه بروجه تا این منزل سی کروه است و سبب تسمیه
این چول بچول جلالی سبق ذکر یافته و روز سه شنبه دوم ماه
وقت چاشت سلطانی ساحل آب سند از وصول دریای
مکرمت و نوال غرق عرق خجالت و انفعال شد و جماعت
امراء که محافظت حدود و نواحی قلعه نغزو بانو وضبط طرق
و مسالک آن سرزمین بایشان مفوض بود مثل پیرعلی
سلدوز و دیگر سرداران بر حسب فرموده بر سر آب سند پای
از سه پایه و خس و کشتی بسته بودند رایت فتح آیت روان
ازان پل عبور نمود و تا نیم روز بر لب آب توقف فرمود و
امیر الله داد را بر سر پل باز داشت که اغرق^(۱) و لشکریان که
از عقب می آمدند بگذراند و هنگام نماز پیشین باقامت
وظیفه وقت قیام نموده بسعادت و اقبال روان شد و ده کروه^(۲)
را راه رانده نزول فرمود و چهارشنبه سیوم ماه ازان موضع
روان شد و مرحله بانو بعز نزول همایون مشرف گشت و
پیرعلی تاز و امیر حسین قوجین و دیگر سرداران که جهت دفع

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است (۲) در سه

مفسد او غانیان بر حسب فرمان دربانو بودند و از مدت
هفت ماه باز شرف ملازمت ساحه گیتی پناه در نیافته درین
مقام چشم سعادت را بسر مه کام روشن گردانیده لب عبودیت
بدولت زمین بوس رسید و بمساعدت توفیق دیده امیدشان
از سرمه مشاهده جمال مقصود برخورداري یافت و یک تقویر
اسپ و یک هزار گاو پیشکش کشیدند حضرت صاحب قران
اسپان را بهمان بهادران بخشید و فرمان داد که گاوان را
بصاحبانش رسانند که از ایشان غارت کرده بودند و پیر علی
و جماعتی که با او بودند در آنجا توقف نمایند که ثامی لشکر
از آن حدود عبور کنند و روز پنجشنبه چهارم ماه موافق اول
فروردین جلای که روز نوروز بود بعون اله عازم طرف نغز
شد و روز آدینه پنجم ماه قلعه نغز از وصول رایت فیروزی اثر
معسک و جنود فتح و ظفر گشت و در آن روز نوکر شاهزاده
میروانشاه را روانه داشت تا بشارت فتح و فتوحات بیکران
و سلامت ریاض دولت و نهال از اندیشه خزان نقصان
بمالک آذر بیجان رساند *

* نظم *

* ز اقبال شاهنشیه کامران *

* خدیو جهانگیر صاحب قران *

* جهان بود یک سو کران تا کران *

* پر آوازه فتح هندوستان *

و هم دران روز محمود برات خواجه و هندو شاه را بکابل فرستاد که لشکر آنجا جهت دفع اوغانیان بیارد و گفته شد که امیر سلیمان شاه در زمان توجه رایت کشورستان بصوب هندوستان جهت دفع شر اوغانیان و رسوخ بنیان امن و امان مسلمانان قلعه نغز را بر حسب فرمان عمارت کرده بود لیکن در کنار قلعه چشمه خوشگوار بود و خارج از حصار واقع شده درین وقت رای آفتاب اشراق خدیو آفاق که چشمه انوار صلاح و صواب بود مقتضی آن شد که آن چشمه در اندرون حصار باشد و با وجود غایب اشتیاق بدیدار فرزندان رعایت مصالح عباد و بلاد بر حصول آرزو و مراد خویش راجع دانسته در آنجا توقف فرمود معلوم نبود که از عساکر انجم شمار چه مقدار در ظل رایت نصرت شعار بآنجا رسیده اند و معروض رای انور افتاده بود که از جمله اسباب اختا خانه چند خروار نعل مانده است اشارت علیه بصددور پیوست که آن فعلها بر آنانی که ملازم رکاب ظفر انتساب اند بخش کنند مردم را از هوای نعل نعل طمع بر آتش آرزو تافته شد و هر کس از سران سپاه مجموع نوکران و اتباع خود را که رسیده بودند و بعضی زیاده بران نیز باز خواندند و بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را اضافتی کنند چنانچه چشمه

مذکور داخل حصار باشد و بر حسب مفصل قسمت نعل یساق^(۱)
 انداخته روز شنبه ششم ماه و یکشنبه و دوشنبه تا نماز دیگر
 یکفایت آن مهم اشتغال رفت تا بعدی که مجموع امراء
 و اشراف تا بدیگران چه رسد بدست خویش بر حسب فرموده
 خشت میکشیدند و پسین گاه دوشنبه که آن مهم با تمام پیوست
 از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قماري را با سیصد کس
 از قوشون او سه^(۲) اغلن جوجي نژاد مقدم ایشان یارق اغلن
 با چهار صد خانه کوچ اوزبک به محافظت قلعه تعیین فرمود
 و ضبط قلعه ایریاب و شنوزان را بعم زاده شیخ نورالدین شیخ
 حسن سخت کمان نام زد کرد و بطرف گنبد شیخ مبارک شاه
 بمبارکي روان شد و در اینجا اتفاق نزول افتاد و روز سه شنبه
 نهم ماه ازان منزل کوچ کرده براه کرماج روان گشت و درین
 دره شیخ احمد خواجه اوغانی بعز و مول و حضور در بارگاه
 عالم پناه فایز شد و امپ دولتش از تقبیل دست دریا نوال
 ارتشاف زلال سعادت و سلسال اقبال نمود لیکن شیخ از
 اقامت وظایف شیخی که در امثال این ولا بسط خوان
 و خدمت اصناف رسندگان تواند بود قاصر آمد و به پیش
 برد راه و رسم فقر و درویشی موفق نگشت و طوبی ثم

(۱) در بعض نسخه بجای - یساق - (یساق) است * (۲) در بعض

نسخه بجای - سه - (شیر علی) دیده شد *

طوبی لاصحاب التوفیق * * نظم *

* برومند باد آن همایون درخت *

* که در سایه او توان برد رخت *

* که از سایه آسایش جان دهد *

* که از میوه آرایش خوان دهد *

و همان روز وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اسپکا از فر
قدوم مبارک حضرت صاحب قران نمودار روضه رضوان گشت
و این شیخ از مساعدت توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع بتقدیم
رسانید و روز چهارشنبه دهم ماه از موضع اسپکا نهضت نموده
و بدخانه رامک در آمده نزول فرمود و در آن روز مولانا
نعمت را پیش شاهزاده شاهرخ فرستاد که مژده وصول
رایت جهان کشا بوساند و روز پنجشنبه یازدهم ماه قریه
سرخاب محل نزول همایون گشت و چاشت همان روز از آنجا
روان گشته هوای کابل از غبار موکب ظفر قرین مشک آگین شد
و در آنجا چلپان ملک اغارا با بعضی از لشکر که اسپان ایشان
باز مانده بود و استران قطار مجموع بگذاشت و بمبشرا
باز داشت که ایشان را سرکرده از عقب بیاورد و بمبارکی
از آنجا گذشته شب هنگام بدهنه جوی نو آمد و آن جوی
ماهیهی گیر است که معمار همت عالی نهمت آنحضرت اجراء
فرموده چنانچه اشارتی بآن کرده شد و روز جمعه دوازدهم

از دهانه جوی نو پای عزیمت برکاب توجه در آورد و بموضع
 قربان فرود آمد و فرمان قضا جریان صدور یافت که دران
 سر راه رباطی معتبر از آجر بسازند و چون مرکب همایون
 بسعدت روان شد طاعت گذاران بامتثال امر مبادرت
 نمودند و بر حسب فرموده با تمام پیوست و روز شنبه سیزدهم
 ماه از عقبه شبر تو تنگی دره آن گذشته در فضایی که از
 عقبه تا بدانجا قریب دو فرسخ بود نزول فرمود و آن روز از
 اصابت عین الکمال در دست و پای مبارک آن سرور آفاق
 قرحه باز دیده شد و الهی بی قرار پدید آمد چنانچه مزاج
 شریف از حدّ وجع تکمّل سوار شدن نداشت و در محفّه
 آسایش جسته استران میکشیدند سهر از آن حادثه سرگردان
 شد و آفتاب از آن تاب در اضطراب افتاد و آن منزل را که زمانه
 در آنجا فاخوشی آغاز نهاده این عارضه دست داد ناخوشک
 خواندند و شب هفتم همان روز از قبة الاسلام هرات نوکر
 شاهزاده شاهرخ بر سید و خبرهای ملایم بمسما مع جلال رسانید
 و چون آنحضرت از شدّت وجع تکمّل سوار شدن نداشت
 روز دیگر همانجا توقف فرمود و روز سیوم از آنجا روان شدند
 و در محفّه آسایش جسته استران می کشیدند و چون در محفّه
 نیز وجع زیاده می شد بندگان خاص دوال ساخته محمل
 عالی را که عالمی درود رچ بود بگردن گرفته براه آب دره

می بردند و آن راهی بغایت تنگ است و در اثنای آن
 عقبه هست سیاه یخ و از اول دره تا آن عقبه بیست و شش نوبت
 و از آن عقبه تا بنهایت دره بیست و دو نوبت از یک آب
 می باید گذشت و دو شبیه پانزدهم نوکران حضرات عالیات
 سراجی ملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان و شاهزادگان
 از سمرقند بر سیدند پیداکات بعز عرض رسانیدند و اخبار
 سلامتی فرزندان کامگار و اعزه رفیع مقدار عرضه داشتند و
 حضرت صاحب قران از ایشان قتلقت نمود نوکر تومان آغارا
 روانه داشت که پیلان را از اغرق^(۱) بتعجیل بیاورد و بواسطه
 ملالت مزاج همایون خاطر بندگان و دولت خواهان بغایت
 پویشان بود روز روشن بچشم صغیر و کبیر تیره تر از شب روی
 شسته بقیر می نمود تا آخر روز چهار شبیه هفدهم ماه که از
 آب دره عبور افتاد و - روح الامین با مررب العالمین رقیه
 بسم الله ارفیک عن کل داء یوزیک بر دست و
 پای آن سرور سپهر تمکین دمید و انوار صبح صحت و سلامت
 از مطلع و اذا مرضت فهو یشفین بدرخشید و ذات
 بزرگوار خسرو دین دار که سلامتش سبب استقامت جهان
 و جهانیان بود از فضل ذوالجلال بحال اعتدال باز آمد
 همگنان مراسم شکر و شکرانه باقامت رسانیدند و روز پنجشنبه

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) مکتوب است *

از موضع سرآب بمحله نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریه
آخر از شرف نزول فرخنده بر چرخ برین تفاخر نمود و
درانجا آش خورده بسعادت واقبال روان شد و بموضع
قربلاق فرود آمد و خواتین امیرزاده پیرمحمد و حرم امیر
جهان شاه و امراء و رعایای ولایت بقلان ساوریهای لایق
ترتیب کرده بمحل عرض رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه
رایت اسلام پناه وقت چاشت سلطانی بموضع سمنگان رسید
و هم دران روز کوچ کرده موضع غزنیک مخیم نزول همایون
گشت و روز شنبه بیستم ماه موضع خلم از وصول موکب
جهانکشی مشرف شد و نیم روز ازانجا روان شده نیم شب
بلب آب جیحون رسیدند *

گفتار درگذشتن حضرت صاحب قران از
جیحون و استسعاد یافتن حضرات و

فرزندان بعزملاقات همایون

روز یکشنبه بیست و یکم رجب چاشتگاه صاحب قران
دریا نوال بکشتی از آب عبور فرمود و دران مقام دراری
سپهر سلطنت و جهانداري امیرزاده الخ بیگ و امیرزاده
ابراهیم سلطان و خدر معلی بیکیسی سلطان و مخدرات تنق
عظمت و جلالت سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان آغا

و سایر شاهزادگان و مجموع اعیان و اکابر و اشراف از سمرفند
 و اطراف بعزم استقبال پیش آمده بدولت ملاقات حضرت
 اعلی استسعاد یافتند و زبان بهجت و فرح بادای تهنیت
 فتح آراسته دست استبشار بافشاندن نثار برکشادند چقد ان
 جواهر و دیفار برسم نثار ریخته شد که تمام ریگ چیکون کنار
 چون خاک کان بجوهر و زر آمیخته گشت * بیت *

* زبس گوهر و زر که پاشیده شد *

* شعاع مه و مهر پوشیده شد *

* تو گفتی که از چرخ گردنده پاک *

* فرو ریخت انجم سراسر بخاک *

و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمه توقف نمودند و روز دوشنبه
 خانزاده علاءالملک که صحت انتسابش بدودمان نبوت
 و رسالت از وصمت شنبه و ارتباب مصون و پایه قدرش در
 رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلند جناب افزون بود
 حضرت صاحب قران گیتی ستان را طوی داد و پیشکشهای
 لایق بموقف عرض رسانید و روز سه شنبه بیست و سیوم
 رایت نصرت شعار از ترمه بقشلاق جهانشاه انتقال نمود
 و روز چهارشنبه بیست و چهارم موضع ترکی گرمابه را رنبت
 سپهر بوین بخشید و روز پنجشنبه بیست و پنجم از قهله گشته
 آب باریک محل نزول بحر مکرمت و افضال گشت و جمعه

بیست و ششم چکدالیک مرکز را بیت فتح آیت شد و روز شنبه
بیست و هفتم موضع قوزی مذاق و روز یکشنبه موضع دور
بیلجین و درین موضع شاهزاده شاهرخ از هرات رسیده
دیده دولت را از مشاهده طلعت جهان آرای صاحبقران
کشور کشای روشن گردانیده مراسم تهنیت و نثار بتقدیم
رسانیده پیشکشها کشید *

* نظم *

* چو شهزاده آمد به پیش پدر *

* ثنا گفت و افشاند زر و گهر *

* جهانجو که عالم سراسر گرفت *

* گرامی خود را بدر گرفت *

* نوازش نموده بهرسید حال *

* زمین و زمان شاد از آن اتصال *

و هم در آن یورت امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه که
حضرت صاحبقران هنگام توجه هندوستان او را در سمرقند
گذاشته بود بسعادت پای بوس سرافراز گشت و چون درین
مدت باقامت و ظایف عدل گستری و رعیت پروری نیکو قیام
نموده بود ملحوظ نظر عنایت و تربیت شد و روز دوشنبه
از آنجا نهضت نموده بر لب جوئی فرود آمد روز سه شنبه
ساخت خطه ارم و شش کش از وصول موکب ظفر قرین بهشت
آیین گشت و از صدق همت و صفای طوبیت بزیارت شیخ

شمس الدین کلال و دیگر مشایخ بزرگوار و تفقد مزار پدر نامدار
و فوزندان رفیع مقدار مبادرت نمود و صدقات بسیار بفقراء
و محتاجان کرامت فرمود و مدت پانزده شبانه روز بقعه
دلکشی آق سرای محل استراحت جمشید فرخنده رای
بود مجاری امور دولت و سلطنت بروفق مراد و مرام *
* مصرع * * سپهر تابع احکام و روزگار غلام *

و سه شنبه چهاردهم ماه شعبان از شهرکش نهضت فرموده
در کنار آب رودک قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه
برآمد و روز چهارشنبه پانزدهم موضع چزار رباط مخیم نزول
همایون شد و پنجشنبه شانزدهم از عقبه آنجا گذشته در قتلغ
یورت اتفاق نزول افتاد و روز آدینه هفدهم از آنجا بتخت
قراچه که از مستحادثات معمار همت آن حضرت است نقل
فرمود و روز شنبه هیزدهم در باغ قرا توبه کوشک جهان نمای
از فرشکوه آنحضرت بحقیقت جهان نمای گشت و یکشنبه
نوزدهم باغ دولت آباد را از میامن مقدم فرخنده اسم
و مسمی مطابق یکدیگر شد و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه
حضرت صاحب قران بساعتی مبارک و طالعی میمون
از آنجا بکوشک باغ دلکشا فرمود و آن عمارت خجسته امارت
از نو تمام شده بود و جهت تفاول و نیدن در آنجا جشنی
پادشاهانه ترتیب کرده شد و مجموع خوانین و شاهزادگان

وامراء و نوپيان حاضر شده زبان تهنيت بمبارك باد
بركشادند و برسم نثار چندان درم و دينار بيفشانده اند كه
هر يك از جوچيان را مبلغى گران مقد رسيد و هر كس از
آحاد ملازمان جوهر يمن و زر بدامن كشيد و روز سه شنبه
بيست و يكم شعبان رايت جهان كشاي چون روح گرامي
كه بكالبد در آيد و مانفد سلطان جان كه مملكت بدن را بيارايد
بد ارا الملك سمرقند در آمد •

* بيت *

* آن وعده كه تقدير همي داد وفا شد *

* و آن كام كه ايام همي خواست برآمد *

و زبان حال خجسته مبدأ فرخ مآل صاحب قران بى همال
بفحواى الحمد لله الذي احلنا دار المقامة من
فضله لا يمسنا فيها نصب ولا يمسنا فيها لغوب
ستائش گذار شد و بعد از استحمام و تطهير نام بزيارت مرقه
تابان فرقد قثم بن عباس رضي الله عنهما فرمود و مجاوران
و ساير مستحقان را بصلات و صدقات بى حصر و حساب
نوازش نموده از انجا بخانقاه مهدي اعلی تومار آغا آمد و
بعد از نماز پيشين بباغ چنار و نقش جهان تشريف داد
و بعيش و عشرت مشغول شد و از انجا نشاط حرکت فرموده
باغ بهشت را از فوطلت همايون نام مجازي حقيقي
گردانيد و درين محل از پيلان كه در عقب بودند يکى برسيد

و حضرت صاحب قرآن از اینجا بباغ بلند نقل فرمود و پیلان
و اغرق^(۱) که در عقب بودند برسیدند اهالی ماوراءالنهر که هرگز
پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل عظیم و هیأت بدیع
متعجب بماندند و بر کمال صنع قادر جلیل آفرینها خوانند *

* بیت *

اگر پای پیل است اگر پر مور * از ویافت هر یک ضعیفی و زور
و عواطف پادشاه جهان گیر تاج بخش مجموع شاهزادگان
و حضرات و کافه طبقات اکابر و اشراف از اهالی مملکت
و اطراف را علی اختلاف درجاتهم از نفایس و تنسوقات
ممالک هند ارمغانی ارزانی داشت و هر کس را بحسب
رتبه از جواهر و طلا و کفیزک و غلام و غیر آن بنصیبی وافر
محظوظ و بهره ور گردانید و سارنگ برادر بزرگ ملو را که
حاکم مولتان بود بادوزنجیر فیل و دیگر تبرکات و تنسوقات
ممالک هند با شیره پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد
و سایر امراء که در آن سرحد بودند مجموع را انواع
ارمغانی ارسال نموده انعام فرمود و سایه رافت و رحمت
بر مفاوق عالم و عالمیان گسترانید و شاهزاده جوان بخت
شاهرخ رخصت انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش
باز گردید و الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجای - اغرق - (اورق) است *

علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین *
گفتار در بناء مسجد جامع که حضرت صاحبقران
در دارالملک سمرقند احداث فرمود

چون از منطق آیه کریمه انما یعمر مساجد الله
من آمن بالله و الیوم الآخر مستفاد میگردد که عمارت
مساجد نتیجه صدق ایمانست بذات و صفات خالق اکبر و باور
داشتن احوال و اوضاع قیامت و روز محشر حضرت صاحبقران
مویذ داد گستر در یورش هندوستان که بهدم بنیان شرک
و طغیان و ویران ساختن آتشکده و بتخانهای بی دینان
مشغول بود نیت فرمود و نیت المومن خیر من عمله
که در سمرقند مسجد آدینه بسازد و شرفات آن بقمه افلاک
برافرازد و چون موکب جهانکشای در کنف حفظ و نایید
خدای نصرت بخش راه نمایی بدار السلطنة معاودت فرمود
امر عالی به بناء آن عمارت سپهر فرسا نفاذ یافت و بحکم
الاحد للبناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه
(احدی و ثمانمائه) موافق توشقان ثیل که قمر در اسد بود
منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان
صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی خجسته
و طالعی شایسته اساس آنرا طرح انداختند و عمله و پیشه

کاران چابک دست که هر یک سرآمده کشور و یگانه مملکتی بودند دقایق حذاقت و مهارت در نشیید ارکان و توطید بنیان آن بظهور رسانیدند و از سنگ تراشان آذربایجان و فارس و هندوستان و دیگر ممالک دو بیست نفر در نفس مسجد بکار بودند و پانصد کس در کوهها ببردن سنگ و روان داشتن بشهر ایستادگی می نمودند و اصناف صنّاع و پیشه وران که از تمام معموره عالم بهای تخت جمع آمده بودند هر کس در قسم خود غایت جهد مبذول میداشت و جهت جمع آلات نود و پنج زنجیر پیل کوه پیکر که از کشور هند بسمرقند رسیده بود همه را بکار در آورده و سنگهای عظیم بزرگ را بگا و گردون و مردم بسیار می کشیدند و سرکارها بر شاهزادگان و امراء بخش کرده از کوشش و اجتهاد آنچه در حیز قدرت و طاقت بشمری گنجد هیچ دقیقه در هیچ باب اهمال نمیرفت و در خلال این احوال امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان درین مدت بسوحد چته نشسته بود با معدودی از خواص ملازمان برسد و در خانقاه تومان آغا بشرف بساط بوس استسعاد یافته رسم نثار و پیشکش باقامت رسانید و حضرت صاحب قران شاهزاده را در کنار گرفته نوازش فرمود و آن حضرت از غایت اعتناء و اهتمام که در اتمام آن شغل دینی داشت بنفس مبارک بسر عمارت حاضر می شد

بلکه در آن مدت اکثر اوقات بقرب مسجد بمدرسه خانم و خانقاه
تومان آغا میگذرانید و قضایای دینی و ملکی که بداد گستره
و رعیت پروری تعلق داشتی همانجا بفیصل میرسانید تا از
میامین التفات همایون شرفات عالیش چون مصاعد قدربانی
بمحاذات ایوان کیوان رسید و صفاء صحن دلکشا و طیب هوای
روح افزایش خط نسیان بر او صاف باغ جنان و روضه رضوان
کشید *

* بیت *

* زهی بلند بنائی که غُرهای بهشت *

* ز رفعتش همه هستند معترف بقصور *

و چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده هر يك بطول
هفت گز برافراخته شد و سقف رفیع و فرش بدیعش تمام از
تخته های سنگ تراشیده و پرداخته گشت چنانچه ارتفاعش
تا پوشش قریب نه گز است *

* نظم *

* و ز طاق و قبه مقصوره اش جوئی نشان *

* هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان و آسمان *

* فرد بودی قبه گر گردون نبودى ثانیش *

* طاق بودی طاق اگر جفتش نبودى کهکشان *

و در هر رکن از ارکان چهارگانه اش مناری سر سوی آسمان
کشیده و نداء ان اثارنا تدل علینا بچهار رکن عالم میرساند
و صریر در بزرگش که از هفت جوش مرتب شده عباد هفت

اقلیم را بدارالسلام اسلام می خواند و گرداگرد دیوارش
از طرف بیرون و اندرون و گرد طاقتها بکتابه سنگ تراشیده
زیبت یافته و پرتوانوار حروف و کلمات سوره کهن و دیگر
آیات بیغاث قرانی بران تافته کمال جمال منبر و قبله گاهش
مصدوقه فلنولینک قبله ترضیها بر نظر بصیرت آگاهان سر
فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه میدهد * مصراع *
* تا دیده توفیق که آنرا ببیند *

و محراب آهینش از آه و آنین عذر خواهان و بالاسکار هم
یستغفرون روشن آینه صورت حال اولئک الذین یتقبل
الله عنهم احسن ما عملوا در وجهه نما و اگر چه آینه
از آه تاریکی پذیرد زجل تسبیح مسبحانش غلغله در حلقه
ذاکران مجامع ملکوت انداخته و صدای تقدیس مهلاش
بصوامع عابدان لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یومرون افتاده رجاء واثق که آن پادشاه دین پرور
صاحب قران را بحکم من بنی الله مسجد اولو کمفحص
قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بهر غره ازان قصری
در فردوس برین کرامت گردد و بهر خشتی بهشتی و بهر سنگی
فرسنگی از ریاض جنت عرضها کعرض السموات و الارض
روزی شود و در کثیب مسک که محل لقای بیچون حضرت
آفریدگار است بر مغابر نور در عین بهجت و سرور جاودان

ممنوع باشد و چون ماه مبارک رمضان که ایام فرخنده
 فرجامش را از مسک ختام روایح مفاہیم للصایم فرحان
 فایح است و در لیالی عالی قدرش انوار مصابیح ترابیح
 لامع و لایح بگذشت و میامین فرایض و سنین صیام و قیام آن
 خجسته لیالی و ایام بیدرکات اقامت نوافل و واجبات روز
 سعید عید مستردف گشت رای عالم آرای صاحب قران دریا
 عطا در باغ دلکشا پر قوافل التفات بر بسط بساط مسرت و انبساط
 انداخت و طویهای بزرگ و جشنهای خسروانه ترتیب افتاد و از
 جمله خدر معلی رقیه خانیکه طوئی کرد که تا شیره فیروزه فام
 سپهر بکاسه سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهوه خنیاگر
 مثل آن ندیده بود و پیرتیر صاحب تدبیر را نظیر آن هرگز
 در ضمیر نگذشته - و صلی الله علی سید الانام و داعی
 الخلق الی دار الاسلام محمد و آله الکرام و
 صحبه العظام و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا و الحمد
 لله رب العالمین *

ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه حضرت

صاحب قران بصوب ایران زمین

بیورش هفت ساله

از حکم تقدیر آسمانی که مجاری امور عالم اشکارا

و نهانی مطلقا بران مترتب است امیرزاده میرانشاه درپایز
 سنه (ثمان و تسعين و سبعماية) موافق سچقان نُیل در حوالی
 خوی بقرب مزار پیر عمر نخچیربان نشاط شکار فرموده بود
 و در اثناء نگ و تاز بقوچی باز خورد و از فراز زین دو تو
 گشته * بیت *

* خواست که آن قوچ را زنده بگیرد بدست *

* دست نداد و قضا نقش دگرگونه بست *

شاهزاده که مانند او شهنسوار در روی زمین کم افتد به سر و
 گردن بر زمین افتاد و از شدت آن سقطه زمانی نیک از خود
 برفت غریب از نهاد امراء و ارکان دولت برآمد و لشکر سراسر
 از آغا و نوکر جمع آمده در قلق و اضطراب افتادند تا بعد از
 دیروقت اندک حرکتی کرد و فی الجمله اثر حیات درو پیدا
 شد و تا سه شبانه روزش چند نوبت غش طاری گشت
 و طبیبی که متصدی اصلاح بود موجب افساد آمد و بسهویا
 بعمد که مظنه آن هم بود در معالجه خطا کرد و از تعاضد این
 اسباب خللی فاحش بدماغ آن چراغ دوده اقبال از عین
 الکمال راه یافت و چنان خسروی که ناموس تخت آذر
 بیجان و الوس هلاکوخان از کمال شہامت و صرامت بنوعی
 قایم داشته بود که مزیدی بران صورت نمی بست حکام
 و سرداران اطراف و اکناف حتی آنان که مدد العمر

سراطاعت بفرمان هیچ پادشاه فرو نیاورده بودند و بهای
افغان آستان خدمت هیچ سلطان نسپرده مجموع دست
تولا بدامن دولت والای او زدند و باقدام انقیاد بدرگاه
آن فروزنده افسروگاه آمدند و از صنوف نوازش و بخشش
خسروانه آن دیدند که هرگز در خیال امانی و آمال ایشان
نگذشته بود *

- * همتش دست کرم چون برکشاده روز بزم *
- * خیره مانده از عطایش دیده و هم و قیاس *
- * هیبتش چون بر کشیدی تیغ کین هنگام رزم *
- * تیره گشتی چشمه خورشید تابان از هراس *

از آسیب چشم زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که
اگثر افعال و اقوال او از هیچ جواب انحراف داشت گاه
از مجرد توهمی خون یکی هدر ساختی و گاه براه اسراف
و اتلاف گنجی بهر داختی و بتخریب عمارت امر میفرمود
و بسی کارها را که نه درخور چنان سووری بود ارتکاب
می نمود از جمله بی موجهی در اوایل فصل تابستان برکوب
عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد سوار شد و هر شبانه
روزد و کوچ میراند و همانا تصورش آن بود که سلطان احمد
را بمجرد آوازه توجه رایست نصرت شعار ارکان ثبات و قرار
تزلزل پذیرد و بغداد را گذاشته فرار پیش گیرد و چون

شاهزاده بقبه ابراهیم لک^(۱) رسید از تبریز خبر آمد که جماعتی از اعیان و متعینان آنجا اتفاق نموده اند و هم سوگند شده که غدیری ایدیشند و چون حمیت ملاکنه رخصت نمیداد که پیش از وصول بمقصد باز گردد بدان خبر التفات نمود برقرار می راند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و سلطان احمد چون میدانست که نه موسم محاصره بغداد است لب وقار بدندان تجمک گرفته جای نگه داشت و چون از جانب تبریز ایلچیان متعاقب آمدند و اندیشه عصیان بتازہ مکرر عرضه داشتند بعد از دو روز که رایت نصرت شعار سایه وصول بران دیار افکنده بود شاهزاده کامگار بعزم مراجعت سوار شد و روی توجه بصوب تبریز آورد و هر روز دو کوچ می فرمود و چون بآنجا رسید جماعتی که بقصد غدر و عصیان متهم بودند و از جمله قاضی بود همه را بتیغ سیاست بگذرانید و در پاییز همان سال بنا بر آنکه مخالفتی از سیدی علی^(۲) شکي ارلات توهم فرمود تحقیق ناکرده لشکر کشید و ولایت اورا غارت کرد و چون آوازه استغراق اوقات شاهزاده بعیش و عشرت و قلت التفات او بضبط و نسق امور ممالک انتشار یافت گرجیان خبیث نهاد که دیو فساد و طغیان ایشان در شیشه

(۱) در بعض نسخ بجای - لک - (مالک) است * (۲) در بعض

کتاب بجای - سید - (سید) دیده شد *

ملا بت قهر حضرت صاحب قران مقید بود دلیر شدند و دران مدت که آن حضرت بیورش هندوستان فرموده بود پای جسارت از جاده مطاوعت بیرون نهاده مخالفت آغاز کردند و دران وقت سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر با جماعتی اتباع در قلعه النجق بود سلطان سنجر حاجی سیف الدین بر حسب فرمان قضا جریان از مدتی مدید باز آن قلعه را محاصره میکرد پیرامین قلعه از جمیع جوانب دیواری از سنگ بر آورده بودند چنانچه کس از قلعه بیرون نمی توانست رفت و کس از بیرون راه بقلعه نداشت و اهل حصار نیک به تنگ آمده بودند دران فرصت گرجیان غلبه عظیم از بی دینان جمع آوردند و سیدی^(۱) علی شکی اگرچه بشعار اسلام متحلی بود بواسطه آنکه ولایت او را تاراج کرده بودند چنانچه گفته شد با گرجیان اتفاق نموده بعزم استخلاص سلطان طاهر که در مضیق محاصره کارش بجان و کارد باستخوان رسیده بود متوجه النجق شدند و بولایت آذر بیجان در آمده دست تعدی و عدوان بخرابی ولایت مسلمانان بر کشادند و چون سلطان سنجر از ان حال آگاه گشت از در قلعه برخاست و به تدبیر رفت و صورت واقعه را بعرض امیرزاده میروانشاه رسانید و شاهزاده پسر خود را امیرزاده

(۱) در بعضی نسخ بجای - سیدی - (سید) است *

ابا بکر با چند میر مثل سلطان سنجر و حاجی عبد الله عباس
و محمد قزغون و شیخ محمد نواجی و دیگر امراء با طغاء نایره
آن فتنه فرمان داد و ایشان بصوب النجف روان شدند و چون
گرجیان بحصار النجف رسیدند سلطان طاهر فرود آمده
با ایشان پیوست و قلعه را بحاجی صالح و سید ع احمد
اغلاشائی و سه از ناور گرجی سپردند و گرجیان امراء بزرگ
و بهادران را از ناور گویند و چون مقصود ایشان خلاص سلطان
طاهر بود بعد از حصول مراد باز گشتند و هم دران حوالی
لشکر تبریز با ایشان رسید و سپاه جانبین صف کشیده جنگ در
پیوست و چون گرجیان بغایت غلبه بودند از ناوران ایشان
بتهور پیش آمدند و میمنه و میسره لشکر تبریز را برانداختند
و سید ع علی شکی از قلب بیرون تاخته روی انتقام
یا میرزاده ابا بکر نهاد شاهزاده جوان بخت با آنکه در سن
هزده^(۱) سالگی بود پای ثبات فشرده یک چوبه تیر بکمان جلالت
در آورد و از شست ظفر کشاد داده بردامن زره کلاه خود
سید ع علی آمد ازان گذار کرده بر رگ گردن او نشست
و آن بی باک بر خاک هلاک افتاد و لا غورو الشبل فی
المخبر مثل الاسد اما چون گرجیان غالب شده بودند
و لشکر تبریز را رانده شاهزاده نیز باز گشت و سلامت ازان

(۱) در دو کتاب بجای - هزده - (شانزده) دیده شد *

ورطه بیرون آمد و گرجیان بموضع خود مراجعت نمودند
 و از تبعات تغییر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلی مایل
 عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر و لعب نرد مشغول
 بود و این نیز موجب آن گشت که امور نامناسب از و صدور
 می یافت روزی در اندای گفت و گو با حرم محترم
 خانزاده دشنامی تهمت امیز با و داد خدر معلی ازان
 معنی بیش از حد بتنگ آمد و در تفتیش و منشاء آن افتراء
 محکم با یستاد و دران قضیه خرمن حیات جمعی از مرد و زن
 بآتش غیرت آن بانوی رفیع مقدار بسوخت و دلتخواجه
 ایناق که راه وزارت و نیابت داشت جریده با حرم خود
 بگریخت و به ری پیش بیان قوجین رفت و حاصل عمرش
 که در مدت امارت اندوخته بود بباد غارت و تاراج رفت
 و این وحشت بآن انجامید که خانزاده از خشم متوجه
 سمرقند شد و چون حضرت صاحب قران از غزو هندوستان
 معاودت نمود و بمستقر سر بر سلطنت قرار گرفت بمسامع علیه
 رسانیدند که باحوال بعضی ممالک ایران بتخصیص
 آذربایجان فتوری راه یافته است و هم دران ولا مهد ایت
 مآب خانزاده که از تبریز توجه نموده بود بسمرقند رسید و در
 قصر باغ چنار بشرف بساط بدوس استسعاد یافت و حال خبط
 دماغ شوهرش امیرزاده میروانشاه و شکایتی چند که از و

داشت بعز عرض همایون رسانید و عرضه داشت که اگر رایت
همایون متوجه آن طرف نمیشود او اندیشه مخالفت دارد
چه تمام یا ساق آنحضرت را ترک کرده و اموال و خزانه را
باسراف و تبذیر تلف نموده و این معانی موجب آن شد
که حضرت صاحب قران گیتی سنان از متاعب سفر هندیستان
هفوز نیاسوده و بعد از چنان سفری زیادت از چهار ماه در
مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده عزیمت صوب ممالک
ایران تصمیم فرمود *

جهان کاروان شاه سالار بود * دران کاروان بار بسیار بود
ز هر گوشه بار می افتاد * همان کار در کار می افتاد
دران کارها بار او بود و بس * پناهنده را گشت فریاد رس

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران

بایوان زمین بیورش هفت ساله

* نظم *

بود پادشا سایه حق بحق * بود کارایشان بدیگر نسق
چو ظل افکند قدرت بی شبیه * نگیرد قیاسش ز کس جز سقیه
نماند با حوال کس کار شاه * چه نسبت کسی را بظنّ اله
یکی را که در عهده شد عالمی * تن آسانی او را نزیدد دمی
بتخصیص شاهی که گردون پیرو * ندیده چو او خسروی بر سریر

ماه در هر ماه خنک فلک را از نو نعل بندی میکند یعنی
 بسیر متوالی در ایام و لیالی بسرحد کمال می توان رسید
 و آفتاب هر بام و شام دامن آسمان در خون می کشد یعنی
 جهان کشائی و فرمان روائی بی تیغ آزمائی و کیهان پیمائی
 میسر نمیگردد و آنرا که نه از عزایم خجسته فرجام سعی تمام
 و کوشش بود و ام است ابلق ایام رام نیست و گردش روزگار
 بکام نه و هر کرامصام انتقام پیوسته خون آشام نیست
 نه عقد دولتش انتظام یابد و نه قواعد سلطنتش استحکام
 پذیرد لا چرم حضرت سپهر بسطت صاحب قران *

* مصراع * که ختم گشت برو تا ابد جهان بنایی *

چون از یورش هندوستان که مدت یکسال بحط و تر حال و قطع
 فیافی و جبال و تحمل شداید جدال و قتال باز مره شرک
 و ضلال اشتغال می نمود مراجعت فرمود بی آنکه چند
 گاهی با ستراحت و آسایش بگذراند بنا بر اسبابی که
 گذارش پذیرفت باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد همت
 عالی ساخت و رایعت عزم خسروانه برافراخته و زلزله دو
 زمین و زمان انداخته تواجیان بزرگ بر حسب فرمان بهر
 طرف کس فرستادند تا سپاه امتداد یورش هفت ساله کرده
 بدرگاه عالم پناه جمع آیند و بقدر توان و امکان در استعجال
 کوشیده اصلا تعامل ننمایند *

* بیت *

چو شد منتشر قصه عزم شاه * بجذبش در آمد زهر سو سپاه
 در آمد زهر جان‌بوی لشکر * روان گشت جیشی زهرکشور
 و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر و جهان‌ملک
 ملک و پیر محمد فولاد را که از امراء امیرزاده مشاور الیه رسانند
 بودند روانه هرات گردانید تا بشاهزاده مشاور الیه رسانند
 که با لشکر متوجه آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه از
 پیش به تبریز رود و چون امراء این سخن بشاهزاده رسانیدند
 در زمان بجمع سپاه خراسان فرمان داد و امیر سلیمان شاه
 با سید خواجه بی توقف روان شد و شاهزاده ستوده مآثر
 بعد از فراهم آمدن عساکر بسعادت و اقبال سوار شد و براه
 بسطام و دامغان توجه فرمود و چون بجا چرم رسید از
 اردوی اعلی که در آن وقت از جیحون عبور نموده توکل
 قرقرا آمد و فرمان رسانید که سپاه خراسان براه شاسمان
 و استراباد و ساری بروند که اردوی بزرگ از بسطام
 و دامغان خواهد گذشت شاهزاده بوحسب فرمان عذر
 عزم بصوب شاسمان تافت و در آن راه بواسطه معوبت طرق
 و مسالک و علف و گیاههای مهلک چهارپای بسیار تلف
 گشت و بعد از بسی زحمت بدولت و فیروزی بفیروزکوه
 رسیدند و رای ممالک آرای امیرزاده محمد سلطان را
 جهت ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سویر سلطنت بود

بگذاشت و بپردی بیگ سار بوغا و امیر حاجی سیف الدین
 و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و صدیق تابان
 و ارغونشاه اختاجی و الیاس خواجه شیخ علی بهادر و دیگر
 امراء که بضبط سرحد مشغول بودند برقرار بملازمت
 شاهزاده بهمان شغل بازداشت و امیرزاده اسکندر عمر
 شیخ را جهت ضبط اندگان و محافظت آن سرحد تعیین نمود
 و رایت جهانکشی سعادت انتماء اول پایز روز چهارشنبه
 هشتم محرم سنه (۱۱۲۱ و ثمانمایه) مطابق توشقان ٹیل بفتح
 قریب که بحساب از حسن اتفاق موافق سال تاریخ است
 در حرکت آمد *

خدو جهان گیر و روشن ضمیر * برخش اندر آمد ز عالی سریر
 روان کود رایت بعونِ اِله * روان در پناهش جهانی سپاه
 و باغ قرا توبه بفرزول همایون شرف اختصاص یافت
 و از آنجا بسعادت و اقبال نهضت نموده و از عقبه گذشته بکش
 فرود آمد و کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلال دریافته
 ملاقات و صدقات بارباب استحقاق رسانید و از آنجا روان شده
 چون بقرمذ رسید از مزاورات متبرکه که آنجا بمخصیص مشهد منور
 سادات و مرقد معطر قطب الاولیاء و المحققین خواجه
 محمد علی حکیم ترمذی و شیخ بزرگوار ابو بکر و راق و دیگر
 مشایخ کبار قدس سرهم اجمعین استمداد همت نموده و ملاقات

و صدقات بمجاوران و سایر مستحقان رسانیده از جیحون عبور
فرمود و ببلخ در مرغزار پای حصار هندوان نزول فرموده
همان طریقه مرضیه مسلوک داشت و از ارواح مقدسه اولیاء
که دران سرزمین آسوده اند بتخصیص خواجه عکاشه و خواجه
رمّان و سلطان احمد خسرویه و فضیل عیاض و سفیان ثوری
و غیرهم - نورالله مضجعهم - اقتباس انوار سعادت و استفاضت
مدد ارکرامت نموده خانه امیر یادگار برلاس را که داروغه
بلخ بود از فرقدوم فرخنده شوکت سپهر برین بخشید امیر مشار
الیه برسم نثار و پای انداز قیام نموده شرایط خدمتگاری
و طوبی و پیشکش بتقدیم رسانید و از انجا بسعادت و اقبال
سوار گشته روان شد و چون مراحل و منازل قطع فرموده
موضع ساریق قمش جام مخیم نزول همایون گشت اغرق^(۱)
امیرزاده شاهوخ و حضرات عالیجات ملکت آغا و گهرشاد آغا
و فرزندان از هرات آمده دران محل بمعسکرفرپناه ملحق
شدند و بسعادت بساط طوبوس فایز گشته نثار پاشیدند و پیشکشها
کشیدند و امیرزاده سیور غمشم را که بچهار ماه پیش ازین بتاریخ
پنجشنبه هشتم رمضان سنه (احدی و ثمانمایه) موافق سیوم
خرداد ماه جلالی سنه (احدی و عشرین و ثمانمایه) بطالع

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - اغرق -

(اورق) است *

سنبله در هرات از ملکت آغا متولد شده بود مشمول میامین
 نظر حضرت صاحب قران گردانید و آنحضرت دیده عطرقت
 بروی او باز کرده مبتهج و مسرور گشت و هم در آن محل امیر
 آقچوغا از هرات آمده بسعادت زمین بوس استسعاد یافت
 و برسم نقار و پیشکش قیام نموده مراحم خسروانه او را نوازش
 فرمود و بخلعت خاص سرافراز گردانیده اجازت انصراف
 ارزانی داشت و چون از انجا نهضت نموده و طی مسافت
 فرموده بمزار متبرک شیخ الاسلام عالی مقام احمد جام در
 آمد ساقی اخلاصش کوئس مالا مال احسان و افضال در
 داده حریفان فقر و فاقه را از جرعه نذور و صدقات سرخوش
 و دل شاد گردانید و از روح بزرگوار صاحب مزار استمداد
 همت نمود و امیرزاده رستم را بجانب شیراز پیش برادر
 بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد که برادران با اتفاق متوجه
 بغداد شوند و امیرسونجک را با دو هزار سوار ملازم او
 گردانید و در صحاری خرکرد و فراه کرد شکارانداخت و بعد
 از دو روز که جرگه بهم پیوست *

* بیت *

* زهرگونه صید اندران پهن دشت *

* نکندند چندانکه از حد گذشت *

و از انجا در کنف حفظ پروردگار تعالی و تقدس از راه
 فیشاپور و بسطام روان شد و راه براه لشکر ظفر شعار را تغار

داده بحدود ری درآمد و چون از خوار گذشته قریه ایوانک
از فر نزول همایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاده
شاه رخ که بر حسب فرمان از راه مازندران فرموده بود
دران محل بموکب گیتی کشای ملحق شد *

تتمه قصه امیر سلیمان شاه که بر حسب فرمان از پیش آمده بود

امیر سلیمان شاه که بموجب فرموده پیشتر متوجه تبریز
شده بود چون بری رسید و از تقریر بیان قوچین که داروغه
ری بود تغییر دماغ امیرزاده میرانشاه بتحقیق پیوست
رفتن به تبریز مصلحت ندانست و از انجا بهمدان رفته
توقف نمود و امیرزاده ابابکر با امراء امیرزاده میرانشاه
مشورت کرده باتفاق خط نوشتند پیش امیر سلیمان شاه که
البته می باید آمد و چون امیر سلیمان شاه به تبریز رسید
بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدوی باستقبال
رایت فتح آیت روان کرد و امیرزاده ابابکر او را
در ظاهر تبریز بمرغزار قم توبه طوی داد و خلعت
پوشانیده اسپان متعدد کشید و سید خواجه شیخ علی بهادر
را که همراه او بود اسپ و جامه داد و از انجا متوجه قرا باغ
شدند و چون صاحب قران کامگار از ری و شهر یاز بگذشت

امیرزاده میرانشاه برسید و آن روز رخصت ملاقات نیافت
و هم در آن روز امان از شیراز با هدایا و پیشکش که امیر
زاده پیرمحمد عمر شیخ ارسال نموده بود بیامد و بعز بساط
بوس فایز گشته آنچه همواره داشت بحمل عرض رسانید
امیرزاده میرانشاه روز دیگر بدولت پای بوس مستسعد
شد و زانو زده پیشکش کشید لیکن بواسطه جرایمی که از او
صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد * * مصراع *

* بیچاره آنکه از نظرش اوفتاده است *

و تمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام بر حسب فرمان جهت
تحقیق احوال شاهزاده پیشتر به تبریز رفتند و نواب و عمال
اورا گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی طلب داشته
اموال دودانکه چند ساله که بدیوان اعلیٰ تعلق داشت
و شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بهر کس داده بود از
نسخه بیرون نوشتند و مجموع استرداد نمودند و چون بمسامع
علیه رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بعیش و عشرت
که موجب اختلال مملکت گشت ترغیب جمعی ندیم پدیده
واهل ساز بود که پیوسته ملازم بودند و او را بران میداشتند
حکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشانرا بدارعبرت
برکشند و ندیمان مجلس شاهزاده را مثل مولانا محمد
قهستانی که با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوه

نظم و نثر و جدّ و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود
 و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبدالمومن
 گوینده که هر یک در فن موسیقی یگانه روزگار و سوآمده
 ادوار بودند همه را بگرفتند و چون بهای دار آوردند بحکم
 کما تعیشون تموتون مولانا محمد بعات مظایبه و
 ظرافت با استاد قطب الدین گفت که خدمت استاد در جمیع
 حالات مقدم و پیشوای ما بوده درین مقام نیز همان رسم
 مرعی می باید داشت و جلاد اول قطب الدین نایی را
 ریسمان در پای انداخته بدار برکشید و چون نوبت بمولانا
 محمد رسید این دوبیت نظم کرده بخواند و قضا حکم خود
 براند *

* بیت *

* پایان کار و آخر عمر است ملحد^(۱) *

* گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست *

* منصور وار گر ببرندت بهای دار *

* مردانه پای دار جهان باید ارنیست *

ورفیقان ایشان را نیز همان شربت چشانیدند و چون حضرت
 صاحب قران بساطنیه رسید مظفر نظری^(۲) از اصفهان آمده
 بدولت بساطبوس سرافراز گشت و از هرگونه ظرایف

(۱) در بعض نسخه بجای - ملحد - (محمد) است * (۲) در

دو کتاب بجای - نظری - (نظیری) دیده شد *

و نفایس و تنسوقات و پیشکشهای فراوان کشید و رایت
 نصرت شعار براه فرادری وارد بیل متوجه جانب قرا باغ
 شد و در صحاری موقان و اقامت شکار کرده بکنار آب آرس
 نزول فرمود و بران آب از کشتی پل بسته بسعادت و سلامت
 عبور نمود و قرا باغ آران را مضروب خیام جلال و مرکز رایت
 و اعلام دولت و اقبال گردانید و اردوی اعلی در حوالی
 قطور کنت که یورت عمرتابان بود قشلاق کرد و امیرزاده
 ابابکر و امیر سلیمان شاه در اینجا بشرف بساط بوس استسعاد
 یافتند و امراء امیرزاده میرانشاه و اعیان سپاهش هر یک
 فراخور حال خود پیشکشها کشیدند و چون پیش ازین والی
 ولایت شگی سید علی^(۱) ارلات با لشکر گرج اتفاق نموده بود
 و بدر قلعه النجق آمده و جان بر سر آن نادانی کرده چنانچه
 شرح داده شد درین وقت پسر او سید احمد که متصدی
 ایالت ایل و ولایت او شده بود بواسطه جرمه پدرش
 از بیم انتقام خدام صاحب قران گردون غلام مضروب
 و بی آرام گشت و التجا بملک شروان امیر شیخ ابراهیم برد که
 او بمزید اخلاص در بندگی بندگان آنحضرت سمت اختصاص
 یافته بود *

* بیت *

هر که با خلاص کند بندگی * سربفرزد ز سرافکندگی

(۱) در سه نسخه بجای - سید - (سیدی) دیده شد *

شیخ ابراهیم با ستظار عفو پادشاهانه او را بپایه سریر خلافت
 مصیر آورد و بعز بساط بوس رسانید سید احمد زمین
 عبودیت بلب ادب بوسه داد و شیخ ابراهیم عفو جرایم او را
 از حامی مراحم پادشاهانه درخواست کرد عواطف حضرت
 صاحب قران نقوش تقصیرات او را رقم عفو و اغماض کشیده
 بصنوف تربیت و نوازش سرافراز گردانید و منصب و مقام
 پدرش با و ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ساری بسیار آورده
 به ترتیب طوی مشغول گشت و چندان اسپ و گوسفند
 جهت آن طوی کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز
 آمدند و تواجیان آنرا بر لشکر قسمت کرده همه را به پختند
 و روز طوی به بکاوان سپردند و دیگر اسباب جشن مجموع در
 خور آن بود و بعد از آن پیشکشها کشید از جانوران و غلمان
 و جوار و انواع اقمشه و رخوت و اصناف جبّه و اسلحه
 و غیر آن و از جمله شش هزار اسپ کشید *

ذکر رسیدن اخبار سارا از اطراف و اقطار

در اثناي احوال مذکور خبرهای ملایم که از شواهد
 و علامات قوت دولت روز افزون بود از اطراف و اکفاف
 جهان بر رسید از جمله آنکه تمور قتلغ آغلن که بعد از شکست و
 ضعف توقمش خان از پیش حضرت صاحب قران رفته بود
 و خانی الوس جوجی برو قرار گرفته بحکم آن الانسان

لیطغی ان اراہ استغنی کفران نعمت کرده دم از
مخالفت می زد درین وقت وفات کرده است و آن الوس
بهم برآمده و پیریشان گشته و دیگر آنکه ملک الطاهر برقوق
که ممالک مصر و شام در حیطه سلطنت او بود و دیعت حیات
عاریتی باز سپرده و میان امراء ممالک او مخالفت و منازعت
واقع شده و بمحاربه و قتال انجامیده و بسیاری از اعیان امراء
او بقتل آمده و فرج پسر او که ولی عهد پدر است و جودی
و اختیاری ندارد و دیار مصر و شام بیکبارگی بهم برآمده و دیگر
آنکه در ولایت خطای تغوز خان که پادشاه آن مملکت بود
و مدتی بکفر و ضلالت گذرانیده درگذشته است و هرج و مرج
بایل و الوس اواره یافته و دیگر آنکه خضرخواجه اغلن که حاکم
جته بود داعی اجل را اجابت نموده و در میان پسرانش
شمع جهان اغلن و محمد اغلن و شیرعلی اغلن و شاهجهان اغلن
بواسطه افساد مردم شریع مخالفت باز دیده شده و دیگر آنکه امیر
زاده اسکندر عمر شیخ با امراء ازاندگان لشکر کشیده به غولستان
رفته بفر دولت قاهره برایشان غالب شده و دشمنان را
مقهور و منکوب گردانیده و وصول این اخبار که مجموع بیک
روز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استظهار
دولت خواهان سعادت یار گشت و الحمد لله الواحد
القهار و تفصیل قصه امیرزاده مشارالیه آنست که چون

الوس جته بواسطه وفات خضر خواجه اغلن بهم برآمد امیر
زاده اسکندر آن معنی را غنیمت دانست با آنکه در سن
پانزده سالگی بود لشکرانندگان جمع آورد و با امراء که ملازم
او بودند مثل پیر محمد طغی بوغای برلاس و نورک برلاس
و بیان نمود بیکجک جته و پیر حاجی ملش و شیر مست
پسر بهم چون غربانی متوجه مغولستان شد و امراء که بر حسب
فرمان اعلی در جته بودند مثل بیردی بیگ و خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و داد ملک برلاس و
صدیق تابان و غیرهم توجه نمودند و چون موکب شاهزاده
به نزد یک کاشغر رسید امراء بد و ملحق شدند و با اتفاق روی
جلادت به آن جانب آورده یا رکعت را تاخت کردند
و از اینجا گذشته سارق قمش و کلپین والی کول و یار قورغان
و چهارطاق و کینوک باغ همه را بتاختند و چون بنا حیه اوج
رسیدند ایل و الوس که در آن نواحی یورت داشتند بعضی
با نقیاد و ایلی پیش آمدند و بعضی^(۱) را کوچ کرده براه آق سو
بردند و اوج را که حصنی است استوار بکوشش بسیار فتح
کردند و آق سو سه قلعه است که راه بیکدیگر دارد و در
حصانت و محکمی بمنزله که اهالی آن نواحی و حوالی

(۱) در بعض کتاب بجای - بعضی را کوچ کرده براه آق سو

بردند - (بعضی کوچ کرده براه آق سو رفتند) دیده شد *

آن را امید گاه روز وقایع و شدايد شفا سزند امیرزاده
 مشارالیه با امراء عذبان عزیمت بصوب آقسو تافتند و چون
 برسیدند در ظاهر آن فرود آمدند و بتدبیر اسباب جنگ
 حصار و ترنیه آن چون ساختن ملجور و بریدن نقب و
 تراشیدن نردبانها و عرّادها و نظایر آن مشغول شدند و قریب
 چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد از آن اهالی
 قلعه انقیاد کرده پیشکش بدر فرستادند و جمعی بازرگانان
 خطای را نیز که آنجا بودند با موال بیرون کرده فدای
 خود ساختند و از آنجا چپقون^(۱) بطرف پای و کوسن فرستادند
 و پای یدلاق است و کوسن قشلاق و عساکر نصرت شعار پای
 و کوسن را تاخت کردند و حرم امیر خضر شاه حاجی ملک
 آغا و دخترش اسن ملک و غیرهما اسیر گرفتند و تارم را نیز
 بتاختند و ایل بسیار از آن مواضع کوچانیده براندند و بعد
 از آن فتوحات از آقسو امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد
 و از ختن تا خان بالغ که تختگاه خطای است براه آب
 و آبادانی مد و شصت و یک منزل است چه از آنجا تا
 قراخواجه سی و پنج منزل است و از قراخواجه تا تنقاول که
 سرحد خطای است و از کوه تا کوه دیواری کشیده اند و دروازه
 نشانده و خانها و یام خانها ساخته و جماعتی در آنجا بمحافظت

(۱) در بعض نسخ بجای - چپقون - (حقوق) دیده شد *

سرحد قیام می نمایند سی و یک منزل و از آنجا بکنجا نغو که از
 شهرهای خطای است پنجاه و پنج منزل و از آنجا تا بخان بالغ
 چهل منزل است و به نغمای چهل منزل و گویند راهی
 دیگر هست که از ختن تا بسرحد خطای پنجاه روز می توان
 رفت اما هیچ آبادانی نیست و ریگ فراوان است و چاه
 که در آن چول می کنند اگر چه زود بآب می رسد در بسی مواضع
 آب آن سستی دارد و هر جانور که می خورد هلاک می شود
 و از غرایب آنکه دو چاه که میان آن دو چندان مسافتی
 نیست گاه می باشد که آب یکی کشنده است و از آن یکی
 خوشگوار و از ختن تا بگا شغر پانزده روزه راه است و از
 گا شغر تا بسمرقند بیست و پنج منزل و در ختن و درود خانه است
 که آن را ارنگ قاش و قرا قاش میگویند و بیشتر سنگ آن
 رود خانه یشم است و از آنجا بدیگر ممالک می برند و آب
 هر دو رود خانه از قرانغوتاق فرو میریزد القصة چون امیرزاده
 اسکندر بختن رسید اهالی آن بقدم اطاعت و اذعان بیرون
 آمدند و پیشکشها کشیدند و از نیروی دولت قاهره صاحب
 قران قلاع و بقاع آن حدود و نواحی مسخر گشت و امیرزاده
 مشارالیه بجانب قرانغوتاق رفت و آن کوهی است بلند
 بغایت نازک چنانچه پای زینها بسته اند تا صعود بران متمشی

(۱) در بعض نسخه بجای - پای زینها بسته - (نود بانها راست کرده) است *

گردد و سگان ختن و توابع هنگام حدوث فتن و وقایع پناه
 بحصانت آن کوه برند امیرزاده چون بر کیفیت حال آن کوه
 اطلاع یافت باز گشت و آن زمستان در کاشغر گذراند و از
 پری پیکران مغول و حور و شان ختن و تقوز اختیار کرده
 مصکوب شیخ یساول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در
 انهای یورش شام که بعد ازین شرح پذیر خواهد گشت بمعسكر
 ظفروقین رسید و یک تفوز و ختو و یک تفوز اسپ با امیرزاده
 محمد سلطان فرستاد و او با لشکر بعزم یورش جته بتوکستان
 آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف نا نموده مسارعت
 نموده بود و از پیش رفته آن معنی بر خاطر شاهزاده گران
 آمد و بیلاک او را رد کرد و از آنجا مراجعت نموده بسمرقند
 رفت و چون بهار شد امیرزاده اسکندر باندگان آمد و از آنجا
 بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون
 باق کتل رسید باو رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است
 و قصد گرفتن تو دارد و چون او نیز در خاطر اندیشه فضولی
 داشت متوهم گشت و باندگان معاودت نموده بقلعه درآمد
 امراء که آنجا بودند مثل پیر محمد طغی بوغا و پیر حاجی
 پسر ملش این معنی را حمل بر مخالفت و عصیان کردند
 و لشکرانگان را جمع آورده حصار را در میان گرفتند امیرزاده
 اسکندر با ایشان سخن کرده از قلعه بیرون آمد و در گاستان

نزول کرد و آن باغیست که امیرزاده عمر شیخ احداث فرموده بود و ایشان نوکران خاصه او را گرفته بند کردند و خبر بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه مخالفت بود و بقلعه درآمده با نوکران او را گرفته ایم از پیش شاهزاده کس آمد و امیرزاده اسکندر را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کوهک او را بشاهزاده رسانید و یروغو پرسیده امیرزاده اسکندر را بند کردند و بیان نمود بیکیچک را که اقا بگش بود با بیست و شش نوکر امیرزاده مشارالیه بقتل آوردند *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب

قران گیتی ستان بعزم کفار گرج

بطرف دره خمشا

بر مقتضای نص یا ایها النبی حرض المومنین
 علی القتال غزو کفار و قلع و قمع بی دینان بد کردار همواره
 مسرح^(۱) نظر همت صاحب قران گردون اقتدار بودی لا جرم
 در همان زمستان سنه (اثنین و ثمانمسیایه) که قرا باغ آران
 معسکر نصرت آشیان بود نیت غزو گرج مصمم فرمود و شیخ

(۱) در بعض نسخ بجای - مسرح - (مطمح) و در بعض (مطرح) دیده شد

ابراهیم و سید ع احمد را خلعت داده بصنوف نوازش
و تربیت مخصوص گردانیده رخصت انصراف ارزانی
داشت و یولین جهان مطاع بنفاد پیوست که از مجموع
لشکرها از هر ده نفر سه نفر آزوق ده روزه گرفته ملازم موکب
گیتی ستان باشند و باقی لشکر و اغرق^(۱) در همانجا توقف نمایند
و رایت نصرت شعار در زمان حفظ افریدگار ایلغار کرده بانام
شاه زادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لب آب
گرمخیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاقباع نفاد یافت
تا کشتیها جمع آورده بوسر آب پل بستند و شاه و سپاه بران
پل بگذشتند و شیخ ابراهیم با لشکرش روان بموکب ظفرقرین
ملحق شد و سید ع احمد نیز ملازم شد و موکب همایون از اینجا
نهضت نموده از شکلی بگذشت و بجانب دره خمشا که اماکن
و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان
بود بحیثیتی که از تشابک اشجار و اغصان باد وزان آسان
از خلال آن گذار نتوانستی کرد *

* نظم *

* چنان تنگ و درهم یکی پیشه بود *

* که رفتن دران کار اندیشه بود *

* در ختانش سر در کشیده بسر *

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض نسخه بجای - اغرق -

(اورق) است *

* چو خطِ دبیران یلک اندر دگر *

* نقابیده اند روی از چرخ هور *

* ز تنگی رهش پوست کندی ز مور *

یرلیغ لازم الاتباع بنفاد پیوست که لشکریان ظفر پیشه ده روزه
راه درختان را بدهره و تپه و آره به بنداختند و راه ساختند
بعرضی که پنج شش قوشون در پهلوی یکدیگر می توانستند
رفت و دران ایام مدت بیست روز متصل برف می بارید
و پیوسته از پوند مشک فام سحاب برکوه و هامون خرده
کافور می بپخت^(۱) و چون لشکر اسلام بمحل و مقام گبران شقاوت
فرجام رسیدند زمزمه تکبیر و تهلیل در خم طاق فیروزه فام
انداختند و تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را که
پشت زمین در پر حواصل گرفته بود از خون بی دیقان
غیرت رخسار لاله و ارغوان ساختند هر که یافت شد امان
نیافت و هر که پدید آمد ناپدید گشت و خمشا که سالار
و استظهار آن زمرة لعین الدین یکن بون بیوم الدین
او بود از عجز و اضطراب ترک خان و مان کرد و فرار اختیار
نمود عساکر گردون مآثر در طلب او نادره آقسو بشتافتند
و بسی گاو و گوسفند و غیر آن از اموال و اجناس غنیمت
یافتند و چون خمشا از بیم مجاهدان شیر شکار شغال وار

(۱) در بعض نسخه بجای - بپخت - (ریخت) دیده شد *

بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانهای دوزخیان را آتش
زدند و دیههارا بصرصر نهب و غارت ویران ساختند *

* بیت *

* ساکنان درد و زخ و مسکن بآتش سوخته *

* چهره ملت ز فتح غازیان افروخته *

و چون عیش آن گمراهان بی خمر گوارنده نمی بود مرد و زن
و اطفال ایشان بدان معتاد بودند بغایتی که هر که می مرد
بر حسب *

* وصیت است که هنگام قبض روح مرا *

* بمی بشوئی و از چوب رز کنی تابوت *

بی شراب دفن نمیکردند از برای اضرار کفار و تغنیص عیش
ایشان که نص و اغلط علیهم بآن ناطق است امر عالی
نافذ شد تا باغات و بساقین بر لشکر ظفر قرین قسمت کردند
و مجموع ببالای کوهها برآمده رزها که اهل نار بامید باده
خوشگوار پرورده بودند از بیخ برکنند و دیگر درختها را
بعضی را بریدند و بعضی را پوست باز کردند و عمارات آن
مواضع بتخصیص کلیسیاها که محل عبادت نامقبول آن
مخدولان بود با خاک برابر گردانیدند و از غرایب اتفاقات
دولت روز افزون حضرت صاحب قران آنکه در زمستان
سال سابق که بارس ٹیل بود در بلاد هندوستان و فواحی

و حوالی دهلې و دریای گنگ غزا می فرمود و بتخانها را
 خراب می ساخت و درین زمستان توشقان ئیل که مدت
 یکسال تمام نشده در ولایت گرجستان بجهاد مشغول بود
 و کلیسیاها را بر می انداخت و الله در من قال *

* بیت *

* براقِ عزم تو گامی که برگرفت از هندی *

* نهاد گام دوم بر اقاصی ایران *

حقا که اگر اسکندر بودی اسپ دولتش درین طول و عرض
 بهزار جا سکندری خوردی و اگر اردوان دوان تازیدی از
 عهده مجرد قطع مسافت بیرون نیامدی *

* بیت *

* کسی را که یاری دهش یاور است *

* حکایات او حالتی دیگر است *

گفتار در مراجعت رایت نصرت انتما

از غزوه دوه خمشا

چون مبارزان میدان جهاد قریب یکماه نشیب و فراز
 آن بلاد را بسنابلک مراکب تسلط و استیلاء بسپودند و بسیاری
 از ازناوران کفار و عامه بی دینان بد کردار را بتیغ آبدار
 آتش بار بقعر جهنم و بیس القوار فرستادند و حاکم ایشان
 خمشا آواره و کم آوازه گشت و دیار کفر ویرانی بیش از

اندازه گرفت و در آن هنگام شدت برودت هوا از حد گذشته

بود و راهها از کثرت برف در بند آمده * * نظم *

* فشانده خورده کافور گون میخ *

* فسرده چشمها چون چشمه تیغ *

* جهان از جور چرخ چنبری پیر *

* ز گرد برف شیبست کرده چون شیر *

* ز رشک حسن احوال سمندر *

* میان آب مرغابی پر آذر *

* شده حلاج^(۱) دی در پیشه کاری *

* دکان بر چیده عطار بهاری *

* ز بیم لشکر بی رحم بهمن *

* گریزان آتش اندر سنگ و آهن *

* ز سهم قیصر سرما مهر انور *

* ز ابر نیروه ناور دی برون سر *

و بدین واسطه لشکریان را قوت یافت نمیشد و اسپان را غیور

از پوست درخت خورش نماند چنانچه بسی از چهارپایان

تلف شدند حضرت صاحب قران مرکب مراجعت در زیر

ران عزیمت کشید و از آب گُرگذاشته در مواکب فتح و فرصت

و فراغ بقرا باغ معاودت نموده بار دوی همایون نزول فرمود

(۱) در بعض نسخه بجای - پیشه - (پنجه) دیده شد *

و دیده امید فرزندان را بفروطمعت فروخته روشن گردانید
و در آن مقام از موهبت ذوالجلال والا کوام امیرزاده خلیل
سلطان را پسری جمیل پیکر خجسته اثر کرامت شد و او را
برکل نام نهادند و چند روز متوالی برسم تهنیت و نثار قیام
نمودند و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند
و طربها فزودند و در آن اثنا فرمان اعلیٰ صدور یافت که
امراء امیرزاده میرانشاه را که در محاربه گرجیان که بحوالی
الفجق اتفاق افتاده بود تقصیر کرده بودند و فرار جسته در
دیوان بزرگ یرغو پرسند امیرزاده شاهرخ و امراء بامثال
امر قیام نمودند و چون بعد از پرسش و تفتیش و تحقیق
صورت حال چنانچه واقع شده بود بعز عرص همایون رسانیدند
حکم واجب الاتباع بنفاد پیوست و حاجی عبدالله عباس
و محمد قزغان را پس و پیش چوب یا ساق زدند و یمن حمزه
اپردی را که پیش از همه گریخته بود اشارت شد که بیا ساق
رسانند و بدرخواست شاهزادگان بجان امان یافته او را نیز
چوب پس و پیش زدند و از هر یک ایشان بجرمانه سیصد
سراسپ بستند و بر مجموع اعیان نوکران امیرزاده
میرانشاه بحسب حال از پنجاه تا دویست و سی صد
سراسپ حواله رفت و تمام آن اسپان را بر پیادگان سپاه
ظفر پناه قسمت کردند و عاطفت پادشاهانه امیرزاده ابا بکر

را که دران جنگ جلالت نموده و سید علی شکی را بیک
چوبه تیر بر خاک هلاک انداخته بصفوف تربیت و نوازش
اختصاص بخشید *

* شه است ظلّ خدا زان دهد سزا و جزا *

* بقهر و لطف بد و نیک زیر دستان را *

و هم دران اثنا برهان اعلی را که بکرات حرکات نامناسب
ازو بصدور پیوسته بود چنانکه سبق ذکر یافته باز بتجدید
جریمه بزرگ ازو بظهور آمد برحسب اشارت شکفته قهر
بیا ساق رسانیدند و پسرش را نیز همان شربت چشانیدند
و قوشون و نوکران او را برستم فولاد دادند فسبحان الذي
يعز من يشاء و يذل من يشاء و هو علی کل شیء
قدیر *

تمه احوال امیرزاده رستم که از جام

متوجه شیراز شده بود و ذکر جریمه که

از برادر بزرگ او امیرزاده

پیر محمد بظهور آمد

گفته شد که امیرزاده رستم برحسب فرمان صاحب

قوان گیتی ستان از جام متوجه شیراز شد و امیر سونچک

باد و هزار سوار بمو جب فرموده ملازم رکاب او بود و چون
 ایشان از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیدوارانه
 پیر محمد برادر را در قرا باغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد
 هزار دینار کپکپی بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونچک
 و برادرزاده اش حسن جاندار و حسن چغد اول که هر دو
 در شیراز بودند بر حسب فرموده از راه بهبهان و تسقر عازم
 جانب بغداد شدند و امیر سعید برلاس و علی بیگ عیسی که از
 خویشان امیر عباس بود در شیراز جهت ضبط شهر باستاندند
 چه اشارت علیه باین معنی نفاذ یافته بود و امیرزاده
 پیر محمد که حکم جهان مطاع چنان بود که او لشکر را سر کرده
 بروی از عقب ایشان روان شد و تن بخستگی داده ببهانه
 مرضی که نداشت تخلف نمود و از نوبنجان شولستان باز
 گشت و امیرزاده رستم و امراء مذکور لُ استوک را در
 راه مهرمز تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و از آنجا ایلغار
 کرده و از دزپل گذشته در موضع دوبندار تمام احشام ساکی
 و فیلی را بغارتیدند و از آن جا روان شده باد را و باکسار را
 غارت کردند و اسیر گرفتند و چون جمادی الآخر سنه (اثنین
 و ثمانمایه) بمذلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان
 احمد آنجا بود آهنگ جنگ کرد و او را بیک حمله شکسته از
 مردم او یازده کس را دستگیر کردند و به تیغ سر افشان

از پا در آوردند و منذلـی را عرضه نهب و تاراج
 ساختند و امیرزاده پیرمحمد که بعلت تمارض از راه
 برگشت چون بشیراز رسید بواسطه اغواء و افساد جمعی
 تاجیک بد فعل که ملازم او شده بودند خیالی فاسد بد ماغ
 راه داد و بترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام
 نمود و هم از نوکران او جمعی امیر سعید بولاس را ازان حال
 آگاهی دادند و هنگام تفتیش در روی او بمشافهه بگفتند
 امیر سعید او را در قلعه قهذر مکتوبس گردانید و خود جهت
 محافظت او در قلعه ساکن شد و علی بیگ عیسی را در شهر
 بگذاشت و خبر پهایه سریر اعلی فرستاد و در قشلاق قوا باغ که
 مخیم نزول صاحبقران بود فرستاده امیر سعید برسید و صورت
 حال بعرض رسانید یولایخ عالم مطاع صادر شد که امیر الله داد
 بشیراز رود و مفسدان که شاهزاده را بد آموزی کرده اند
 بیاساق رساند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نصب
 کند و او را بند کرده بیاورد امیر الله داد بر حسب فرمان
 روان شد و چون بشیراز رسید از مفسدان بد آموز مولانا محمد
 خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را همانجا بیاساق
 رسانید و مستوی قوشچی^(۱) را دست و پای بریدند و مبارک
 خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را بند کرد

(۱) در بعض نسخه بجای - قوشچی - (قوجین) است *

و نشان صاحب قران گیتی ستان را بعراق عرب پیش
 امیرزاده رستم فرستاد و در مزدلی بعد از انهزام امیرعلی
 قلندر باو رسید و چون امیرزاده مشا را لیه بر مضمون فرمان
 واقف شد بی توقف از انجا متوجه شیراز گشت و بر حسب
 فرموده حسن جاندار و حسن جند اول ملازم او باز گشتند
 و امیرسونچک برآه ^(۱) جمجمال روی توجه بقرا باغ آورد که
 محل اردوی همایون بود و چون امیرعلی قلندر که در مزدلی
 از مدینه جلالت عساکر منصور گریخته بیغداد رسید و صورت
 واقعه بعرض سلطان احمد رسانید اضطرابی عظیم بحال او
 راه یافت و از غایت دهشت و حیرت بفرمود تا دروازه را را
 مجموع ببستند و جسر بکشادند و از آمارات دولت قاهره
 دران و لاقضیه غریب روی نمود شرحش آنکه حضرت
 صاحب قران حکومت خوزستان و ضبط آن بشروان ارزانی
 داشته بود و او در انجا دل بر جمع مال بسته دست استیلاء
 بر کشاد و از شمس الدین دهدار و دیگر متعینان و متمولان آن
 دیار وجه بسیار بجزروا ضرار بستد و بعضی از کلا فتران جویره
 را بقتل آورد و با هزار سوار آراسته متوجه بغداد شد و کمر
 خد متگاری بسته باقدام هوا داری پیش سلطان احمد رفت
 سلطان احمد مقدم او را گرامی داشته بهزید تربیت اختصاص

(۱) در دو کتاب بجای - جمجمال - (چچمال) دیده شد *

بخشید و او بخفیه با امراء و اتباع او از درد و سستی در آمده
هر کس را بمبلغی گوانمند از ده هزار دینار تا سیصد هزار
دینار بغدادی محظوظ گردانید و از تصادم نقدیرات الهی
مفصل و جهی که بهر کس داده بود از نویسنده او ضایع
شد و بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام
افتاد و در آن اثنا که سلطان احمد از غلبه حیرت در وازها
بسته بود بعرض او رسانید و توهمی که داشت یکی هزار
شد و از جمله مبلغ ده هزار دینار با سم رافع مفصل ثبت
بود سلطان احمد فی الحال او را به نشان و بدست خود
گردن زد و در آن وقت شروان را با جمعی امراء مثل قطب
حیدری و مقصور بتاخت ایرات فرستاده بود یادگار
اختاجی را بفرستاد و امراء را پیغام داد تا شروان را بقتل
آوردند و سرش را ببغداد فرستادند و در شهر بکمتر از هفت
قریب دو هزار کس را از مردم خود بکشت و وفا خاتون را
که بجای مادرش بود و او را از خردی پرورده و بزرگ
کرده بواسطه فرستاد و بالشی بر روی او نهاده بآن طریق
هلاک کردند و دیگر زنان و خدمتگاران که در حرم دولت
او بودند بیشتر را بدست خود بکشت و در دجله انداخت
و بعد از آن در خانه را به بست و هیچ افریده را راه نمی داد
چنانچه آش خاصه که باورچیان می آوردند در میزدند

و آن را سپرده هم از در باز میگشتند چون چند روز بویین و تیره
 بگذشت شش کس از محرومان را بفرمود تا هفت بار گیر
 از طویله خاصه گرفتند و بآن جانب دجله بردند و شبی بکشتی
 از آب بگذشت و بآن شش کس سوار گشته متوجه قرا یوسف
 ترکمان شد و مدتی مطبخیان برقرار طعام می بردند و
 بخد متگاری می سپردند و مردم را از غیبت او اصلا خبر
 نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف رسید او را و لشکریانش
 را بغارت شهر تطمیع کرده ببغداد آورد و چون برسیدند ایشان
 را بآن طرف آب منزل تعیین فرمود و خود بکشتی بگذشت
 و از بس نقد و اقمشه و اسلحه و اسبها تازی و سایر رخوت
 و اجناس که بقرا یوسف و ترکمانان داد ایشانرا خوسند
 ساخت و نگذاشت که دست تعدی بغارت دراز کنند و چون
 از هجوم سپاه حضرت صاحب قران بغایت خایف و ترسان
 بود پیوسته جاسوسان را برگماشته تفحص احوال آنحضرت
 میکرد و چون در اواخر سنه (اثنین و ثمانمایه) خبر آوردند
 که رایت کشور کشای روی عزیمت بصوب سیواس آورده
 اند یشه کرد که اگر عساکر گردون متأثر بخدود روم و شام در
 آیند راه گریز که ممر نجاتش همان بود برو بسته ماند فرج را
 جهت ضبط شهر باز گذاشت وزن و فرزند و اموال و نفایس
 خود را برداشته با قرا یوسف از بغداد روان شد و از فرات

گذشته روی گریز بروم نهاده و چون بحلب رسیدند حاکم آنجا
 نمود تا ش با دیگرو امراء از شهر بیرون آمدند و راه برایشان
 به بستند و چون جنگ در پیوست شکست بر لشکر حلب افتاد
 و ایشان از آنجا گذشته بروم رفتند و قصه فوجی از سپاه ظفر پناه
 که در یورش سیواس با ایشان در چار خوردند و کردند آنچه
 کردند خواهد آمد *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران بعزم غزای گرجستان

چون فصل زمستان که او ان جولان بلفشه نصرانی شعار
 و نرگس یهودی عیار می باشد بآخر آنجا مید و مبشر صبا که
 مفسر آیت و احیانا به الارض بعد موتها است بشارت
 ورود ورد محمدی انتما که من شم الورد الاحمر و لم
 یصل علی فقد جفانی - صلی الله علیه و سلم - رسانید
 حضرت صاحب قران کامگار سپهر اقتدار در اول لوی یل از
 قشلاق بیرون آمد *

* نظم *

* قورلتای فرمود وقت بهار *

* که پشت زمین شد چو روی نگار *

* شدند انجمن جماعه شهزادگان *

* بزرگان و گردان و آزادگان *

* جهان جوی با سروران رای زد *

* بموج اندر آمد محیط خرد *

و بعد از ادا ارت اقداح استشارت تقدیم احراز فضیلت جهاد

و غزو باز مره شرك و عذاب وجهه همت عالی نهمت گشت *

* نظم *

* و زان پس شد اسباب طوی ساخته *

* یکی جشن شاهانه پرداخته *

* خدیو جهان گیر روشن ضمیر *

* برآمد بتخت خلافت مصیر *

* پراز شیوه شد صحن هامون تمام *

* خورش خورده شد باده چستند و جام *

* پس از عیش و عشرت ز اندازه بیش *

* مهمات دولت گرفتند پیش *

و رای آفتاب اشراق بر تفقد احوال اعوان و انصار انداخت

شاهزادگان و امراء و کافه لشکریان مظفرلوارا اولک داداده

پیدایگان را سوار ساخت و طرق و منازل صوب گرجستان را

تفتیش و تحقیق نموده بتفصیل ثبت افتاد و در ضمان

حفظ مهیمن معین از قرا باغ روی توجه بولایت ملک

گرگین نهاد * بیت *

* با سپ اندر آمد ز بالای تخت *

* روان کرد وایت به نیروی بخت *

و چون بعد از ده روز صحرای بود ع مضر بخیام موکب گیتی
ستان گشت و قبه بارگاه گردون اشتباه باوج ماه برآمد *

* بیت *

* همه دشت گشت از کران تا کران *

* پر از خیمه و خرگه و سایبان *

طهرتی که از سابقه عنایت ذوالمنن به بددگی و هوا خواهی
آنحضرت اختصاص یافته بود از آزر نجان^(۱) برسید و بسعادت
بساطبوس استسعاد یافت و زانو زده پیشکشها کشید *

* بیت *

زمین را بلب نقش بندی نمود * ثنا گسترد و ستایش فرزد
حضرت صاحب قران صفوف مراحم و عواطف خسروانه در
بارگاه او ارزانی داشت و بخلعت و کلاه و کمر سرافراز گردانید
و بتوق و علم و فقاره بلند آوازه ساخت و رخصت مراجعت
بآزر نجان کرامت فرمود و اشارت علیه بنفاد پیوست که در
ضبط و محافظت جای خود کوشش نمود شرایط حزم و احتیاط
مرعی دارد و آن سرحد را از تعرض سپاه روم صیانت نماید *

* نظم *

* جهاندار گفتش که بیدار باش *

(۱) در سه کتاب بجای - آزر نجان - (آذر بیجان) است *

* بداد و دهش کوش و درکار باش *

* بمودی نگهدار آن مرز و بوم *

* مشو غافل از بد سگالانِ روم *

و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده شکار کنان منازل
و مرا حل سپهر می شد و چون حدود گرجستان از غبار
موکب ظفر قرین عطر سایی گشت قاصدی پیش گرگین فرستاد
که طاهر پسر سلطان احمد جلایور را بجانب ما فرست و چون
فرستاده پیغام بآن بد گیش شقاوت فرجام رسانید از غایت
جهل و ضلال جواب نه بر نهج صواب باز داد * * نظم *

* هر آن کز سعادت نصیبی نیافت *

* برو پرتو نور دانش نتافت *

* زبانش چو پوید طریقِ خطاب *

* نگوید بجز هوزه و نا صواب *

لا جرم چون فرستاده باز آمد و صورت حال عرضه داشت از
جسارت خسارت مآل آن بی دین بد فعال ناپره خشم حضرت
صاحب قرانی افروخته تر گشت و از اغرق^(۱) جدا شده بتعجیل
روان شد و سپاه ظفر پناه را فرمان داد تا بولایت گرج در
آمده خروش تکبیر و تهلیل در دیار کفر انداختند و دست
چلادات بغزواهل شرک و ضلال برکشاده مواضع و مساکن

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق (اورق) دیده شد *

ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات را با میوه رسیده و خوشه کشیده از بیخ برکنند و گرجیان از غایت خوف و اضطراب پناه بکوههای بلند و غارهای استوار برده بودند و در مواضع سخت که وصول بآن بطریق غلبه و استیلاء در اندیشه و رای عقلاء نگذرد حصارهای محکم ساخته و مسکنها پوداخته بهادران لشکر اسلام را چون پشت شجاعت بقوت دولت قاهره صاحب قرآنی قوی بود بی اندیشه روی تهور بقاع و قمع کفار نهادند و بعضی دلاوران از سر جان برخاسته در صدد و قها می نشستند و جمعی آنرا بزنجیرها و طنابها استوار کرده از بالای کوه فرو می گذاشتند تا بمقابل مغارها میرسیدند و آن شیر مردان موفق دران صند و قهای معلق بپای مردی و مردانگی بر می خاستند و از سر اخلاص دست جهاد کشاده انتقام اسلام از کفره شقاوت فرجام می خواستند و بی دینان بد کیش را که دران مغارها تحصن بسته بودند بزخم تیر و ضرب نیزه و شمشیر مقهور گردانیده بمغارها در می آمدند و آن خاکساران باد پیمارا به تیغ آبدار از مغاره بآتش که وقودها الناس و الحجارة می فرستادند و در بعضی مواضع که مواقع تحصن ایشان بود آتش و نفط می انداختند و عماراتی که از چوب ساخته بودند می سوختند و هر چند اهل شرک و ضلال بسیار بودند

و در مواقف مقاتله و جدال از بیم جان بجان میکوشیدند
 و برفق میعاد الا ان حزب الله هم الغالبون در هر
 موقف نسیم نصرت الهی از مهبّ فضل نامتناهی بر رایت
 اسلام می وزید و همای ظفر از نایید خالق قوی و قدّر جناح
 نجاح بر لشکر پادشاه دین پرورداد گستر می گستوانید و برین
 منوال پانزده حصار نامدار که مایه اعتضاد و استظهار کفار
 بد کردار بود مفتوح و مسخر گشت و هر که بتلقین و تعلیم
 واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
 سعادت اسلام دریافت او را امان بخشیدند و هر که از غوایت
 و طغیان بر ضلال لن نومن به-ذا القرآن اصرار نمود
 سرش از تن پتیغ جهاد بریدند *
 * بیت *

* سوی دین بتوفیق پروردگار *

* هر آن کس که ره برد شد رستگار *

* ولی غازیان ممالک ستان *

* ندادند امان مشرکان را بجان *

حضرت صاحب قرآن از سپاه خراسان جمعی^(۱) نام پردازان
 و لشکریان پیاده را بمحافظت تغلیس نام زد کرده باز داشت
 و در دشت مقران نزول فرمود گرگین بی دین چون آثار
 کین حامیان شرع مستقیم بدیده یقین مشاهده کرد چون روبه

(۱) درد و نسخه بجای - پردازان - (داران) است *

گرگین از مهابت شیر غرین رو بگویز نهاد * * بیت *

* چو دشمن زبون گشت و بیچاره شد *

* بنچار و نا کام آواره شد *

از ناوران گرج و بزرگتران آن دیار از غایت عجز و اضطراب و
نهایت تذلل و انکسار روی تضرع و ابتهال بقبله ترفع و جلال
آوردند و در موقف انقیاد و اطاعت بزبان استکانت
و خشوع امان خواستند *

* نظم *

بدرگاه صاحب قران آمدند * ثفا خوان و زاری کفان آمدند
بریده دل از جان امید از جهان * کشاده یکایک بپوش زبان
و چون آن ولایت بخت تصرف سپاه بهرام انتقام اسلام در
آمد کلیسیاها و دور که از مدتی مدید باز محل عبادت
نا مقبول آن مدبران مخدول بود همه را به تبر ظفر و میتین
تعصیب دین بازمین هموار ساختند و زجل تسبیح و تهلیل دران
اماکن انداختند آن اراضی ببرکت و صول غازیان صاحب
تایید از میامین اقامت اذان و ادای فرایض و سنن بهترین
ادیان و ملت زهراء خاتم پیغمبران علیه و علیهم الصلوٰة والسلام
بهره مند گشت و برکات آن بروزگار این دولت پایدار که تا
انقضاء احقاب و اعصار پاینده و مستدام باد و اصل و متواصل
شد و الحمد لله رب العالمین *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم غزو

بجانب جاني بيگ گرجي

بعد از فتح و تسخير ولايت ملك گركين راى رزين
صاحب قران سعادت قرين غزو ديگر ولايات گرجستان مطمح
نظر همت ساخت و از دشت مقران ايلغار فرموده ^(۱) اغرقي
ديگر بگذاشت و رايت عزم دره جاني بيگ گرجي بر
افراشت *

ز تخت اندر آمد بتخت روان * سمند قمر سيز گردون توان
روان از پيش لشكري بي شمار * همه صفدروند و خنجر گذار
و چون ماهچه چتر فرود ساي از مطلع آن دره برآمد عساکر
گردون مآثر حدود و جوانب آن را فرو گرفتند و از مدای
نفير و نقاره و برغو زلزله دران کوه و دره انداختند و اطراف
آن ولايت را تاخت کرده غنيمت بسيار و مال بي شمار
ضميمه ديگر فتوحات سپاه اسلام شد جاني بيگ گرجي با
جاني بلب رسیده و دلي چون مرغ نيم بسمل از خوف
و هراس در خون طبيده بقدم مطاوعت و انقياد بيرون آمد
و حصار و مغاره بيکبار از بيم تسليم کرد *

چو دشمن فرو ماند يکبارگي * برون آمد از عجز و بي چارگي

(۱) در بعض کتب بجای - اغرقي ديگر - (اورق ديگر بار) دیده شده *

بدرگاه صاحب قران سجده برد * ولایت بخدا م حضرت سپرد
 لشکر منصور کمز جهاد و بازوی اجتهاد بسته و کشاده بتیغ غزا
 که بصیقل ظفر زدوده بود و از چشمه نصرت آب داده آتش
 فدا در خور من حیات کافران نهادند و همه را بسقر و سعید
 و جهنم و بیس المصیر فرستاده مساکن و عمارات ایشان را هم
 بسوختند و بفرد و لت قاهره صاحب قرانی کرام غنایم این
 جهان و عظیم اجور و مثنوبات آن جهانی اندوختند *

* نظم *

* چو برباد ناراج رفت آنچه بود *

* فگندند آتش دران بوم زود *

* نماندند چیزی بجز سذگ و خاک *

* و زان پس بآتش سپردند پاک *

وزانجا در ظل رایت فیروز ی آیت مراجعت نموده با غرق^(۱)
 پیوستند و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر را
 از راه سما و بتاخت روانه ساخت و امیر جهان شاه را با لشکر
 چرنغار از دهانه دره باستعجال ارسال فرمود و موکب گیتی
 ستان در زمان عون و غذایت یزدان از راه سما و روان شد
 و لشکریان که از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر و منصور
 با غنایم نامحصور از اسپ و گوسفند و غیر آن باردوی

(۱) در بعض نسخ بجای - با غرق - (با ورق) است *

همایون ملحق شدند و آن لشکر شیو شکار مور شمار در جمیع
اطراف و اکناف آن دیار از برای زجر و اضرار کفار غلهای
ایشان را بر کنند و کلیسیاها ویران ساختند * بیت *

ز آسیب قهراندان بوم و بر * نماند از عمارت بکلی اثر
و در سردره قلعه بود بیل نام در غایت استحکام و حصانت
و نهایت ارتفاع و متانت * بیت *

چو عهد عاشقان محکم حصاری * معاذ الله ز خیبر یاد گاری
و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران انداخت در
زمان فرمان واجب الانعان نفاق یافت و عساکر گردون مآثر
همان روز جنگ در انداخته آن را نیز مسخر ساختند و ویران
گردانیدند * بیت *

* حصاره بدان استواری که بود *

* که تسخیر آن مستنزع می نمود *

* دلیران لشکر بفرومان شاه *

* گرفتند و کفندش از گرد راه *

و از آنجا کوچ کرده صحرای گرج مضرب خیام نزول همایون
گشت حضرت صاحب قران امیر جهان شاه و دیگر امراء را
با غلبه تمام از لشکر ظفر قرین بطلب گرگین بی دین بایلغار
فرستاد و آن بد فعال لعین چون شغال گرگین در بیشها و درها
سرگردان می گشت لشکر منصور فوج فوج در جست و جوی

او بشقاقتند و بمیان پیشها و درها درآمده او را بسیار طلب
کردند و چند کس از خواص نوکران او بدست آوردند اما
او را نیافتند و غارت بسیار کرده با غنایم بی شمار باز گشتند
و بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب قران از آنجا نهضت
نمود و از آب گرگدشته بسعادت و اقبال نزول فرمود *

* بیت *

توفیق رفیق و چشم بد دور * نصرت یزک سپاه منصور

گفتار در فتح قلعه زریت و حصار سوانیت

درین اثناء منہیان وقایع پژوه بسمع اعلی رسانیدند که
جمعی کثیر از زانوران گرج قلعه زریت را پناه ساخته اند
و در آنجا متحصن شده و آن حصاری بود بغایت استوار بر
بالای کوهی بلند واقع شده چنانچه هرگز در هیچ تاریخ کس
ندیده و نشنیده که آن را بقوت و غلبه گرفته باشند ابوتابای
اورسیدی عرقش از جبین روان گشتی و باد جهان گرد از
فراز آن نفس در بر افتاده گدشتی *

* بیت *

ز راهش پیک فکرت خسته گشته * بعجز از نیمه ره باز گشته
ضمیر منیر صاحب قران جها نگیر کمندد بیدو بر کفکرة تسخیر
آن انداخت و بایلغار روان شده و لشکر فیروز ی اثر بپای
آن کشیده پیرامن آن را مضرب خیام نزول همایون ساخت
اعوان و انصار سپهر اقتدار بترتیب منجذیق و عراده و دیگر

اسباب جنگ حصار مشغول شدند روز هفتم یرلیغ لازم الاتباع
 صادر شد و عساکر گردون مآثر جنگ سلطانی در انداختند
 و آن قلعه را به نیروی دولت قاهره مستخر کردند و هم در آن
 روز کنده و افکنده با زمین برابر کردند و مجموع گرجیان
 بد کیش را که در آنجا بودند بقیغ غزا بکذرافیدند و سپاه ظفر
 پناه باطراف و جوانب تاخت برده بی دینان سرگشته را
 گروه گروه دستگیر کرده می آوردند و بر حسب فرموده
 اقلوا المشرکین کافه همه را به تیغ جهاد روانه جهنم و بیس
 المهاد میگردانیدند از بس خون که بحکم شرع میبین بر
 خاک کین ریختند بسیط زمین لاله زار شد و از بس جیفه
 کشته که برهم افتاده دشت سر بسر کوه گشت و دامان کوه
 از خون رود بار *

* نظم *

* زبس گرج کز کین دین کشته شد *

* زمین تا سپهر برین پشته شد *

* رسید و گذشت اندران قتل گاه *

* نم خون بماهی بخارش بماء *

* جهان شد زبس جیفه زخم دار *

* چوکوهی که باشد همه چشمه سار^(۱) *

و درین اثنا خبر محقق شد که گرگین لعین در موضع سوانیت

(۱) در بعض کذاب بجای - همه - (درو) دیده شد *

نشسته است و از بختِ خفته اش خارِ اضطرار در پای شقاوت
 شکسته حضرت صاحب قران بتحقیق و ثبت راهها فرمان داد
 و بجمع سپاه که بهر طرف تاخت برده بودند اشارت نمود
 و نیمه لشکر را در اغرق گذاشته و رایت عزم خسروانه بر
 افراشته در کذف حفظ آنریدگار با نیمی دیگر ایلغار فرموده
 روی توجه براه نهاد *
 * نظم *

* روان شد جهان دار با داد و دین *

* بعزمِ غزا با سپاهِ گزین *

* ز گرد آسمان در سیاهی شده *

* ز جوشن زمین پشت ماهی شده *

کرکین از استماع توجه رایت نصرت قرین سراسیمه و بیچاره
 از سوانیت آواره گشت و با قلق و اضطراب جان گداز بصوب
 انجا ز گریخت لشکر منصور چون بقلعه سوانیت رسیدند آنرا
 بفراقبال بی انتقال صاحب قران بیلک حمله بکشادند و دل
 در کین کرکین بسته بتگامشی او روان شدند و به بسیاری از
 مردم او رسیده بقتل آوردند کرکین خاکسار از آب ایغرو کرلان
 گذشته بهزار جان کندن نیم جانی از ان ورطه بیرون برد *

* بیت *

* ز سر ساخت پا قابمونی برست *

* چونیر که یابد رهائی زشت *

و چون کارش بجان و کارد باستخوان رسید بیقین دانست که دست مکنت او از حمایت پسر سلطان احمد جلایر قاصر است او را براند و او بروم رفت که خبر توجه پدرش بدانجانب شنیده بود و کرکین اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاد و صورت فرو ماندگی و اختلال حال بر رسم تضرع و ابتهال عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلیٰ کرد که نتیجه تبه کاری و بد کرداری خود دیدم و مرارتش چشیدم و بد آنچه سزایم بود رسیدم و مقاسات آن کشیدم اگر مرحمت پادشاهانه بگذری حضرت رقم عفو بر جرایم این بنده معترف بگناه کشد و از سر خون این بیچاره مضطرب گردد بعد ازین روی اطاعت از قبله فرمان برداری نگرداند و از اذیت اهل اسلام بغایت محترز بوده بهیچ وجه ایشان را نرنجانند و باج و خراج هر گردن عجز و احتیاج گرفته سال بسال مال بخزانة عامرة رسانند *

اگر عفو شاهم ببخشند گناه * نه پیچم دگر روی خدمت ز راه کدم در مقام سر افکندگی * بجان بندگان ترا بندگی اگر چه گناه گارم و تیره روز * بعفو تو امید دارم هنوز

گفتار در توجه رایت حضرت صاحب قران

بجانب ایوانی گرجی

چو ملک کرکین از در مسکنت و بیچارگی در آمده

بگناهان خود اعتراف نمود و از جسارتی که در محافطت سلطان ظاهر چلاپرازو صادر شده بود پشیمان گشت و او را از پیش خود دور کرد و اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاده بشفاعت وزاری عهد بست که مدّة العمر در اقامت وظایف خدمتگاری و ادای ساو و جزیه قهاون و تقصیر جایز ندارد مرحمت حضرت صاحب قران جواید جرایم او را بمغفوش عفو و اغماض بنگاشت و عذاب عزایم خسروانه بصوب ولایت ایوانی که یکی از عظمای امراء گرج بود معظوف داشت *

* نظم *

خد یو جهان گیر صاحب قران * در آورد رخسِ ظفر زیر ران
روان شد بتایید حق لشکری * که بگرفت انبوه شان کشور
سپاهی چو آشفته پیلان مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
و چون رایت ظفر پیکر بآن ولایت در آمد عساکر گردون مآثر
اطراف و جوانب آن را تاخته اعلام اسلام بر افراختند
و خروش تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر گذرانیده رسم معهود
خویش از تسخیر قلاع و تخریب مساکن و بقاع کفار فجار
با تمام رسانیدند و از آنجا با کمال شوکت و شکوه دامن بدامن
کوه روان شده روی توجه بدیار قراقلنا نلیق نهادند و اهالی
آن مردم کوه نشین جلد سپاهی پیشه بودند آن ولایت را
نیز تاخت کرده حصارهای ایشان بکشادند و آتش قهر در

اماکن و مساکن آن دوزخیان نهادند و بتایید ربانی و نیروی
دولت صاحب قرانی مجموع گرجیان را که دران نواحی و
حوالی بودند غارتیده بسی از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانیدند
و مصدوقه انا کذلک نفعل بالمجرمین باظهار رسانیدند
و ما النصر الا من عند الله العزيز الحکیم *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران
از جانب گرجستان

چون همت عالی نهمت صاحب قران گیتی ستان که
مصروف بود بتقویت دین و تمشیت شرع سید المرسلین علیه
و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات از غزای گرجستان
فراغ یافت و مجموع آن دیار و بلاد از خبیث وجود اهل ضلال
و فساد بآب تیغ جهاد شسته شد و رایت کشور کشای عالم
آرای بعزم معاودت نهضت نمود و بعد از قطع منازل و مراحل
بیلاق مفکول محل نزول موکب همایون گشت و رتبه آن سر
زمین بفرشکوه رایت نصرت قرین از چرخ برین بر گذشت
باز بمسامع علیه رسانیدند که جماعتی از بی دینان گرج در
موضع فرس گرد نشسته اند یرلیغ واجب الامتثال از موقف
جلال صدور یافت و امیر شیخ نور الدین با لشکر جلادت آیین
ایلغار کرده بر حسب فرمان بطرف ایشان روان شد و چون

همت پادشاهانه حضرت صاحب قران مقتضی آن بود که
عظیم امور ملک و ملت و مصالح ضروریات دین و دولت
بنفس مبارک خود سازد بعد از چند روز رایت عزیمت بر
افراخت و عساکر گردون مآثر را ترتیب کرده ^(۱) اغرق بگذاشت
و از عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت و اقبال
براه آورد *

پی مرکبش فتح را راهبر * رفیق طریقش جنود ظفر
و چون چند شب در میان کرده هوای فرس گرد را از گرد
فرس شمامه مشک اندر بخشید بمدت پنج روز هفت قلعه از
قلاع گرجیان بی دین مسخر کرد و باز مین هموار گردانید
و زبان تیغ غازیان موحده بسی از مشرکان ثالث نلته گو را
چهار تکبیر فنا بگوش جان رسانید *

چو فیروز شد رایت غازیان * به نیروی اقبال صاحب قران
بکندند یکباره آن بوم و بر * بسی قلعه کردند زیر و زبر
وزان کج نهادان ناراست گیش * بکشند هر سوزانده بیش
و رایت منصور محفوف بعون و تایید ملک غفور از انجا باز
گشت و در منکول باردوی همایون نزول فرمود و دران محل
چند روز اقامت نموده در عین عشرت و شادمانی و کمال

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض کتب بجای اغرق

(اورق) است *

خشم و کامرانی به نشست درین اثنا ایلیچیان از طرف
فرنگ رسیدند و پسر امیر مراد که از قیاصه روم بود و بقید
ایشان اسیر شده بیمار شدند و بوسیله ارکان دولت غراء بعض
زمین بوس استسعاد یافته صورت هوا خواهی امراء خویش
بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانیدند عواطف پادشاهانه
ایشان را نوازش فرموده خلعت پوشانید و خوش خاطر
باز گردانید *

* بران آستان هر که روی نیاز *

* نهاد از درش کامران گشت باز *

و ایشان براه طربزون باز گشتند و اردوی کیهان پوی را
جهت ملاحظه چهار پایان مدت در ماه در صحرای و علف
زار منکول توقف افتاد و تمام امراء و لشکریان بدرگاه عالم
پناه جمع آمدند ملوک اطراف و اکضاف سرانقیاد بر
آستان مذابعت و مطاعت نهاده دست تایید ابواب امانی
و آمال بر روی دولت و اقبال کشاده ابلق توسن ایام بکام
رام و ممالک شرق و غرب مستخر فرمان و تابع احکام - والحمد
لله ذی الجلال والاكرام *

گفتار در موجبات توجه موکب قیامت

باس بجانب سیواس

* بیت *

* سبحان خالقي که صفاتش ز کبریا *

* بر خاک عجز مي فکند عقل انبيا *

حضرت مسبب الاسباب - تبارک اسماءه - بر حسب ارادت
بی علت وقوع هر حادثه و حدوث هر واقعه بوجود واسطه
و حصول رابطه مفقود و مربوط فرموده تا در مجاری امور عالم
چنانچه آثار کمال قدرت کامله بر نظر اعتبار دیده و روان
چهار بازار فاعل و یا اولی الابصار جلوه مي نماید
اسرار جمال حکمت شامله نیز چهره بکشاید و بظهور آید *

* بیت *

* در تمام آفرینش پیش هر کو عاقل است *

* هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کامل است *

و چون امر الهی که پدید آرنده و نگاه دارنده جمیع اشیاء جز
او نیست یکی است که و ما امرنا الا و احدى کلمه
بالبصر غلبه حکم احدیت امر صلاح حال هر کس و مرتبی را
بوحدت باز بسته که عقد جمعیت آن بی این بهیچ وجه
انتظام نیابد از آنجمله نظم احوال دار الخلافه هیكل انسانی
که عالم صغیر است بتدبیر نفس واحد متعلق است که بی پرتو
التفات او اصلاً نیاید و هیچ ازو نیاید و بهمین وتیره ثبات و قرار
اجتماعات عالم کبیر مرتبط بتمکن و استقلال پادشاهی عدیم
المثال است که بی حسن سیاست ملوک نظام مملکت را

دوام نماند و البته بفساد و انحراف انجامد و لهذا عظماء
 حکماء گفته اند نسبة الملك الى المدينة كنسبة النفس
 الى البدن و ظاهر است که چون تدبیر نفس و افعال قوای
 طبیعی و حیوانی که گماشتگان او اند بسنن سنیه سویت
 و عدالت بود بدن صحیح باشد و احوال او بر نهج سلامت
 و استقامت گذرد و اگر آن تدبیر و اعمال نه بر قانون نصفت
 و حد اعتدال باشد بدن از حلیه صحت و عافیت عاقل ماند
 و مآلش بفساد و زوال انجامد و بر همین منوال اگر ملک
 مملکتی یا والی ولایتی از صراط مستقیم عدل و راستی عدول
 جوید و بوسوسه دیو غرور و طغیان طریق بغی و عدوان پوید
 هر آینه اخترد و لتش رو بوبال نهد و حال اهالی مملکتش
 اختلال پذیرد و از شامت کردار نا صواب او ملک و ولایت
 مصیبت سیول بلایا و روزایا گردد *
 * بیت *

* خانه کن ملک ستمگاری است *

* دولت باقی ز کم آزاری است *

و از نظایر این تشبیب حال قیصر روم و سلطان مصر و شام
 است که چون دران عهد و اوان ازیشان افعال نکوهیده
 و حرکات ناپسندیده بصدور پیوست نایره غضب حضرت
 صاحب قران اشتعال یافت و ثوران خشم قیامت نهیبش
 موجب آن شد که با وجود تمام مدتی سفر و بعد عهد عساکر

منصور از مواضع خویش دو مملکت بآن عظمت را در بقیة
 المیـدان یک یورش ناخست فرمود و هردو را به نیروی
 دولت قاهرة مسخر گردانید و مجموع بلاد و قری و مدن
 و امصار هردو دیار فرسوده سنابل مراکب مواکب
 فیروزی عواقب گشته بسی ضرر و نقصان بسکان و قطان آن
 اماکن و مساکن رسید *
 * مصراع *

* ولا بد للمقدوران یتکونا *

شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم بایزید
 که دران عهد قیصر روم او بود بمزید شوکت و سعت مملکت
 از قیصر سابق امتیاز داشت و بسیاری از ولایات روم مثل
 ولایت آیدین و منتشا و کرمیان و قومان که دست استیلا و
 تسلط پدرانیش بآن نمی رسید بتحت تسخیر و تصرف در
 آورد و از دیار فرنگ چهار ماهه راه مطیع و منقاد گردانید
 و بعد از آنکه قرا عثمان قاضی برهان الدین حاکم سیواس را
 در جنگ دستگیر کرده بقتل آورد و لشکر کشید و سیواس را
 مسخر ساخت و تا بملطیه که متصل است بولایت حلب
 بحوزه تصرف در آورد و ملطیه را نیز که از مدتی مدید باز
 تابع شام بود محاصره کرد و بگرفت و در سیواس امیری
 مصطفی نام داروغه گذاشت و حکومت ملطیه به پسر مصطفی
 تفویض کرد و بی آنکه کسی متعرض شود و بمقابله او در آید

سالم و غافم بمستقر سریر سلطنت و ایالت معاودت نمود
و کثرت و غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده هزار
سکبان داشت لا جرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور
بدماغ پندار او برآمد و جاده صواب و سداد از نظر بصیرت
او پوشیده ازین معنی غافل ماند که *

* بیت *

* خدائی که بالا و پست آفرید *

* زبردست هر دست دست آفرید *

و باندیشه فاسد ایلچی پیش طهرتن فرستاد که ترا بعد ازین
مطیع و منقاد این جانب می باید بود و خراج ازرنجان
و ازروم و آن اطراف و جوانب حاصل کرده بخزانه ما
رسانید و سخنی چند زیاده برطور خود که نه حد امثال او
بود پیغام داد طهرتن صورت حال عرضه داشت استادگان
پایه سریر اعلی کرد حضرت صاحب قران دانست که صاحب
روم را دیوشوم غرور از راه انداخته است خواست که او را
بوساطت خضر قلم که در ظلمات دوات بآب حیات رسیده
راه نمائی فرماید *

گفتار در نامه فرستادن حضرت صاحب قران

قضا هجوم خجسته قدوم بقصر روم

رای ممالک آرای خدیو جهانگیر دبیر دانشور روشن

ضمیر را طلب داشته فرمان داد که نصیحت نامه عتاب
 امینز بایلد رم بایزید نویسد باشد که از بیخودی نشوه حکومت
 و جاه و غلبه لشکر و سپاه هشیار گشته روی صلاح و رشاد
 براه سلامت و سداد آورد دبیر بلاغت شعار قلم و ارسر امتثال
 بر خط فرمان نهاده خامه مشکبارد ربنان لطافت نگار گرفت
 و صدر کتاب بحمد و ستایش حضرت آفرید گار و تحیت و درود
 سید و سرور اختیار و ابوار علیه و علی آله الکرام و صحبه الکبار
 افضل الصلوات و اکمل التحیات موشع ساخت * * نظم *

- * سرنامه کرد آفرین خدای *
- * که از دست گیرد بهر دو سرای *
- * خدائی که عالم بفرمان اوست *
- * زمین و زمان فرق احسان اوست *
- * ثنای خدا را برای رزین *
- * درود نبی ساخت نعم القرین *
- * وزان پس رقم زد بکلک هنر *
- * سخنها که برجان زند نیشتر *
- * خطابی سراسر عتاب و ستیز *
- * چوتیغی بالماس کین کرده تیز *
- * عتابی بیکباره تهدید و بیم *
- * که گردد دل از خواندن آن دونیم *

و سخن را بر مضمون فرموده رحم الله امراء عرف قدرة
 و لم يتعد طوره اساس انداخت محصلش آنکه خدای
 بربنده رحمت کند که قدر و پایه خود را بشناسد و پای از
 حد خود فراتر نهد امروز - بحمد الله تعالی - ممالک ربع مسکون
 در تحت تصرف بندگان ما است و بسیط روی زمین چو لاله
 یکران فرمان ما سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع اند و
 منقاد و امور سلطنت و فرمان روائی جاری بر حسب آرزو
 و نهج مراد سروران آفاق او امر و نواهی ما را گردن نهاده
 و گردن کشان جهان در آستان اطاعت ما بسر ایستاده *

* ز دریا بدریا سپاه من است *

* جهان زیر پر کلاه من است *

* ملوک زمان صف زده بر درم *

* بسیط زمین تفک بر لشکر من *

* بروی زمین حکم رانی کجا است *

* که از جان نه منقاد فرمان ما است *

کوه گران سنگ یک حمله سپاه ظفر پناه ما را تاب نمی آرد
 و گردون گردان سر از متابعت تابعان امر ما بر نمی دارد *

* بیت *

* چرخ فلک از نه بر مراد من گردد *

* قطبش بد و پاره محورش ختم گردد *

و حال نسب و تبار تو که منتهی بقرمانی کشتی بان میشود
 بررای منیر ما روشن است محتاج بیان نیست * * بیت *
 چه حاجت که گویم تبارِ ترا * شمارم نهان و آشکارِ ترا
 همه مردمِ روم تا مصر و شام * شناسند اصلِ ترا خاص و عام
 همان بهتر که کشتی سودای محال را که در غرقاب غرور و
 پندار افکنده باد بان جرأت و جسارت فروگیری و در ساحلِ
 سلامت و استقامت لغیر توبه و ندامت به یزدازی تا از تلاطم
 امواج انتقام و عقوبت غرق دریای بلا و محنت نگردی
 چه ناغایت استماع میرفت که باقامت فرض جهاد کمر
 اجتهاد بسته و بغزو لشکر فرنگ بازوی جلادت کشاده و بدان
 سبب اصلا عیان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف نیافت
 خاص بآن نیت که چون آن ولایت از ثغور اسلام است
 بسلامت باشد و از مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر
 دامن روزگار اهالی آن دیار نه نشیند که این معنی عوداً بالله
 موجب ملالت مسلمانان و شمانت بی دینان گردد زینهار زینهار
 طریقه و وار پدرانِ خود نگهدار و پای پندار از گلیم قدر خود
 درازتر مکن * * نظم *

* که برخونِ خود ترك و تازی کنی *

* که کنجشک باشی و بازی کنی *

* چرا حدِّ خود را نداری نگاه *

- * مکن چهره بخت خود را سیاه *
- * منم پا از انداء خود برون *
- * که افتی بچاه بلا سرنگون *
- بعد ازین باقدام غرور پیرامن فضول مگود * * مصراع *
- * که شمع مهر نمیرد یقین باین دم سرد *
- * مصراع *

* اطرُق کری ان النعامه فی القری *

یگوش هوش شغو و عقل را کار فرمای و مودای اترک
التوک ما ترکوکم نصب العین ضمیر ساخته و رفته بروی
خود مکشای * * نظم *

- * مکن آنکه هرگز نکودست کس *
- * بدین رهنمون تو دیوست و بس *
- * ترا با من این سرکشی از کجاست *
- * ندانم که انگذت از راه راست *
- * چه سودای خام ست آخر ترا *
- * سها از کجا آفتاب از کجا *
- * اگر پشه را تاب عفتا بود *
- * سزد گر ترا کینه با ما بود *
- * کجا صعوه را این میسر شود *
- * که با باز روزی برابر شود *

- * تو در بیشه روم گردیده *
- * نبرد دلیران کجا دیده *
- * به پیکار افرنجت از برتر است *
- * ز تائید دین و دعای نبی ست *
- * مشو غره کانه نه مودی تست *
- * اگر بشنوی با تو گویم درست *
- * مجو رزم پیلان به نیروی مور *
- * بلا بر سر خود میار بزور *
- * کبوتر که پهاو زند با عقاب *
- * بقصد سرخویش دارد شتاب *
- * شغال از کند پنجه بانره شیر *
- * سر بخت خود را در آرد بزیر *
- * بدست خود از نیستی بی خرد *
- * مزن تیشه از چهل بر پای خود *
- * کجا باز گویم من این داور می *
- * که با من کند چون تویی هم سری *
- * ولی از تو اینها نباشد غریب *
- * که هست از خرد ترکمان بی نصیب *
- * مبادا که این پند من نشنوی *
- * که بی شک در آخر پشیمان شوی *

- * اگر من بروم اندر آرم سپاه *
- * چو هند آن همه بوم گردد سپاه *
- * مباد آنکه من زین کنم رخس کین *
- * که برهم زنم آسمان و زمین *
- * منت آنچه حق است دادم پیام *
- * تودانی و تدبیر خود والسلام *

چون مکتوب بمهر اشرف اعلیٰ موشح و محلی گشت در صحبت
 جمعی مردم کاروان پیش ایلدرم بایزید فرستاد ایشان از
 برق سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند و
 چون بمقصد رسیده مکتوب برسانیدند و باداء رسالت و پیغام
 قیام نمودند ماده سودای محال درد ماغ قیصر روم پیش
 ازان غلبه داشت که بلعاب خامه و جلاب کتاب و خطاب
 تسکین یابد بجواب نا صواب مشغول شد و زبان جرأت بلاف
 و گزاف بکشاد که مدتی است که مرا مقابله و مقاتله اود در خاطر
 است این زمان عزم جزم کرده برانم که بالشکر جوار بی شمار
 توجه نمایم اگر او پیش نیاید تا به تبریز و ساطانیه بیایم *

* نظم *

* به بینیم تا دور گردان سپهر *

* کرا سر برآرد ز پستی بمهر *

* و یا گردش چرخ نا پایدار *

* کرا کرد خواهد درین کار خوار *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان بصوب سیواس و تسخیر آن

چون ایلچیان از روم معاودت کرده بدرگاه عالم پناه
آمدند و جواب دور از صواب ایلدرم بایزید بعرض بندگان
حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه برافروخت و قهرمان
قهر را یت عزم بلاد روم برافراخت و چون حوالی اونیق
معسکر ظفر پناه گشت امیر الله داد که بر حسب فرمان
بآوردن امیرزاده پیر محمد بشیر از رفته بود رسید و او را
بند کرده بیاورد و حکم لازم الامتثال نفاذ یافت که در دیوان
بزرگ امیرزاده مشارالیه را یرغو پرسیده چوب یاساق
زدند و بند برداشته بگذاشتند و از بد آموزانش شیخ زاده
فرید و مبارک خواجه که بند کرده آورده بودند بیاساق
رسانیدند و حضرت صاحب قران حضرات عالیات سرای ملک
خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاهزادگان با شاهزاده جوان
بخت الخ بیگ و دیگر ذراری برج سلطنت و جهانپانی را
در عهده ضبط و اتمام امیرزاده عمرو برادر بزرگ امیر
الله داد خداداد و مولانا قطب الدین بجانب سلطانیه روان
گردانید و رایت فرخنده فال بسعادت و اقبال نهضت

فرموده در کشف حفظ ذوالجلال روان شد و در ظل آن رایست
فتح آیت لشکری گران همه آراسته و مرتب و کثرتی بی پایان
مجموع سنگین دل و آهنین سلب^(۱) روی جلالت برآه آوردند *

* نظم *

* چو دریا دمان لشکری فوج فوج *

* درو هر سواری یکی^(۲) تند موج *

* بهر موجی اندر نهان یک نهنگ *

* ز شمشیر دندان و از نیزه چنگ *

* سنا نها بابر اندر افراشته *

* ز چرخ برین فعره بگذاشته *

و چون هوای ارز دوم از غبار موکب گیتی کشای عطرسای
گشت و فضای بیابان و صحراء از خیمه و خرگاه مالا مال
شد طهران پیش آمده بمعسکر ظفر پناه پیوست و باد راک
دولت بساط بوس فایز گشت و بعد از دو روز اردوی کیهان
پوی از صدای طنطنه کورگه کوچ بحرکت درآمد و چون از
ازرنجان بگذشت حضرت صاحب قرآن در افتتاح محرم سنه
(ثلث و ثمانیه) ایلغار فرموده بسیواس راند *

* نظم *

* خود و نام داران پر خاش جوی *

(۱) در بعض نسخه بجای - سلب - (چنگ) است (۲) در بعض

کتاب بجای - یکی - (یلی) دیده شد *

- سوی شهر سیواس آورد روی •
- همی بر شد آوازه شان نادر میل •
- به پیش سپاه اندرون کوس و پیل •
- نه بد بر زمین پشه را کار گاه •
- نه اندر هوا باد را مانده راه •
- ز جوش سواران و از گرد پیل •
- زمین شد بگردار دریای نیل •
- چنین تا بیامد بدان شارسنان •
- که سیواس بد نام آن کارستان •
- سوی شهر چون لشکر آمد فراز •
- سپه خیمه زد دشت و شیب و فراز •
- بر آورد دیده سر بر هوا •
- پراز مردم و ساز و چنگ و نوا •
- ز خار آبی افکنده در قطر آب •
- کشیده سر باره اندر سحاب •
- بچرخ از همه شهر بر شد خروش •
- ز جوش و ران باره آمد بجوش •

و دران محل از اخبار مذهبیان بمسامع علیه پیوست که ایلدرم
با یزید پسر خود را کوشچی با ثمورتاش که دران عهد از
عظمای امرای روم بمزید شجاعت و جلالت سمت امتیاز

داشت و دیگر امراء و لشکری گران بوسم مغفلاى بسيواس
فرستاده بود و از استماع توجه رايات نصرت آيات ارکان
نجات شان قزلزل پذیرفته بطرف روم روانه شده اند فرمان
قضا جريان صدور یافت ^(۱) و امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه
و امیر شیخ نورالدین و سونچک و سید خواجه شیخ علی بهادر
و دانه خواجه و دیگر امراء قوشون و لشکریان با یلغار از عقب
ایشان روان شدند و از قیصریه گذشته با ایشان رسیدند و همه را
متفرق و پراکنده گردانیدند و تمام آن حدود و نواحی را
تاخت کرده بباد ناراج بردادند *

چو بشتافتند آن سپاه گزین * بدشمن رسیدند با تیغ کین
بسی را فکندند بر خاک پست * گریزان شد آن کس که از تیغ رست
بهم برزدند آن برو بوم را * بشد زهره زان قیصر روم را
و لشکر منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده در ظاهر
سیواس بمعسک و ظفر قرین پیوستند و بسعادت بساط پیوس
مستسعد گشتند و شهر سیواس را باروئی بغایت محکم و استوار
از اساس تا کنکره مجموع از سنگ تراشیده هر یک دو گز
و سه گز و زیاده بود و غلطش یک گز و زیاده بود و پهنای
دیوارش ده گز بود و ارتفاعش تا سرکنکره بیست گز و هفت
دروازه داشت و بانای آن علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای - و - (که) است *

و در جانب شرقی و شمالی و جنوبی که طرف قبله بود خندق
عظیم پر آب داشت چنانچه نقب زدن املا میسر نمیشد که
چون یک گز می گذند آب بر می آمد لیکن در جانب غربی
آن شهر که محل نزول رایت فتح آیت بود نقب بریدن
صورت می بست و در اندرون شهر مصطفی که از قبل قیصر
روم داروغه بود آنجا چهار هزار سوار که هر یک خود را در
شمار رستم و اسفندیار می پنداشتند داشت و اسباب نبرد
و پیکار مرنوب داشته مقاومت و جدال را آماده شده بود *

* نظم *

- * حصار ی حصین بود پرساز و برگ *
- * سپاه اندرو دل نهاده بمرگ *
- * دراز آهن و باره از سنگ بود *
- * حصار ی یلانوا سپهر جنگ بود *

عساکر ستاره شمار گردون اقتدار در اطراف و جوانب حصار
عواده و منجلیق بر افراختند و در مقابل دروازه عراق
ملجور ساختند *

بدو ساخت از هر طرف منجلیق * بها آمد آن باره باسلیق
بر آمد ز هرسو در^(۱) رستخیز * ندیدند جای گذار و گریز
و دران جانب شهر که نقب زدن متمشی میشد نقبچیان

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای - در - (دز) است *

آهفین چنگ بی درنگ مشغول گشتند و از جانبین رزم
 آزمایان صاحب شجاعت کمرکین و بازوی جلادت بسته
 و کشاده داد مردی و مردانگی می دادند و جنگهای عظیم
 واقع می شد •

زبر آسمانی بد از نیرو گرد • زمین زیر دریا شد از خون مرد
 پراز مار پران شده آسمان • پراز شیر غران زمین و زمان
 و بعد از هزده روز که از تواتر سنگ عراده و منجیق بارو اختلال
 پذیر شده بود و نقبها تمام گشته و برجها بر سر چوب گرفته شعله
 قهر بر افروخت و فرمان شد تا آتش در نقبها زدند و برجها
 فرو افتاد و اهل حصار را دود دهشت و حیرت بسر بر آمد
 و نزدیک شد که عساکر کشور کشا بشهر در آیند مصطفی داروغه
 که از اصطفاء جز اسم بی رسم نصیبی نداشت از سر عجز و
 اضطراب بپای مسکنات و انکسار بیرون آمد و مجموع اکابر
 و اشراف از سادات و قضات و علماء و مشایخ روی امید
 بدرگاه اسلام پناه آوردند و با حراز سعادت بساط پیوس
 میادرت نمودند •

• چو چاره بُد شهری و لشکری •

• گرفتند زنهار و خواهشگری •

• هراسان بدرگاه شاه آمدند •

• ثنا گستر و عذر خواه آمدند •

* خروجش آمد از كودك و مرد وزن *

* همه پیر و برنا شدند انجمن *

یرلیغ لازم الاتباع بفغان پیوست که مسلمانان را امان داده
مال امانی بستانند و بلشکر ظفر قرین رسانند و بی دیغان
ارمنی و نصرانی را اسیر کنند و چون سپاهیان ایلدزم با یزید
که در شهر پای مخالفت فشرده بودند و از سرجهل و هلاکت
دست جسارت بمحاربه و قتال بر آورده بیشتر ارمنی بودند
حکم شد که چهار هزار سپاهی را بر تومانات قسمت کردند
و همه را از برای سیاست زنده در چاهها کرده بخاک
به یزباشند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب
الاذعان مدوریافت تا حصار سیواس را از کفره تا اساس
ویران سازند و بر حسب فرموده بازمین هموار
ساختند *

* بیت *

* شد از قهر سلطان مالک رقاب *

* حصار و حصاری خراب و یباب *

در اثناء محاصره بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد که
با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه صوب روم است
حکم واجب الاتباع مدوریافت که فوجی از سپاه ظفر پناه
بقصد ایشان روان شوند و چون بامثال امر بمبادرت نموده

باغرق^(۱) اورسیدند دست جلادت بنهب و غارت برکشادند
و خواهر بزرگش سلطان دل شاد و زنان و دخترانش را
اسیر و دستگیر کردند و او بموئی^(۲) چسته جان از ان ورطه بیرون
انداخت و بروم پیش ایلدرم با یزید رفت و سپاه مظفرلوا
سالم و غانم مراجعت نمودند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آبلستان

دران زمان که صاحب قران گیتی ستان بتسخیر سیواس
مشغول بود جمعی از اشرار و مفسدان آبلستان از غایت
جهالت و بی باکی می آمدند و اسپان لشکریان مظفرلوا
دزدیده می بردند غافل از آنکه بخار پیشانی شیر خاریدن
و با خرطوم فیل بازی کردن در هلاک خویش کوشیدن است
و زهره لاهل باندیشه باطل نوشیدن * بیت *

کس نخارد بخار پشت هزبر * نکند جنگ سنگ کس با ابر
لاجرم چون رای کشور کشای از قضیه سیواس فراغ یافت
عنان انتقام بجانب ولایت آبلستان معطوف گشت و طهران
را بازرنجان باز گردانید تا بضبط سرحد قیام نماید و امیرزاده
شاهرخ بر حسب فرمان قضا جریان بوسم منقلای روان شد

(۱) در بعض نسخه بجای - باغرق - (باورق) * (۱) در بعض

کتب بجای - بموئی - (تنها) دیده شد *

وامیر سلیمان شاه و چند میورد یگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر
 که همه را گزیده بودند و قلمی کرده بملازمت رکاب سعادت
 انتساب شاهزاده مشارالیه مامور گشتند و چون شاهزاده و
 امراء بایلغار شتافتند و به آبلستان رسیدند جماعت ترکمانان
 از استماع توجه ایشان شهر را کُک داشته گریخته بودند و در کوهها
 و بیابانها پراکنده و سرگشته گشته حمیت خسروانه شاهزاده
 شجاعت آیین رخس جلالت را بمهمیز کین نیز کرده بتعجیل
 از عقب ایشان براند و چون سپاه بهرام انتقام بآن قوم
 شقاوت فرجام رسیدند و ایشان از بیم جان جنگ اضطراب
 بجنگ یازیدند از گرد راه بباد حمله آتش آهنگ همه را
 غبار آسا پراکنده گردانیدند و بسیاری از آن خاکساران
 بی آب را بآب تیغ بر خاک هلاک افداختند * نظم

* بکشتند گردان کشورستان *

* به تیغ سیاست بسی ترکمان *

* شد از خون دشمن زمین لعل فام *

* نهنگان ازین سان کشند انتقام *

واسپ واستر بسیار و گاودگوسپند فزون از حد شمار بحوزه
 تاراج لشکر منصور درآمده بمعسکر نصرت مآب پیوستند و
 حضرت صاحب قران قاصدی باستمالت نامه بمطایه فرستاد
 و ایشان را بمطارعت و انقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی

حاکم سیواس که در اینجا داروغه بود از سرجهل و بلاهتی
 که لازمه سرشت ترکمانان است و اهل روم اکثر ازان طایفه
 اند قاصد را محبوس گردانید و از رسیدن این خبر نایره غضب
 خسروانه اشتعال یافته رایت فتح آیت متوجه آن جانب
 شد و چون مقاومت با یک فوج از عساکر گردون مأثر نه حد
 امثال او و اتباع او بود آن روز بر گشتگان در شب تار فرار
 اختیار کرده بگریختند و چون رایت نصرت شعار سایه وصول
 بر ملطیه انداخت سپاه کینه نوز دشمن سوز در روز آن را
 تسخیر کردند و گرجیان و ارمنیان را اسیر گرفتند و مسلمانان را
 امان بخشیده مال امانی بستند و بلشکریان دادند حضرت
 صاحب قران امیر جهان شاه و دیگر امراء را بایلغار فرمان
 داد و با همه در باب اظهار آثار شجاعت و جلالت و اصرار
 در اقامت قهر مخالفان و ایقاع سیاست و مهابت سخن راند
 و از هر تومان جمعی همراه ایشان کرد و امراء با سپاه
 مظفرلوا پای امتثال در رکاب استعجال آوردند و عنان
 افعان بصوب فرمان یافته روان گشتند و تا قلعه کاخته ناخته
 رایت غلبه و استیلاء برافراختند و سیل نهب و غارت در فراز
 و نشیب آن حوالی و نواحی انداختند * * نظم *
 سپاه ظفر پیشه بشتافتند * ندادند امان هر کرا یافتند
 بهر جایکه آنچه آمد بدست * ز چنگال تاراج ایشان نرست

و از حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدد مسخر شد بعضی
 بقهر و عنف و بعضی بطوع و انقیاد و چون تمام آن ولایات
 را بغارتیدند و گردن سرکشان در ربه مطاوعت و بندگی
 کشیدند با غنایم فراوان و اموال بی پایان باز گشتند و در
 ملطیه باردوی اعلیٰ ملحق شدند عواطف و مراحم پادشاهانه
 ملطیه را با توابع و ضمایم بقرا عثمان ترکمان ارزانی داشت
 و به نیروی اقبال بی انتقال در اندک زمانی سرحد هردو
 مملکت روم و شام بحوزه تسخیر و تصرف اعوان دولت قاهره
 در آمد و طنطنه میت این فتوحات در جنبات خافقین افتاده
 دل و دیده ملوک و سلاطین عالم از غایت دهشت و هیبت
 خیره و تیره گشت و الله یوئید بنصره من یشاء *

گفتار در موجبات توجه صاحب قران

بهرام انتقام بجانب شام

از غرر در رحمت و اسرار که غوامض بحر ما کذب الفوائد
 ما رای - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - از قعر محیط
 فعلمت علم الاولین و الآخنین برآورده و زیور مخدرة
 سعادت امت رفیع مقدار ساخته زواهر جواهر این کلمات است
 که اذا اراد الله انفاذ قضاؤه و قدرة سلب من ذوی
 العقول عقولهم فحوای ظاهراین حدیث را محصل آنست

که چون خدای تعالی خواهد که حکم خویش را نفاذ بخشد
و قضیه که تقدیر فرموده باشد واقع گردد عقل از عاقلان
بازستاند و مذهب صلاح و بهبود از نظر بصیرت ایشان بپوشاند
تا باندیشه ناصواب خود بکاری چند قیام نمایند که موجب
وبال و نکال ایشان شود و آنچه ارادت الله بپردن آن تعلق
پذیرفته باشد وقوع یابد و از جزئیات این سرّ بدیع که لسان معجز
بیان ما ینطق عن الهوی از آن خبر داده آنست که
چون منشی قضا بخامه - جف القلم - پیش از انفجار عیون
حوادث از مذاج^(۱) عدم رقم زده بود که اراضی و دیار شام
در آن ایام معرکه کنایب قهر و انتقام گردد حکام و ولات آن
ممالک را از آفتِ سَبَلِ بَطَر و غرور چشم خود بی نور مانده
و از جاده سداد و رشاد انحراف جسته بحركات شنیع اقدام
نمودند از انجمله در شهر سنده (خمس و تسعین و سبعمائه) که
رایت نصرت شعار سایه فتح و فیروزی بدار السلام بغداد
انداخته بود حضرت صاحب قرآن بعد از تسخیر عراق عرب
شخصی هذور فاضل امیل از مشایخ ساوه که دُرّاعه حسب
عالی را بطراز فضایل و معالی آراسته بود برسم رسالت
با جمعی بجانب حاکم مصر برقوق فرستاد چنانکه در قصه فتح
بغداد اشارت بآن رفته و چون شیخ مشار الیه بر حبه رسید که

(۱) چنین است در اکثر کتب و در بعض بجای - منابع - (ینایع) است *

از حدود شام است او را در اینجا بر رسم معهود موقوف داشته
 خبر بمصر فرستادند برقوق از نقصان خرد و کمال جهل باغواهی
 سلطان احمد جلا بر قتل ایشان امر کرد و با آنکه رنجانیدن
 ایلچی بهیچ قاعده و رسم از قواعد شرعی و سیاسی و رسوم
 ملکی و ملی روا نیست آن بزرگ را با جمیع ملازمان بتدیغ
 ظلم و بی باکی بگذرانیدند و از وخامت عاقبت چنان
 امری خطیر شنیدند بیدیدند و العجب که حکایت حکم
 سلطان محمد خوارزم شاه در باب کشتن ایلچی و بازرگانان
 پادشاه جهان گیر چنگیز خان و مآل آن که بجه انجامید *

* مصراع *

* و یا لها قصه فی شرحها طول *

شنیده بودند و امثال این معنی از شواهد و امارات سلب
 عقل تواند بود که مضمون حدیث مبارک افصاح از آن نموده *

* بیت *

* قضا چون ز گردون فرو هشت پر *

* همه زیرگان کور گشتند و کر *

دیگر آنکه چون صاحب قران گیتی ستان ممالک آذربایجان
 و عراق عرب را بتحت تصرف و ضبط در آورده عنان عزایم
 خسروانه بصوب دشت قبیحاق و اراضی روس و چرکس
 و سایر بلاد شمال معطوف فرمود اتمش قوچین را که در قلعه

او نیک گذاشته بود در زمان غیبت و بعد رایت نصرت شعار
 محاربه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاد و بحکم تقدیر دستگیر
 شد و قرا یوسف او را بند کرده بمصر فرستاد پیش برقوق
 و برقوق حبس و توقیف او را ضمیمه جریمه سابق ساخت
 و از همه غریب تر آنکه درین هنگام صاحب قران گردون
 غلام از حدود ملطیه ایلچی با نامه پیش فرج پسر برقوق که
 بعد از وفات پدر سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاد
 مضمون کتاب آنکه از قدرت انواع حرکات ناپسندیده بظهور
 آمد از انجمله بقتل ایلچیان این جانب بی موجب فرمان
 داد و اتمش را که از بندگان درگاه ماست محبوس گردانید
 و باز نفرستاد و چون او لباس حیات عاریقی باز سپرده پرسش
 و جزای او بدیوان قیامت افتاد و تومی باید که برخورد
 و اهالی مملکت رحم کنی و اتمش را در زمان روانه این
 طرف سازی تا از ظلام قهر و انتقام سپاه خون آشام ما روز
 سلامت اهل مصر و شام بشام نرسد و اگر بوسوسه شیطان لجاج
 و عناد خلاف این معنی بخاطر راه دهی جمیع آن دیار و بلاد
 از مرور و عبور عساکر منصور ویران خواهد شد و وزیر و و بال
 خون و مال مسلمانان بگردن تو خواهد بود و چون ایلچیان
 بحلب رسیدند برسم معهود ایشان را موقوف داشته خبر بمصر
 فرستادند فوج بی عوجام بطریق نکوهیده پدر کس فرستاد

و ایلچیان را مقید ساخته در قلعه حبس کردند * * نظم *

* خطائی عجب کرد صاحب خرد *

* عجب نشمرد گر نکو بفکرد *

* کسی را که نبود شرف در نژاد *

* نباشد عجب گر بود بد نهاد *

* نه برقوق باشاهی مصر و شام *

* غلامی بُد و خواجه اش هم غلام *

* غلامی بد از چوکس بی تبار *

* حیل گشته از بیع خود چند بار *

* چو از دولت خواجه بفزود قدر *

* کشید از نیام حیل تیغ غدر *

* دلی نعمت خویش را کشت زار *

* فلاح از چنین کس توقع مدار *

* به بی باکی و غدر شاهی گرفت *

* رگچه بعون الهی گرفت *

* دلی در تبارش چو شاهی نبود *

* درو شیمه پادشاهی نبود *

* چه آید ز چوکس نژاد و نژاد *

* که باشد بر پاک رایان ^(۱) پسند *

(۱) در بعض نسخ بجای - پاک رایان - (پادشاهان) دیده شد *

- * چنین بود برق و پورش فرج *
- * چو شاخی بد از بید بخ رسته کج *
- * بخردی بجای پدر گشته شاه *
- * نیاموخته از کسی رسم و راه *
- * ندیده ز کار جهان گرم و سرد *
- * نه هنگام رای و نه گاه نبرد *
- * همان به که مازم سخن مختصر *
- * پدر بد گهر بد پسر بی هنر *
- * سخن دان طوسی چه در خور نوشت *
- * درختی که تلخ است او را سرشت *
- * بیاد آر آن گفته‌ها سربسر *
- * که الحق درینجاست چسبنده تر *

و چون شمامه خبر جسارت فرج بمشام شعور و وقوف حضرت صاحب قران رسید ماده خشمی که بواسطه امور مذکور در خاطر اشرف اعلی آن حضرت بود سمت نزاید و تضاعف پذیرفت و چون ایلدارم بایزید با وجود اظهار شجاعت و جلالت و وعید و تهدید که پیشتر ازین بزبان پیغام باز نموده بود اصلا در معرض نیامد و درین مدت که عساکر گردون مآثر بتسخیر و تخریب سیواس و مَلَطِیَّه تا کاخته و فتح آن نواحی و اطراف که مجموع داخل مملکت او شده بود مشغول

بودند دم در کشید و بهیچ نوع متعرض نشد و جنبشی نکرد
اول عیان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر
و شام معطوف گشت . و لا مرد لقضاء الله تعالی *

گفتار در توجه صاحب قران گردون غلام

بصوب ممالک مصر و شام

از طرایف لطایفی که مضمون عبارت میمون اشارت
اعمالوا فکل میسر لما خلق له - علی قایلها افضل
الصلوات و اکمل التکلیات - منظومی است بران این است که
هر که از برای شغلی عظیم و امری جسیم مخلوق شده باشد آن
کار در نظر همت او سهل نماید و از دست مکنذت و اقتدار او
بآسانی برآید و اگر چه عقول و ادهام دیگران آن را محال انگارد
و از قبیل ممتنعات شمارد و ازین است که چون سابقه عنایت
و ربانی حضرت صاحب قران را از برای جهان ربانی و کشور
ستانی خلعت ایجاد ارزانی داشته آثار و آثار که دران امور
از دولت او بظهور پیوست و رای طور اندیشه و افکار اهل
روزگار بود و از انجمله دران هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات
گدشته پدرش را بحریمه ذمیمه خویش ضمیمه ساخت و بتوقیف
و حبس ایلچی آن حضرت جرات نمود و خبر آن جسارت
خسارت مآل بمسامع جلال رسید نایوه غضب پادشاهانه شعله

زن گرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود و امضاء آن
 عزم و اقدام نمودن بران نسبت با هم عالمیان امری بغایت
 خطیر و هول ناک بود آمرای نامدار و عظماء رفیع مقدار
 زانوزده عرضه داشتند که درین ایام یورش بزرگ هندوستان
 اتفاق افتاده و بعد از مراجعت بی مهلتی که لشکر منصور
 در مواضع خویش استراحتی نمایند در ظل رایت فتح آیت
 متوجه ممالک ایران شدند و در غزوات گرجستان و تسخیر بلاد
 و قلاع آن ولایات بکرات تاختهای مردانه کردند و کوششهای
 عظیم نمودند و در عقب آن چون چتر فرقد فرسا سایه ابهت
 و استعلاء بر حدود روم انداخت از سیواس تا سرحد حلب
 به نیروی دولت قاهره کشادند و داد مریدی و مردانگی دادند
 درین ولا روی توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب
 و دشوار می نماید چه دران دیار شهر و قصبه بسیار با حصارهای
 رفیع و قلعههای مزیع هست و کثرت لشکر و اجناد آن بلاد
 و بسیاری اسباب و تجملات ایشان شهری عظیم دارد و در
 خاطرها و قعی تمام اگر چنانچه رای عقده کشای اقتضا
 فرماید سپاه ظفر پناه را اجازت شود تا بخانههای خود رفته
 چند گاهی بپاسایند و بعد از ان یراقی تازه کرده با ترتیبی
 که لایق چنان مملکتی باشد بیایند حضرت صاحب قران
 بتلقین الهامات آسمانی در جواب فرمود که نصرت و ظفر عطیه

ایست که از فیض فضل پروردگار قرین روزگار گردد و غلبه
 لشکرو افزونی اسباب دران باب مدخلی بیش از پیش
 ندارد و بارها دیده اید و آزموده که عزایت کردگار
 چه کارهای دشوار بر ما آسان کرده است و چه دشمنان
 قوی را بدام تسلط و استیلاء ما در آورده همت بلند می باید
 داشت و دل در خدا بسته صفحات جان و جنان را بفقوش
 یقین و اخلاص نگاشت تا عون و تائید الهی مدد فرماید و کارها
 بر حسب دلخواه بر آید امراء مجموع لب بدعا و ثنا بکشادند
 و کمر بندگی بر میان جان بسته دل بر پورش مصر و شام
 نهادند حضرت صاحب قران گیتی ستان سایه التفات بر
 ترتیب لشکرانداخت و رایت عزایم خسروانه باوچ فیروزی
 برافراخته طنطنه کورگه کوچ زلزله در زمین و زمان افکند
 و عساکر گردون مآثر فوج فوج چون دریای پر موج روان
 شدند *

* نظم *

* جهان جو چو از تخت شد سوی زمین *

* بجنبید گفתי سراسر زمین *

* فرو هشت دامن بخورشید گرد *

* بلا بر نوشت آستین نبود *

* بینا بان یکی گام بی مرد نه *

* همه چرخ یک برج بی گرد نه *

گفتار در فتح قلعه بهستی و عنتاب

چون آفتاب ظفر تاب رایت فتح افتساب از مطلع صبح
 سعادت و اقبال بقال فرخنده برآمده پرتو توجه بصوب شام
 انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیرزاده
 شاهرخ با جمعی از عظماء امراء برسم مغلا بایلغار از پیش
 روان شدند و چون بقلعه بهستی رسیدند در حوالی آن حصار
 اطناپ خیام نزول درهم کشیدند حضرت صاحب قران با
 سایر عساکر کشورستان بوسید و بنزدیک قاعه در محلی بلند
 فرود آمده بنظر احتیاط فراز و نشیب آن حصن ثریا مناط را
 باز میدید و آن حصنی بود در میان دره بسیار آب بارو
 و برجهاش چون مصاعد همت و قواعد دولت آن حضرت در
 غایت بلندی و نهایت استواری و حصاری از غلوهلو کذکره
 فرقد فرمایش ایوان کیوان در خجلت و شرمساری اساس
 عماراتش بر سر کوهی قوی بلند ممد و مشید گشته و شرفات
 باره و برجش از طاق منطقه الیروج گذشته * * نظم *

* سرکشی کرتندیش گشتی فلک را قرطه چاک *

* از سملک پیدوسته ارکان رفیعش نا سماک *

* بر فراز باره او پاسپان در تیره شب *

* ماه را چون چشم ماهی دیدی از سوی مغاک *

* گر نشستی فی المثل بر سطح دیوارش مگس *

* پایش از فرمی بلغزیدی و افتادی بخاک *

عساگرگردون مأثر از گرد راه اصل شهر را مسخر ساختند و بدست غارت و تاراج از هر چه اسم مال بران افتد ببرد اختند و در قلعه از قبل ولات شام مقبل نام مدبر سرانجام متصدی ضبط و محافظت آن مقام بود و دیو غرورش بمنجنيق تحميق حصن دماغ مسخر ساخت و بخصانت و محکمي حصارش فریفته از راه صواب بینداخت و دران حال که صاحب قران بی همال احتیاط قلعه می فرمود بمنجنيق گردان که در میان آن ساخته بودند و بر افراخته سنگي گران از هوای بغی و طغیان بجانب آنحضرت انداختند و آن سنگ به نزدیک خیمه خاص بر زمین خورد و از آنجا لغزیده باندرون خیمه افتاد شعله خشم خسروانه ازان جرأت و بی باکی برافروخت و یولیع قضا صدور یافت که اطراف قلعه را برامراء بخش کرده حصار را مرکزوار در میان گیرند بهادران ممالک سنان و قلعه کشا بامثال امر مبادرت نموده بیست منجنيق از جوانب آن حصار نصب کردند ازان جمله یکی در همان موضع که سنگ ایشان فرود آمده بود و اول سنگی که ازان انداختند به نیروی دولت قاهره بر منجنيق اندرون آمد و آن را برهم شکست و امثال چنین اتفاقات از اظهوامارات نصر عزیز و فتح مبین تواند بود درین اثنا امیرزاده رستم با

لشکر فارس از شیراز آمده بمعسكر ظفر پناه ملحق شد امراء
و دلاوران رزم آزا از هر طرف جنگ انداخته نقبچيان بكار
داشتند و باندك مدتی حصارى چنان را از جميع جوانب
مجبوف ساخته باره و برج آن را كه از زخم سنگ منجنيق
پراز رخنه گشته بود بر سر چوب گرفتند مقبل ازدهشت آن
واقعۀ مشكل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاد و مكر
كس بپايه سرير اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطراب كرده عرضه
داشت كه از هيبت شكوه سلطنت و جلالت آن حضرت قوت
بيرون آمدن ندارم از راه مسكنت و بيچارگي مراحم
بى كرانۀ پادشاهانۀ شفيع مي سازم كه بنده فرو مانده را
آزاد فرمايبد و از سرخون اين خاكسار بى مقدار كه ريختن
و ناريختن نسبت با بنديگان درگاه عالم پناه تفاوتى ندارد
بگذرند حضرت صاحب قران فرمود كه بعد از تسخير قلعه قرا
آزاد سازم كه اگر پيش از ان لشكر برخيزد و اين حصار
بحصانت و محكمي شهرتى دارد شايد كه بعضى مردم كوتۀ نظر
تصور كنند كه سپاه ما را از كشادن آن عجزى بود * * نظم *
مدارا بدشمن جهان جوى را * نزيبد كه هر كس گمانى برد
روز يكشنبه هفتم صفر سنه (ثلث و ثمانماية) فرمان شد تا نقبها
و آتش زدند و برجها افتادن گرفت از مشاهدۀ آن حال
خوف و هراس در دل اندرونيان استيلاء يافت و اركان ثبات

و قرار مقبل چون برج و باره حصار بیک بار اندام پذیرفت
در زمان قضات و ایام و سادات را با هر چه دست مکنّت
او بآن می‌رسید از انواع تکف و تنسوقات و هراسپ که در
قلعه بود برسم پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده کامگار شاهرخ
را شفیع ساخته بعز عرض همایون رسانیدند که مقبل در مقام
بندگی بندگان این درگاه است و از ندامت گناه خویش
زرد روی و نامه سیاه زبان مسکنّت و انکسار باعتماد و
استغفار کشاده امیدوار است که مرحمت بی دریغ فریادرسی
فرموده او را بجان امان بخشند عواطف خسروانه حضرت
صاحب قران او را بشاهزاده مشارالیه بخشیده شفاعت
ایشان را بکرامت قبول تلقی نمود و زلات همه را عفو فرمود
جماعت فرستادگان دعا گو و ثنا خوان باز گشتند و سر مذهب
و روی نقره و زر را بفرخنده القاب جلالت انتساب آن
حضرت زیور بستند و چون از آن مهم فراغ حاصل شد اردوی
کیهان پوی از غریو کورگه کوچ در حرکت آمد و عذاب توجه
بصوب عذتاب معطوف گشت و آن شهر حصارى داشت بغایت
حصین و از هر دو جانب بیرون و اندرون از سنگ سفید
تراشیده برآورده و خندقى که عمق آن سی گز بود و عرضش
تخمیناً هفتاد گز پیرامین آن حفر کرده و پولی روان بر بالای
آن مویب ساخته و خاک ریزش را که از سنگ بود میجوف

گودانیده چنانچه سوار دروی توانستی راند و تیراندازها
 گذاشته و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار
 انداخت شهری یافتند مشحون بنعمت فراوان و غله و میوه
 بی پایان اما بزرگان و ارباب ثروت و تمییز مجموع گریخته
 بودند و جمعی رعایا دروازه بسته و همانکه موکب همایون
 برسید شهر بسپردند و این هم ضمیمه دیگر فتوحات شد - و
 من الله النصر والتأيید *

گفتار در توجیه موکب گیتی ستان بشهر حلب و فتح آن

حضرت صاحب قران از میا من کمال محبت و صدق و لا
 و تولا که نسبت بادودمان متعالی شان قایل نصرت
 بالربعب مسیره شهر - علیه افضل الصلوات و اکمل
 التکلیات - داشت ازان معنی بحظی وافر و نصیبی کامل
 محظوظ و بهره مند بود و رایت کشورکشایش بهر صوب
 که توجه می نمود بیم و هراس در دل ملوک و سلاطین آن
 جانب بنوعی مستولی می گشت که از غایت دهشت و
 وحیرت محجه صواب از نظر بصیرت ایشان محجوب
 می ماند *

* نظم *
 کسی را که از بیم شد دل زجا * ز حیرت نداند صواب از خطا

از آنجمله درین مدت که اردوی ظفر مآب در حوالی بهستی
و عذاب بود حاکم حلب تمورتاش در قلق و اضطراب افتاد
و بجانب مصر که تختگاه آن ممالک است خبر فرستاد و
از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و اجناد دیار و بلاد شام با
ترتیب و اسباب تمام از هر مقام روی توجه بحلب آورند و
بر وفق این تدبیر که تقدیر بران می خذید شدون که
ملک الامراء دمشق بود با لشکر جرار و تجمل بسیار بحلب
آمد و همچنین از حمص و حمی و انطاکیه و طرابلس و نابلس
و بعلبک و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعة الروم
و سایر قصبات و ولایات آن اطراف و اکناف امراء و
سرداران اهله و ساز مقابله و مقاتله مهیا و آماده داشته
فوج فوج متوجه آن جانب شدند و باندک زمان سپاه
گران و حشری بیکران در حلب جمع آمدند * * نظم *
نهادند رو لشکر پر شغب * زهر مرز و هربوم سوی حلب
زهرسو گروهی فراز آمدند * قضا را بجان پیش باز آمدند
ز اعیان با نام چندین هزار * ز آحاد لشکر برون از شمار
ز اسباب و آیین چه رانم سخن * که هر چند گویم نیاید به بن
و بعد از آن اجتماع تمورتاش که ملک الامراء حلب بود
بمؤید عقل و کیاست از سایر اقوان و امثال امتیاز داشت
با دیگر امراء بساط مشورت گسترد که این سرسری کاری

نیست که مارا دست داده پیش از وقوع این واقعه درین باب تأملی می باید کرد چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولت عظیم دارد و از و اتباع او آثار غریب و امور عجیب بظهور می رسد و تا غایت هر جا که توجه نموده اگر شهر بوده و اگر قلعه آن را فتح کرده و کشوده و هر کس که با او مخالفت ورزیده پشت دست ندامت بدندان دروغ گزیده و جزای آن ببدترین صورتی دیده و کشیده اند یشه کنید که مملکتهای وسیع چون خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و زابلستان و هندوستان تا انتهای دریای گنگ و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان و گرجستان و آذربایجان و دیاربکر با جمیع توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء پادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت نامور باندک زمان استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدار بنوعی قرار داده که شهری را یکی از گماشتگان او با چند نفر از نوکران خود نگاه می دارد و در ایوان و نوران کس را مجال نیست که سر فضولی بنافخن جسارت بخارد و امثال این امور بی تأیید عظیم از جانب حق نتواند بود *

* بیت *

خدائی بود این چنین کارها * خدای آزمائی نباشد روا
آنچه بخاطر من می آید مصلحت آنست که از راه اطاعت
و مصلحت در آییم و سکه و خطبه بنام او بیاراییم و سادات

وایمه و علماء را که غیر ازین طایفه پیش او وقعی ندارند
و سیله سازیم و آنچه توانیم از پیشکشهای لایق و تنسوقات
موافق بفرستیم باشد که بحسن حیل چنان توان ساختن که
روی توجه ازین دیار بگرداند و این مملکت سلامت بماند *

* منقوی *

* که آن صاحب تاج و شمشیر و تخت *

* روان کرد رایت به نیروی بخت *

* قوی دولت و نیز گردن کش است *

* که خشم سوزنده چون آتش است *

* نباید که آن آتش آرد شتاب *

* که نه نشیند آنگاه بدریای آب *

و چون تموراتش این سخنان تقویر کرد و جمعی که از خرد
و کاردانی بهره بیشتر داشتند رای او را استکسان نمودند
که طریق صواب همین است و غیر ازین نه لیکن اکثر ایشان را
بتخصیص شدون حاکم دمشق را دماغ پندار از بخار غرور
آشفته بود و بخت گران خواب بر بستر چهل و غفلت خفته
گفتار او را که را هی بمامن نجات و سلامت می برد واقعی
نهاد و زبان لاف بهر گونه گزاف برکشاد که من هاب خاب
هر که دل بتوساند از یافتن مواد محروم ماند این مملکت
بدیگر ممالک که تو بر شمردی چه نسبت دارد شهرهای

ایشان را از گل و خشت برج و باره می باشد و حصارهای
ما مجموع از سنگ خاره و از جمله درین دیار چندین شهر سنگین
پراز دخیو و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که
اگر یکی از ان خواهند که بجنگ بستانند بسالها میسر نگردد
و این چه وهم بی جایگاه است که بخاطر خود راه داده اید
و اگر اندیشه شما از کثرت ساز و سلاح ایشان است و بسیاری
سپاه و لشکریان درینها نیز بحمد الله تعالی بسی تفاوت است
میان ما و ایشان کمانهای ما دمشقی است و شمشیرهای
ما مصوری و نیزه های ما عربی و سپرهای حلبی و درین
مملکت بغیر از شهرهای معظم شصت هزار قصبه و دیه در
قلم آمده اگر از هر موضعی یک دو نفر مرد بیرون آیند لشکری
جمع شود که در هیچ عرضه گاه نگنجد و با این همه پناه گاه
ایشان ریسمان است و کرباس و حصارهای ما سنگ تراشیده
از کفکرة تاباس و چون قلم تقدیر بویل و ثبور آن سرگشتگان
تیه جهالت و غرور جریان یافته بود هر چند نمودن تاش و بعضی
مردم زیرک مبالغه کردند که مآل جنگ و جدال کس نمی داند
که بچه رسد و نسیم نصرت و فیروزی معلوم نه که از مهت
غیب بکدام طرف و زد طریق مجاملت و مصالحت سپردن
و کار خود برفق و مدارا پیش بودن بسلامت و نجات
نزدیکتر می نماید *

* نظم *

- * شنیدم ز دانای فره‌نگ دوست *
- * که در کارها رفیق و نرمی نکو است *
- * به نرمی چو کاری توان برد پیش *
- * در شتی مجوید ز اندازۀ پیش *

جماعت مغروران بر فکر فاسد خویش اصرار نه — و ند که در
امثال این وقایع ثبات و تهور و مردانگی بکار آید که از عجز
و بد دلی و کسل جز فساد و فتور و خلل چیزی نکشاید و بعد
از گفت و گوی بسیار امر بران قرار یافت که از شهر بیرون
نروند و پشت استظهار بحصان حصار باز داده شهر را بزخم
تیر و ناوک از تعرض معارضان نگاه دارند * * نظم *

ببارو بر آیم با تیر و سنگ * برانیم خصم ار بود چون نه‌نگ
کمان گوشها سوی گوش آوریم * ز پیکانها خون بجوش آوریم
بسازیم رزمی بروز ستیز * کزان باز گویند تا رستخیز
و ازین جانب صاحب قران گیتی ستان بالهام دولت ثابت
ارکان از عتاب کامران و کامیاب نهضت فرمود و بعد از
یک دو کوچ شش هفت فرسخی رکاب تمکن و وقار گران کرده
عنان سیر کشیده میداشت و هر روز مقدار نیم فرسخ به تخمین
کوچ می فرمود و بعد از نزول فرمان واجب القبول نفاق
می یافت و گرداگرد معسکر ظفر قرین خندقی می کشدند
و از تورها حصار گونه پیرامین آن می کشیدند چنانکه یک

روژه راه بیک هفته قطع کرده شد و در هر منزل شرایط حزم و احتیاط مرعی گشت مخالفان چون بر لطایف تدبیرات آن حضرت وقوف نداشتند پنداشتند که ایشان را بیمی رانندیشه هست و آن قوت و شوکت ندارند که زود زود پیش توانند آمد و بدین سبب دلیر شدند و از آن رای که فی الجمله بصواب نزد یکتربود تجاوز نمود و باقدام تهور از شهر بیرون آمدند و خیام او هام خطا فرجام بهوای سودای فاسد و خیال خام برافراشتند *

* بیت *

* کسی را که دولت بگردد ز راه *

* براهی شتابد که افتد بچاه *

روز پنجشنبه نهم ربیع الاول موافق لوی پل رایت گیتی فروز سایه قرب وصول بحوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با نوکری چند خاصه بقراول دشمن رسید و با وجود آنکه بغایت غلبه بودند بی اندیشه برایشان تاخت و باول حمله سواری را از پشت زمین بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورد و نوکرانش نیز داد مردی و مردانگی داده دو کس را بگرفتند و باقی لشکر چون آن دست برد بهاد رانه که هرگز مثل آن ندیده بودند مشاهده نمودند مجموع رو بگریز نهادند *

* نظم *

* چون بر افروخت فتنه آتش جنگ *

* حلبی شیشه شد حریفان سنگ *

* جز شکستن چه باشدش چاره *

* حلبی چون فتد برو خاره *

و در همان روز امیرزاده ابا بکر با شصت کس پیش رفته لشکری
گران به مقابله ایشان در آمدند و جنگی عظیم در پیوست
بعد از کوشش بسیار از طرفین بساط محاربه بقایم بریختند
و هر کس بمحل خود بازگشت روز دیگر بعضی از بهادران
لشکر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان باستاداند
و کس را مجال آنکه یک قدم پیش تواند نهاد ندادند سیوم
روز چون افراسیاب شرقی انتساب آفتاب تیغ ظفر تاب از نیام
ظلام بر کشیده بمیدان خرامید و سپاه بی شمار کواکب را که
از اول شام تا آخر بام مصروفیروزه حصار چرخ دوار مرکز
اعلام شوکت و احتشام ایشان بود روز بقا بشب رسانید *

* نظم *

سیوم روز کافراسیاب سپهر * بر فروخت از جانب شرق چهر
دلیران شامی انجم تمام * بجستند از بیم زرین حسام
حضرت صاحب قران به بر نشستن سپاه نصرت قرین و بر
افراشتن رایات رزم و کین فرمان داد *

* نظم *

بجنبید لشکر ز که تا بیه * گران گشت یال یلان از زره
پراز شیرو شمشیر شد رزمگاه * ز آهن قیایان زرین کلاه

برآمد ز کوس و کورگه غویو * ز بیم آب شد زهره نره دیو
و بر حسب رای ممالک آرای و فرمان قضا جریان ضبط
و ترتیب لشکر بر نغار بعده جلالت و اقتدار امیرزاده
میرافشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتی از اعظم امراء
و نوپینان مثل امیر سلیمان شاه و دیگر امراء نامدار قرار
یافت و در قنبل امیرزاده ابا بکر بود *
* نظم *

* بر آراست شهزاده کامگار *

* سپاهی ز کثرت برون از شمار *

* گروهی ز جان گشته جویای کین *

* بر ابروی مردی در افکنده چین *

و در چرنغار سلطان محمود خان و امیر جهان شاه و دیگر نوپینان
عالیشان و امراء تومان بنسق و سامان سپاه کشورستان قیام
نموده آثار شهادت و صراحت بظهور رسانیدند و در قنبل
ایشان سلطان حسین بود *
* نظم *

شد آراسته لشکری بیکران * یل و پردل و دروغا جانستان
همه پیشه رزم را نره شیر * بدریای هیچاننگ دلیور
و قلب سپهر اشتباه در سایه چتر آفتاب پناه حضرت صاحب
قران از کثرت اصناف و افراد انسانی و حیوانی و بسیاری
اهله و ساز جهانپانی و ملک ستانی جهانی ثانی می نمود
و از جمله اسباب ابهت و مهابت صف پیلان کوه شکوه از

بقایای غذایم و فتوحات غزو دیار هند و دهلی بآیینی
آراسته شد که ارکان تمکن و استظهار مخالفان چون دیوار
سست بنیان از صدمه پهلوی پیلان بلرزه در آمد * * نظم *

* سوار آهـنـین باره بد سه میل *

* همه برج آن باره از زنده پیل *

* همه پشت پیلان پولاد تن *

* پر از آتش انداز و ناوک فکن *

* در آورده خرطوم پیلان بهم *

* چو ماران خم اندر فکند بهم *

و هنگام ترتیب لشکر مور شمار شیرشکار و تعیین مواضع
شاهزادگان بزرگوار و امراء رفیع مقدار یرلیغ مطاع
لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان سوار از مردان کار
بر بالای پشته که بر طرف راست معرکه واقع بود باستند قرار
برافکه لنگر و قار گران دارند و از جای خود بهیچ حال
حرکت ننمایند و اگرچه دشمنان انهمام یافته بیکبار رو بفرار
آرند و از آن جانب سپاه و اجناد حلب و شام با کثرتی وافر
و تجمعی تمام میمفه و میسره و قلب مرتب ساختند و صفها
بر کشیده رایب عناد و استبداد بر افراختند * * نظم *

* سپاهی مرتب بآیین و ساز *

* همه تند و گردن کش و سرفراز *

- * گروهی که هریک به پندار خویش *
- * گه کین بُد از رستم زال بیش *
- * یکایک ز مودی بهنگام حرب *
- * فیره بوده از شیر غران بضرب *
- * بهمیز خاریده پهلوی بور *
- * به نیزه دودر کرده سندان بزور *

و چون از جانبین کوس و تبیره درخروش آمد و سوزن
انداختند خون حمیت در رگ مودی بهادران جوش زدن
گرفت *

- * بکوه اندر از کوس کین ناله خواست *
- * ز پیکان در ابر آهنین ژاله خواست *
- * سواران شد آمد فزون ساختند *
- * یلان از کمینها برون تاختند *
- * ز خون غیبها لاله کردار گشت *
- * سندان ارغوان تیغ گلزار گشت *
- * زهر گوشه آویزشی سخت بود *
- * سرکار با گودش بخت بود *

در برنغار امیرزاده ابا بکر با سپاه نصرت شعار کوششهای
مردانه نموده میسیره مخالف را بعون الهی چون شکنج زلف
بنفشه مویان از باد صبح گاهی برهم شکستند *

* نظم *

* مظفر اجا بکو فیروز جنگ *

* در آمد بمیدان کین بی درنگ *

* جهان گشت بر جان خصمان بنفس *

* فگندند یک سر سلاح و درفش *

* بسر بر شده خاک و خون خود و ترک *

* بکف تیغ شان گشت منشور مرگ *

و بهادران جرنجار به نیروی مردی سلطان حسین و امیر

جهان شاه میمنه دشمن را فرو ریخته پراگنده و مقهور

ساختند * نظم *

* چو سلطان حسین آن پل نیزه دار *

* بر آورد از اعداء بمردی دمار *

* یکی خواست زنهار و دیگر ریخت *

* گریزنده هر سو همی رخت ریخت *

* یکی ترکش افگند و دیگر کلاه *

* گریزان گرفتند بی راه و راه *

و دلیران جلالت آیین در قلب ظفر قرین داد دلاوری

و مردانگی داده نوک پیکان و سفان را در دیده و سینه معاندان

نشانند و پیلان خورنق ران جودی بزیان را پیش راندند *

* نظم *

* زخم کرده خرطوم پیلان کمند *

- * بیالِ یلان اندرا فگنده بند *
- * ز دندان بزخم آتش انگیختند *
- * همه خاک با خون بر آمیختند *
- * یکی را دندان بر افراخته *
- * یکی را بزیر پی انداخته *

شدون و نمودنِش را از مشاهده آن حالات ارکان نمکن
و ثبات تزلزل پذیرفت و عذاب خوف بصوب گریز یافته رو
بدروازه منقوصه نهادند و تمام لشکر مخالف متفرق و پراکنده
گشته اکثر روی فرار بدمشق آوردند و فوجی از عساکر منصور
بتگامشی ایشان رفته بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و بعضی را
فروود آورده اسب و اسلحه بستند چنانچه از کثرت و اجتماعی
بآن انبوهی و بسیاری بغیر از یک سوار که گریخته خبر این
واقعۀ بدمشق رسانید کس بسلامت نرفت * * نظم *

سُبک رزم جویان بشمشیر تیز * فگندند در شامیان رستخیز
ز چند ان سیه یک دلاور نماند * کراتن بد از خیل شان سر نماند
بر آمد ز شرق ظفر صبح کام * شده روز فرمان ده شام شام
و چون لشکر حلب انهمام یافته روی فرار از اضطرار باندرون
شهر و حصار آوردند در شارع شهر و دروازه ازدحامی واقع
شد که کس را مجال گذار نماند و عساکر گردون مآثر از عقب
ایشان لجام ریز روان شده بهر که میرسیدند به تیغ کیان

میگردانیدند لاجرم از غایت هول و هراس چندان خلق در
خندق ریختند که از اسپ و مرد مالا مال شد و تا نزدیک
طاق دروازه بر بالای یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام
آن راه چندان خلائق بر یکدیگر ریخته تلف شدند که اگر کسی را
بندرت گذار میسر میشد پیاپی بر بالای افتادگان می گذشت *

* نظم *

* چه بر مرد اسپ و چه بر اسپ مرد *
* بد افتاده هر جای پر خون و گرد *
* همه دل خدنگ و همه مغز چاک *
* همه جامه خون و همه کام خاک *
* یکی درع در بر سراز گرز پست *
* یکی بی سر افتاده خنجر بدست *

فوجی از لشکر منصور بغارت اردوی ایشان که بخیال فاسد از
شهر بیرون زده^(۱) بودند مبادرت نمودند و هر چه یافتند
تاراج کردند *

* سرآورده و خیمه و خواسته *
* سلاح و ستوران آراسته *
* همه گرد کردند از اندازه بیش *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجای - زده -

(رفته) است *

* جدا هر کسی برده از بهر خویش *

و گروهی از بهادران و انبوهی از دلاوران روی جلالت
بتسخیر شهر آوردند و در همان روز شنبه یازدهم ربیع الاول
هفده (ثلاث و ثمانیة) شهر را به نیروی دولت قاهره مسخر
گردانیدند *

* نظم *

* وزان پس بغارت نهادند روی *

* فدا دند در شهر و بازار و کوی *

* برافروخت گوئی بجنّت سعیر *

* چه حور و چه ولدان که گشتند اسیر *

* بشهر اندرون اسپ و استر نماند *

* سپه هر چه از چارپا بد براند *

* نهان و آشکار آنچه در شهر بود *

* سراسر بتاراج بردند زود *

* چه از زر چه از دیبۀ هفت رنگ *

* ز آرایش بزم و از ساز جنگ *

* بسی جامه و زیور پر بها *

* پر از گوهر قیمتی در بها *

* ز زرینه آلات و سیمین ظروف *

* نه چندانکه یابد بران کس وقوف *

* ز نقد و ز اجناس و هر گونه چیز *

* که باشد بنزد یک مردم عزیز *

گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن

چون شدون و نمور تاش از مدمه پرخاش بهادران لشکر
منصور بشهر گریختند از بیم جان روان بقلعه درآمدند و چه
قلعه کوهی معمول از سنگ خارا سر باوج قبه خضراء کشیده
و در دامش خندق بیعرض سی گز پر آب بآب رسانیده
چنانکه اجراء کشتی بران آب اگر خواستندی متمشی گشتی *

* نظم *

* زبالاش گفتی که در ژرف چاه *

* فلک چشمه و چشم ماهی است ماه *

* بسالی شدی مرغ ازو بر فراز *

* ب ماهی رسیدی سوی زیر باز *

و خاکریز قلعه از بن خندق تا بدیوار حصار مقدار صد گز
به تخمین و بنوعی دند و نیز ساخته و پرداخته که پیاده را
صعود بران اصلا میسر نشدی شدون و نمور تاش پشت استظهار
بحصانت و محکمی حصار باز گذاشتند و رایتِ نمرود و استکبار
دگر بار برافراشتند و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده
هیارو و برجها تاختند و غریونقاره و کوس در عالم انداختند
نقط بازان از هر طرف دستِ نجلد برکشادند و رعد اندازی

• آغاز نهادند •

• نظم •

* ز کین ابروی شامیان چین گرفت *

* سرِ باره از نیزه پر چین گرفت *

* بپوشید باران سنگ آفتاب *

* ز پیکان فرو ریخت پَرّ عقاب *

صاحب قران گیتی ستان بسعدت و اقبال بشهر در آمد و در

برابر قلعه نزول عظمت و جلال فرموده بر مسند سلطنت

و فرمان روائی متمکن شد و حکم واجب الامثال بصدر

پیوست تا عساکر گردون مآثر پیرامون خندق فرود آمدند

و بزخم تیر هیبت صغیر نکد اشتد که کس را از مخالفان مجال

آن شود که سرازیر و باره بیرون توانند کرد * • نظم •

* شد از گرد ره شست^(۱) گردان گره *

* دهان کرده سوفارها بر زره *

* ز زاغ کمان گشته پَرّان عقاب *

* دل دشمنان دیده شد تیر خواب *

و بر حسب فرمان قضا جریان نقبچیان چیره دست ببازوی

قوت و توان حوالی خندق را غربال مثال سوراخ کردند

و باستظهار دولت قاهره پایدار و حمایت جمعی از بهادران

(۱) در جمیع نسخ موجوده - شست - بضاد است و آن

جلادت آثار بعد از آب خندق بکشدند و بکار مشغول شدند *

• بیت *

کمربستی بسته پیشه وران * بکشادند زخم تیشه وران
و دران حال پنج دلاور از سرجان برخاسته بهای تهور از
دروازه قلعه بیرون آمدند و حزم را مرعی داشته سرطنبانی
که در بالای حصار بدست مردم بود بر میان خود بستند تا
در تندی خاک ریز بزیور آمدن و بر آمدن بی وهم توانند
و تیغ کین از نیام انتقام بر آورده بسوی نقب شتافتند
بهادران لشکر مقصور که با نقبچیان بودند از نقب بیرون
آمدند و همه را بزخم نیز بپنداختند *

* دو خم کمان کاف و زه دال شد *
* خدنگش عقاب سبک بال شد *
* بهر کس که منقار او می رسید *
* روان مرغ جانش ز تن می پرید *

اهل قلعه از سهم آن دست بود چون بید بلمزیدند و ایشان را
بطناب بالا کشیدند و بعد از آن کس را یارا نبود که از سوراخ
برجها نگاه کنند تا به بیرون آمدن چه رسد و همگان را یقین
گشت که کار این دولت روز افزون امریست آسمانی و حاصل
ستیزه و عناد با آن خسارت است و پشیمانی حضرت صاحب
قران کس را بوسالت پیش ایشان فرستاد با مکتوبی

مضمونش آنکه نباید ملک منان - جل سلطانہ - جهان را
 مسخر فرمان ما کرده است و عنایت از لی بقدرت لم یزلی
 ممالک عالم را بقبضه اقتدار ما سپرده نه حصانت قلعه
 و حصار لشکر ما را مانع میشود و نه کثرت سپاه و اسباب
 نکابت خشم ما را دافع اگر بر جان خود رحم کنید شما را
 به بود و اگر نه در خون خود و اهل و عیال سعی کرده باشید
 و وزیر و وبال آن اندوخته اهل قلعه را چون چاره نبود
 ضرورت دامن گرفت و دست قضا گیر بیان شدند و ثمراتش
 با سادات و قضات و ائمه و اشراف مملکت کلید قلعه و مفتاح
 خزاین برداشته دروازه باز کردند و با اقدام اضطرار و انکسار
 بدرگاه عالم پناه آمده روی عجز و مذلت بر خاک نهادند
 و بربلیغ مطاع واجب الاتباع بنفاد پیوست شدند و ثمراتش
 و قریب هزار نفر را از سرداران و لشکریان که با ایشان در
 قلعه بودند بر قومانات قسمت کرده مقید ساختند و چون قلعه
 با آن حصانت و متانت از جلالت و تیز جنگی بهادران فتح
 آیین خجالت یافت بعضی کنکرها می آن بمیتین قهر کفده
 چون سر خجالت زدگان در پیش افتاد و رای عدوبند جهان
 کشای ایمن بوغا دوات دار را که در قلعه گرفته بودند بمصر
 پیش پسر برقوق فرستاد و پیغام داد که شدند و ثمراتش
 در دست بندگان ما اسپرند و خلاص ایشان موقوف برسیدن

انلمش است باین جانب او را بزودی بفرست تا از سرِ خون
اسیران درگذشته ایشان را آزاد کنیم و بگذاریم و او را
بموعدهی معین بَلْجَارَ فرموده بتعجیل روان ساخت و بقصد
تفرج و احتیاط بقلعه درآمد و بعد از دو روز بیرون فرمود
و امیر جهان‌شاه بر دروازه قلعه نشسته بضبط اموال مشغول
شد و از غنایم قلعه که مالا مال بود از خزاین قدیم که سلاطین
بروزگار ادخار نموده بودند و از کوایم اموال و اسباب جدید
که اهل شهر درین مدت آنجا کشیده بودند چندان نقد و جنس
بتحت ضبط نواب کامیاب درآمد که از حیز شمار و حساب
بیرون بود و چنانچه از هم ملوک و شیم پادشاهانه زیبد *

* بیت *

که جهان را به تیغ بستانند * بسر تازیانه بخش کنند
مجموع آن غنایم با مراء و لشکریان ارزانی داشت
و اغرق و ائقال را با خزاین و اموال در قلعه حلب بگذاشت
و سید عزالدین ملک هزارکری و شاه شاهان که والی سیستان
بود و موسی نوی بوغا و سلطان محمود و پسر بیان نمود
آق‌دوغا و سلطان ملک و مراد قوچین و پاینده جور و شیخ عمر
نواجی را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و بعد از بانزده

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) است (۲) چنین است

در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - نوی - (طغا) دیده شد *

روز توقف در آنجا روی عزم خسروانه بنسخیر دیگر بلاد شام
آورد و من الله العون والتأييد انه ولي حميد *

گفتار در تسخیر شهر و قلعه حمي و ذکر فتح حص
حضرت صاحبقران دران اران که اردوی کیهان پوی بظاهر
حلب نشسته بود امیرزاده پیر محمد عمـرشینخ و امیرزاده
ایابکر و امیر سلیمان شاه و امیر سونجک و دیگر امراء برسم
مذقلای بایلغار بجانب حمي فرستاد و ایشان چون بآنجا
رسیدند حصار شهر به نیروی دولت قاهره بکشادند اما فتح
قلعه اندرون شهر بواسطه آنکه بغایت حصین و مستحکم بود
در توقف افتاد و چون رای کشور گشای عالم آرای از انعام
قضیه حلب بر حسب دلخواه دولت خواهان فراغ یافت
رایت فتح آیت در ظل حمایت تایید الهی بصبوب حمي
روان شد و در اثناء راه سه چهار قلعه که دران حوالی
و نواحی بود بصدمة جلالت عساکر گردون مآثر مجموع
مسخور گشت و چون چتر فرقد فرسای سایه وصول بران دیار
افداخت و اهل قلعه حمي از بالای حصار شکوه شوکت
و کثرت معسکر ظفر پناه از دور مشاهده کردند بغیر از اطاعت
و انقیاد چاره ندیدند و از سر ضرورت هر چه دست ممکنست
ایشان بدان میوسید از پیشکش و تہوکات برداشتند و بیای
ضراعت و خضوع از قلعه بیرون آمده پناه بشاهزادگان و امراء

که پیشتر آمده بودند بردند و ایشان را شفیع ساخته امان
خواستند مراحم پادشاهانه از خون ایشان درگذشت
و مجموع غنایم و فتوحات آن دیار بشاهزادگان و امراء مذکور
ارزانی داشت و مدت بیست روز در اینجا توقف فرمود تا
لشکر در عین رفاهیت بفرغت استراحت نمود و چهارپایان
از تعب سیر پیاپی برآسودند و در آن مدت دیوان خانه
جهت نزول آنحضرت بناکرده با تمام پیوست و شاهزادگان
و امراء و ارکان دولت نیز از برای خود خانهها پرداختند

* بیت *

* بیک دو هفته که اردو مقیم گشت آنجا *

* شد آن مقام چو شهری پر از مقام و بنا *

بعد از آن امراء بر حسب تدبیر خویش مصلحتی اندیشیدند
و بعضی عرض همایون رسانیدند که لشکر مذکور قریب دو سال
است که در سفرند و پیوسته تا غایت راه پیموده اند یا در
مقابل مخالفان در حرب و ضرب بوده و دشمنان با سپاه بسیار
و اسبان آسوده در خانهای خود نشسته اند اگر رای عالی
صواب داند از اینجا بساحل دریای طرابلس کشیم و این زمستان
لشکریان در اینجا استراحت نمایند و چهارپایان بپاسایند
و اول بهار از سر قوت و اقتدار روی توجه بقلع و قمع دشمنان
آریم نقد این تدبیر هر چند در نظر صیرفی خرد که ناقدیست

بصیر سره می نمود اما بر محک ضمیمه منیوالهام پذیر صاحب

قران جهانگیر تمام عیار نبود بدان التفات نه نمود * * نظم *

* شه شیرو دل خسرو پیل تن *

* دران داور می گفت باخویشتن *

* صواب آن چنان شد که آرم شتاب *

* که آرم دشمن نباشد صواب *

و از عزایم خسروانه رایت فیروزی نشانه روانه صوب حمص

گشت و یکی از امراء بزرگ بوسم قراولی پیشتر بشهر رسید

و از خیر اندیشی و نیک خواهی خلایق مضمون انی لکم

نذیر صبین بادا رسانید و اهالی آنجا را از و خامت عاقبت

بفرسانید و چون هوای آن دیار از غبار موکب گردون اقتدار

مشکبار شد اصول و اعیان حمص کمر مطاوعت و بندگی بسته

با پیشکش و نثار بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافتند

و مراسم خاک بوسی بتقدیم رسانیدند لاجرم آفتاب عاطفت

آنحضرت از اوج برج نصفت و مرحمت پرتو امن و امان بران

ملک انداخت و علی اکبر را داروغه و حامی ایشان ساخت

* بیت *

نصیحت شنودند از آموزگار • شدند از بلای عنا رستگار

گفتار در فتح قلعه بعلبک

صاحب قران گیتی ستان بسعادت و اقبال از حمص

نهضت فرموده با سپاه ظفر طلایه نصرت یزک متوجه شهر
 بعلبک شد بعد از قطع یک منزل حوالی نمک زاری مضرب
 خیام نزول همایون گشت و در آنجا فرمان قضا جریان بنفاد
 پیوست که فوجی از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب
 صیده و بیروت بایلغار روان شوند و چون رایت نصرت شعار
 به بعلبک رسید مردم از نظاره حصار آن شهر در تعجب
 افتادند چه آنرا از سفکهای بغایت بزرگ برافراشته اند
 چنانکه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بطرف باغستان
 احتیاط کرده بودند از یک طرف بیست و هشت گز بود و از
 طرف دیگر شانزده گز و ارتفاعش هفت گز بگز شرع و بعلبک
 بواسطه غرابت حصار و بلندی عمارات در افواه مردم
 چنانست که از مستحکمات حضرت سلیمان علی نبینا و علیه
 الصلوة والسلام است و عاملان یعملون له ما یشاء من
 محاریب و تمانیل بتعمیر آن قیام نموده اند - والله اعلم
 بحقیقة الحال - و با این همه از فرد دولت فیروزی اثر بی هیچ
 زحمتی مسخر شد و از بسیاری غله و میوه و هرگونه نعمت
 لشکریان را سعتی عظیم روی نمود و بر حسب حکم واجب
 الاتباع که از موقف جلال مدور یافت امیر شیخ نورالدین
 و امیر شاه ملک و امیر سونچک و دیگر امراء با سی هزار

سوار متوجه دمشق شدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

بجانب دمشق

چون بعلبک نزدیک کوه واقع شده و در آن هنگام
زمستان در آمده بود و پروت هوا اشتداد یافته و برف
و باران باریده در آنجا توقف بسیار نرفت و رایت فتح آیت
در روز یکشنبه سیوم جمادی الاول که آفتاب بششم درجه
جدی رسیده بود از آنجا نهضت نمود و بعد از قطع یک منزل
بقصد زیارت روضه مطهره نوح نبی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام بمرکز نزول فرمود و بعد از حیات آن سعادت
و استفاضت انوار یمن و برکت روی توجه بدمشق آورد
و در آن اثنا جماعتی از عساکر منصور که بصوب صیده و بیروت
رفته بودند آن اطراف و نواحی را ناخت کرده سالم و غانم
با بسی غذاییم بموکب گیتی کشای پیوستند و درین مدت که
اهالی شام از توجه صاحب قران گردون غلام آگاه گشته بودند
چون مستقر سریر سلطنت آن ممالک مصر است امراء و اعیان
همواره اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که در آن وقت
صاحب تخت مصر او بود می‌رسانیدند و پیوسته او را بر
عزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریض می نمودند تا
باغواء ایشان از راه صواب بیفتاد و بتربیب و تجهیز لشکر

مشغول شد و سپاه گران و کثرت بی پایان جمع آورد
 باشوکتی تمام و نجمی بیش از اندازه ادراک عقول و اوهام
 متوجه شام گشت *

- * برافراخت فرمان ده مصر و شام *
- * ببازوی کین رایت انتقام *
- * روان جمع کرد از سر اقتدار *
- * سپاهی بکثرت فزون از شمار *
- * گروهی دلاور که هنگام جنگ *
- * برآوردند دندان ز کام نهنگ *
- * چو بندد بگله و غاکله گرد *
- * شب وصل دانند روز نبرد *
- * همه یک دل و وقت کین جمله دل *
- * همه آهنین جنگ و آهن کسل *
- * چو زین سان سپاهی گوان جمع یافت *
- * عذبان عزیمت سوی شام یافت *

و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه شرایط حزم
 و لوازم تحفظ و احتیاط بجای آورد و بغریب امانی کاذبه بنیاد
 مکرری نهاد و شخصی مزور زبان آور فتان را که از تلبیس
 و زرق بصورت اهل فقر برآمده بود و دوا جاهل فدائی همراه
 او کرد و هر يك را خنجرى زهر آلود داده برسم رسالت

پیش حضرت صاحبقران فرستاد تا مگر هنگام گزاردن پیغام
فرصتی یابند و غدیری سگالند و چون آن حضرت بحوالی
دمشق رسید آن مفسدان مکار ملعون بموکب همایون پیوستند
و بی دهمشت روی تزویر بهایه سریر خلافت مصیر نهادند که
رسالت بگزارند و بدان بهانه کام خود برآرند و با وجود آنکه
ایشان را چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داد
و مجال یافتند از میامین حفظ الهی که پیوسته حارس ذات
همایون آنحضرت بود فرصت نیافتند تا از قوت دولت قاهره
حال حیل و شراندیشی آن بی باکان بد نهاد در خاطر خواجه
مسعود سمنانی که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود
افتاد و چون ایشان را گرفته بکاویدند دشمنهای زهرآلود در
ساق موزه داشتند بدبختان را چاره نماند و مقدم شان
بضرورت صورت قضیه چنانچه بود باز راند * * بیت *

اگر فتنه گیرد سمک تاسماک * چو ایزد نگه دارد از بد چه باک
صاحب قران کامگار و ظایف شکر و سپاس پروردگار بجای
آورد و ملات و صدقات بمستحقان رسانید و بزبان صواب
نشان که ترجمان ملهم دولت بود بیان فرمود که بقواعد و آیین
سلاطین کشتن ایلچی رسم نیست اما این شخص که با نفسی
چنین بی باک و شریر صورت ارباب کمال بتزویر بر خود بسته
بغایت مفسد است و فتنان و ابقاء او هم او را و هم دیگران را

محض وبال تواند بود و عین خسران ببابران فرمان شد تا بحکم
ولا یحیی المکر السی الا باهله او را بهمان کارد زهر
آلود که با خود داشت کار بساختند و زمزمه نغمه *

* مصراع * اگر بار خار است خود کشته *

در گوش جان انداختند و جیفه مردارش از برای عبرت دیگر
بدانندیشان بسوزانیدند و رفیقان دو گانه اش را خون بخشیدند
و گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند
و بسعادت و اقبال سوار گشته عساکر گردون مآثر را ترتیب
داده روی توجه بشهر دمشق نهادند و دامن پشته که بقبه سیار
اشتهار دارد مضرب خیام معسکر ظفر قرین گشت و رعایت حزم
را پیرامن لشکر خندق گذدند و بچپر و منذ و استوار کردند
و صاحب قران متعالی مکان ببالا پشته برآمد و سواد شهر
و ظاهر آن را بنظر احتیاط در آورده اشارت فرمود که قراولان
بازوی جلالت بجنگ بکشایند و هم از گرد راه دست بردی
بمخالقان سرکش نمایند بر حسب فرموده امیر سونچک
با دیگر قراولان مسابقت نمودند و از جمله صابین نور بهادر
و دانه خواجه پسر اپاجی و توکل باورچی و الطون بخشی
و تکل پسر نموک قوچین پیش رفته بباد حمله آتش پیکار
برافروختند و چون نیران محاربه بالا گرفت از طرف دست
راست سید خواجه شیخ علی بهادر و از دست چپ امیرزاده

رستم بمدد ایشان رانده داد مردی و مردانگی دادند * نظم *

* غو کوس و نای نبردی بخاست *

* زمین کرد شد کشت با چرخ راست *

* جهان نعره مرد جنگی گرفت *

* خور از رنگ خون چهره زنگی گرفت *

و چون صبح تیغ آفتاب التهاب از مطلع شجاعت سپاه مشرقی
انتساب برآمد قراول لشکرشام روی اضطرار بمغرب فرار
و انکسار نهادند و بهادران بهرام انتقام بحسام خون آشام
بسیاری از ایشان را روز حیات بشام ممات رسانیدند
و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه ظفر پناه آوردند و قهرمان
قهر بر بختن خون دشمنان فرمان داد و ایشان و شدون
و جماعت بندیان را که از حلب آورده بودند همه را به تیغ
سیاست بکدرانیدند و در همین شب از لعبت بازی چرخ
شعبده باز صورتی غریب روی نمود و امری عجیب واقع شد
امیرزاده سلطان حسین در حال سکر و غلوائی مستی بوسوسه
و فریب جمعی تاجیک مفسد روی جسارت از صوب صواب
و سداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شامیان را ازان
حال صبح شادمانی از کوه اندوه برآمد و او را بآیین سلاطین
بشهر بردند و مقدمش را بتعظیم عظیم و اکرام تمام تلقی نمودند
و فرج حاکم مصر موافقت او را فرج بعد الشدة انگاشت و از

دقایق اجلال و تبجیل سرموئی فرو نگذاشت و از نوکران سلطان حسین براتخواجه و ادوک امیرشاه ملک را ازان حال آگاه گردانیدند و او صورت واقعه را بمسامع علیه رسانید و چون روز شد اردوی کیهان پوی کوچ کرده روان شدند و بطرف قبلی دمشق که صوب کنعان و مصر است و صحرائی کشاده مقدار یک فرسخ راه برفتند و فرود آمدند و برحسب حکم واجب الامتنال درگرد اردوی خجسته نزول فرخنده ارتحال از جمیع جوانب حصاری ببالای شخصی بلند قامت از سنگ برآوردند و در پیرامن آن خندقی حفر کردند و قراولان بهرطرف روان شدند و از تومانات و هزارجات پیاده و سوار بچند اول بیرون آوردند که تا شب پاس دارند و بعد از دو روز حضرت صاحب قران پادشاه پوران را برسالت پیش حاکم مصر فرستاد محصل پیغام آنکه آثار حزم و عزم ما در کارها دانسته اید و علوهمت ما در تحصیل مطالب و اتمام مقاصد و مآرب شناخته و عاقلان دانند که دامن گیر مردان در امور غیرت است و حمیت اگر پادشاه است و اگر رعیت و مقصود اصلی پادشاهان از کشیدن لشکر و کشادن کشور با آن همه خوف و خطر رعایت ناموس است در حال و بقا و ذکر جمیل در مال نه مجرد جمع مال و تکثیر منال

* بیت *

* همه کار جهان ناموس و نام است *

* وگرنه نیم نان روزی تمام است *

بکرات اتمش را طلب داشتیم و فرستادید و دران جزوی
قضیه چندان تعلل و تاخیر کردید که دست حمیت عنان
عزیمت ما بایفجانب تافت و بسی خرابی و خلل باحوال
و اوضاع مردم این مملکت راه یافت *

* بیت *

گراز کوه پر سی بیابی جواب * که شاخ خطا میوه ندهد صواب
با این همه اگر اتمش را ارسال نمایید و سکه و خطبه بالقاب
ما بپارایید تا بساط نزاع در نور دیده شود و بر خود رحم
کرده باشید و بر اهالی این دیار و گونه لشکر جرار خونخوار
ما را قتل مخالف و قهر دشمن و شهر گرفتن و کندن رسم معهود
است و غایت مقصود *

* طریق مدارا و راه ستیز *

* کزان امن خیزد و زمین رستخیز *

* نمودم بتو عقل را کار بند *

* وزین هر دو ره کن یکی را پسند *

و چون فرستاده بایشان رسید برخلاف گذشته مقدم او را
باعزاز و اکرام پیش آمدند و مراسم ترحیب و تعظیم بجای
آوردند و چون دران دیار آتش بازی و رعد اندازی
بسیار می ورزند و آن را پیش ایشان وقتی هست غلبه ازان
طایفه مردم را جمع آوردند و در نظر او می گذرانیدند و آن

را اظهار قوتی و شوکتی تصور میکردند و حال ایشان دران
قضیه بر سبیل تمثیل از قبیل مضمون این بیت بود بحقیقت *

* بیت *

* ما یم و آب دیده که سقّای کوی دوست *

* صد مشک ازین متاع بیکتائی نان دهد *

القصه چون فرستاده را بانواع خدمات خاطر جوئی کرده باز
گردانیدند جماعتی از اصول واعیان را در عقب او روانه
درگاه عالم پناه کردند و بعرض استادگان پایه سریر اعلی
رسانیدند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیادیم و اتلمش
را تا پنج روز دیگر بفرستیم و اگر آنحضرت از سر جرایم ما
درگذرد بعد ازین در اقامت و ظایف فرمان برداری
و طاعت گذاری تقصیر و اهمال جایز ندارند اریم و بآنچه در مکنت
و توان ما گنجد رضای جانب شریف بندگان ایشان بدست
آریم عواطف پادشاهانه ایلچیان را بمرحمت و نوازش سرافراز
گردانید و بتشریفات و صلوات اختصاص بخشیده و عده های نیکو
داد و خوش خاطر باز فرستاد و اهالی آن مملکت از نیرنگ
آن مصالحت بغایت شادمان و فرح ناک شدند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با سلطان مصر
و ظفر یافتن در عین تسلط و کامرانی

چون رایت نصرت شعار را ده روز دران منزل توقف افتاده

بود و علف نماده فرمان شد که یورتچیان علف غوطه را که
در طرف شرقی دمشق واقع است احتیاط نمایند ایشان
بامتنال امر مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتند حکم
جهان مطاع صدور یافت که لشکر از آنجا کوچ کنند و بغوطه
نشینند تا چهار پایان را علف باشد و چون اردوی کیهان پوی
در حرکت آمد و تقدیر آسمانی بویروانی آن دیار جریان
پذیرفته بود اهل شهر از چهل و نادانی گمان بردند که ایشان
را خوفی وضعی رونموده و بعزم فرار سوار شده اند و متوجه
صوب مشرق گشته بنابراین ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری
بدین اندوهی را در حال کوچ کسی ضبط نتواند کرد فرصت
غنیمت می باید شمرد و کار از پیش باید برد اگر ما با حشوی
عظیم بیرون می رویم و بیکبار از پس پشت ایشان در آمده
حمله می کنیم البته سراسیمه و دست پاچه میشوند و از هم
فروریخته متفرق و پراکنده می گردند و ما را همین ناموس
در عالم بس که تا روز قیامت مودم باز گویند و با این امانی
که نتیجه و ساوس شیطانی بود لشکر مصر و شام تمام سوار
گشتند *

سبک رزم را لشکر آراستند * بکوشش همه شهر برخاستند
زمین با ما از گرد همراز شد * در حشر پذیرد اشتی باز شد
و از او باش و عوام شهر و ولایت که در اندرون شهر جمع شده

بودند هر که در خود اندک قوتی می دید سر در پی سواران

نهاد و در عقب ایشان افتاد * نظم *

* حشری بی حد از عوام الناس *

* بیش از انداز گمان و قیاس *

* همه در سر فگنده باد غرور *

* بر گرفته ز تیغ تا ساطور *

* دل نهاده بمرگ و روی بچنگ *

* خنجر و گرز و چوب و سنگ بچنگ *

و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرائ دمشق
از سوار و پیاده مالا مال گشت سواران همه جبها پوشیده
و برگستان انداخته و خود را بانواع اسلحه و اسباب
جنگ مکمل ساخته و پیادگان از تیر و کمان و شمشیر و سپر
و چماق و تبر هر کس هر چه یافته بود برداشته و صورت غلبه
و یغما بملک سوداء و جهل مرکب بر لوح خیال نگاشته و حقیقت
در ظاهر دمشق از طوایف خلائق اجتماعی اتفاق افتاد
که کثرتی چنان در یک محل کس ندیده بود و نشنیده و چون
قراولان حضرت صاحب قران را از آن حال آگاهی دادند
دانست که روز سلامت شامیان بشام نزدیک شد و آفتاب
سعادت شان بسر دیوار ادمبار رسیده دل بعون و رحمت
نامتناهی الهی قوی داشته رای صواب نمای را بتدبیر

آن واقعه گماشت و بازگشته روی شجاعت بایشان آورد
و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و از سنگ و احمال و ائقال
در پیش خود پناهی ساختند و در ساعت خیمه و خرگاه
برافراختند و آنحضرت با پنجاه کس از خواص ملازمان
ببالای پشته برآمد و هر قاعده معهود بنماز مشغول شد بعد از
نماز و عرض نیاز بدرگاه منان بقده نواز جبه توکل پوشیده
برسمند دولت ابد پیوند بمسعدت و اقبال سوار گشت و از
بس کورگه و کوس که فرو کوفتند غریو و خروش سورن که سپاه
سخت کوش در خم طاق آبنوس سپهر انداختند زلزله در
زمین و زمان افتاد و دران حال لشکر جرنغار بتمام برسیدند
و سپاه شام پیش آمده بودند و نزد یک شده صاحبقران کامگار
سپهراقدار بسوی جرنغار کس فرستاد که امیرزاده میروانشاه
و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه
و دیگر امراء تومان روی جلالت بمقابله و مقاتله دشمنان آورند
و فرمان داد که سایر عساکر گردون مأثر بباد حمله آتش پیگار بر
افروزند و خرمن اعمار مخالفان خاکسار به تیغ آبدار صاعقه
کردار بسوزند و در جرنغار سلطان محمود خان و امیرزاده
خلیل سلطان و امیر جهان شاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل
یادگار برلاس و شیخ ارسلان و تغلق خواجه برلاس و پیرعلی
سلدوز و دیگر امراء تومان و هزاره با سپاه ظفر پناه بتاخن

و سر انداختن در آمدند * * نظم *

* فرو ریختند از دو جانب سپاه *

* دلیرانِ خصم افکینِ کینه خواه *

* سر افشان شده تیغ گردن کشان *

* چو برگِ خزانِ ز بادِ رزان *

* زمین و زمان گشته پر خاش جوی *

* ز خون درهم افتاده بسیار جوی *

* توگفتی جهان ابر دارد همی *

* وزان ابر الماس بار دارد همی *

* ز بس جیفه کافتاد بر یکدیگر *

* بهر گوشه کوهی برافراخت سر *

* ز بس کشته کافتاده در رزم گاه *

* مجالِ گذر تنگ شد بر سپاه *

* بسی شامیان را بکشتند زار *

* بسی را فکندند بر خاک خوار *

* روان شام را مصروش رود نیل *

* ز بس خون که در دشت کین شد سبیل *

و در مقدمه و هراول و قول از امراء تومان امیرسونجک

و امیر شاه ملک و سید خواجه شیخ علی بهادر و از امراء

قوشون صابین تمور و محمد آزاد و توکل باورچی و دریا و دیگر

بهادران یکران شجاعت در میدان مبارزت را فندند و در تمام
میمنه و میسر و قلب جنگ در پیوسته رستخیزی برخاست که
آسمان از بیم وصول وعده یوم نطوی السماء کطی السجل

للمکتب در قلق و اضطراب افتاد * نظم *

* بر آورد کوسِ نبردِ خروش *

* محیطِ بلا زد بیک بار جوش *

* دو لشکر نهادند دلها بمرگ *

* ببارید تیر از دوسو چون تگرگ *

* ز خون گشت روی زمین پر نگار *

* ز پیکان دل و چشم کیوان فگار *

* ز که نا که از گرد پیوسته میخ *

* زکشور بکشور چکاچاک تیغ *

* سنان را دل زنده زندان شده *

* برامیدها مرگ خندان شده *

عاقبت صبح فیروزی از مطلع اقبال بی انتقال دمیده
شکست بر سپاه شام افتاد و بهادران لشکر منصور بضر و
بازوی جلالت و صاعد سعادت آن لشکر بیکران و حشر
بی پایان را تا کفار عمارت دمشق رانده پراکنده ساختند
و بسیاری از سواران و تیغ گذاران را بشمشیر هتاک فناک
بر خاک هلاک انداختند و پیاده افتاده جان داده زیاده

ازان بود که شهسوار اندیشه بسرحد حصر و احصاء آن
تواند رسید * * نظم *

* فگندند چندان گروهها گروه *

* که از کشته شد پشته هرسو چو کوه *

* همه دشت بد رود خون ناخته *

* سلاح و درفش و سر انداخته *

* کسی رست کوشد بشهر اندرون *

* دگر کشته گشت آنکه ماند او برون *

* ز بس خون که هر جای پاشیده بود *

* زمین همچو روی خراشیده بود *

و این واقعه در سه شنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ثلاث
و ثمانمائه) موافق لوی یل وقوع یافت و در اثناء کارزار
و غلواء گیر و دار سلطان حسین که میسر لشکر شام بماهچه
رایت او آراسته بود در مقابل امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ افتاد و توپلاق قوچین که از جمله بندگان
امیرزاده شاهرخ بود بار رسید و غنای اسب او گرفته پیش
شاهزاده مشارالیه آورد و خود بتعجیل خبر بمسماع علیه
حضرت صاحب قران رسانید حکم مهیب از موقوف اشفاق
و تادیب بقید و حبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز
بشفاعت امیرزاده شاهرخ او را چوب یاساق زده بگذاشتند

اما همچنان در حجاب عتاب مانده راه در آمدن بمجلس
همایون نداشت *

گفتار در فتح دمشق

روز دیگر رایت فتح آیت از انجا کوچ کرده و اندک
مسافتی رفته در دامن پشته فرود آمد و دیگر روز که از ارتفاع
رایت صبح راستین شب شامی نژاد نیره جبین پشت داد
ورو بهزیمت نهاد و طنطنه بشارت فقطع دابر القوم الذین
ظلموا والحمد لله رب العالمین در جهان افتاد اردوی
کیهان پوی بر حسب فرمان قضا جریان از غریب کورگه کوچ
در حرکت آمد و یرکیغ مطاع صادر شد که عساکر گردون مآثر
مکمل و آراسته روان شوند و در پیش صفوف عساکر از پیلان
شکوه مند آلوده مانند که هریک از ان کوهی بود بخلاف
عادت در آهن نهان و بی ستونی نه بر رسم معهود فراز
چهار ستون روان *

پیکر پر ز کوه ازو هامون * بی ستونی روان بچار ستون
شد ^(۱) حصنی حصار او آهن * زخم دندان او حصار افکن
چون فلک نیل گون و راه براه * سرمه سایه کفش ز سنگ سیاه
بوسر شورش از نشیب و فراز * از دهای دمان کمند انداز
صفی بیارایند و در اثناء راه لشکری که از بدایت برونغار

(۱) در چهار نسخه بجای - شد - (تند) دیده شد *

تا نهایت جرنغار مقداره سه چهار فرسنگ با آن صف آراسته
از پیل در پیش بمحلی بلند که مشرف بود بشهر برآمدند
چنانچه اهالی آن مملکت از لشکری و رعیت از کثرت آن سپاه
ظفر پناه آگاه گشتند چه تا غایت بر کمیت آن اطلاع نیافته
بودند و چنان اذبوهی مجتمع در آن محل مرتفع صفها بسته
و آرمیده و تیغها بر کشیده کورگه فرو کوفتند و سواران
نداختند *

* خروشی بر آمد که کیوان شنید *

* تو گفتی که صور قیامت دمید *

و از آنجا پیش رانده بنزدیک شهر بر لب جوی مغاک که
بمثابه خندق بود فرود آمدند و از توراها و گار سپرها و
سه پایها پیروان معسکر نصرت مقر حصار گونه ساختند و بعد از
رعایت حزم حکم شد و سواران از جوی گذشته در مقابل
دشمن صف کشیدند و میمنه و میسر و قلب و جناح بقوز
و نجاج بیدار استند و در طرف مخالف هر چند کثرتی
بی حد و اندازه از سوار و پیاده باسلحه و اسباب
آماده بود اما از بیم و هراس دست بردی که روز
پیشتر مشاهده کرده بودند خوفی عظیم داشتند و یارای
پیش آمدن نداشتند حاکم مصر با امراء بزرگ مثل نوروز
حافظی و یشبک و سدون تاز و شیخی خامکی و جمعی از

مقربان و محرمان مشورت کرد که درین واقعه هایلّه مصلحت
 چه می دانید بعضی گفتند که اگرچه چشم زخمی رسید و
 بسی مردم ما کشته شدند شهر و حصار برقرار است و مردم
 تیغ زن نیزه گذار بسیار وظیفه آنست که دل قوی داشته رو
 بکار آریم و جنگ را ساختگی کرده شهر و قلعه را نگاه داریم
 و بعضی دیگر که بمزید خبرت و دانش ممتاز بودند این رای
 را صواب ندیدند و رقم تزییف کشیدند که خود را بتصورات
 فاسده بازی دادن نه کار دانا یا نست در حالتی که این
 جماعت بی رعایت ضبط و محافظت حزم کوچ میکردند و هر
 کس بحال خود مشغول بود ما با آن غلبه و ترتیب از پس
 پشت ایشان در آمدیم و آنچه غایت سعی و کوشش ما بود
 بجای آوردیم و قضیه بآن رسید که هر کس بچشم خود دید
 چاره آنست که امروز بسازیم و چون شب در آید ظلام لیل را
 لباس سلامت سازیم و راه مصر پیش گیریم که من نجا
 برآسه فقد ربح کثرتی گران و اندوهی بی گران از اجناد
 و لشکریان در شهر و قلعه هستند و عوام القاس که شمار ایشان
 عالم الغیب والشهادة داند که چند است از بهر نفس و مال
 و عیال بجان خواهند کوشید اگر دولت یاور می نماید و شهر
 نگاه دارند مقصود ما حاصل است و اگر امر برخلاف آن
 باشد ما بارے ازین غرقاب بلا خلاص یافته باشیم همگنان را

این سخن معقول نمود بعد قرار برین فرج حاکم مصر ایلیچی
 با پیشکش پیش صاحب قران فرستاد که آنچه دی روز واقع
 شد غوغای عام بود بی اختیار ما جمعی جهال و اوباش
 از نادانی جسارت نمودند و سزای خود دیدند ما بر همان
 عهدیم که عرضه داشت کرده ایم اگر لشکر امروز مضاف
 موقوف دارند و بسلامت فرود آیند فردا هرچه فرمان
 آنحضرت باشد کار بند شویم و بعد از تقصیرات گذشته حسب
 المقدور قیام نمایم و چون ایلیچی بدرگاه عالم پناه آمد و
 رسالت بگذارد یرلیغ جهان مطاع صادر شد و لشکر جلالت
 آیدین بمعسکر ظفر قرین بازگشته فرود آمدند و چون والی مصر
 سپهر از بیم خون ریز شفق که در حدود شام واقع شد بصوب
 مغرب گریخت و فراش شب پردهای مشکین فام ظلام از
 جمیع جوانب فرو آویخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امراء
 و ارکان دولت ساختگی گریز کردند و در نیم شب جمعه
 سوار شدند و روی فرار بمصر نهادند و چقماق ازیشان گریخته
 بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد و صورت حال باز نمود
 و شاهزاده جوان بخت او را بحضرت اعلی فرستاد و چون
 رای ممالک آرای بران قضیه اطلاع یافت اشارت علیه
 بنفاد پیوست و امیرزاده ابابکر از دست راست و امیر
 جهانشاه از دست چپ گرد شهر فرود گرفتند تا کس بیرون

نقواند رفت و از امراء نامدار و نویبان رفیع مقدار سونجک
و شیخ نورالدین و شاه ملک و الله داد و برندق جهان شاه
و علی سلطان بادبگر سرداران و بهادران و غلبه از لشکریان
در عقب گریختگان روان شدند و بیشتر ایشان را پیاده ساخته
بر خاک هلاک انداختند و باقی هر چه داشتند تا اسب
و استرو و شتر همه را بگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت بیرون
بردند *
* نظم

- * شب قیـرگون شد ز گرد سپاه *
- * چو زنگی که پوشد پوند سیاه *
- * جهان پاک چون تیره دوزخ نمود *
- * درو تیغ چون آتش و شب چو دود *
- * مخالف شتابان برآه گریز *
- * سپه در عقب رانده با تیغ نیز *
- * مبادا چنان حال برهیچ کس *
- * ره دور در پیش و دشمن ز پس *
- * نگذد این سلاح آن یکی رخت ریخت *
- * فلک خاکشان بر سر بخت بیخت *
- * سلاح و قماش و زهرگونه چیـز *
- * فتاده همه راه و بی راه نیز *

و چون روز شد حضرت صاحب قرآن بسعادت و اقبال سوار

شد و فرمان داد تا سپاه ظفریناه پیرامون شهر را تاخت کردند
روز دیگر که شنبه بیست و سیوم ماه مذکور بوده چون خسرو
شوقی انتساب آفتاب رایت سعادت از قله حصار فیروزه
کار سپهر برافراخت بحکم بارک الله فی سببها و خمیسهها
فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب
روان شوند و از باغستان گذشته نفس شهر را در میان گیرند
بر حسب فرموده کار بند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه
واقع است و از مستحکمات ملک الظاهر سلطان مصر بوده
بفر نزل همایون غیرت قصر ازرق گردون گشت و شاهزادگان
و نوپندان و امراء و لشکریان در عمارت ظاهر شهر فرود آمدند
و مواضع و محلات بیرون که اصل دمشق آنست بتمام بی توقف
بتحت تصرف عساکر گردون مآثر در آمد و چندان از مال
و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصناف امتعه بدست
ایشان افتاد که انامل محاسبان چالاک از عقد شمار بعضی
ازان عاجز آید و صاحب قران دین پرور از صدق نیت و صفاء
طویرت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبیه رضوان الله تعالی علیهما
که از ازواج طاهرات سید کائنات و سرور مخلوقات علیه افضل
الصلوات و اکمل التکلیات المبارکات بودند و زیارت بلال حبشی
رضی الله تعالی عنه بسعادت و اقبال سوار شد و دران مقامات
با برکات بمناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده و استعانت

فرموده بمنزل همایون باز گشت اهالی دمشق در قلق و اضطراب افتادند و سادات و قضات و ائمه و علماء و مشایخ و صلحاء در دروازه کشاده بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها کشیدند و تبرکات و تنسوقات بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال امانی قبول کرده باز گشتند و حکم شد که تحصیل وجوه امانی بر امراء قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و از بتکچیان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بشهر درآمدند و بر حسب فرموده هشت دروازه بگیج و سنگ بر آوردند و باب افرادیس را کشاده بگذاشتند و امراء و نویسندگان در آنجا نشسته بضبط مال مشغول شدند و محصلان در اندرون وجوه و اموال استحصال نموده بیرون می آوردند و می سپردند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بفر القاب همایون زیب و زینت یافت *

گفتار در فتح قلعه دمشق

با آنکه حال شهر باین مرتبه رسیده بود یزدار کوتوال با جمعی جندیان که آنجا بودند پشت استظهار از پندار باطل بحصانت آن حصار باز داده باظهار مخالفت جسارت نمودند و الحق آن قلعه از قلاع معتبر و حصون نامور عالم

است از اساس تا بکنکرة از سنگهای عظیم بر افراخته اند
 و در غایت بلندی و استواری ساخته و پرداخته و خندق
 بعرض بیست گز تخمینا پیرامین آن فرو برده و با این محکمی
 مشکون بود بدخایر بسیار و اسباب بی شمار و فنون آلات
 و ادوات کارزار و چون مردان کار و دلاوران جلالت آثار بر
 فراز چنان حصاری استوار و عد آزمائی و منجذیق کشائی
 آغاز نهادند و بزخم تیرون و ناوک و قارورهای نفت و غیر آن
 مجال نمیدادند که کس بنزدیک تواند رفت یرلیغ لازم
 الاتباع نفاذ یافت و شاهزادگان و امراء تومان و لشکریان
 از جمیع جوانب قلعه بترتیب پیش رفتند و سرکارها بخش
 کرده بساختگی اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجذیقها
 و عرادها برافراختند و از چوب سبها گرفته سه ملجور بساختند
 چنانکه بر قلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون
 بردند و در اندرون خندق خوکها پیش برده نقبچیان بجد
 هرچه تمام تر بکار مشغول شدند و همواره از فراز و نشیب
 صوری که برخلاف معنی می نمود *

* بیت *
 نبرد آزمایان آهن کسل * پراز خشم سرها پر از کینه دل
 آثار بهادری و مردی بظهور می رسانیدند گاه از تند خوئی
 کمان نیش مانند مار مرگ بزرگ جانها می رسید و گاه از
 سرکشی منجذیق و عراده کوه بلا بر سر مردم می بارید و گاه از

آسیب کمان رعد فغان از جان و پیکان در دل بر می آمد و در
 می آمد و گاه از تیزی طبع قاروه نطق دود بر سر و آتش در
 جگر میرفت و می افناد *
 * نظم *

* کمان گشت دهقان صفت تخم کار *
 * و را تخم پیکان و دل گشت زار *
 * از آن تخم هر گشت کامد درست *
 * ز خون خورد آب و برش مرگ رست *
 * هوا گشت زنبور خانه ز تیر *
 * شد از سنگ باران رخ خور چو قیو *
 * همی زخم عراده از هر کران *
 * بپارید بر مغز سنگ گران *
 * همان ابر که بار پیکار ساز *
 * که بارانش از زیر بد برفراز *
 * درختی ست گفتی روان قلعه کن *
 * از آهن و را برگ و شاخ از رسن *
 * برو آشیان کرده مرغان جنگ *
 * چه مرغان که شان مرگ منقار و چنگ *
 * هر آن مرغ کزوی به پرواز شد *
 * ز زخمش دل کوه بر ساز شد *

درین اثنا امر عالی صادر شد که از شاهزادگان امیرزاده

میروانشاه و امیرزاده شاهروخ و از نوپندان امیر سلیمان شاه
 و امیر جهان شاه و دیگر امراء قشلاق بجانب کنعان گذشت و تمام
 چهار پایان لشکریان در حمایت مواکب ایشان بعلف خوار
 روان شوند و بر حسب فرموده بنفاد پیوست و درین ایام
 نقبچیان بسعی تمام در کار بودند و سنگهای عظیم را بآتش
 می تافتند و سرکه بران می ریختند و بمیتین شکسته بیرون
 می آوردند و باره و برجهای را بر سر چوب میگرفتند و پیش از
 همه نقب برج طارمه که بلندترین برجهای بود و سرکار الطون
 بخشی تمام عمل شد و فرمان صادر شد که آتش دران زنند
 و چون شعله قهر دران نقب زبانه زدن گرفت برجی بآن
 بلند می و استحکام تمام فرو افتاد و راه کشاده در حصار پدید
 آمد بهادران لشکر منصور سپرها در سر کشیده بتعجیل دویدند
 که از آن رخنه بقلعه در آیند ناگاه پاره دیگر از دیوار بیفتاد
 و گردی عظیم برخاست و از مردم خراسان و سیستان و دیگر
 مواضع قریب هفتاد و هشتاد کس در زیر آن بماندند و دلاوران
 سپاه که روی جلالت بقلعه نهاده بودند باز ایستادند و حصاریان
 فرصت یافته آن رخنه را باز محکم ساختند لیکن خوفی عظیم
 و هراسی تمام بخاطر ایشان راه یافت و در قلق و اضطراب
 افتادند از بیم جسارتی که در اظهار مخالفت نموده بودند
 یارانشانند که بیرون آیند باز حکم قضا مضا از حضرت اعلی

صدور پیوست و دیگر نقبها را آتش زدند و يك طرف از
حصار بيلك بار بیفتاد و یزد ار کوتوال و کلان تران قلعه از سر
ضرورت دروازه باز کردند و بهای اضطرار بیرون آمده مفاتیح
داخل و خزاین بسپردند و دیگر اطراف حصار که بر چوبها
گرفته بودند همچنان بماند و یرلیخ لازم الاتباع نفاذ یافت
و یزد ار را که مقدم اهل قلعه بود بیاساق رسانیدند *

* مصراع * * که ایلی پس از جنگ نآید بکار *

واموال و اسباب فراوان و نفایس و تنسوقات بی پایان که از
قرنها باز در آنجا جمع شده بود بتحت ضبط و تصرف نواب
دیوان اعلی در آمد و در قلعه انباری معتبر بود و از محصول
اوقاف حرمین غله بسیار در آنجا منبر شده چون صاحبقران
دین پرور بران حال اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس
متعرض آن نشود چنانکه یکی از تواجیان هری ملک نام صد
من جو برداشته او را چوپ پس و پیش زدند و بها بستند
و اشارت علیه صدور یافت و معتمدان امین آنرا يك من
شرع بسه دینار کبکی بفروختند چه آخر سال بود و ایام
پویشانی و قوت بهای تمام داشت و مبلغی گران مزد ازان
حاصل شد و بر حسب فرموده مجموع را تسلیم خدام حرمین
کردند و انواع نوازش فرموده بجانب قدس روان ساختند
و چندیان را که همه غلامان می باشند بیشتر چرکس و ممالیک

و عبید حبشی و زنگی مجموع از قلعه بیرون آورده
 بر شاهزادگان و امراء بخش کردند و هر که در قلعه بماند کوچک
 و بزرگ از مرد و زن همه را اسیر گرفتند و اهل حومه را از ایشان
 جدا کرده با دیگر پیشه و ران و صنعت کاران آن شهر از جمیع
 اصناف بر حسب فرموده با کوچ بر امراء قسمت کردند که
 بسمرقند بوند و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را
 با کوچ نقل نمودند و درین اثنا حضرت صاحب قران از قصر
 ابلق بخانه تبخاس که از عظماء امراء شام بود نقل فرمود
 و دران محل دل کشا که عمارتی بود بغایت نزه و جان فزای
 از امعان بوارق توفیق ضمیر مذیر صاحب قران جهانگیر نقش
 پذیر تصویر این معنی شد که در مملکتی بدین سعت و آیین
 مردم بهوا و هوش این همه عمارات مستحکم و مواضع نزه و خرم
 و باغهای دل کشا و سواهای فرح افزا ساخته اند و پرداخته
 و از برای حریمهای پیغمبر علیه و علی اهل بیته افضل الصلوة
 والسلام نه از روی مروت و نه از راه دین داری مردی را
 همت آن نبوده که بر سر ضریح مبارک ایشان چهار دیواری
 برآرد و چون زبان استعجاب آنحضرت باداء این معنی گوهر بار
 گشت اشارت علیه بغلاف پیوست نابران دو مزار شریف
 متبرک دو قبه عالی بسازند و اتمام آن را بمهده اتمام
 امیرزاده ابا بکر و امیرزاده خلیل سلطان و از امراء امیر

شیخ نورالدین و علی سلطان و منکلی خواجه ساخت و بمدت
 بیست و پنج روز و گنبد فلک مثال از سنگ سفید تراشیده
 سمت استکمال یافت و چون نقد رایج دران بلاد نقره مغشوش
 ظاهری جهت تخفیف حمل آن بر حسب فرمان قضا جریان
 نقره و زر را گاه بسته و بخلاص برده مسکوک گردانیدند و تنکجات
 صد مثقالی و پنجاه مثقالی و ده مثقالی و غیر آن با اسم و
 القاب همایون مشرف ساختند و بسیاری نقره در میان لشکریان
 بحدی بود که بمدت اندک از حاصل دارالضرب اردوی اعلی
 شش صد هزار دینار کبکی بوصول پیوست و اشارت علیه
 صادر شد که فتح نامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالک
 ایران و توران ارسال نمایند مضمینان بلاغت شعار و کتاب
 براعت آثار بکلک لطایف گذار ظرایف نگار ظفر نامها
 پرداختند و مبشران برق سرعت را باطراف و جوانب عالم
 روان ساختند و ازان تنکجات طلا و نقره که در تخت شام بعز
 فرخنده نام عالی زینت یافته بود بحضرات و شاهزادگان و
 سایر اشراف و اعیان ممالک ایران و توران پیکاک فرستادند
 صاحبقران گیتی ستان خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده
 میران شاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمان شاه
 و امیر جهان شاه بطرف دریای افرنج و آن نواحی و حوالی را
 نا شهر عکه بتازند و ایشان تمامت آن ولایت را بسنابک

مراکب تسلط و استیلاء سپرده اموال و اسباب بسیار گرفتند و بکنعان معاودت نمودند در تضاعیف این احوال حضرت صاحب قرآن را مرضی طاری شد و چند روز بواسطه ماده که بر پشت مبارک که پشت گرمی اسلام و اسلامیان بدان بود ریخت و بقرحه انجامید و مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و به بیماری صعب مفضی شد و از امراء که ملازم بودند این قضیه را کتابت کرده بکنعان فرستادند تا شاهزادگان و امراء بزرگ بزودی معاودت فرمایند مقارن وصول ایشان آن عارضه رو بانحطاط آورده از داروخانه و اذا مرضت فهوریشغین بزودی شفا پذیر گشت و در آن اثنا حضرت صاحبقران را اندیشه رونمود و در مجمع خاص از سادات و علماء و امراء و ارکان دولت فرمود که همیشه بسمع ما میرسید که در آن زمان که مروانیان با اهل بیت نبی بتخصیص با داماد و عم زاده و وصی او علی مرتضی علی المصطفی و علیه الصلوة والسلام عداوت می ورزیدند و آنچه میتوانستند از حرب و قتل و اسر در باره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میفرسانیدند اهل شام با ایشان در آن افعال ذمیمه و حرکات ناپسندیده موافق بودند و معاونت می نمودند و عقل این معنی را بغایت غریب و مستبعد می شمرد که چگونه طایفه که از امت بهترین پیغمبران باشند بمیان انوار هدایت

و ارشاد او از تیه کفر و ضلالت رهیده بدارالسلام اسلام و عرفان
رسیده جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان
هم در استان گشته هرگونه ستم و بیداد در حق او روا ندارند آن
هذا الشئ عجاب و این زمان آن نقل بتحقیق پیوست که اگر
در واقع نه آن چنان بودی از دیوان عدل پادشاه پادشاهان
چنین جزای و سزای حواله بایشان نرفتی و چون این ماجرا
از خاطر عاقل آن حضرت سر بر زد و بزبان ناقد بیان بگذارانید
بحکم قضیه - حکم الاصل یسری فی الفرع - در جمیع خواطر
اتباع و اشباع سواست کرد و در روز چهارشنبه غره شعبان سنه
(ثلاث و ثمانمائه) عساکر گردون مآثر دست تسلط و استیلاء
بغریب و غارت برکشادند و روی قهر بشهر نهادند * * نظم *

* بهر گوشه یغما و تاراج خواست *

* زمانه بفرسید و زنهار خواست *

* خروشِ خلائق بگردون رسید *

* تو گفتی که صور قیامت دمید *

* همه بام زن بد همه کوی مرد *

* همه شهر شور و همه چرخ گرد *

اهالی دمشق را از ذکور و اناث الحجه کردند و اموال و ثمرات
ایشان بغارت بردند و از بسیاری زر و جواهر و نقایس و امتعه
واقمشه فاخر و هرگونه اسباب و نفوسات متکثر صورت

و آخر جت الارض ائقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب
همگنان از بسیاری آن مالها بفحواى و قال الانسان مالها
قابل گشت و الحق کثرت غنايم آن مملکت بحیثیتی بود که
چهارپایان اردوي بآن عظمت با آن همه اسپ و استرو شتر
زیادتی که از حدود سیواس باز بدست لشکریان آمده بود
بحمل آن و فنامیکرد و بسی مردم نفایس و اقمشه و رخوت
مصری و قبری و روسی و روسی و غیر آن که در اول و هله گرفته
بودند می انداختند و نفود و جواهر و ارانی زرو نقره
بار می کردند این معنی از بسیاری مردم صادق القول که
برای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته و چون وضع
عمارات دمشق چنان افتاده که طبقه زیر از سنگ بر آورده اند
و بر بالای آن دو طبقه و سه طبقه از چوب ساخته و در
اکثر مواضع از برای تزویق و تزیین آن را رنگ و روغن داده
بغایت قابل احتراق است و چون آتش معاذاً بالله در
موضعی می افتد با آنکه قضات و اکابر و اعیان در زمان متوجه
تدارک آن میشوند و عامه مردم بسی تمام می کوشند تا
مقدار محله و زیاده سوخته نشود آتش فرو نمی نشیند و این
واقع در ایام امن و استقامت بسیار اتفاق می افتد و
درین و لا روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش
در شهر افتاد مردم را از پریشانی و سواسیمگی پروای اطفاء

آن وسعی دران نبود * * نظم *

* جهان پاک از آتش چنان بفرورخت *

* که زیر زمین گاو و ماهی بسوخت *

* ز پاشیدن آتش از هر کران *

* همی ریخت گفתי ز چرخ اختران *

* چو جوشنده دریای از سُد^(۱) روس *

* بخارش همه زبده آبنوس *

* کجا خانه بد ز خوبی بهشت *

* از آتش دمان دوزخی گشت زشت *

و چون حسن اتمام حضوت صاحب قران دین پرور دربارۀ

محافظت مساجد و بقاع خیر بسیار بود امیرشاه ملک را

بفرستاد تا جامع بنی امیه را از آسیب آتش صیانت نماید

و چون سقف آن نیز از چوب بود و قطعهای اسرب بجای بام

اندوده بربالای آن زده دران وقت پرتو شعله قهرالهی

بران دیار تافته بود هر چند لشکریان کوشش زیاده کردند

آتش قهر افروخته تر گشت تا بحدی که منار شرقی آن

مسجد که مجموع از سنگ برافراخته بودند تمام خاکستر گشت

و فروریخت مگر منار عروس که بلسان نبوت بمنار بیضا مذکور

شده و وعده رفته که حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوٰة

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجای آن (هند و روس) است *

و السلام بدان منار نزول خواهد فرمود چه با وجود آنکه اصلش
از چوب است و ظاهر آنرا بکج اندوده اند بسلامت بماند
و چون دمشق بکلی بسوخت و آنچه در آنجا بود بتاراج رفت
و سایر ولایات شام را تاخته بودند و غارتیده رای صواب
نمای جهان آرای خسرو گیتی کشای عزم مراجعت تصمیم
فرمود و اشارت علیه از موقف مرحمت صدور یافت که اسیران
دمشق و سایر ولایات شام را رها کند و جلال الاسلام مامور شد
که با تمام آن مهم قیام نموده همه را جمع آورده باندرون شهر
دمشق رساند بر حسب فرموده بفغان پیوست * * نظم *

- * قصه بسیار است ثبتش نا گزیر *
- * خامه توفیق با دم دست گیر *
- * تا کف ز آثار این گیتی ستان *
- * پرز گوهر دامن آخر زمان *
- * صورتی کائنات این دولت گذاشت *
- * دولتی دیگر چنین قوت نداشت *
- * گرچه بسیار از افاضل پیش ازین *
- * لفظ پردازان معنی آفرین *
- * ضبط احوال سلاطین کرده اند *
- * هم به نثر و هم بغظم آورده اند *
- * کس بتاریخی نکرد از باستان *

- * زمین نمط تحقیق یک داستان *
- * گشته روشن صورت هر ماجرا *
- * جمله تا چون بود و کی شد در کجا *
- * حله این طرز را من بود و تار *
- * کی توانم کرد و چون من صد هزار *
- * در ره اخلاص می پویم بسر *
- * تا بود دخلی دران بام مگر *
- * گرچه کلکم مرغ این انجیر نیست *
- * صدق نیست قابل تغییر نیست *
- * ورچه شغل از قوت من برتر است *
- * دولت صاحب قرانی یاور است *
- * آخر این معنی ز اول گفته شد *
- * کین گهرهای گزین چون سفته شد *
- * ز التفات خاطر فیاض شاه *
- * آن بدولت ملک و ملت را پناه *
- * داور دین پرور والا گهر *
- * زو ملک ملزم بتفضیل بشر *
- * زبدۀ تکوین مغیث ملک و دین *
- * عدل عامش رحمة للعالمین *
- * شاه ابوالفتح ثریا مذولت *

- * ماهِ اوجِ ملک و تابشِ معدلت *
- * لاجرم هست اهلِ دل را در جهان *
- * ذکرِ ابراهیم سلطانِ حرزِ جان *
- * رفعتِ شانِش باسکاتِ ادب *
- * نطقِ را گاهِ مدیحش بسته لب *
- * پایتِ قدرش برون از درکِ وهم *
- * قاصر از دامانِ وصفش دستِ فهم *
- * عدلش از گردون بریده راهِ آه *
- * لال از انصافش زیانِ دادخواه *
- * نَیِّرِ عدلش برآمد مرتفع *
- * ظلمتِ ظلم از جهان شد منقطع *
- * شهنش عدلش جهان را زیب داد *
- * تاقیامت امن از آسیب داد *
- * اخترِ امرش بهر کشور که تافت *
- * از ستم کس خاطری برهم نیافت *
- * پرتوِ جودش بهر کس کاو^(۱)فتاد *
- * حاجتش دیگر نیامد هیچ یاد *
- * فتنه در ایام تیغش^(۲) ناپدید *

(۱) در سه نسخه بجای - کاو فتاد - (کوفتاد) (۲) در بعض نسخه

بجای - تیغش - (عدلش) دیده شد *

- * گنجِ هومقصود را کلمش کلید *
- * بارک الله خامه دربار او *
- * شاخ اقبال است دولت یار او *
- * نقش بند حله حوری وحي *
- * شقه باف کسوتِ صوری وحي *
- * این فضائل زینتِ تاجِ مهی است *
- * منشأ آن شاهي و فرمان دهی است *
- * عالم عرفان جهان دیگر است *
- * رتبه معنی ز صورت برتر است *
- * ظاهرش مشغول نظمِ ملک و دین *
- * جان انیسِ حضرتِ جان آفرین *
- * بر دلش نورِ تجلی یافته *
- * بهره از علم لدنی یافته *
- * گوهرِ بحرِ ضمیرش سرّ غیب *
- * و آنچه اورانیست همقائست و عیب *
- * چتر السلطان ظل الله را *
- * اوست صاحب حق تاج و گاه را *
- * یارب این اقبال را پاینده دار *
- * کامرانی حاصل و توفیق یار *
- * تا ابد باد این سعادت بر مزید *

- * ربع مسکون ملک و سگانش عبیـد *
- * باطن از انوار عرفان مستند *
- * مظهر فرمان دیان قدیر *

گفتار در مراجعت نمودن رایت

نصرت فرجام از دیار شام

روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل پیلان ثیل که خسرو
هفت اقلیم گردون به بیت الشرف خویش معاودت نموده بود
حضرت صاحبقران بی همال بسعادت و اقبال از قبایب
که در ظاهر دمشق بجانب مصر واقع است نهضت نمود و براه
قاره و نیک روان شده در غوطه نزول فرمود و از آنجا اشارت
علیه صدور یافت که دو مثال متحکم الامثال قلمی گردد
مضمون یکی آنکه امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان
قضا جویان در سرحد مغولستان نشسته بود محافظت و ضبط
آن حدود را بعهده خداداد حسینی و بردی بیگ سار بوغا
و دیگر امراء که آنجا بودند کرده خود متوجه درگاه عالم پناه
شود که ایالت تخت هولاکو خان نامزد استحقاق و استیصال
اوشده و مضمون مثال دیگر آنکه مهد اعلیٰ تومان آغا با
فرزندان روی توجه بمعسکر ظفرقرین آورند و چون احکام لازم
الاتباع بمهر مبارک موشع گشت مصحوب دانه خواجه روانه

داشتند چون اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده و از قاره
و نیک گذشته بعد از قطع سه منزل هوای حمص از غبار موکب
همایون عطر ساگشت اهالی آنجا بارشاد سعادت از طریق
مستقیم متابعت و انقیاد انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور
لشکر منصور هیچ تشویش و ضرر بحال ایشان راه نیافت و
حضرت صاحبقران بامراء مشورت فرموده بر لیغ عالم مطاع بنفاد
پیوست که از برنغار امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر
سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین باده هزار سوار بطرف شهر
تدمر که سلیمان نبی علی نبیغا و علیه الصلوة والسلام احداث
فرموده بود و عمارات آن از سنگ تراشیده است روان شوند
و حشم ذوالقدر که در آن محاربی گریخته میروفتند ناخت کنند
و از جرنغار امیرزاده سلطان حسین و امیر بوندق با پنج هزار
سوار متوجه صوب انطاکیه گردند و از قول امیرزاده خلیل
سلطان و رستم طغی بوغا برلاس و تهور خواجه آق بوغا و علی
سلطان تواجی و دولت تهور تواجی و توکل قرقر با پانزده هزار
سوار بقصد ترکمانان کوپک که بکنار فرات نشسته بودند آن صوب
را و جهة توجه سازند مجموع بر حسب فرمان روان شدند و لشکر
برنغار تا شهر تدمر بشتاب رفته کما بیش دو بیست هزار گوسفند
از احشام ذوالقدر بگرفتند و ایشان با شتر و اسب گریخته خود
را ببادیه مکه انداختند و شاهزادگان و امراء با عساکر منصور

از اینجا باز گشته و از چول عبور نموده بکنار فرات آمدند
و بهالای آب روان شدند و سپاه چرنغار چون به نزد یک انطاکیه
رسیدند آب عاصی در راه انداخته بودند و گل ولای عظیم بود
آنچه در آن حوالی یافتند غارت کردند و عذقان بصوب حلب
تافتند و در راه بالشکر قول که در ظل رایت امیرزاده خلیل
سلطان بود ملحق شدند و با اتفاق توجه نموده در کنار فرات
بحوالی قلعة الروم بترکمانان رسیدند ایشان از سرجه پایی
تهور بفرود آمدند و دست جلالت بجزگ و پیکار برکشادند *

* نظم *

* غریو جنگ جویان رفقه برمیغ *

* روان شد سیل خون از چشمه تیغ *

* سنان حالی زبان از بند بکشاد *

* دلیران را پیام مرگ می داد *

* ز دست نامداران زبردست *

* همی لرزید رمح و تیغ می جست *

و چون مقابله با سپاه پیروزانه حد آن سرگشتگان برگشته روز
بود شیخ حسین پسر کوپک که کلان تر ایشان بود کشته شد و دیگر
برادرانش با اتباع روی عجز و اضطراب باده فرار آوردند و
بسیاری از ایشان بقتل آمد و غنایم فراران از اسب و شتر
و گله و رومه ضمیمه دیگر فتوحات عساکر گردون مآثر گشت و

از انجمله گوسفند از هشتصد هزار سر زیاده بود و لشکریان از راندن اسب و شتر و دیگر مواشی به تنگ آمدند و چون رایت نصرت انتما حوالی حمی رسید مردم آنجا از شقاوت و بدبختی اظهار مخالفت نموده عمارانی که سپاه ظفر پناه گاه توجه ساخته بودند مجموع کنده بودند و ویران کرده از آن حرکت ناپسندیده شعله خشم جهان سوز اشتعال یافت و لشکریان هر چه در آن شهر بود بباد تاراج بردادند و سگان را اسیر کرده آتش در مساکن و اماکن شان نهادند * * * نظم *

* چو بردند پاک آنچه شایسته بود *

* زدند آتش اندر همه شهر زود *

* همه بوم و بر آتش و گرد خاست *

* زهر سو خروش زن و مرد خاست *

حضرت صاحب قرآن از آنجا روان گشته متوجه جانب حلب شد و از دمشق تا حلب هفتاد فرسخ است و چون منازل و مراحل قطع کرده بآن نواحی رسید سید عزالدین هزارگری و شاه شاهان و موسی نویدوغا و دیگر امراء قوشون که در قلعه حلب بودند بر حسب فرموده آن را بازمین برابر ساختند و از شهر بقیه که مانده بود بسوختند و اقبال آسا بموکب ظفرقرین پیوستند و رایت فتح آیت از آنجا بچهار کوچ بکنار آب فرات رسیدند و درین محل امیرزاده رستم و امیرزاده

ابابکر و امراء بر نغار که بایلغار رفته بودند از زیر آب فرات
 برسیدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین
 و امراء قول و جرنغار از بالای آب بیامدند و مجموع بعز
 بساط بوس مستعد گشته پیشکش بسیار از اسب و شتر و غیر آن
 بکشیدند و از کثرت غنایم چندان مواشی در معسکر همایون
 جمع آمد که در اردوی بآن عظمت گوسفندی بیک دینار شد
 و چون امیرزاده سلطان حسین درین ایلغار آثار جلالت و
 مردانگی بظهور رسانیده بود و پیراسم نیکو بندگی قیام نموده
 عواطف پادشاهانه نقوش جرایم او را بزال عفو تمام فروشت
 و اجازت ملاقات کرامت فرموده بشرف پایدوس سرافراز
 گشت و از لحاظ نظر التفات دیده دولتش روشنائی فزود *

گفتار در گذشتن حضرت صاحب قران

با سپاه از آب فرات و شکار فرمودن

و چون شاهزادگان و امراء که بچاقون رفته بودند از
 اطراف و جوانب سالم و غانم با فتوحات و غنایم باز آمدند و
 باردوی اعلیٰ ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت که
 از فرات عبور نموده از برای حمل رخوت خاصه از قصبه بیره
 که برکنار فرات واقع است دو کشتی بیاورند و شاهزادگان
 و امراء و تمام لشکریان بکوب سر و شناه از آب بگذشتند و

بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر آنجا با پیشکش بدرگاه
عالم پناه آمد و بقدر مُکنت و مقدر خویش وظایف
خدمتگاری بجای آورد عاطفت پادشاهانه شامل حال
اوشد و حکومت آن شهر بار ارزانی داشت و اهالی آنجا
بسلامت مانده هیچ آسیب بایشان نرسید و دران محل
قرا عثمان برسید و بعز بساط بوس سرافراز گشته پیشکش کشید
و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافت و چون رایت نصرت
شعار از آنجا نهضت نمود خاطر همایون میل شکار فرمود
و شاهزادگان و امراء و لشکریان از چرنغار و برنغار بجرگه
روان شدند و پنج روزه راه جرگه انداختند * نظم *

* باقبال کردند رای شکار *

* که بد وقت نخچیر و گاه بهار *

* شده لاله از ژاله پر در دهن *

* ز پیروزه پوشیده گل پیروهن *

و چون بسر چشمه راس العین جرگه بهم رسید با آنکه درین ایام
صید بسیار به تیر و نیزه افکنده بودند چندان شکاری از انواع
و اصناف حیوانات جمع شده بود که هرکس بدست میگرفت
و به تیغ میزد * نظم *

ز بس گرد اسپان سیه گشته هور * بخم کمند یلان یال گور
کشاده کمیون یوز بر آهوان * چو دزدی که حمله بر کار وان

نشسته بر آهو عقاب د لیر * چو بر اسپ گردی بقادر چیر
 از افکنده نخچیر بی راه و راه * پراز کشتگان دشت چون رزمگاه
 خیمها از گوشت شکاری مالا مال شد و ساغورهای مالا مال
 بردست ساقیان صاحب جمال در گردش آمد * * بیت *
 * بکف جام و در گوش بانگ رباب *
 * بر آتش سیرین گوزنان کدآب *

و رایات فتح آیات از انجا کوچ کرده بسعدت و اقبال روان
 شد و چون هوای شهر روحا از روح و مول رایت جهان کشای
 روح افزای گشت اکابر و اعیان با تحف و هدایا بیرون آمدند
 و مشمول مرحمت بی دریغ گشته ایمن و آسوده خاطر
 باز گشتند * * بیت *

* جهان جو بجان ایمنی داد شان *
 * سوی شهر خوش دل فرستاد شان *

و از انجا گذشته موکب همایون را بر حصارى که محمل
 ارمینان مخالف بود عبور افتاد و یولغ مطاع واجب الاتباع
 از موقف جلال صدور یافت که بهادران جهاد پیشه ساحه
 اسلام را از خبیث وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال
 ایشان را غنیمت گرفته قلعه را باز مین هموار گردانیدند
 و دران اثنا از سمرقند هند و شاه خوانچی آمد و جواهر
 بشایر و اخبار امن و استقامت که از خزانه عنایت ربانی

بفر سعادت صاحب قرانی آن دیار و بلاد را کرامت شده بود و
استدامت یافته بعز عرض رسانید و از پیش حضرات عالیات
از سمرقند نوکر تکل خانم و تومان آغا و از سلطانیه نوکر
سرای ملک خانم با هدایا و خلعتها همراهِ هندو شاه بدرگاه
عالم پناه آمدند و خلعتها و تحفها معروض داشته خبر سلامتی
و صحت شاهزادگان بمسامع علیه رسانیدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران ظفر قرین بشهر ماردین

رایت نصرت شعار در زمان حفظ و کلاعات پروردگار
روی توجه بصوب ماردین آورد و در آن نواحی هندو شاه
خزانچی و ملازمان حضرات عالیات را که همراهِ او آمده
بودند با پیلاکات و مکاتبات که نگاشته قلم نوازش و عاطفت
شده بود باز گردانید و سلطان حسن کیفا که بحسن کیف اشتہار
یافته و سلطان ارزین و دیگر امراء و سرداران آن نواحی
و اطراف بانثارها و پیشکشها بدرگاه سپهر اشتیاء آمده
بدولت زمین بوس فایز گشتند و چون ملک ماردین پیش
ازین بقید اسربندگان درگاه بود و در قلعه سلطانیه محبوس
مانده و بعد از مدتی عفو گناه سوز شاه مفاخر اندوز
دست گیر آن برگشته روز گشته او را خلعت کرامت پوشانیده

و بانواع نوازش و تربیت سرافراز و بلند پایه گردانیده و او
 با بندگانِ حضوت عهد و پیمان موکد کرده که تا باشد وظیفه
 خدمتگاری و نیکو بندگی حسب المقدور بجای آورد و در
 استرضای خاطر خدام گردون غلام بهیچ وجه اهمال و تقصیر
 جایز ندارد و مقتضای چنان عهدی آن بود که در یورش شام
 ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اگر بواسطه همسایگی
 دشمنان مانعی داشتی یکی از فرزندان یا برادران را بحیازت
 آن سعادت امر نمودی و چون درین ابواب از سخافت رای
 ناصواب تقصیر کرده بود از خبیث باطن خود متوهم شد و درین
 ولا از اقامتِ رسم استقبالِ رایتِ خجسته فال متقاعد گشت
 و با این همه چون ظاهر ماردین از فر قدوم موکب نصرت
 آیین غیرت سپهر برین شد مرحمت صاحب قران خورشید
 امتنان سایه التفات بر تقدیر حال او انداخت و بنوید عنایت
 و رعایت استمالت فرموده طلب داشت و خدمتش از سابقه
 شقاوت - اشقی ام سعید - روی جهالت به تیه ضلالت نهاد
 و پشت ادبار بحصانت حصار باز داده و طریق استخلاص آن
 تلعه چنانچه سبق ذکر یافته بر طول محاصره منحصر است و
 دران حوالی علف خواری که محل توقف عساکر گردون
 مأثر تواند بود نبود لاجرم فرمان شد که مجموع عمارات از
 ازارها و خانها و غیر آن خراب کردند و آتش زدند و رای

ممالک آرای قرا عثمان را که موضع او بآن قلعه نزدیک افتاده
 بخلعت اعزاز سرافراز گردانید و بصنوف نوازش مخصوص
 داشته امر فرمود که بمحاصره آن حصار اقدام نماید و در
 تضییق و تحنیق اهالی آن شرایط تحفظ و تیقظ مرعی دارد
 و عاطفت پادشاهانه سلطان حسن کیف و سلطان ازربین
 و دیگر حکام اطراف و بلاد که باقدام اطاعت و انقیاد بآستان
 سلطنت آشیان شتافته بودند همه را نوازش نموده بخلعت
 طلا و زر و کمر شمشیر زر محسود نیرین و دویگر گردانید و اجازت
 انصراف ارزانی داشت و درین اثنا حضرت صاحب قران
 امیراللمداد را بسمرقند فرستاد تا از انجا بآش پره رود
 و بمحافظت سرحد چته قیام نماید *

گفتار درایلغار فرستادن حضرت صاحب قران اسلام ملان بطرف گرجستان و جانب بغداد

چون اردوی گیهان پوی از ماردین کوچ کرده روان شد
 حکم بری از انتکات انبعاث یافت که امیرزاده سلطان حسین
 و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیرتمور
 خواجه آقبوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امراء
 بالشکر جرار از راه آمد بجانب النجق و دیار گرج روان شوند
 و قلعه النجق را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان آورند

شاهزادگان و امراء بامثال امر مبادرت نمودند و چون
النجق از ده سال باز در مضیق محاصره عساکر منصور بود
و دران مدت امراء و بهادران بنوبت بمحاصره آن قیام
می نمودند و در هنگام توجه رایت نصرت فرجام بصوب
سیواس و شام از سپاه امیرزاده میوانشاه شیخ محمد داروغه
و از لشکر امیرزاده شاهرخ فیروزشاه برحسب فرموده بآنجا
رفته بمحاصره مشغول بودند و اهالی آن حصار از بد حالی
نیک به تنگ آمدند چنانکه اندک نفوی ازیشان مانده
بودند و از بی قوتی پوست و چرم کهنه و امثال آن سد رمق
می ساختند و آن هم نماند بضرورت بیرون آمده قلعه را
بسپردند و کونوال سیدی احمد اغلشانی را بند کرده
بدرگاه عالم پناه روانه داشتند و چون شاهزادگان و امراء
بحوالی اونیک رسیدند و از فتح النجق آگاه گشتند روی
نوجه بگرجستان نهادند و بتعجیل رانده و رسیده دست تسلط
و استیلاء بغارت آن ولایت برکشادند ملک کرکین ازان
واقع در حیرت و اضطراب افتاد و از در عجز و مسکنت
در آمده کس فرستاد که من کمترین بنده از بندگان درگاه
عالم پناه و چون رایت فتح آیت سایه سعادت باین جانب
اندازد بدریافت دولت زمین بوس خواهم شتافت
شاهزادگان و امراء کس فرستاده صورت انقیاد و اذعان

اورا عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلیٰ کردند و روی
 قهر از تخریب و اضرار آن دیار و اهالی آن تافته در منکول
 و آن حوالی که ییلاق مناسب بود توقف نمودند * مصراع *
 * تا چه فرمان آید از فرمان ده گیتی ستان *

و هم دران ایام حکم واجب الامثال از موقف جلال صدور
 یافت که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمان
 شاه و امیر مضروب چاکو و رستم طغی بوغا و سونچک بهادر
 و توکل بولاس و دیگر امراء تومان و قوشون با انبوهی از
 سپاه ظفرپناه بایلغار روانه صوب بغداد شوند و چون بر حسب
 فرموده مبادرت نمودند منازل و مراحل پیموده جانب
 قبلی بغداد مضرب خیام نزول ایشان گشت فرج نامی از
 قوم جلایر از قبل سلطان احمد متصدی حکومت آن مملکت
 بود و بواسطه کثرتی از اتراک و اعراب که دران وقت آنجا
 جمع شده بودند طیور نخوت و غرور در آشیان دماغ پریشان
 او بیضه خیال محال نهاد و عنان جهالت از ضلالت بدست
 فریب امانی و آمال خسارت مآل داد و باستظهار حصانت
 حصار و کثرت اعوان و انصار با حشری بی شمار روی نهور
 بجنگ و پیکار آورد و در مقام مقابله و مقاتله بایستاد و چون
 آوازه لشکر نصرت شعار انتشار یافت امیر اعلیٰ قلندر از مندلی
 و جان احمد از یعقوبیه توجه نموده بقرب مداین از دجله

بگذشتند و فرخ شاه از حله و میکائیل از سیب متوجه گشته
 در صرصر بهم رسیدند و با سه هزار مرد آراسته روی تهور
 به پیکار آوردند و ازین جانب امیرزاده رستم و امیر سلیمان
 شاه و دیگر امراء با سپاه ظفر پناه سوار شده ایشان را شکاری وار
 در میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالی عمارت
 امیر احمد جنگ واقع شد و جان احمد با بسی بهادران
 و لشکریان کشته شدند و جمعی از بیم تیغ آتش بار خود را
 در آب انداختند و بیشتر غرق شدند و دیگر امراء بکوشش
 بسیار جان ازان ورطه بیرون بردند و با وجود چنین شکستی که
 بحال ایشان راه یافت فرج بی فرجام چون عرق اصالتی
 در بزرگی و ایالت نداشت و آن مرتبه بکراف یافته بود
 دلش نمی داد که زود زود از سر منصب و جاه برخیزد
 و آب تسکینی بر آتش فتنه ریزد زبان تزییر بتقریر این
 معذرت بر کشاد که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغه
 نموده که اگر حضرت صاحب قران بنفس خود بیاید شهر
 تسلیم کن و رعیت را در بلا میزند از و بغیر از ایشان هر که باشد
 و هر چند لشکر بیاید البته در مقام مقاومت ثبات قدم نموده
 مملکت نگاه دار و بهیچ کس مسپار و من از سخن او تجاوز نمی
 توانم کرد و بدین بهانه عصابه یاغی گری به پیدایشی شقاوت
 و بسته رایب عناد و استبداد برافراشت و عامه مردم را

از رعایا و لشکری اغواء کرده بملازمت بارو و محافظت شهر
بازداشت و در هر مجال باشتعال نیران قتال و جدال
اشتغال نموده جسارت میکرد و بکشتیها پیش آمده دریای
هیچرا را بموج درمی آورد *

* چون جهان از بودن او سیرگشت *

* دردش دیو جهالت چیرگشت *

* از خیال فاسد و فکر محال *

* بوده دندان طمع در ملک و مال *

* نا سرش رفت از برای سروری *

* هم رعیت نیست شد هم لشکری *

و اردوی کیهان پوی در ظل رایت صاحب قران جهان جوی
متوجه صوب تبویزگشت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان بجزرگه
روان شدند و همه راه شکارکنان طی مسافت می نمودند * نظم *

* شه و لشکر چو شیران شکاری *

* شکارانگن روان اندر صحاری *

* کشیده چیره دستان در کمان تیر *

* چو شیر افتاده در دنبال نخچیر *

* گروهی ^(۱) بند یوزان برکشوده *

(۱) در بعض نسخه بجای آن بیت این بیت است (گروهی بند

بر یوزان نهاده * چو شیران روی در صحرانها ده) *

* گروهی تیغ بر گور آزموده *

* گروهی از سگان برداشته قید *

* بنعره تیز کرده در پی مید *

* گروهی باز را پرواز داده *

* کلنگان را بچنگ باز داده *

در اثناء راه لشکر نصرت پناه را بر قلعه نصیبین که حصنی
حصین بود گذار افتاد و اشارت علیه بتسخیر و تخریب آن
صادر گشت مردم قلعه را خبر شد و با پیشکشهای پسندیده
بیرون آمدند و کلید قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه
ایشان را امان بخشید و از عبور سپاه منصور هیچ مضرت
بایشان نرسید و چون موکب ظفر قرین را وصول بموصل اتفاق
افتاد حکم جهان مطاع بفقاف پیوست و بر آب دجله از کشتی
جسری بستند و بیک هفته تمامی اردو از آن آب بگذشتند *

گفتار در توجه صاحب قران گیتی ستان

بجانب بغداد و فتح آن

امراء و نویینان که بر حسب فرمان ببغداد رفته بودند
کس فرستاده صورت عصیان و طغیان فرج و سخنان او که عذر
مخالفت ساخته بود بعرض ملازمان درگاه عالم پناه
رسانیدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع

یافت بفس مبارک با فوجی از عساکر گردون مأثر ایلغار
فرمود و مهد اعلی چلبان ملک آغا را با غرق و باقی لشکر
بگذاشت و ضبط آن بعده شہامت و صرامت امیرزاده
شاہرخ کرد و امیرشاہ ملک را ملازم رکاب او ساخت و مقرر
فرمود کہ براہ چزاران و قلاغی بہ تبریز روند و رایت نصرت
شعار در زمان حفظ و نایید پروردگار براہ الطون کپرک متوجہ
بغداد شد و چون سایہ وصول بران دیار انداخت برکنار
دجلہ بزیر آب در مقابل دروازہ قریۃ العقاب قبہ بارگاہ
گردون اشتباہ باوج مهر و ماسہ برآمد و اطراف و جوارب
شہر مضرب خیام سپاہ بہرام انتقام گشت و یربلیغ لازم الاتباع
صدور یافت کہ نقبچیان آہنیں چنگ بی درنگ بازوی
جلادت بکشایند و بوظایف خود قیام نمایند از شاہزادگان
امیرزادہ میرانشاہ و امیرزادہ رستم و امیرزادہ خلیل سلطان
و از نوینیان امیرسلیمان شاہ و امیر شیخ نورالدین و برندق
جہانشاہ و رستم طغی بوغا و علی سلطان و دیگر امراء تومان
و ہزارہ و قوشونات ہر کس در سرکار خود نقبچیان را برگماشتند
و بہادران پردل کاردان بمحافظت و معاونت ایشان
باز داشتند فرج بی فرجام از برای تحقیق قضیہ معتمدی را
کہ پیش ازین بمطالعہ طلعت ہمایون حضرت صاحب قران
مشرف شدہ بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا کیفیت حال

بییقین باز دارند و چون بجز بها طبوس استسعاد یافت و در پایه سرپو اعلی بمشافهه پیغام گزارد و بخلعت و نوازش مخصوص گشته باز گردید و صورت واقعه چنانچه بود بفرج رسانید آن تیره رای بخت برگشته با آنکه دانست که راست می گوید از جهل و بد بختی او را بدروغ متهم گردانید و برنجانید و در حبس باز داشت تا آن سخن با دیگران نگوید و در انکار آمدن حضرت صاحب قران اصرار نموده برقرار در جنگ و پیکار می کوشید و از وخامت عاقبت آن چسارت خسارت مآل نمی اندیشید *

* شوم اختری که بخت بد آشفته حال او *

* هوکار کوکند همه گردد و بال او *

و در اندای این احوال مسعود سمنانی و منکلی خواجه را که بر سرکار ملجور بودند از شست نقدیر تیر رسیده و سبب حلول حادثه ناگزیر بی تدبیر گشت *

* بیت *

* مرگ حق است لیکن از نقدیر *

* گاه سنگش سبب شود که تیر *

حضرت صاحب قران لقمان تواچی را پیش امیرزاده شاه رخ فرستاد تا با غرق معاودت نموده متوجه این جانب شوند لقمان در موضع قلاغی بشهزاده رسید و ایشان بر حسب فرمان باز گشتند چون لشکرگران و کثرت بی پایان یسال کرده

ببغداد رسیدند مخالفان را در حیرت از سر برآمد و بغداد
 که آن را دارالسلام گفتندی نسبت بایشان دارالظلام گشت
 و عساکر گردون مآثر در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف
 آب و هم از آن طرف اطنبہ خیام نزول در هم کشیدند و عرصہ
 بغداد را با آنکہ دور آن قریب دو فرسخ بود چون نگین در
 حلقہ گرفتند و حکم قضا مضا بنفاد پیوست و در زیر قریۃ
 العقاب جسری بر روی دجلہ بہ بستند و کمان داران حکم
 انداز در آنجا کمین ساختند تا کسی زیر آب نتواند گریخت
 و محافظت بالای آب را در عہدہ اہتمام شہزادگان عظام
 امیرزادہ میرافشاہ و امیرزادہ شاہرخ مقرر فرمود و ایشان
 در بوابہ دروازہ سوق سلطان فرود آمدند و در آن طرف آب
 محمد آزاد و تذکری برمش خواجہ با فوجی از لشکر بر حسب
 فرمودہ مقابل شہر را سرتاسر حراست می نمود تا هیچ
 افریدہ بدر نرود فی الجملہ تمام شہر از جمیع جوانب چنان
 محصور و منضبط گشت کہ با آنکہ یک طرف دجلہ متصل
 است باندرون شہر و کشتی بسیار داشتند هیچ افریدہ را از
 هیچ طرف راہ خلاص و مجال گریز نبود و در تضاعیف این
 احوال سیدی احمد اغلشانی را کہ کوتوال قلعہ النجق بود
 و بعد از فتح او را بدرگاہ عالم پناہ روانہ داشتہ بودند چنانکہ
 سبق ذکر یافت بیاوردند قہرمان قہر بقتل او اشارت فرمود

و گفتی که هرگز نبود و یرلیغ مطاع بصدور پیوست که قلعه را
 بمالک محمد اوبهیی سپارند تا بشرايط ضبط و محافظت آن
 قیام نماید و آن کس که سیدی احمد را بدرگاه عالم پناه
 آورده بود با یرلیغ بازگشت و هم درین ولا امیر موسی که از
 جانب ما وراء النهر از پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده
 اخبار سارّ امن و سلامت آن دیار بعرض همایون رسانید
 و لعل پاره مقداره صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل
 شده بود معروض داشت و فرج بی فرجام را با اهالی شهر
 از غایت دهشت و هراس دیده عقل تیره گشته بود و چشم
 بصیورت خیره مانده از بیم سردست بردهای دیوانه گانه
 می نمودند و فدائی واردست از سر شسته بجان می کوشیدند
 و چون سپاه منصور نقبی را آتش زدندی و پاره از دیوار حصار
 بیفتادی ایشان در زمان آن رخنه را بخش پخته و گچ برآوردندی
 و حصار را استوار کردند و بحسب اتفاق فصل تابستان
 بود و آفتاب در سرطان و بغداد از بلاد گرم سیرسورت حرارت
 بحیثیتی که ماهی را در میان آب لعاب در دهان بجوش می آمد
 و مرغ را در هوا بتاب گرما جگر سوخته از هوش میرفت *

* نظم *

* ز گرمی کوه را ظاهر شده دق *

* گرفته سنگ را حمای محرق *

- * فلک را شمع کافوری فروزان *
- * ز تابش خلق چون پروانه هموزان *
- * چنان خورشید را هنگام شد گرم *
- * که از افسانه اش پولاد شد نرم *
- * شدی خون از حرارت در بدن خشک *
- * چو در ناف غزالان ختن مشک *
- * زمین چون دیگ بر آتش خروشان *
- * میان استخوانها مغز جوشان *
- * صدف را در میان بحر زخار *
- * گهر در سینه همچون دانه ناز *

و بهادران لشکر ظفرقرین در چنان حال جبها پوشیده بودند
و ملجور ساخته و رایت و تیغ حزم و رزم برافراخته و آخته
و با آنکه شاهزادگان و امراء چند نوبت زانو زده اجازه
خواستند که بیک بار از مجموع اطراف حمله کنند و شهر را
بگیر و غلبه بستانند هر نوبت وقار و تمکین پادشاه مکرمت
آیین ایشان را منع فرمود که تعجیل ننمایید باشد که این
بیخردان بهوش آیند و از درپوشش و اعتدال در آمده شهر را
بر سپیل مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسیر
نگردند و این مملکت بکلی خراب نگردد و چون بر طبق نگاشته
جف القلم بما هو کاین نوبت واقع و آن من قریة

الانحن مهلكوها بآن دیار رسیده بود آن روز برگشتگان اصلا
متنبه نمی شدند و از نکبت و اذبار بر مخالفت اصرار
می نمودند تا در شهر غلا و قحط پدید آمد چون قریب چهل روز
بگذشت یکشنبه بیست و هفتم ماه ذیقعد سنه (ثلاث و
ثمانمائه) نیم روزی که مردم شهر از شدت حرارت آفتاب
تاب ایستادن نداشتند و بیشتر بخانهها رفته بارو را خالی
گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها کرده و بجای خود
برافراشته از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از امراء
امیر شیخ نورالدین و رستم طغی بوغا روی جلالت بشهر
آوردند و بر دیوار حصار نردبانها نهاده اول امیر شیخ
نورالدین ببالا برآمد و ماهیچه نوق باوج عیوق برافراشت
و از عقب او بهادران و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغی
بوغا بیمارو برآمدند و سپاه ظفر پناه پیایی رو بیمارو نهادند
و شمشیرهای خون آشام از نیام انتقام بر آورده برغو کشیدند
و بیک دفعه کورگه و نقاره فرو کوفتند و هم در زمان از طرف
بالای آب امیرزاده میروان شاه و امیرزاده شاهرخ و امیر
سلیمان شاه و دیگر امراء تومان و هزاره و صده و از دیگر طرف
امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان
و سایر امراء قوشون بیکبار حمله کردند و دیوارهای حصار را
بخندق ریختند و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب

بشهر درآمدند و شهریان را مصدوقه ان زلزلة الساعة
شیء عظیم مشاهده افتاد و حضرت صاحب قران دران روز
بسر آن جسر فرمود که بر حسب فرمان در زیر آب بغداد بسته
بودند و چون سپاه بهرام انتقام با نیغ خون آشام بشهر
شتافتند خون گرفتگان حصاری بهر طرف که توجه نمودند راه
نجات مسدود یافتند از باد بی نیازی آتش بلا چنان بالا
گرفت که بسیاری از خلق خود را در آب انداختند و از بیم
نهنگ جان ستان نیغ^(۱) تن را طعمه ماهیان دجله ساختند از
جمله بسی مردم در کشتیها نشسته و بسی بشناه بزیر آب روان
شدند و چون بجسر می رسیدند از زخم تیور کمانداران کمین ساز
شربت کل نفس ذایقة الموت می چشیدند و فرج شقاوت
فوجام باد ختوی که داشت بکشتی درآمد و ببالای آب
گریزان شد سپاه نصرت شعار کفار کنار آب می رفتند و بر
ایشان تیور باران می کردند تا از سهم پیکان آتش بار خود را
در آب انداختند و شعله حیات شان فرو نشست و آن کشتی
هم غرق شد و جماعت ملاحان بر حسب فرمان بآب درآمدند
و او را مرده بیرون آوردند و بخاک خدلان انداختند و چون
دران مقام هنگام جلوه صفات جلای بود - نعوز بالله من

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجای - تن - (خود) است .

ذلک - و از عموم قاتلینش بسی از لشکریان کشور کشای بجنگ
 حصار تلف گشته بودند یرلیخ از موقف قهر صدور یافت که از
 لشکریان هر نفری سرب بیارود سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان
 شاه نهادند و بدست اجتهاد کمر انقیاد بسته در طلب سر پای
 کوشش بکشانند شمشیر از غایت غضب سرخ برآمده فحواى
 ان الموت الذی تغرون منه فانه ملائکم به بزرگ
 و خرد می شنواید و خنجر از شدت حرارت خشم زبان انتقام
 از کام نیام بیرون فگنده پیغام فذوقوا العذاب بما کنتم
 تکذبون بخاص و عام می رسانید بازار سیاست چنان نیز
 گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و طفل هشت ساله را بیک
 نرخ می فروخت و کانون کین بذوعی نافته شد که کسوت هستی
 مفعم صاحب مال و فقیر بد حال بیک منوال بسوخت *

* نظم *

* ز بس کشتگان کاوفنادند^(۱) زار *

* ندانست کس مردگان را شمار *

* ز بس قتل شد مرگ با خود بجنگ^(۲) *

* که بسیار کردی بیک جا درنگ *

(۱) در دو نسخه بجای کاوفنادند - (کوفنادند) (۲) در دو نسخه

بجای - مرگ - (مرد) دیده شد *

* بلا گشته از کثرتِ خود ملول *

* فکندۀ قضا حیـرتی در عقـول *

و تواجیان بر حسب فرمان بضبط شمار رؤس مخالفان منکوس
منکوس قیام نموده ازان سرها منارها برافراختند و عبرت
عالمیان ساختند تا دیگر کهتران با مهتران نستیزند و بی باکان
بوسوسه دیو غرور فتنه نه انگیزند * نظم *

* نشاید که روباه شیری کند *

* رعیت بشاهان دلیوری کند *

* نشاید که مردم نهند از جـون *

* ز اندازۀ قدر خود پا برون *

* بفرمان ده آن کو جسارت کند *

* فلک ملک هستیش غارت کند *

* ز فرمان سلطان کسی سرکشد *

* که گیتی بنامش قلم درکشد *

* اهالی بغداد را زان مـر *

* نه دیدی که آخر چه آمد بـر *

القصة جمعی از علماء و مشایخ که خود را بدرگاه عالم پناه
توانستند رسانید سالم بماندند و عاطفت پادشاهانه شامل احوال
ایشان شد و همه را بانعام و صلوات نوازش نمود و جامه والاغ
ارزانی داشته سفارش فرمود که ایشان را بمأمـنی که خواهند

برسانید و دیگر مردم عرضه تلف گشتند و چون کار ساکنان باین طریق آخر شد و نوبت بمساکن رسید فرمان قضا جویان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات نگذارند بر حسب فرموده بارو و بازارها و خانهها و بقاع و رباع و دور و قصور و غیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون و تلک بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست و کان امر الله قدرا مقدورا *

گفتار در بازگشتن حضرت صاحب قران از بغداد و توجه نمودن بجانب تبریز

چون آب دجله از بسیار خون کشتگان گونه سرشک عاشقان مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت چیفهای مردگان چون نکبت انفاس بد حالان رفجور تغییر پذیرفت حضرت صاحب قران گیتی ستان در عشر اول ذی الحجه از انجا بسعادت و اقبال نهضت نمود و در ضمان حفظ و الاجلال مقدار یک فرسخ ببالای آب رانده و در مزار متبرک امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه استمداد همت نموده بهمان حوالی نزل فرمود و موسی را که از ماوراءالنهر آمده بود با احکام و مکاتبات بازگردانید و نمذک را که داروغه خبیث بود با او بفرستاد که بضبط خوارزم قیام نماید تا موسی از پیش امیرزاده محمد سلطان باز آید و فرمان داد که سلطان

محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه و امیر
 شاه ملک و برندق و علی سلطان تواجی و توکل برلاس باجمعی
 از امراء و فوجی از عساکر مظفرلوا بایلغار روان شوند ایشان
 بامثال امر مبادرت نمودند از حله^(۱) گذشته تا مشهد مشرف
 نجف - علی صاحبها التحیة والسلام - برفنذد اما آن موضع معظم
 مکرم را جز باستلام عتبه علیه و عرض نیاز تعرضی نرسانیدند
 و سپاه ظفر پناه حله و واسط و تمام آن نواحی را تاخت کرده
 مخالفان را مقهور گردانیدند و سالم و غانم بابسی از کرایم
 غنایم بازگشته بعضی بساط بوس فایز شدند و آن حضرت از راه
 شهرزور و قلاغی روی توجه بصوب تبریز آورد و معظم لشکر^(۲)
 و اغرق^(۳) را بعده اهتمام امیران بزرگ بازگذاشته امر کرد
 که از عقب بآهستگی بیایند و هیچ افریده از تومان و قوشون
 خود جدا نشود و بنفس مبارک ایلغار فرمود و شاهزادگان
 جوان بخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده
 خلیل سلطان اقبال آسا ملازم رکاب سعادت انتساب بودند
 و در اثناء آن راه گردان بی راه از غایت جهل و طغیان
 کسی را که از لشکر جدا می شد متعرض می شدند و بقطع

(۱) درد و نسخه بجای - حله - (دجله) است * (۲) در بعض نسخه

بجای - شهرزور - (ستروود) • (۳) در بعض نسخه بجای - اغرق -

(اورق) دیده شد •

طریق اقدام می نمودند و چون این معنی بسمع مبارک
 حضرت صاحب قرآن رسید اشارت علیه نفاق یافت و جمعی
 از سپاه در حوالی راه کمین ساختند و همین که آن مفسدان
 در آمدند از کمینها بیرون تاخندند و ایشان را گرفته قریب سی
 نفر را بحلق از درختهای بلوط که بر سر راه بود بیاویختند و از
 مخبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط آن مواضع
 يك سال بلوط بار می آورد و یکسال مازو چون آن حال
 نوعی غرابتی داشت بتقریب ثبت افتاد و چون رایت
 نصرت شعار بعد از قطع منازل و مراحل سایه وصول بکنار آب
 جغتو انداخت حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده
 و دیگر حرمهای شاهزادگان با فرزندان ارجمند رفیع مقدار
 امیرزاده الخ بیگ و دیگر ذراری سپهر سلطنت و جهانپانی
 باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و بمقام سینه پر بعز
 بساط بوس سرافراز گشته زبان مسرت و اهتزاز باداء تهنیت
 فتوحات برکشودند و نثار بسیار از جواهر و دینار بفرق
 روزگار خجسته آثار پاشیده پیشکشهای پسنجیده کشیدند
 و از انجا بدولت و اقبال بی انتقال کوچ کرده روان شدند
 چون ییلاق آن زیارت از وصول و نزول مرکب فرخنده قبول
 حرم و رونق ارم یافت سادات و علماء و اکابر و اعیان ممالک
 ایران بلخصیص تبریز که به نیت استقبال رایت فتح آیت

خجسته فال احرام ساحه بارگاه جلال بسته بودند برسیدند
 و دیده امید را از مشاهده انوار اسوه همایون منور گردانیده
 شربت نوازش و افضال نوشیدند و خلعت کرامت طراز
 اکرام و اعزاز پوشیدند و اغرق و لشکر که در عقب بتانی
 می آمدند پیاپی میرسیدند و مدت بیست روز دران نواحی
 توقف افتاد و چون ایام و افاضل اطراف و اکناف بدرگاه
 اسلام پناه جمع آمده بودند و خاطر خاطر حضرت اعلیٰ بکشف
 عقاید دینی و تحقیق مسائل شرعی میلی عظیم داشت
 دران مدت اکثر مجالس که در پایه سریر خلافت مصیر منعقد
 میگشت بهبحث علمی و مناظره اهل فضل و فتوی میگذشت
 دران ولا مرحمت خسروانه امیرزاده وستم را اجازت انصراف
 داده بشیواز فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول او حسن جاندار
 و حسن جغد اول متوجه موکب ظفرقرین گردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

امیرزاده شاهرخ را بصوب ^(۱)ارزنجان

دران ایام که حضرت صاحب قران گردون غلام درشام
 بود ایلکرم بایزید بتحریرک سلطان احمد و قوا یوسف که از
 بیم سطوت سپاه بهرام انتقام پناه باو برده بودند لشکر کشید
 و بانتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره کرد و باطهرتن

(۱) در بعض نسخه بجای - ارزنجان - (آذربایجان) دیده شد *

جنگ کرده شهر را فتح نمود و دران جنگ مقبل نایب
 طهرتن بدست نوکران قرا یوسف اسیر گشت و اهالی قلعه
 ارزنجان امان طلبیدند و سلطان احمد پیش ایلدرم بایزید
 شفیع گشت و او ارزنجان را بطهرتن باز گذاشت و زن و فرزندان
 او را اسیر و بی نوا به نوا به برسا فرستاد و خود نیز مراجعت
 نمود و درین وقت چون اردوی کیهان پوی از بیلاق آق زیارت
 کوچ کرده متوجه او جان شد و از اتفاق نزول مبارک موضع
 هشت رود رشک نهم چرخ کبود گشت درانجا خبر آمد که
 قیصر روم ایلدرم بایزید باز متوجه این جانب است از هبوب
 صحرایین خپر شعله خشم خسروانه اشتعال پذیرفت و فرمان
 شد که امیرزاده شاهرخ با بعضی عساکر گردون مآثر روی
 دولت روز افزون بتدارک هجوم قیصر روم آورد و امیر سلیمان شاه
 و امیر شاه ملک و دیگر امراء تومان و هزارها ملازم رکاب
 فرخنده ذهاب و ایاب او روان شوند و امیر مضراب را پیش
 شاهزادگان و نویندگان که بجانب گرجستان بایلغار رفته بودند
 و در بیلاق مذکور توقف نموده ارسال فرمود که باتفاق بموکب
 شاهزاده مشارالیه پیوندند بر حسب فرموده کاربند شدند
 و در اثناء راه بشاهزاده پیوستند و چون رایت شاهزاده
 از اونیك گذشته بموضع نوین رسید شیخ علی خواهرزاده
 طهرتن از پیش او آمد و خبر آورد که ایلدرم بایزید از خسارت

عاقبت آن جسارت ترسیده است و طهرتن را وسیله اعتذار
 و استعفاف ساخته پیغام داده است که بنده نسبت با حضرت
 صاحب قرآن در مقام انقیاد و اذعان است و ازین جرأت
 ناستوده که بدان اقدام نموده نادم و پشیمان و بمراحم
 پادشاهانه امید دارد که خامه عفو و اغماض و رقم نسیان
 بر حرف آن چربیمه کشد و بعد ازین بابلاغ و ارسال رسل و
 رسایل از جانبین طریق مخالفت و مصافحت مفتوح گردد
 تا مسلمانان را بمیامن آن امنی و استقامتی رو نموده متصور
 و خراب نشوند و عهد کرده که چون قضیه مصالحت از مساعی
 طهرتن با تمام رسد حرم و کسان او را که بنوا برده بود باز
 فرستد شاهزاده جوان بخت شیخ علی را کس همراه کرده بدرگاه
 عالم پناه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت پایه سریر
 اعلی گردانید و دران محل توقف فرمود حضرت صاحبقران
 از موضع هشت رود بعون دارای فراز و فرود کوچ کرده
 باوجان فرمود چند روز از فر وجود مبارکش کوشک ارغون
 غیرت غرف چنان و رشک روضه رضوان گشت *

ذکر رسیدن مهد اعلی تومان آغا و شاهزادگان

ارجمند از سمرقند

پیش ازین نموده شد که در وقت مراجعت ازدمشق
 فرمان قضا جریان قلمی شده و ارسال یافته که مهد اعلی

تومان آغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی گردند
 چون حکم همایون در سمرقند بایشان رسید بامقننل امر
 مبادرت نموده بی توقف روان شدند و هنگام وصول ببخارا
 از مزارات متبرکه آنجا چون مرقد مکرم شیخ عالم سیف الدین
 باخرزی و دیگر مشایخ کبار - قدس الله سرهم - استمداد
 همت نموده عزم راه کردند و از گذار امویه گذشته و از چول
 عبور نموده بباخان آمدند و از راه بیابان نیچن بمشهد
 طوس - علی صاحبها التحیة و السلام - فرمودند و در آنجا وظایف
 زیارت و آداء صدقات و نذر مرتب داشته روی توجه براه
 آوردند و چون از سلطانیة گذشته بنزدیک اوجان رسیدند
 حضرت صاحب قران از کمال عطوفت و مهربانی عزم استقبال
 فرموده کس فرستاد و ذراری برج سلطنت و جهانداري
 امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد و قاص را طلب
 داشت و دیده امید را بغره فرخنده ایشان روشن گردانیده
 لوح زبان و جنان را به نقوش حمد و سپاس مراد بخش مژگان
 جل و علا - بنگاشت و مهد اعلیٰ تومان آغا با فرزندان دل بند
 بیگسی سلطان و سادقن آغا که بعز قرابت آنحضرت مشرف
 بود بسعادت تلاقی استسعاد یافتند و رسم انجامشی بجای
 آورده وظایف نثار و پیشکش از خلعتهای طلا دوز و نفوسات
 دل افروز بتقدیم رسانیدند و بعد از چند روز دیگر که در

اوجان توقف افتاد حضرت صاحبقران متوجه تبریز گشت
 و در راه شکار انداخت و چون بدولت و اقبال در شهر
 بدولتخانه نزول عظمت و جلال فرمود و آن محل را اسم
 مجازی حقیقی گشت ابواب مرحمت و افضال بر روی
 امانی و آمال کبار و صغار آن دیار برکشود و بغور حال رعایا
 و ضعفاء رسیده دست تسلط متغلبان از دامن روزگار مظلومان
 کوتاه گردانید و در آن ولا خواجه علی سمغانی از هرات
 و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بر رسیدند و بعض
 بساط بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند چون خواجه مسعود
سمغانی بر در بغداد گشته شده بود عاطفت حضرت صاحب
 قران شامل حال ایشان گشته هر دو را بدیوان نصب فرمود
 و جمعی را از اتباع خواجه مسعود و غیرهم انگیز کرده
 بوجلال اسلام تقریر کردند و خواجگان که از نو صاحب دیوان
 شده بودند آن صورت بعرض همایون رسانیدند فرمان
 داده که او را عزل کرده بند کنند بر حسب فرمان قضیه را پرسیده
 او را بمحصل دادند و از بقایای اموال و تصرفات خامه
 و اتباعش مبلغی بحصول پیوست و او از تعذیب محصل
 گوشت بری از میان خود کشیده برخویش زد و چون زخم
 کاری نبود در همان دو سه روز بمعالجه خوش شد و معامله
خواجه محمود شهاب بعد از وجوهای که فرود آورده بود

دوین ولا بدو بیست سرا سپ که حالیا بد هد آخر کرد ند
و شکنه عدالت حضرت نصف شاعر از برای قطع ماده ظلم
و فساد بعضی از عوانان ظالم نهاد را بیدار بخت و بعضی را
ادب بلیغ فرمود و ببذل تمام و انعام عام کردن جان خواص
و عوام را بربقه - رقبه الانسان عبید الاحسان - در آورد •

گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان
بجانب گرجستان و رفتن بقرا باغ اران

بعد از چند روز که تبریز از فرشکوه حضرت صاحب قران
گیتی ستان رشک حد یقه چنان و روضه رضوان گشته بود رای
عالم آرای عزیمت صوب گرجستان تصمیم فرمود و بعون ملک
قدیر از سریر خلافت مصیر بمهرکب سپهر توان ماه مسیّر بر
آمد و بموضع قم توبه نزول فرمود و باشارت شکنه قهر خواجه
اسماعیل خوانی را عبیره للظالمین بر سر اردو بازار بدار بر
کشید ند چون رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار تعالی
و تقدس از آب ارس عبور نمود و نخجوان مضرب خیام عساکر
بهرام انتقام گشت حضرت صاحب قران باخوانین و فرزندان
و جمعی از خواص ملازمان بتفرج قلعه النجیق که بدان
زردی فتح شده بود فرمود و ببالا برآمده فراز و نشیب آن
را بنظر احتیاط در آورد و از انجا باردوی همایون باز آمده
بسعدت و اقبال نزول کرد و دران محل طهرقن رسیده بادراک

سعادت بساط بوس فایز شد و زانو زده رسالت ایلدرم بایزید
و صورت عجز و انکسار و انقیاد و اعتقاد او بعرض رسانید
و بزالل حسن تقریر نایبه غضب پادشاهانه را تسکین داد
و حضرت صاحب قران چند روز در آن محل توقف فرمود
و ایلچی بگرستان پیش ملک کرکین فرستاد و ساو و خراج
و جزیه و باج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و سلطان حسین و امیرزاده ابا بکر و امیر جهان شاه و امیر ثمر
خواجه آق بوغا و دیگر امراء که بر حسب فرموده از حوالی
منکول متوجه شده بموکیب شاهزاده جوان بخت امیرزاده
شاهرخ ملحق شده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت
نصرت شعار از جلای فخرچوان کوچ کرده بدره شاه بزنول
فرمود و در آن کوهستان روان شد و چون بکوچه تنگیز رسید
نشاط شکار از خاطر همایون سربرز و چون رسم جرگه چنانکه
معهود است باقامت پیوست از انواع حیوانات بتخصیص
گوزن چندان جمع آمده بود که شهباز و هم جز ببال گمان در
حزر و تخمین آن طیران نتواند نمود و چون شکار کرده فرود
آمدند در آن محل امیرزاده شاهرخ و امراء که ملازم رکاب
او بودند بر حسب فرمان بازگشته بمعسکر ظفرقرین پیوستند
و رایت فیروزی شعار از آنجا نهضت فرمود و چون موضع
شمکور از وصول اردوی کیهان پوی غیرت نزهت گاه هفت

پیکو بهرام گور گشت آید کو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان
 آمده بمساعدت تایید بعز بساطبوس رسید و وظیفه الجا مشی
 اقامت نموده پیشکشها کشید و در آن محل محصل که بکرچستان
 رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با بسی اموال
 و اسباب و هر گونه تحف و هدایا از جانوران شکاری و اسپان
 جهان پیمار وانه درگاه اسلام پناه گردانیده بود و مصدوقه
 يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون باظهار رسانیده
 برادر ملک کرکین بوسیله امراء فلك تمکین دولت زمین
 بوس دریافت و پیشکش کشیده پیغام برادر بگذاشت محصلش
 آنکه ما بندگان کمینه خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر پیش
 ازین از جهل و نادانی جریمه بظهور آمده از ان پشیمانیم اگر
 مرحمت بی کرانه خسروانه عفو گناه سوز را بمحو نقوش زلات
 بندگان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتگاری و طاعت
 گذاری هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال
 بخزانة عامرة رسانیده بسپاریم و از لشکر آن مقدار که مقرر شود
 بر حسب اشارت خدام گردون غلام بیاریم عاطفت بی دریغ
 معذرت ایشان را عز قبول ارزانی داشت و گناه ملک کرکین
 ببخشید و برادرش را ملحوظ نظر عنایت گردانیده خلعت
 پوشانید و اجازت انصراف داده فرمود که با برادر بگو که ترا
 امان دادم و عنان قهر ازین دیار برمی تابم بشرط آنکه بعد

ازین حد خود نگاه داری و با مسلمانان طریق ادب سپرده
 رعایت ایشان واجب شماری و بهیچ وجه از وجوه اندیشه
 ایند او تشویش اهل اسلام در خاطر نیاری و لشکر مرتب داشته
 بمعسکر ظفرقرین رسانی و رای صواب نمایی تمورخواجه
 آقبوغارا بسمرقند فرستاد تا باد یگرا مرء ملازم امیرزاده عمر
 باشند و با اتفاق بضبط آنجا قیام نمایند و بعد از چند روز رایت
 فتح آیت از آنجا نهضت نموده حوالی قراول توبه مضرب خیام
 نزول همایون گشت و در آن محل خبر آمد که امیرزاده محمد
 سلطان که پیش ازین طلب داشته بودند او را بر حسب فرمان
 از سمرقند توجه نموده و چون به نیشاپور رسید امیر حاجی
 سیف الدین که ملازم رکاب او بود بواسطه عارضه مزاجی بجوار
 رحمت حق پیوست حضرت صاحب قران را از ملاحظه قدمت
 خدمت و سوابق حقوق ملازمت او خاطر شریف بغایت متالم
 شد و قطرات اندوه از دیده رقت باریدن گرفت و بکریمه
 انا لله وانا الیه راجعون اعتصام نمود الی الله ترجع
 الامور انه هو الرحیم الغفور *

گفتار در قشلاق حضرت صاحبقران در قرا باغ

آران و رسیدن امیرزاده محمد سلطان

از سمرقند فردوس نشان

بعد از یک ماه که در حوالی قراول توبه اتفاق توقف

افتاد حضرت صاحبقران از اینجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از گنجی و بردع گذشته روز سه شنبه - ثانی عشرین ربیع الآخر سنة اربع و ثمانمائه - موافق ییلان ییل که آفتاب در منتصف قوس بود در قرا باغ نزول فرمود و از برای صاحب قران کامگار و شاهزادگان نامدار قورباها از نی ساخته در اندرون آن خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراختند و چون مقرر چنان بود که اول بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبیاق شود هر کس بجای خود رو بجانب دربند خیمها زدند و قشلاقها گرفتند مواحم پادشاهانه تمام لشکر را اوکلک داد و دران ولا از طرف دشت ایلیچیان رسیدند و بوسیله امراء عز زمین بوس دریافته زانو زدند و از زبان خان خویش دعا و ثنا باد ارسانیده اظهار مطاوعت و انقیاد کردند و بدان سبب نایره خشم آن حضوت تسکین پذیرفت درین اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان از سمرقند بالشکر آراسته و تجمیل بی^(۱) شبه و مانفد توجه نموده بود از اردبیل گذشته بآق تام رسیده است تمام شاهزادگان مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و سایر اولاد و اسباط بزرگ و خورد با امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر نوینان باجمعهم بعزم استقبال استعجال

(۱) در بعض نسخه بجای - بی شبه و مانند - (پیراسته) دیده شده

نمودند و از چسراس گذشته کنار آب اغلق مجمع البحور
گشت و میان شاهزادگان رسم معانقه و ملاطفه باقامت پیوست
و زبان بهحجت و استبشار باداء تهنیت سلامت و استفسار
احوال و اخبار گوهرافشان شد و از جانبین طریق پیشکش
و نثار مسلوک افتاد و باتفاق روی سعادت بدرگاه عالم پناه
آوردند و چون بعز بساط بوس فایز شدند شاهزاده مشارالیه
وظیفه الحامشی تقدیم نمود و حضرت صاحبقران گیتی ستان *

* بیت *

* ز مهرش گرفت اندر آغوش تنگ *

* چنینه نابرآمد زمانی درنگ *

* بپرسیدش از رنج راه دراز *

* روان بود شهزاده پیشش نماز^(۱) *

و او در موقف ادب زانوزده پیشکشهای لایق کشید از هر نوع
چنانکه مثل آن بندرت چشم زده جهان بسیار امتحان
شده باشد بمحل عرض رسانید و اعظم امراء که اقبال آسا
ملازم رکاب شاهزاده بودند چون امیرشمس الدین عباس
و دیگر نوینان ضیغم اقتراس ساحه کریاس جلالت اساس را
مقبل شفاة ستایش و سپاس گردانیدند و در مقام ضراعت
و بندگی زانوزده پیشکشها کشیدند روزگار از ان اجتماع

(۱) چنین است در اکثر نسخه و در بعض بجای - نماز - (نیاز) است *

فرخنده آثار در فصل شتا رونق بهار خرم ازهار گرفت و خاطر
 صغار و کبار از آن حسن اتفاق مطروح انوار فرحت و استبشار
 شد فرط سرور و نشاط بسط بساط عشرت و انبساط استدعاء نمود
 و طویهای بزرگ و جشنهای پادشاهانه بآیینی فزون از اندیشه
 عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جمال آغایان خورشید مثال
 ناهید دلال از بغتاهای پروین اتساق نیرین اشراق زیب
 و زینت یافت و چند روزی فکرای طرب مودای این نظم
 دل کشا ترانه سرود تمتع و احتظا گشت * * بیت *

زمانی ز شغل جهان بگذریم * بمرجان پرورده جان پروریم
 برسم فریدون و آیین کی * ستانیم داد دل از رود می
 و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بلحاظ
 عنایت و تربیت اختصاص بخشید * * بیت *

سروش را بیاراست از تاج زر * همان کرده گاهش بزرین کمر
 از جمله نوازشی که درباره او کرامت فرمود نه تقویر
 اسپ تازی مجموع نفقه خنک بزرین زرانعام فرمود و بعد از
 طی بساط طوی و عشرت سایه التفات بر نسق امور سلطنت
 و مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر که بواسطه جریمه
 شاهزاده مشارالیه او را بند کرده بود چنانچه اشارت بدان
 رفت بهایه سرپر خلافت مصیور آورده در دیوان بزرگ او را پرغو
 پرسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند *

گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحب قران

انجم مواکب باطراف و جوائب

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشت که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مأثر از بغداد گریخته بروم رفته بود و التماس بایلدوم بایزید برده و چون آوازه توجه رایت ظفر پناه بصوب روم در افواہ و السنه مردم افتاد سلطان احمد از حوالی قیصریه از ایلدوم بایزید جدا شده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعه الروم گذار بکنار فرات بهیبت آمد و از آنجا ببغداد رفت و باوجود آنکه بغداد از بنیاد بر افتاده بود و بکلی مستاصل شده بعمارت آن مشغول شد و دیگر مخالفان که از خوف جان متفرق شده بودند و در گریزگاه آوارگی و پراگندگی هریک بکنجی خزیده چون مور بال رسته باز بطیران آمدند و جمع می شدند چون پرتو این خبر بر ساحه ضمیر منیر صاحب قران جهان گیر افتاد حزم پادشاهانه اقتضاء آن کرد که پیش از آنکه ایشان را تمکینی حاصل شود بکلی مستاصل و ناچیز گردند شاهزادگان و نوپندان را احضار فرموده سفت سفینه مشورت بتقدیم رسانید و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصوت شعار بطریق ایلغار هریک براهی روان شوند از انجمله امیرزاده پیر محمد

عمو شیخ و امیر سلیمان شاه و جهان ملک ملکت و پیر علی تاز
و دیگر امراء بتوجه صوب گُرسَتان و خوزستان و واسط مامور
گشتند و امیرزاده ابا بکر و امیر جهان شاه و دیگر امراء تومان
را بصوب بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطان حسین و
امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی از امراء و لشکریان عزیمت
بعضی ولایات عراق عرب مقرر شد و امیر برندق را با گروهی
از سپاه ظفر پناه تاخت جزیره و اشتغال بقلع و قمع طاغیان
آن نواحی و حوالی نام زد گشت و چون هنگام مراجعت
جیش نصرت ملاذ از بغداد اکراد پورفساد بید فرصتی و گنده
دزدی جسارت نموده بودند سفارش بلیغ از مقام انتقام
صدور یافت که اول بمطریق کار آن فریق بسازند و واقعه زار
روزگار از خار اضرار آن اشرار بد کردار بپزدازند و با آنکه
فصل شتا بود و شدت برودت هوا بدرجه اعلی بحیثیتی که
تواند و امثال آن نمی انداختند عبور میسر نمی شد
شاهزادگان و امراء بامثال امر مبادرت نموده هرفوج
بصوبی که اشارت رفته بود بی توقف روان شدند و در ناحیه
در بند تاشی خاتون که کردان مفسد از غلبه برف و سختی
سرما از کوهها فرود آمده بودند و در صحرا نشسته نخست
ازیشان آغاز کردند و حشری بی شمار به تیغ آبدار آتشبار
بگدزانی و جماعتی روی اضطرار بکوه نهادند که جان از آن

غرقاب بلا بیرون برند و از بسیاری برف و استیلای بود میسر
 نشد انگشت عجز بزینهار برآورده امان جستند و چون آتش قهر
 که بحقیقت خود بدست بی باکی برافروخته بودند اشتعال
 یافته خرمن زندگانی جمله بسوخت و چغد فتنه که در هوای
 چهل و ضلال پرواز داده بودند سایه شامت و وخامت عاقبت
 بر حال ایشان انداخته روز حیات شان تیره تر از پرزاع شد
 روی برف از خون شان گونه منقار طوطی گرفت * * بیت *
 * زبس کشته کافتاد برکوه و دشت *
 * جهان گفت بس بس که از حد گذشت *

و بعد ازان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی جلالت
 ببغداد نهادند و راههارا بشهامت و صرامت چنان بر بستند
 که مرغ بلند پرواز را از نشیب و فراز آن مجال عبور و جواز
 نبود و علی الغفلة آخر روزی چنان ببغداد رسیدند که
 سلطان احمد از غایت اضطراب بیک توی پیرهن بی ازار
 خود را بکشتی در انداخته از شط بگذشت و ازان طرف آب
 با سلطان طاهر پسرش و معدودی چند از نوکران بر اسپان
 باد پای سوار شده متوجه صوب حله شد و لشکر بایلغار آمده
 را آن شب در بغداد توقف افتاد و علی الصباح چون توجه
 سلطان احمد بحله محقق شد امیر جهانشاه بتگامشی او تا حله
 هرفت و چون او جسر بریده بود و بزیر آب فرات بجزیره خالد

و ممالك رفته همانجا توقف نمود و از برای عرض صورت
 حال سوارى را بتعجيل روانه درگاه عالم پناه گردانيد و امير
 زاده سلطان حسين و اميرزاده خليل سلطان از راه جمجمال
 درآمده مژده لى را غارت کردند و امير علي قلندر که از قبل
 سلطان احمد آنجا بود گريخته و از شط گذشته مردم و احشام آن
 طرف جمع آورده و بکنار دجله باستظهار آب پاى نجلد و قرار
 بيفشرد و اميرزاده خليل سلطان پاينده سلطان پسر جهانكير
 برلاس را با پانصد مرد جلد از بالای آب يفرستاد که بشناه
 از شط عبور نمايند و از عقب ايشان درآيند و خود بالشکر
 در برابر بايستاد و چون پاينده سلطان از آب گذشته قفاى
 مخالفان فرو گرفت لشکر که در مقابل ايستاده بودند روان
 بر آب زدند و چون باد گذشته آن خاکساران را آتش قهر در
 بنه ثبات و خرمن حيات انداختند و مجموع را شرار کردار
 متفرق و پراکنده ساختند غارت کردند و اسير گرفتند و اميرزاده
 پير محمد و امير سلیمان شاه در دويندار بقوت بازوى تسلط
 و اقتدار احشام ساکي و فيلى را تاراج کردند و اميرزاده
 رستم که جهت قشلاق از شيراز بشوشتر آمده بود بر حسب
 فرموده بايشان پيوست و از آنجا باتفاق روى توجه بجانب
 عباده و واسط نهادند و شيخ اويس کرد غجرجي گری ايشان را

کمر بگدگی بسته بود بگذار عریضه بکوبسرا از دجله بگذشتند
 و شبگیر کرده بمعبدیه زیارت سیدی احمد کبیر دریافتند
 و از آنجا دو روزه راه رفتند و اعراب عباد را بتاختند و غارت
 کرده از اسب و غنیمت بسیار گرفتند و از آنجا معاودت
 نموده باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند و امیر سلیمان شاه
 دو قم داروغه شوشتر و محمد عجب شیر داروغه دزفول
 و تمور خواجه داروغه حویزه و شمس الدین دهدار که
 متصرف و عمل دار خوزستان بود همه را مفرد کرد و وجه
 بسیار از ایشان استخلاص نمود و امیرزاده رستم از آنجا بر حسب
 فرمان عازم شیراز گشت و شاهزادگان و امراء که باطراف
 و جوانب بچپقون رفته بودند آن زمستان در عراق عرب
 توقف نمودند و دیگر مخالفان را تاخت کرده غنائم بسیار
 گرفتند و در اول بهار بر حسب فرمان عازم درگاه عالم پناه^(۱)
 گشتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و دیگر امراء
 که با ایشان بودند بهمان عزم روان شدند و در پل خالص که
 نزدیک جبل حمري واقع است در دوازده فرسخی بغداد
 و چهار فرسخی قبه ابراهیم لک^(۲) مجموع بهم رسیدند و باتفاق
 روی توجه بهایه سریر خلافت مصیر نهادند *

(۱) درینج نسخه بجای - عالم پناه - (صاحبقران گیتی ستان)

است * (۲) در دو کتاب بجای - لک - (مالک) دیده شد *

گفتار در ذکر اسبابی که بتجدید موجب عزم

حضرت صاحبقران شد بجانب روم

چون قرا یوسف ترکمان در میان مملکت مسلمانان از مدتی باز دست فساد برگشاده بود و پای از جاده راستی و سداد بیرون نهاده و سربشی باکی بر آورده امن طریق بر آیفده و رونده از بزرگ و کوچک می شورانید و از طبع مخالف آهنگ راه زنی را عملی ساخته قافله بلند آوازه حجاز را آسیب می رسانید حضرت صاحبقران که طبع همایونش بر محض راستی سرشته و راستی رُستی برخاتم دولت ابد پیوند که غره جبین سلطنت و فرمان فرمائی است نوشته انتقام حقوق اسلام و قطع ماده شر و فساد او برداشت همت پادشاهانه واجب می شفاخت و او دوران وقت از بیم عساکر گردون مآثر گریخته بود و بروم رفته ساحه حمایت قیصر را مامی نجات تصور کرده بنابراین داعیه یورش روم از خاطر مبارک سر برزد و چون آن معنی اشتهار یافت و آوازه بروم رسید قیصر متوهم شد و تمام اهالی آن دیار با اضطراب افتادند اکابر و اعیان مملکت از علماء و صلحاء و اشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند و بزبان نصیحت این معنی را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسوار

شوکت که عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد تا غایت
هرکه پای از جاده فرمان بوداری او بیرون نهاده سر برباد
داده و هرکه روی از متابعت او بر نرفته بجان امان نیافته
اعوان و انصار او هر کار بزرگ و شغل خطیر که پیش میگیرند
بآسانی میسر میشود و روی توجه بهر کشور و دیار و شهر
و حصار که می آورند باندک سعی مستخرمی گردد و این
معنی بی سابقه عنایت ربانی و قاییدات آسمانی نتواند بود
با چنین صاحب دولتی مخالفت ورزیدن املا مصلحت
نیست صواب آنست که از در مصلحت و موافقت در آیند
و در تراضی خاطر ایشان حسب المقدور سعی نمایند
ایلدرم بایزید را آن سخنان معقول نمود و خود نیز خایف
و اندیشناک بود یکی از قضات اسلام را با امیری سخن دان
و مکتوبی مشتمل بر اظهار اطاعت و اذعان بحضرت صاحبقران
گیتی ستان فرستاد و در قرا باغ از آن بدرگاه عالم پناه رسیدند
و بوسیله شاهزادگان و نویذیان بشرف بساط بوس استسعاد
یافته مکتوب رسانیدند و زانورده باداء رسالت قیام نمودند
محصل کتاب و خطاب همه آنکه چون عنایت ازلی از خزانه
توتنی الملک من تشاء خلعت پادشاهی و جهانپایانی
بر قامت اقبال آنحضرت آراسته مادر مقام مطاوعت
و طاعت گذاری صادق دم و ثبات قدمیم و اگر پیش ازین خلاف

این معنی بظهور آمده بعد ازین جز طریق اطاعت و انقیاد
 سپرده نخواهد شد حضرت صاحب قرآن فرمود که چون والی
 شما با قیامت فرض جهاد قیام می نماید و پیوسته با فرنچ غزا
 می کند ما بالطبع اصلاً خواهان آن نیستیم که متوجه آن طرف
 شویم و لشکر بآن مملکت کشیم که خاطر بهیچ وجه رخصت
 نمی دهد که دیار اسلام را خرابی رو نماید و موجب شماتت
 بی دینان گردد لیکن قرا یوسف ترکمان که یورت او و اتباعش
 در میان ممالک اسلام واقع شده مفسد و بد کردار است و از
 بی باکی بقطع طریق و فتنه اموال مردم و سایر افعال ذمیمه
 جسارت می نماید و آسیب افساد و بیداد او بمسلمانان
 بیش از آن میرسد که ضرر بیگانگان اطراف و درین وقت
 که از بیم عساکر منصور ما گریخته است و بآن جانب آمده
 والی شما او را جای داده حمایت می کند و این معنی
 بغایت ناپسندیده است او را یکی از سه کار می باید کرد
 یا زبان شمشیر بفصل قضیه آن بد فعل برگماشته کار او آخر
 سازد یا او را بند کرده پیش ما فرستد تا گناه او پرسیده
 جزای او داده شود یا او را از مملکت خود براند تا ماده
 نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد
 بعد از آن جهت غزای کفار آنچه مقدور باشد از مساعدت
 و معاضدت بجای آوریم فرستادگان روم قبول او امر علیه را

بخشوع و خشوع التزام نمودند آنحضرت پس از روزی چند
 بعزم شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمود و خدام
 بهرام انتصار شیر شکار در آق نام تمام آن صحاری و جبال را
 احاطه کرده بعد از چند روز جرگه بهم رسید و از کثرت اجتماع
 انواع حیوانات و اصناف جانوران مصدوقه و اذا
 الوحوش حشوت مشاهده افتاد شاهزادگان بر حسب
 فرمان بمیان در آمدند و بنوک پیکان آتش افشان صید
 فراوان انداختند و عاطفت پادشاهانه طهران و ایلیچیان روم را
 رخصت فرمود که با شاهزادگان موافقت نمایند و جمعی
 از ایلیچیان مثل محمد آزاد و توکل باورچی و دیگر مرکبان
 حکم انداز با ایشان بجرگه در آمده بسی شکاری را از حلیه
 حیات عاری ساختند و چون جرگه نیک فراهم آمد چنانکه
 پنج شش صف لشکر از عقب یکدیگر بایستادند و شاهزادگان
 و امراء هریک بجای خود باز گشتند نقارها فرو گرفتند تمام
 شکاریان از وهم بنوعی بر بالای هم افتادند که تله و پشتها
 از ایشان پیدا گشت و بعد ازان اجازت شد که عامه سپاه بصید
 و قید مشغول گردند و هر کس حسب المقدور پنج شش سر
 بدست می گرفتند و می بردند و چون خاطر همایون از شکار
 بهره اخت باردوی اعلیٰ مراجعت نمود بعد از چند روز
 بر حسب اشارت علیه جشنی خسروانه بآیینی که چشم زمانه

دران خیره ماند مرتب گشت و دران جشن ایلچیان روم را
نوازش فرموده خلعتهای فاخر پوشانید و بانعامات پادشاهانه
و کلاه و کمر سرافراز گردانید و فرمود که ما را این زمستان
همین جای توقف خواهد بود و اول بهار بتایید پروردگار
نهضت نموده تا حد روم می آییم و انتظار وصول فرستاده
از پیش والی شما می کشیم اگر جوابی بر نهج صواب رسید
فهو المراد والا *

* به بینیم تا خود بهنگام جنگ *

* که گردد چو موم و که گردد چو سنگ *

و بایزید چپائی ایلچیکده را با جمعی برسم رسالت با مکتوبی
همراه ایشان کرده روانه ساخت مضمون کتابت بعد از سلام
و تحیت آنکه اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق
و راستی است می باید که آنچه در باب قرا یوسف ترکمان
گفته ایم کار بند شود و یکی از خواص امراء بزرگ خود را
بفرستد تا درین جانب عهد و میثاق را با یمان موکد گرداند
و بعد از آن ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح گردد
و مسلمانان در میان متصور نشوند والا *

* بیت *

* اگر من سپاهی فرستم بروم *

* ترا تیغ فولاد گردد چو موم *

والسلام علی من اتبع الهدی *

گفتار در حفر نهر برلاس

بحر رحمت نامتفاهی الهی کرانه ندارد و آثار علم
و قدرت قدیم حکیم علیم نهایت پذیر نیست و چون خلعت
اعزاز طراز خلافت پادشاه بی نیاز بنده نواز نوع گرامی
انسانی را کرامت شده سلسال زلال دایم الاتصال فضل
وافضال که پیوسته ازان دریای بی انتها بمهر اسماء حسنی
وصفات علیا بر اراضی استعدادات مخلوقات جاریست
و در مقسم نحن قسمنا بینهم قسمت پذیرفته نصیب هر چیز
بقدر معلوم میرسد نهرهای عظیم و جویهای بزرگ بوزمین
قابلیت افراد انسانی می افتد و آنچه از منبع عزت و عظمت
انفجار یافته بوادی قدرت و اختیار گذار می کند خلیج اعظم
آن در قلمز منکنت و اقتدار سلاطین بزرگوار میریزد لا جرم
ازان طایفه نامدار در هر دیار غرایب آثار و بدایع اطوار
بظهور آمده بر روی روزگار یادگار می ماند و بتعاقب
لیل و نهار و تمادی اعصار و ادوار فحوای * * شعر *
ان آثارنا تدل علینا * فانظروا بعدنا الی الآثار
بگوش هوش - اولی البصائر و الابصار - می رساند و از جمله
ملوک گذشته در صحاری حوالی ارس جوئی بزرگ ازان
نهر بریده بودند و بمروار ایام انصرام و انخرام پذیرفته بکلی
منطمس و انباشته شده بود و در هنگام شکار نظر صاحب قران

کامگار بران افتاده بواعث همت پادشاهانه مقتضی تجدید
 حفر آن جوی شد و جهت امضای آن قصد از آب ارس
 عبور نموده بحفر آن نهر فرمان داد و برحسب اشارت
 تواجیان آن را برامراء و لشکریان قسمت کردند و بقرب
 یکماه جوئی که ده فرسخ و بیشتر طول آن بود بنوعی حفر
 کرده شد که جریان کشتی در آن امکان داشت و دهه آن جوی
 از نهر ارس موضعی است که بکوشک چنگشی معروف است
 و پایانش تا بمحلی که آن را سوجه پیل گویند و آن جوی
 بنهر برلاس موسوم گشت و بران آب بسی از قری و طواحین
 و باغات و بساتین معمور شد و با آنکه اوقات همایون ساعات
 صاحب قران ستوده صفات چنانچه از مطاوی قصص و حکایات
 گذشته مستفاد میشود از طی اسفار و یورشهای سنگین
 بمعظمت مصلح گیتی ستانی و کشورکشائی بفتح و فیروز
 و تدبیر مهمات سلطنت و جهانپانی از موافق نوازی و
 مخالف سوزی مصروف بود ازین مقوله کارها که بامر
 عمارت راجع گردد چندان آثار گوناگون در هر دیار از
 التفات معمار همت آنحضرت مدور یافته که حفر نهر مذکور
 نسبت با آن جوئی خرد باشد قیاس با عمان و نهری مختصر
 از بحری بی پایان - وما التوفیق الا بالله علیه التکلان
 و منه المستعان *

گفتار در نهضت رایت منصور از قرا باغ اران

و توجه نمودن بجانب صحاري شمکور

چون آفتاب بهفتم درجه حوت رسید که از بروج ذوجسدين است و امتزاج طبيعت در فصل مختلف لازم آن آفتاب راى صاحب قران گيتي ستان بواسطه آنکه در ديار روم بقرض چهار قيام مي نمايند و واليش بنسبت با بندگان درگاه نه يکجهتانه ميزيست در تصميم عزم يورش روم و نسخ کردن آن عزيمت متردد بود و چون روم مملکتی عريض و وسيع است و در آنجا لشکر بسيار مستعد و آماده رزم و پیکار و عساکر نصرت شعار از سه سال باز پيوسته در تضاعيف يورش و ايلغار مشغول قهر مخالفان و تسخير بلاد و ديار امراء درين ولا از توجه بجانب روم متفکر و اندیشه ناک بودند و چون شمس الدين المالغي بواسطه زيروي و زبان آوري در پايه سري را على راه سخن گفتن داشت نوينان و امراء بزرگ با اتفاق او را بران داشتند که هنگام مجال بمسامع جلال رسانند که امراء برانند که در باب عزيمت يورش روم تاملی بسزا می باید فرمود که جای اندیشه است و آن سخن را باین معنی رواج دهد که زعم منجمان آنست که لشکر چغتای را از يورش روم آسپي می نمايد و چون شمس الدين مذکور مصلحت انديشي

نویسندهان بعرض رسانید و بکلام احکامیان موکد گردانید حضرت صاحب قرآن جهت دفع دغدغه امراء مولانا عبد الله لسان را طلب داشته از کیفیت اوضاع و انظار فلکی استفسار فرمود و مبالغه نمود که آنچه از دلایل نجومی نماید بی مدهنه می باید گفت مولانا مشارالیه عرضه داشت که در تقویم امسال که معروض افتاده احکام قلمی شده است طالع این دولت در غایت قوت است و از آن مخالفان در نهایت ضعف و بحسب اتفاق در آن مدت ذوذوالبه ظاهر شده بود در برج حمل چنانچه در آخر روز تا وقت غروب شفق از جانب مغرب می نمود و بعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق پیدا بود مولانا عبد الله از مولفات مولانا محی الدین مغربی نسخه بمجلس همایون آورده نقل بنمود که چون ذوذوالبه در برج حمل ظاهر گردد لشکری از جانب شرق بر بلاد روم مستولی گردد و والی روم در دست ایشان گرفتار آید القصه در روز پنجشنبه هیزد هم رجب (سنه اربع و ثمانمائه) از یورتی که قشلاق فرموده بود کوچ کرده هم در قرا باغ به سبزه زاری فرود آمد و چند روز هم در آن حوالی توقف فرمود و چون فصل شتاء تمام آفرشد و سلطان واضح برهان هفت اقلیم آسمان از برجهای زمستان عبور نموده بحمل که اول برجهای بهار است انتقال کرد آنحضرت در روز

یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالی و مطابق ایت نیل بسعادت و اقبال سوار شد و از قرا باغ اران در ضمان حفظ و کلاعت ملک دیان متوجه شمکور گشت و امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان از آب کُر گذشت^۱ کُنه کنار بکنار آب روان شد و رای جهان آرای مولانا عبدا^(۱) الله صدر را از برای مفرد اصفهان و ضبط اموال آنجا ارسال فرمود و مولانا قطب الدین قومی را که هم از صدور بود جهت نسق معاملات دیوانی بشیراز فرستاد و رایت نصرت شعار از بردع و گنج گذشته صکاری شمکور مضرب خیام نزول همایون گشت و بعد از چند روز که جهت علف خوار توقف افتاد رایت افتاب اشراق روی توجه بصوب آله نایق آورد و چون بسرحد گرجستان کنار آب تبدر معسکر ظفرقرین شد از دریای دولت روز افزون گوهری گران مایه زیبای افسر سلطنت و پادشاهی گشت و در روز آدینه بیست و چهارم رمضان سنه (اربع و ثمانمائه) هجری که هزدهم اردی بهشت جلالی سنه (اربع و عشرين و ثلث مائه) بود موافق ایت نیل امیرزاده شاه رخ را پسری آمد بطالع سرطان و چون این بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت و سرور تضاعف پذیرفته بمراهم شکر و سپاس قیام افتاد و او را محمد جوکی نام نهاد

(۱) در سه نسخه بجای - عهد الله (عبدالله) دیده شد *

و تمام آغا یان و شاهزادگان و امراء و فویینان زبان و دست
استبشار و استظهار بتهنیت و نثار برکشادند و کفالت محافظت
او بمهد اعلی خان زاده قرار یافت و امیرزاده محمد سلطان
که از ان طرف آب کو روانه شده بود جماعت لکزیان البرز را
تاخته و غنایم گرفته درین محل بمعسکر ظفر قرین پیوست و چون
اردوی کیهان پوی از طنطه کورگه کوچ در حرکت آمد فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت و حضرات عالیجات سرای
ملک خانم و دیگر خواقین عظام و حریمهای شاهزادگان
و فرزندان ارجمند امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم
سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده
بایسنغر و امیرزاده سیور غتمش و دیگر ذراری سپهر کامگاری
بازگشتند و آدینه برادر پنجمش قهلعچی بملازمت ایشان
مامور گشت و چون به تبریز رسیدند بر حسب فرموده بقیه
فصل تا بستان در انجا توقف نمودند و اول پایز بسطانیه
فرمودند و بسعادت و اقبال پشت ابهت و جلال بمسند اقامت
و استراحت باز دادند و چون حوالی منکول از اشراق
ماهچه رایت فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه
بر طبق مضمون و ما کنا معذیین حتی نبعث رسولا
بتجدید ایلچی پیش ایلدرم بایزید فرستاد مودای رسالت بعد
از تقدیم نوازش و استمالت آنکه هر چند عساکر گردون مآثر

روی عزیمت بآن طرف نهاده اند قول ما همان است که پیش
 ازین ابلاغ رفت اگر آن سخنان را بسمع قبول راه دهی
 و مقتضیات آن را بجای آوری و قلعه کماخ را که پیوسته داخل
 این مملکت بوده و در تحت تصرف حکام این ولایت بگماشتگان
 ما گذاری ممالک روم ترا مسلم مانند تا دران حدود از سر امن
 خاطر و فراغ بال با مخالفان دین بجهاد و قتال اشتغال
 نمائی و هرچه ملتمس ازین جانب باشد مدد و مساعدت
 دریغ نداریم *

اگر بشنوی آنچه بهبود تست * نگرودی ز پیمان بعد درست
 ندارم دریغ از رضای تو هیچ * عذر از طریق سعادت مپیچ

گفتار در فتح قلعه ترنوم و معاودت شاهزادگان

وامراء که در زمستان بتاخت رفته بودند

دران نواحی حصنی بغایت حصانت و استحکام بود

بقلعه ترنوم موسوم و مشهور قریب دویست نفر از بی دینان
 گرج دران قلعه متحصن شده بودند و سرطغیان از اداء جزیه
 پیچیده متعرض مسلمانان میشدند و آیفده و رورنده را زحمت
 میوسانیدند طغی که حاکم ایشان بود نایبی کرچیک نام
 قایم مقام خود ساخته بود و غیبتی نمود چون صورت این
 احوال بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید یولغ جهان
 مطاع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک

و از امراء قوشون موسی توی بوغا و سعادت تمورتاش
و تمور ملک و غیرهم روی اهتمام بقهر و انتقام آن گبران
شقاوت فرجام آوردند ایشان بر حسب فرمان متوجه آن قلعه
شدند و از برای الزام حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع
شوید و جزیه ادا کنید در امان باشید آن تیره روزان بخت
برگشته را محکمی حصار و فریب غرور و پندار در ورطه هلاک
و بوار انداخت و باستظهار حصانت حصن جنگ و پیکار را
آماده شدند و چون سپاه ظفرلوا غلغله صلوات و تکبیر از چوخ
ائیرگذرانیده دست اجتهاد باقامت جهاد برکشادند آن
خون گرفتگان تا پنج روز در منع و معارضه جانی میدادند
و روز ششم صبح ظفر از مطلع تایید آسمانی برآمده قلعه فتح
شد و آن خاکساران باد پدما از آب تیغ غازیان بآتش دوزخ
پیوستند و قلعه را از بیخ کنده بازمین هموار ساختند و بعد از
وقوع واقعه طفی که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاه گردون
اشتباہ آورد و عفو پادشاهانه او را بجان امان بخشید و چون
رایت نصرت شعار باونیک رسید چند روز درانجا توقف
افتاد تا فرستادگان از روم باز آیند و چون از میعاد مقرر
و بلجار معین دو ماه بگذشت و خبری نیامد حضرت صاحبقران
فرمود که عجب حالی است نژاد و تبار اعتباری عظیم
داشته است هر چند با ایلد رم بایزید مدارا و سازگاری میکنیم

تا باشد که روم چون ثغر اسلام است از آسیب عبور لشکر
 کینه ور ما سالم بماند عرق ترکمانی او را نمی گذارد که قدم
 در طریق مستقیم متابعت و مصالحت نهد و ایلچیان این
 جانب را باز نمی فرستد و از خود رائی ستی—زه از حد
 گذرانیده و بآن رسانید که بضرورت لشکر بسراو می باید کشید
 با آنکه هیچ طمع بملک و مال او نداریم * * نظم *

* ندانم که تقدیر دادار چیست *

* گه داورِی بر که باید گریست *

* اگر نیک و گوی بد بحکم خدا است *

* کرا راه پرسش ز چون و چرا است *

و مهد اعلیٰ تومن اغا و امیرزاده سعد و قاص پسر امیرزاده
 محمد سلطان را ازین محل بسلطانیه بازگردانید و از اینجا کوچ
 کرده با عساکر گردون مآثر متوجه روم شد چون مرغزار
 آذر روم از فر نزل افواج سپاه فیروزی علامت نمودار
 صحرای قیامت گشت شاهزادگان و امراء که در زمستان
 از قوا باغ بطرف کردستان و عراق عرب بایلغار رفته بودند
 دشمنان را مقهور گردانیده و غارتیده چنانچه بتفصیل گفته شد
 در اول بهار با غنایم بسیار از راه قلاغی و عقبه سونتی متوجه
 درگاه عالم پناه شدند و از آله تاق و اونیگ گذشته درین
 محل بمعسکر ظفر قرین پیوستند *

گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان

از جانب روم

از قلاع مشهور که بحصانت و استواری معروف و مذکور
 است قلعه کماخ است که بر روی سنگ پاره واقع شده که
 اندیشه را در ترقی بمعارج آن نردبان از طبقات سماوات
 باید ساخت و در پیرامین آن دره ایست عظیم که اوهام را
 در قطع مهابط و مضاعف آن پای بسنگ حیرت برآمده باز
 بسرحد عجز و فتور بباید انداخت و در دامن آن باغات
 و بساتین بسیار برکنار فرات خوش گوار مذکور کریمه
 جنات تجری من تحتها الانهار *

* نظم *

- * زمینش سر پاره سنگی بلند *
- * ز طرف حصارش فلک را گزند *
- * به پیرامنش دره دیو لاه *
- * به تنگ اندرو وهم میدان فراخ *
- * نیفتند بر بام تسخیر آن *
- * کمند طمع هیچ عالی مکان *
- * بساتین او برکنار فرات *
- * نمودار فردوس و آب حیات *

و از غرایب آن سرزمین آنکه هر سال در فصل بهار سه روز

متوالي صغار طيو ر بجنه عفور که از نو پر بر آوردۀ باشد از هوا
 فرود مي آيد و اهالي آنجا آن را جمع آورده نمک سود
 مي کنند و در او اني و ظروف ذخيره مي سازند و هر چه
 در آن سه روز گرفته نمي گردد پرش بزرگ شده مي پرد
 اميرزاده محمد سلطان در پايه سرير اعلى زانوزده التماس
 نمود که تسخير قلعه مذکور با و حواله رود حضرت صاحبقران
 گردون غلام ملتمس او را مبدول داشته با اکثر امراء تومان
 و هزار جات بتسخير آن قلعه فرمان داد شاهزاده بر حسب
 فرموده با اسباب و آلات محاصره و جنگ حصار با يلغار
 متوجه شد و چون آنحضرت بارزنجان رسيد اميرزاده ابا بکر
 و اميرزاده خليل سلطان و اميرزاده سلطان حسين و اميرزاده
 اسکندر و امير جهان شاه و امير شيخ نورالدين و امير بوندق را
 بالشمکري از عقب اميرزاده محمد سلطان فرستاد و چون
 ايشان بشاهزاده مشاراليه رسيدند اطراف و جوانب قلعه را
 فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند *

* نظم *

* تا بده روز تاب آتش جنگ *

* همچو موم روان گداخته سنگ *

* وز نهیب خروش کوس قتال *

* خون روان گشته از عروق جبال *

سپاه منصور آب از قلعه بازستدند و نرد بانها از ريسيمان تعبيه

کرده شب یازدهم شیر مردان بکریت بکمرها که نخچیر جزاز بیم
 سنگ و غیر بچنان جایها نرود بالا رفتند و سر طنابها دران
 بالا استوار کردند و امیرزاده محمد سلطان جماعتی از بهادران
 را بقلم تعیین نام نوشته مقرر فرمود که بآن نرد باها بالا روند
 مردان کار دران شب^(۱) تار جبه پوش بی بانگ و خروش بالا
 رفتن گرفتند و چون اهل حصار خبردار شدند دست اضطرار
 بمنع و مدافعه بر آوردند و روان سنگهای گوان پیران کردند
 علی شیر پسر بخت دولت عم زاده امیر عباس با چند کس
 دیگر از نردبان خطا شده در افتادند و ودیعت حیثیات را
 بمتقاضی اجل باز دادند روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتی
 ستان بقله قلعه فیروزه حصار بر آمده رایت فیروزی برافراخت
 عساکر گردون مآثر کورگه فرو کوفته جنگ سلطانی
 در انداختند و از جانبین رعد و منجیق در کار آمد و از فراز
 و نشیب سنگ و خدنگ آمد شدن گرفت و از جوش لشکر
 و خروش کور و فر هول روز محشر رو نمود و زبان تهور مردان
 مرد و دلیران روز نبرد در مقام سربازی و جان سپاری این

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - جبه - (جیبا)

است لیکن از لغت ترکی ظاهر شد که - جیبه - بکسر جیم و سکون یای
 حطی و فتحه بای الجد و های وقفی جامه ایست که بروز جنگ
 پوشند و آنرا در فارسی بکتر گویند و همین صحیح معلوم میشود *

ترانه می سرود * * نظم *

* گوسر برود ترک کلاهی کم گیر *

* ورتن نبود برگ گیاهی کم گیر *

* بر مزرع گیتی اروزد باد فنا *

* از خرمن توده توده کاهی کم گیر *

امیرزاده محمد سلطان در ایقاد نیران قتال و اغرای
بهادران در جنگ و جدال سعی جمیل می نمود و امیرزاده
ابابکر آثار جلالت و دلوری بظهور رسانیده نوکران او پیش از
دیگوان با توق ببالا برآمدند آخر الامر عساکر گردون مأثر
بعون بازی چون کبک کوهساری بر اطراف قلعه بردویدند
و چنان حصنی حصین و حصار منیع را بیک جنگ سلطانی
مسخر گردانیدند و چون خبر فتح بحضرت صاحب قران رسید
فی الحال از موغزار ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال
متوجه قلعه مذکور گشت و چون بآنجا رسید نشیب و فراز آن
را بنظر احتیاط در آورد و چون از آن قلعه تا ارزنجان هفت
فرسخ بیش نبود محافظت آن را بطهرتن که والی ارزنجان
بود رجوع فرمود و از آنجا مراجعت نموده رأیت عزم قضا
مضا بر افراخت و تسخیر ممالک روم را وجهه همت
پادشاهانه ساخت بسیاری از یایان و جیتاغیان که در
غارها گریخته پناه بجایهای محکم برده بودند امیر شینگ

نورالدین و علی سلطان نواجی و دولت تمور بو حسب فرمان
 متوجه ایشان شدند و چون سطوت باس امراء بهرام انتقام
 از دور مشاهده کردند خوف و هراس در باطن ایشان امتیلاء
 یافت و بقدّم اطاعت و انقیاد پیش آمده بتضرع و انکسار
 زنهار خواستند و امان یافتند و جان از آن ورطه هایل بسلاست
 بیرون بردند و چون جلکاء سیواس مضرب خیام عساکر ضرغام
 افراس گشت بازید چمنائی ایلیچیکده که برسم رسالت بروم
 رفته بود با رسولان فیصرو برسید و چون سابقه حکم بی دفع قضا
 بتخریب بلاد روم بالعموم قلعی گرفته بود دیو غرور ایلدرم
 بازید را بوسوسه پندار کاذب از راه صواب بیفزاخت تا بعد
 از اظهار اذعان و انقیاد رایت خذلان سرایت عذاب و استبداد
 برانراخت و جواب پیغام نه بر وفق ادب و سداد باز فرستاد
 و سخنان بیش از حد خویش بزبان جسارت رانده بود
 و در باب قلعه کماخ عذرهای نامقبول فرو خوانده مجاری
 امور عالم منوط بر ادات افریدگار است و التیام اسباب وقایع
 و حوادث مطلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی و تقدس * * نظم *

* بلی هر چه هست از صواب ار خطا است *

* سبب دارد اما مسبب خدا است *

* چو خواهد که ویران کند کشوری *

* کند پایمال بلا سروری *

* مسلط کزد دیو طغیان برو *

* که تا سر بغیری نیارد فرو *

* چو از حدّ خود پا فراقر نهد *

* عیان را بدستِ جسارت دهد *

* فتد بر سرش قاهری کامیاب *

* شود او گرفتار و ملکش خراب *

القصه فرستادگان قیصر و بوسیله شاهزادگان و امراء

بعض بساط بوس رسیدند و پیشکش و بیلاکات از جمله جانوری

چند شکاری و ده سراسپ بمحل عرض رسانیدند و زانو زده

پیغامی که داشتند بگذرانیدند خاطر همایون ازان سخنان

بی فرجام بهم برآمد و بیلاکات را رد کرده زبان خشم

برکشاد که * بیت *

* گرایین بدی هیچ آزاده را *

* که کشتی به تندي فرستاده را *

* سرت را جدا کرد می از تنیت *

* شدی مویه گر بر تو پیراهنت *

و بعد از تسکین غضب فرمود که چون کسی را سعادت یابری

نماید نصیحت و نیکوخواهی او را سود مند نیفتد هر چند

خواستم که آن بلاد از گذار لشکر جرار ما آسیبی نیابد بجائی

نمیرسد و الی شما هردم سخنی میگوید و بیک قول قرار

نمی گیرد اگر او قوا یوسف را می فرستاد و قلعه کماخ را
 بگماشتگان ما می داد هم او و هم مملکت او بسلامت می ماند
 بحمد الله تعالی قلعه کماخ بی منیت او مسخر بندگان ما شد
 اکنون او را بگویند که چون سخن نشنیدی و باینجا رسانیدی
 مردانه بایست و صدمه انتقام لشکر ما را آماده باش *

* بیت *

* اگر مرد کاری بیفشار پای *

* من اینک رسیدم نکه دار جای *

(۱)
 گفتار در جیب دیدن حضرت صاحب قران

چون رای جهان آرای خسرو گیتی کشای عزم رفتن
 بروم فرمود فرمان قضا جریان نفاذ یافت که عساکر ضرغام
 افتراس در محاربی سیراس جبهه بنمایند * * نظم *

* بجوشیدند از هرسو سواران *

* دلیران نبرد و نامداران *

* سپاهی بی عدد ز اندازه بیرون *

* همه تند و قوی هیکل چو گردون *

* دلیران بی همه چون نیزه سردار *

* کمرها بسته بهر رزم و پیکار *

(۱) در اکثر نسخ بجای - جیب - (جبهه) است *

- * چو اشکِ عاشقان از هجرِ دلبر *
- * جهان پیمای و خون ریز و دلاور *
- * همه چون آتشِ سودا جهان سوز *
- * همه چون غمزه خوبان جگر دوز *
- * یکایک تیغ زن چون نرگس یار *
- * سراسر صف شکن چون زلفِ دلدار *
- * ز بس تیر و کمان و کیش و قربان *
- * شده تیرِ فلک حیران و لرزان *
- * ز گردانِ سپردار و کمان کش *
- * جهان پر شد چنان کز تیر ترکش *
- * فضای دشت پهناور شده تنگ *
- * ز انواع سلاح و آلت جنگ *
- * ز گرز و نیزه و شمشیر و خنجر *
- * ز درع و جوشن و خفتان و بگتر *
- * بدین سان لشکر با ساز و آیین *
- * ز کین ابرویِ مردی کرده پر چین *

صاحبِ قران بی همال بسعادت و اقبال بر بالای پشته که
 ها میانه خسروانه باوج سپهر برین برافراخته بودند به نشست
 و لشکر فوج فوج و گروه و گروه مکمل و مزین از فرق راکب
 تا نعل مرکوب غرق آهن بترتیب می گذشتند هر فوج که

بمقابل صاحب قران که در جهان مقابل نداشت می رسیدند
 مقدم ایشان پیش آمده زانورده اسپ می کشید و زبان
 اخلاص را بدعا و ثنای آن حضرت می آراست * * نظم *
 که باد اتن و جان ما بندگان * فدای سم اسپ صاحب قران
 برانیم کز فر اقبال شاه * نمایم در روم و بومش گیاه
 همه ملک دشمن بهم برزنیم * نفش را بخاک هلاک افکنیم
 سربد سکالت که نیکش مباد * زتن دور گردد بشمشیر داد
 و بزبان عاطفت پادشاهانه او را می ستود و بمرحمت قوی
 دل و مستظهر ساخته می فرمود * * نظم *

* که گیتی مباد از گردان تھی *

* کزیشان بلند است تاج مھی *

و برین مغوال تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون قوشون
 متعاقب و متوالی می رسیدند و باقامت رسم مذکور
 قیام نموده می گذشتند و چون نوبت بلشکر امیرزاده
 محمد سلطان رسید که بتازگی از مستقر سریر سلطنت مصیر
 آمده بود سپاهی انبوه فلک شکوه بتجمل و آیینی معروض
 گشت که تا مواکب کواکب در میدان سپهر جولان می نماید
 کس مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون مقرر است که اتفاق
 از موجبات و اسباب گیتی ستانی و جهان بینی است *

* آری باثفاق جهان می توان گرفت *

شاهزاده بتلقین ملهم دولت امر کرده بود که جماعت هر فوجی
از لشکر در صورت محسوس مبصر که اقصای نهایت ظهور است
اتفاق نمایند و بر حسب فرموده او طایفه را بتمام علم و سنجق
و جبهه^(۱) و زین و کچیم و مجموع اسلحه و اسباب از ترکش و کمر
و نیزه و سپر و چماق همه سرخ بود و طایفه را همه زرد و جمعی را
همه سفید و بعضی را همه بنفش و دیگر الوان بهمین قیاس
بعضی تمام جوشن پوش و فوجی مجموع زره دار و آراستگی
و ظرافت بعدی که درای آن بکلک تصور بر لوح خیال
نتوان نگاشت و چون شاهزاده سپاهی چنان را مکمل
و آراسته بعرض گاه رسافید باقامت رسم الحامشی و پیشکش
مبادرت نمود و لب ادب بصوالح ادعیه و فوایح انئیه برکشود *

* نظم *

- * که جاوید بادا جهان هر بسر *
- * بفرمانت ای خسرو ناج ور *
- * فلک تا ز کتب عدم شد پدید *
- * نظیر تو صاحب قرانی ندید *
- * همه عالم از دولت آباد باد *

(۱) چنین است در جمیع شش نسخ موجوده لیکن بتاییده لغت ترکی

بجای جبهه - جِبَّه - باید و جِبَّه لفظ ترکی است فارسی آن بگتور *

- * که لطف الهی ترا داد داد *
- * کهین بنده و جمله کهتران^(۱) *
- * بجان بسته ایم اندرین ره میان *
- * به نیروی بخت تو در یک هجوم *
- * بر آریم گرد از همه بوم روم *
- * نماذیم در روم برگ درخت *
- * نه شاه و نه گاه و نه تاج و نه تخت *
- * سر بد سگالت بود تاج دار *
- * وگر خود بود قیصر تاج دار *
- * رخ فرخ شاه ازان بر شکفت *
- * بزیر لب حشمت از لطف گفت *
- * جوان بخت بادی و روشن خود *
- * خدایت نگه دارن از چشم بد *

چون از اول صبح تا نزدیک عصر که نماز پیشین فوت میشد لشکر میگذشت حضرت صاحب قران بقصد ادای ظهر برخاست و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا با آخر صف سپاه برسانند و چون فرموده بنفاد پیوست ایشان را از مشاهده آن کثرت و عظمت و ملاحظه آن اسباب و آیین دود حیرت از سر برآمد و رعشه هراس و بیم در اعضا و ارکان

(۱) در بعض نسخه بجای - کهتران - (مهران) دیده شد *

وجود ایشان افتاد و روز دیگر مراجع پادشاهانه ایلچیان را
نوازش فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت و فرمود
که ایلدرم بایزید را بگویند که چون در مملکت تو رسم غزا
و جهاد قائم است بر خاطر ما بغایت گران می آید که آن بلاد
را از عبور لشکر ما آسیبی رسد با این همه هنوز با تو طریق
مجامله و مساهله می سپرم متعلقان طهوتی را باز فرست و یکی
از فرزندان را بجانب ما روان کن که او را بمثابة فرزند خود
داشته از فنون تربیت و عنایت آن بیفشد که از تو که پدر
مهربانی ندیده باشد تا ممالک روم بر تو مسلم داریم و غبار
وحشت بکلی فرو نشیند و از میان آن موافقت هم تو در مقرر
دولت خود بسلامت بمانی و هم آهالی آن دیار در مقام
امن و استقامت آسوده خاطر و فارغ البال بیاسایند و ثواب
آن بروزگار همگنان واصل گردد - والسلام علی من اتبع الهدی *

ذکر فتح قلعه هاروک

چون ایلچیان روم بر حسب اشارت علیه باز گشتند از
منهیان اخبار بسمع مبارک رسید که درین حدود قلعه ایست
هاروک نام و جمعی جیتاغیان پناه بآنجا برده متحصن
شده اند و باستظهار حصانت و مناعت آن حصن سرعصیان از
جیب تمرد برآورده در زمان فرمان لازم الانعان صدور یافت

که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق متوجه تسخیر و تخریب
آن قلعه شوند ایشان بامثال امر مبادرت نموده بالشکر
فیروزی اثر روان گشودند و چون بقلعه رسیدند *

* نظم *

* دمِ نای رویین برآمد بمهر *

* خروشِ یلان برگذشت از سپهر *

* نبرد آزمایان دشمن شکار *

* رخ از کین نهادند سوی حصار *

و چون آتش قتال اشتعال یافت و نیرانِ وغا بالا گرفت حکم
اندازان سپاه فیروز بزخم پیکان دیده دوز حصاریان را از
بالای سور بنوعی دور کردند که کس را مجال آن نبود که سر
بر آورد و نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ آهنگ کار کردند
و به نیروی سعادت و قوت بازوی جلالت دیوارهای قلعه را
بینداختند و لشکریان نصرت شعار بحصار وارد آمدند جیتاغیان
خاکسار را عرضه تیغ آبدار صاعقه کردار گردانیدند *

* بیت *

* چون نهادند جیش فتح آیین *

* روی دولت بدان حصار حصین *

* شد حصار از نهیب شان کنده *

* کس نماند از حصاریان زنده *

گفتار در توجه رایات نصرت عطیه بصوب

قیصریه و انگوریه

هم در حوالی سیواس جمعی صاحب وقوف که مسالک و طرق آن دیار میدانستند بعز عرض همایون رسانیدند که راه توقات جنگلستان است و گذارهای تنگ دارد و ایلدرم بایزید با حشری فراوان و لشکری بی پایان بتوقات آمده است و سر آب گرفته و قراولان نیز آن جنگل را دیده بودند و از آن خبر داده صاحب قران کامگار آن راه گذاشته و عنان اقتدار بجانب یسار معطوف داشته براه قیصریه روان شد و علی سلطان توابعی را از پیش بقیصریه فرستاد تا لشکرها بگذارد که از آنجا تجاوز نمایند و رایت فتح آیت بخشش منزل از سیواس بقیصریه تحشم فرمود و اهالی شهر را خلعت امان ارزانی داشته چند روز در آنجا توقف نمود *

* بیت *

* بدان رومیان بر ببخشود شاه *

* گنه کار شد رسته با بی گناه *

و جماعتی از بدگمانی پناه بفقها و سوراخها برده بودند لشکریان نقب زده همه را بگرفتند و غارت کردند و چون غلات آنجا را وقت حصاد رسیده بود فرمان شد که سپاه مور شمار

ادخار علوفه را کمراجهاد به بزدند و رای کشور کشای ممالک
 آرای امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین را بقراولی تعیین
 فرمود و با عساکر گردون ^(۱) مآثر جبهه پوشیده و یسال کرده از قیصریه
 متوجه صوب انکوریه شد و سه منزل بر کنار آبی بزرگ که آنرا
 بولغون سوئی گویند قطع مسافت نموده روز چهارم اراضی قر
 شهر معسکر ظفر قرین گشت و در آنجا از قراول خبر آمد که
 سیاهی لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند فرمان واجب الافغان
 صدور یافت و لشکریان صف شکن رو بجانب دشمن آورده
 بنوره فرود آمدند و برسم معهود رعایت حزم را خندق کنده
 بچپرو مندو مستحکم گردانیدند و رای صواب نمایی امیر شاه
 ملک را با هزار سوار بزبان گیوی فرستاد و او در حجاب ظلام
 لیل میل بخیل دشمن کرده بشتاب سیل کما بیش ده فرسخ
 براند و هنگام آنکه کوکبه شاه ملک سپهر از جانب شرقی
 افق بحوالی اردوی رومی چوگان نجوم هجوم نموده صبح
 دمیدن گرفت امیر شاه ملک نزدیک اردوی ایلدرم
 بایزید رسیده بود و در مکملی مترصد فرصت پنهان بایستاد
 و چون قراولان مخالف از قیتول بیرون آمدند بر ایشان
 حمله برونه جنگی سخت واقع شد و چون قیصر آگاهی یافت

(۱) چنین است در جمیع شش نسخ موجوده لیکن صحیح جبهه

بمعنی بگتر معلوم میشود چنانکه در هاشیه صفحه ۴۰۵ مذکور شد.

که فوجي سبك از سپاه ظفر پناه بآن دليري پيش رانده اند
 بر خاطر او بغايت گران آمد و از دهشت و حيرت بر آشفته
 امراء خود را سرزنشها كرد و وقت طلوع آفتاب كوچ كرده
 متوجه قوشهر شد و امير شاه ملك كس بتعجيل پيش حضرت
 صاحب قران فرستاد و قصه جنگ و توجه ايلدرم بايزيد
 بصوب قوشهر عرضه داشت آن حضرت الياس خواجه شيخ
 علي بهادر و صاين ثمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امير
 حسين قوجين و سلطان ملك پسر اوج قرا و ديگر دلاوران
 شصت مرد را باز بزبان گيري روان ساخت و امير شاه ملك
 باز گشته شب هنگام بدرگاه عالم پناه رسيد و چون روز شد
 حضرت صاحب قران تعليم و ارشاد شاهزادگان و امراء را
 با ايشان بصورت مشورت فرمود كه درين مقام دو راى است
 يكى آنكه همين جا توقف كنيم كه تا زمان رسيدن مخالف مردم
 و چهارپايان استراحت نموده كوفتگي راه بيندازند و ديكر آنكه
 بميان مملكت ياغي در آييم و غارت كنان ميرويم و ايلغار
 بهر جانب ميفرستيم تا او را از عقب ما بتعجيل ببايد راند
 و لشكرش كه بسيار پياده اند ويران شوند و بعد از تذيبه برد قايق
 جهان گيري راى ثاني اختيار فرمود و از آن جا كوچ كرده
 بسعادت و اقبال روان شد و اميرزاده سلطان حسين را بادو
 هزار سوار در يورت باز داشت و يرليخ جهان مطاع صادر گشت

که امیر بوندق و پستری^(۱) و دیگر امراء قوشون از پیش بانکوریه
روند و اگر از طرف دشمن لشکری متوجه باشد راه برایشان
به بندند و لشکر پیاده همراه ایشان توجه نمایند و در منزل
که آب نیست چاهها فرو برند امراء بر حسب فرموده رو
برواه نهادند و عبد الرحمن که تواجی لشکر پیادگان بود
پیادگان را سر کرده همراه ایشان ببرد و بهادران که روز
پیش بزبان گیری رفته بودند بعضی از ایشان وقت سحر با
جمعی از مخالفان باز خوردند و جنگ کرده و کس را
از ایشان فرود آوردند یکی را سربریده و دیگری زنده می
آوردند و چون صیقل صبح زنگ ظلام از مرآت گیتی بزود
و بهادران باز گشتند پسر قیصر با هزار مرد دلاور بزبان گیری
آمده بود و در شب بی خبر از ایشان گذشته و در دره پنهان
شده بهادران که باز گشته بودند بایشان رسیدند و جنگ در
پیوستند و با آفکة شصت سوار بیش نبودند و هم نبود آن غلبه
بسیار جنگ کنان جنگ کنان میرفتند و چون مخالفان سیاهی
سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور دیدند بایستادند
و بهادران بسلا مت رانده بموکب ظفر قرین پیوستند و سلطان
حسین نیز از عقب برسید و امراء و پیادگان که بر حسب فرمان
متوجه انکوریه شده بودند امراء از پیش بانکوریه راندند

(۱) در بعض نسخه بجای - پستری - (پسروی) دیده شد *

و تمام ولایات و احشام و ایل و الوس آن نواحی تاخته
 غنایم بسیار گرفتند و پیاده گان در عقب ایستاده بحفر چاه
 و احداث میاه راه براه مشغول گشتند و رایت فتح آیت
 با سپاه ظفر پناه بسه منزل بانکوریه نزول فرمود و آن
 سرزمین مضرب خیام نزول اجلال و تمکین گشت و قیصر روم
 از امراء یعقوب نامی را بانکوریه فرستاده بود که بضبط
 و محافظت قلعه آنجا قیام نماید *

* سر باره آن ندیدی عقاب *

* یکی کنده کردش اندر پر آب *

* یکی شارسن کرده اندر فراخ *

* سراسر همه قصر و ایوان و کاخ *

* ز رومی سپاهی دلیر اندرو *

* همه نامداران پر خاش جو *

و یعقوب قلعه را محکم ساخته و محاربه و مدافعه را مهیا
 و آماده شده بود حضرت صاحبقران روز دیگر بعزم احتیاط
 قلعه بکوه گردون شکوه کیهان نورد برآمد و شیوان بیشه
 شجاعت را بمسخر قلعه اشارت فرمود دلاوران بی توقف روی
 جلالت بحصار نهادند و نیروان قتال را اشتعال دادند و نقبها
 برده فی الحال آب ازیشان بازستند و جمعی دلاوران مثل
 مقصود و توکل باورچی و شهنسوار و سرای و علی شیر و دیگر

بهادران بیدرجی که بطرف آب بود برآمدند و نزدیک شد
 که قلعه فتح شود ناگاه از قرارلان خبر آمد که قیصر با لشکری
 از هرچه تصور نمایند بیشتر از عقب آمده به چهار فرسخی
 رسید حجرت صاحبقران بمعسکر ظفرقرین فرمود و دلوران
 که بیالای برج برآمده بودند جنگ کزان بزیبرآمدند و حکم
 واجب الامثال بنفاز پیوست و لشکر کوچ کردند و مقدار
 یک اسب تاختن پیشتر رفته آب را در عقب گذاشتند
 و بنوره فرود آمدند و بوظیفه حفر خندق و استحکام آن
 بچهر و مندو قیام نمودند *
 * نظم *

* زمین را بکندن گرفتند پاک *

* شد آن جای هامون سراسر مغاک *

* شب آمد کزان شمع بفروختند *

* همه جای آتش همی سوختند *

و در موعبور لشکر مخالف چشمه خرد در دامن کوهی بود
 و دران گذار بغیر از آن آب یافت نمیشد و چون رایت رومی
 روز انکاس یافته چتر سنجری شب سایه مشک فام بر اطراف
 و اکناف عالم انداخت و چشمه خورشید در دامن کوه گردون
 بمکدرات ظلمت و تیوگی آلوده گشت اشارت علیه بنفاز
 پیوست و جمعی رفته آن چشمه را بهر گونه گندگی و فاذورات
 خراب ساختند و صاحب قران صافی درون پاک اعتقاد

هنگام آنکه مردم پهلوی استراحت بمراد بر بستر رقان نهند
 بخلوت خانه راز در آمد و با حضرت کار ساز بنده نواز عرض
 نیاز آغاز نهاد و جبین اخلاص و افتقار بر سجده گاه تضرع
 و انکسار نهاده زبان مناجات بر کشاد که پرورد گارا هر چه مرا
 مده العمر از نصرت و فیروزی روزی شده و از فتح و ظفر روی
 نموده محض عنایت و مرحمت تو بوده و اگر نه از من چه آید
 و از عاجزی که پیوند جان و تنش بارادت تو باز بسته چه
 کشاید همان لطف و مکرمت که پیوسته ارزانی داشته باز
 چشم میدارم و بکرم بی دریغ که همیشه کرامت فرموده
 امیدوارم * * نظم *

* ای همه هستی بتو پیدا شده *

* خاک ضعیف از تو توانا شده *

* چاره ما ساز که بی یاوریم *

* گر تو برانی بکه رو آوریم *

گفتار در ترتیب سپاه و تعیین لشکر

چون حضرت صاحب قران تمام شب بمسکنت وزاری
 معاونت و یاری از حضرت باری جل و علا مسالت نموده
 هنگام صبح که در صدر بارگاه خاقان مشرقی انتساب رایت
 جهان آرای فحوای فالح الاصباح بفوز و نجات
 بر افراختند و باندك زمان تیغ ظفر مآب انرا سیاب آفتاب

بیک وهله تمام بوم روم چون دیگر بلاد زوی زمین بعموم
 مسخر گردانید حضرت صاحب قران گیتی ستان رومی دولت
 غرا بترتیب لشکر کشور کشا آورد و برکوب عساکر گردون مآثر
 فرمان داد و از سپاه ظفر پناه مردان کار و رزم آزمایان
 تیغ گذار از خیمها و خندق بیرون آمدند * * نظم *

* بجذبش در آمد سپه فوج فوج *

* چو دریای جوشان بهنگام موج *

* سپاهی فزون از قیاس و گمان *

* شده تذک ازیشان فضای جهان *

* دلیوران گرد افکن صف شکن *

* همه شیر صولت ولی فیل تن *

* دل و جان پر از کین قیصر همه *

* بکف گرز و شمشیر و خنجر همه *

و بر حسب اشارت علیه صفوف عساکر گردون مآثر بآیینی
 مرتب و آراسته شد که ظفر بصد دل عاشق پرچم اعلام آن رزم
 آزمایان بهرام انتقام گشت و ابلق ایام سخت لگام رام ارادت
 و کام آن کشور کشایان پیروزی فرجام شد * * بیت *

* بر آراست رزمی که خورشید و ماه *

* ندید است هرگز چنان رزم گاه *

لشکر نصرت شعار جرنغار را پشت استظهار بعز اقبال

بی انتقال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت
گرفت و از شهامت و صرامت نویندگان عالی مکان مثل
امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اند خودی و رستم طغی بوغا
و سونچک بهادر و دولت تمور و دیگر امراء مواد اعتضاد
سمت تضاعف و ازدیاد پذیرفت و قنبل ایشان سلطان حسین
بود و علی سلطان و موسی توی بوغا و پستری و در برنغار
فیروزی آثار رایت شوکت و اقتدار امیرزاده میروانشاه
بذروه مهر و ماه برآمد و نیروی شجاعت و جلالت امیر شیخ
نورالدین و امیر برندق و علی قوجین و امیر مبشر و ظهوترن
و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
و عمر تابان و شیخ ابراهیم شروانی و غیرهم علاوه آن شد و قنبل
ایشان امیرزاده ابابکر بود و امیر جهان شاه و قرا عثمان توکمان
و توکل برلاس و پیر علی سلدوز و از اطراف قلب قیامت
نهیست که از غایت کثرت و کمال عظمت زبان بیان از وصف
آن قاصر است گروهی بی شمار از دلوران تیغ گذار روی
تهور بی تفکر بجنک و پیکار آوردند از آن جمله در دست راست
قول باش تمور آغلن بود و امیرزاده احمد عمر شیخ و شهنسوار
و سرای و جلال باورچی و تاپتوق و یوسف مغول و حاجی بابا
سوچی و اسکندر هند و بوغا و خواجه علی پسر خواجه یوسف
اپردی و دولت تمور و حسن برات خواجه و محمد قوجین

و سواى خواجه و ادریس قورچي و شمش الدین المالغي
 و هر يملک نواجي و ارغون ملک و پير محمد و بهاء الدین
 و قرا احمد و بيگ ولي ايلچيکده و چقماق و دولت خواجه
 ايلچي بوغا و عبدالله و صوفي خليل و محمد نواجي و ايسن
 تهور و شيخ محمد و قرا^(۱)مان و سنجر و حسين و حسن و عمر بيگ
 پسر نيک روز جون غرباني و جهان شاه و بيدري بيگ قوجين
 و احمدي و عجب شير و محمود و بهلول و اميرزيرک چاکو
 و ديگر امراء و در دست چپ قول جلال الاسلام بود و نوکل
 قرقرا و علي محمود و شاه ولي و سونجک و جاني بيگ
 و يادگار و تفکري پيرمش خواجه و محمد خليل برادر دولت
 تهور نواجي و شيخ حسين و ميرک ايلچي و ملک پاينده
 برادر الطون بخشي و لقمان نواجي و سلطان برلاس
 و عبد الکريم حاجي سيف الدين و پير محمد شفقوم و شيخ اصلان
 کپک خاني و دولت خواجه برلاس و الياس کپک خاني
 و يوسف برلاس و علي عباس و سيد خواجه شيخ علي بهادر
 و عثمان نواجي و اسکندر شيخي و شاه شاهان سيستاني
 و ابراهيم قمي و شاه توران سيستاني و شيرادل و پادشاه
 بوران و ديکرسرداران و در پيش قول ماهچه توق اميرزاده
 محمد سلطان ازواج ظفر برآمده ثالث نيرين شد در عين

(۱) در بعض نسخه بجای - قرا مان - (قرا تهور) بنظر آمد *

شرف و تمکین و در ظل اقبالش لشکریستاره خشر مجتمع
و مرتب پروین آیین و عقد آن جمعیت از انتظام اعلام
احتشام و اهتمام امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ و برادرش
امیرزاده اسکندر و از نویینان فامدار امیر شمس الدین
عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ علی بهادر
و ابان و دیگر بهادران سمت استکمال پذیرفت * * نظم *

* قوم اذا الشرا بدا ناجذیه لهم *

* طاروا الیه زرافات و وحدانا *

* گروهی که هر یک بهنگام کار *

* بمردی ز گردون بر آرد دمار *

* سراسر دایو و نبرد آزمای *

* نهمن بزور و فریدون برای *

و چهل قوشون آراسته را در ظل رایت نصرت آیت باز داشت
که از هر طرف که بمدد احتیاج افتد فوجی ازان بر حسب
اشارت به معاونت ایشان شتابند و چند زنجیر پیل شکوه مند
کوه مانند که از بقیه غنایم هندوستان بار دوی ظفرمکان بودند
همه را کجیم افداخته و با اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته
و بر بالای هریکی کمانداران حکم انداز و نطق اندازان آتش
باز جنگ را آماده گشته مقدم بر صفوف عساکر گردون مآثر
بترتیب باز داشتند * * نظم *

- * صف زده پیلانِ هندی پیش صف *
- * زهره شیرانِ رومی در تلف *
- * زینتی افزوده پیل آن بوم را *
- * ز آبفوسِ هند عاجِ روم را *
- * آفرین بر شاهِ شرقی انتساب *
- * کو چو بر هندوستان شد کامیاب *
- * از دهلی راند پیلانِ سویِ شام *
- * ناکشید از صاحبِ مصر انتقام *
- * خشم او بغداد را معدوم کرد *
- * دولتش آهنگِ تختِ روم کرد *
- * لاجرم قیصر بتعجیلِ تمام *
- * آمده اینک بپای خود بدام *

و ایلدِرم بایزید نیز بترتیب و آرایشِ سپاهِ خود قیام نموده لشکری گران و حشری بی پایان که از تمام ممالک روم و جغتایان آن بوم و طوایفِ افرنج و غیر آن جمع آورده بود بیاراست و فوج فوج را موضعی لایق و محلی مناسب مقرر گردانید از آنجمله در مقابلِ میمنه پسر برلاس افرنجی که برادرِ زنش بود با بیست هزار سوار از لشکرِ افرنج تعیین نمود و ایشان مجموع ظاهر خود را موافقِ باطنِ تاریک ساخته سیاه پوشیده بودند و عادتِ ایشان در لباسِ جفا چنانست که از

سرتا قدم بفرود و آهن می پوشند که بغیر از چشم عضوی
دیگر پیدا نیست و بند های آنرا بر پشت پای بهم پیوسته قفل
می زنند و تا آن قفل باز نمی گذد جبا^(۱) و خود از ایشان جدا
نمی شود و در قنبل میسره پسر همین خود را مسلمان حلبی
با عساکر روم باز داشت و خود در قول ایستاده مه پسر موسی
و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد
حلبی که ارشد اولاد او بود و بکوشجی اشتهار یافته و امراء
و سرداران روم مثل یال قوج پاشا و علی پاشا و عبید بیگ
و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیگ و حسن پاشا و خلیل
مراد پاشا و سروج و ابرنوس و یعقوب و یوسف و ایل
طریان و تفرکی برمش و بلایان و داود یاتی^(۲) و شاهین و یا پنچ
پسر ایلد کوز و احمدی و امیر طاهر و محمدی و مقبل و پاشا جق
هریک با غلبه سپاه بجای خود قرار یافتند و قیصر با تمام
لشکر روی جلالت با آورد گاه آورده مرتب و آراسته روان
شدند و چاشت سلطان فی قلب و میمنه و میسره ترتیب کرده
و پیادگان دلاور با چپر پیش داشته بوسیدند و بر سر پشتها
بایستادند و از جانبین گورگه و کوس فرو کوفته سورن

(۱) در بعض نسخه بجای - جبا - (جبه) و در بعض کتاب (جبهه)

است و همین صحیح است بنائید لغت ترکی (۲) در بعض کتب بجای

- یاتی - (ثانی) است *

انداختند *

* نظم *

* برآمد خروشیدین کره نای *

* فغان دیوان رزم آزمای *

* دو لشکر بروی اندر آورده روی *

* جهان شد پر آواز پرخاش جوی *

گفتار در محاربه صاحب قران جهان جو

با قیصر روم و ظفر یافتن برو

چون سپاه طرفین صفها کشیده و برزم گاه رسیده بآهنگ
 جنگ در مقابل یکدیگر بایستادند و از غریو کورگه و کوس چهوها
 سندرُوس و لبها آبنوس و زبانها پر از افروس گشت صاحب
 قران موید پاک اعتقاد برسم معتاد پیداده شد و روی مسکنت
 و افتقار بحضرت آفریدگار تعالی سلطانه آورده بوظیفه نماز و
 عرض راز و نیاز که در هر معرکه عادت پسندیده آن خدیو
 برگزیده بود قیام نمود تا بدیده همت عالی و صدق نیت
 صافی روی آرزو و مراد در آیین حسن اعتقاد بی نقاب
 ارنیاب مشاهده فرمود و فرموده خواجه عبدالله انصاری
 قدس سره که اگر نخواستی داد ندادمی خواست راستی
 مخدرة تحقیق را طرفه حله آراست و چون از سربقین پای توکل
 برکاب سعادت انتساب در آورده سوار شد و روی عزم خسروانه

بکارزار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر بباد
 حمله آتش پیکار برافروزند و بشعله تیغ صاعقه کردار خرمن
 غرور و پندار مخالفان درهم سوزند نخست از قنبل برنغار
 امیرزاده ابابکر یکران مسابقت درمیدان مبارزت راند
 و سپاه نصرت پناه دست کشورکشای دشمن گیر بکمان و تیر
 یازیده بزخم پیکان جان ستان و پلارک خون افشان چرنغار
 مخالف را که قنبلش پسر مهین قیصر مسلمان حلبی بود برهم
 زدند * * نظم *

- * چوشه زاده بر کرد مرکب زجای *
- * بچستی شاهین و فرّ همای *
- * عقاب خدنگین و زاغ کمان *
- * به بستند عقدی به مری گران *
- * و صالی بزور و قراقی بهر *
- * طلاقی روان جان بد خواه مهر *
- * ز پرندۀ مرغان مفقار شوم *
- * غراب فنا آشیان ساخت روم *

و امیر جهان شاه و قرا عثمان نیز حمله آورده دست چپ
 دشمن را بکلی براندند و کرشچی که از دیگر فرزندان قیصر
 بمزید شجاعت و جلالت اختصاص داشت گرفت و فر بسیار کرد
 و آنچه حد سعی و کوشش بود بجای آورد و چون شیوه

جلادت عساکر ظفر دایر بدیده یقین بدید بی گمان دانست که
مقاومت با چنان سپاهی از حیث ممکنست و قدرت ایشان
بیرون است روان با مردم خود روی دهشت بصوب گریز
آورد و از میان بدر رفت *

* زیرکی جای خود شناختن است *

و الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و از قنبل
جرنگار سلطان حسین بالشکر فتح آثار پیش رانده بازوی
شجاعت به نیروی دولت بکشد و بضربات پیاپی نیزه و تیغ
مانند صاعقه و برق از میخ بی دریغ آتش در خانه ثبات
و قرار دشمنان نهاد *

* نظم *

* بقایید دولت چو غرنده شیر *

* در آمد به پیگار اعداء دلیر *

* کفش گفتی ابراست و شمشیر برق *

* ز باران قهرش بدم خصم غرق *

* ز رومی پرکینه چندان بکشت *

* که گفتی فلک تیغ دارد بمشت *

و امیرزاده محمد سلطان را عرق نجابت و شجاعت موروثی
جذبیده لب حمیت بر کشاد و از حضرت صاحب قران اجازت
خواست که نهنگ هامون نورد را در دریای هیچا تازد
و کشتی حیات مخالفان را در غرقاب فنا اندازد *

* بیت *

* که من زنده و دشمن شه بجای *

* برانم که نه پسندد این را خدای *

* ز شاه آنکه بر تافت رو اندکی *

* من و او نباشیم الا یکی *

اشارت علیه نفاق یافت که بمدد جرنغار شتابد شاهزاده
بامثال فرمان مبادرت نمود و با بهادران بازوی جلالت
واقدار برکشود *

* روان شد بکردار شیر دلیر *

* نهنگی بچنگ ازدهای بزیر *

* چنین تا بشکوه رومیان *

* همی تاخت بر سان شیر ژبان *

* صف لشکر رومیان بر درید *

* کسی از یلان خویشتن را ندید *

و دلاوران افرنج نیز در مقابله دست تهور بمدافعه و مقاتله
برکشاده کوششهای مردانه می نمودند و چند نوبت از
طرفین غلبه کرده یکدیگر را برانندند و آخرالامر ظفر پیشگان
لشکر منصور غالب آمده دمار از روزگار پسر بولاس افرنجی
و سپاه او که برنغار لشکر مخالف بشکوه ایشان آراسته بود
برآوردند و پیاده بسیار در زیر دست و پای اسپان لکد کوب
بلا شده عرضه فنا گشتند *

* نظم *

* بکشتند چندان ز رومی سپاه *

* که گل شد همه خاک آوردگاه *

* به پیش صفِ رومیان کس نماند *

* ز گردانِ شمشیرزن بس نماند *

وامیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و امیر شاه
ملک با رزم آزمایان قول پیش رانده بسی از دشمنان را
نیست گردانیدند و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق داد
مردی و مردانگی داده پیادگان میسره مخالف را از بالای
کوه به نشیب خطر رواند و راندند و بسی از ایشان را به تیغ بی
دریغ گذرانیدند *

* بیت *

پراز کشته شد عرصه رزم گاه * جهان گشت بر چشم دشمن سیاه
چون آثار ضعف و فقر در سپاه مخالف مغرور بظهور پیوست
امر عالی صدور یافت که شاهزادگان و نوینیان بیک بار
حمله کنند *

بقومود شاه سپهر احتشام * که لشکر بجنبش در آید تمام
بجنبید لشکر سراسر ز جای * بفرمان سلطان کشور کشای
از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیر جهان شاه و شیخ ابراهیم
و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
و طهرتن و مبشر و عورتان و پیر علی و دیگر امراء و از میسره
امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه

ورستم طغي بوغا و علي سلطان و ديگر نوپينان با اتفاق حمله
کردند و مجموع عساکر گردون مآثر لجام ريز بر مخالفان
تا ختند و نيوان محاربه و قتال بنوعي اشتعال يافت که بی
مبالغه جنگ بزرگ ايرانيان و تورانيان در نظر روزگار خوار
دشت و داستان هفت خوان رستم و اسفند يار را اعتبار نمايند *

* بيت *

- * دليران ايران و توران سپاه *
- * گرفتند بر لشکر روم راه *
- * چنان تيز شد آتش کارزار *
- * که مي خواست گردون بجان زيفهار *
- * ز بس خون رومي دران ترک و تاز *
- * هزار اطلس رومي افکنده باز *
- * غريو کورگه بدرید گوش *
- * بها اندر افتاده سرها بدوش *
- * ز بانگ سپه گوشها خيره شد *
- * ز گرد سپه^(۱) چشمها تيره شد *
- * نوگفتي که دريا بجوش آمد است *
- * نهنگ دژم درخروش آمد است *
- * ز بس کشته افتاد در دشت کين *

(۱) در بعض نسخه بجای - سپه چشمها - (هيونان جهان) ديده شد *

* زمین پشته شد تا بچرخ برین *

* جهان گشت دریا کران تا کران *

* زبس خون که از کشتگان شد روان *

* گروهی بدادند سر در ستیز *

* گروهی نهادند رو در گریز *

و در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان بر نغار دشمن را براند
شش قوشون لشکر شاهزاده ببالای تلی که محل ایشان بود
برآمدند و ایلدرم بایزید بالشکر قول متوجه آن محل شد
و سپاه شاهزاده را از آن بلندی رانده بجای ایشان برآمد
و ایشان چون بشاهزاده پیوستند بازروی جلالت بجانب
مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند و چون ایلدرم
بایزید بران پشته اطراف لشکر خود را احتیاط کرد و میمنه
و میسر را شکسته و پراکنده یافت حیرت برو غالب آمد و از
سپاه بر نغار و چرنغار او که متفرق شده بودند جمعی از پیاده
و سوار پیش او جمع آمدند حضرت صاحب قران با امیرزاده
شاهرخ روی نیروی دولت قاهره بقصد قیصر آورده هامون
فورد همایون نبرد را برانند و امیرزاده میرانشاه نیز با امراء
بر نغار و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه از چرنغار
متوجه شدند و مجموع سپاه از اطراف روی باس شدید
بایلدرم بایزید نهاده او را و لشکرش را چون شکاری که بجزرگه

* بیت *

در آید در میان گرفتند *

* گرفتند شان یکسر اندر میان *

* سوارانِ قآنِ صاحبِ قران *

* چنان آتش افروخت از گرز و تیغ *

* که گفتی هوا کوه بار ز میخ *

قیصر بقیه روز بهر نوع که بود پای تجلد بفشرد و با بهادران
سپاه خود را نگاه داشت و هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه
پیچیده ازان بالا فرود آمد و بضرورت روی اضطراب بصوب فرار
نهاد عساکر گردون مآثر کوچه داده برایشان تیر باران کردند
و بسیاری را بخاک هلاک انداختند و ایلدرم بایزید بهزار
مشقت از میان بدر رفت و فوجی از سپاه ظفر پناه بتگامشی
هزیمت یافتگان روان شدند *

ببستند گردانِ توران میان * همی تاختند از پی رومیان
بشمیر نیز آتش افروختند * همه بوم و برشان همی سوختند
بسی رومیان در همی تاختند * درودشت ازیشان بهوداختند
ز روم و ز رومی بر آورده گرد * بگردون بر افشانده گرد نبرد
و زبان روزگار از تلقین تقدیر پروردگار مصدوقه غلبت الروم
بر سپاه آن بلاد و دیار خواند و بیشتر گریختگان از تشنگی
فوت شدند چه آفتاب در ششم درجه اسد بود و هوا بغایت
گرم و دران مرحله که ایشان بر زمکا راندند آب نبود *

* بیت *

* هر کس که ز آب نیغ گردان جان برد *

* در حسرت آب جان شیرین بسپرد *

و چون نسیم فتح و ظفر از مهب تایید ملک اکبر بر پرچم رایت
سعادت پیکر وزید صاحب قران گیتی ستان سوید و مظفر
از انجا بازگشته باردوی همایون فرود آمد و وظایف شکر
و سپاس آفریدگار که انوار فتح و فیروزی از نیبر عون و عنایت
بی علت او تابد و بس بادا رسانید *

* نظم *

* زمین شد ز رومی چو دریای نیل *

* جهان جوی با تیغ و کُوپال و پیل *

* به پیروزی از رومیان گشت باز *

* باردوی فرخنده آمد فراز *

* بسی آفرین خواند بر کودکار *

* کزو گشت بر دشمنان کامگار *

شاهزادگان و امراء جمع آمده بعز ملازمت فایز گشتند و
زانورده بتهنیت فتح و اقامت رسم نثار قیام نمودند و روز جمعه
نوزدهم ذی الحجه سنه (اربع و ثمانمائه) بود موافق ایت نیل
که خطیب تایید آسمانی خطبه این فتح نامی بنام اقبال
حضرت صاحب قرانی بخواند والله الحمد والمنة *

گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را

و آوردن او بدرگاه شاه مظفرلوا

از عساکر فیروزی آثار که بتگامشی در عقب گریختگان
رفته بودند سلطان محمود خان بایلدرم بایزید رسید و او را
دستگیر کرده در زمان پیدش حضرت صاحب قران گیتی ستان
فرستاد چون اولیاء دولت بخلود موسوم قیصر روم را
دست بسته خفتن گاه بدرگاه عالم پناه آوردند عرق مکارم
پادشاهانه در حرکت آمد و حامی عاطفت فرمان داد
که او را دست کشاده بحرمت در آورند و چون بعز تلافی
استسعاد یافت مورد او را باعزاز و اکوام تلقی فرموده
نزدیک خود بنشانند و برسبیل معاتبه بطریق رفق و مجامله
برزبان نوادر بیان جواهر فشان راند که هرچند احوال عالم
مطلقا بارادت و قدرت پروردگار است و هیچ کس را بحقیقت
اختیار و اقتداری نیست لیکن از روی انصاف و راستی
این بود که ترا پیش آمده خود با خود کرده * * بیت *
اگر بار خار است خود کشته * و گر پرنیان است خود رشته
بارهای از حد خود بیرون نهاده مرا بوان داشتی که
روی کین بانتهام تو آورم و از برای مصلحت غزو کفار که
درین دیار بآن قیام می نمایند تحمل کردم و آنچه وظیفه

مسلمانان و خیراندیشی باشد از مدارا و سازگاری با تو
 بتقدیم رسانیدم و در خاطر داشتم که چون نصیحت بشنوی
 و از درِ مقابعت و انقیاد در آئی ترا مدها کنم و بهر چه
 احتیاج افتد از مال و لشکر مساعدت نمایم تا از سر تمکین و
 استعلاء باقامت مراسم غزا اشغال توانی نمود و بتیغ جهاد
 شوکتِ شرک بی‌دینان از اطراف و اکفاف دیار اسلام
 توانی درود و بر سبیل آزمایش از تو القماس کردم که قلعه
 کماخ تسلیم نمایی و متعلقان طهران را روانه کنی و قرایوسف
 ترکمان را از مملکت خود برانی و معتمدی دانسته را بفرستی
 که عهد و پیمان میان ما موکد گرداند و بدین جزویات
 مضایقه کردی و سرکشی و عناد پیش گرفتی تا قضیه باین
 انجامید با این همه همگنان را معلوم است که اگر حال برعکس
 بودی و این قدرت و استیلاء که حضرت عزت مرا ارزانی
 داشته ترا دست داده بودی بر من و بر لشکر من این زمان
 چها گذشتی اما بشکرانه نصرت و فیروزی که از عنایت و
 رحمت حق مرا روزی شده درباره تو و مردم تو جز نکوئی
 نخواهم کرد خاطر آسوده دارا یدرم بایزید در مقام خجالت
 و انفعال بزلّت و تقصیر خود معترف شد و گفت در واقع
 خطا کردم که سخن صاحب قرانی چون شما نشنیدم لاجرم
 سزای خود دیدم اگر عفو پادشاهانه گناه مرا ببخشد من و

فرزندان من تا زنده باشیم از جاده خدمتگاری و
فرمان برداری پای بیرون نه نهیم صاحب قران دریا نوال
اورا خلعت خسروانه پوشانید و بصوف استمالت و نوازش
ایمن و امیدوار گردانید قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده
کرد بعد از اداء دعا و ثنا عرضه داشت که فرزندانم موسی
و مصطفی در جنگ همراه من بودند خاطر من متعلق ایشان است
اگر فرمان عالی نفاذ یابد تا تفحص حال ایشان کرده اگر
زنده باشند به بنده رسانند ضمیمه دیگر الطاف باشد حکم
جهان مطاع صادر گشت و تواجیان در زمان بچست و جوی
ایشان روان شدند و بعد از چند روز موسی را یافته پیش
حضرت صاحب قران آوردند مرحمت پادشاهانه او را
بخلعت خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد و از برای
او خورگاهی خسروانه بنزد یک منزل همایون مرتب
داشته بودند و حسن برلاس و بایزید چمپانی بر حسب فرمان
محافظت و مراقبت احوال او قیام می نمودند *

* بیت *

این است کمال کامگاری * دین پروری و بزرگواری
و مناسب کلام درین مقام عذرا جوده خوش خرام خامه را
بصوب ثبت اثری از آثار خیر الانام علیه الصلوة والسلام
انعطاف میدهد که در روز فتح مکه بهر دست مبارک

د و حلقه در کعبه معظمه بگرفت و با آواز بلند فرمود که الحمد
 لله الذي صدق وعده ونصر عبده واعز جنده و
 هزم الاحزاب وحده ولا شيء بعده یعنی شکر و سپاس
 آن خدائی را که راست گردانید و عده خود را و یاری داد
 بنده خود را و غلبه بخشید لشکر خود را و بگریزانید گروههای
 مختلف مخالف را به تنهایی چه بحقیقت هیچ نیست که اثری
 از و بظهور آید بغیر از و بعد از آن باهل مکه خطاب فرمود
 بطریق سوال که ما ذا ترون انی فاعل بکم الیوم
 یعنی چون می بینید و چه گمان می برید که من باشم بکنم
 امروز ایشان کمال کرم آن حضرت می دانستند گفتند
 اخ کریم وابن اخ کریم والکریم اذا قدر غفر کریمی
 و کویم زاده و کریم چون دست یابد گناه ببخشد حضرت
 رسالت پناه ختمی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
 فرمود من شمارا همان می گویم که یوسف علیه السلام
 با برادران جفاکار گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله
 لکم و هو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش نیست
 بر شما امروز بیا مرزد خدای تعالی شمارا و او ارحم الراحمین
 است لا جرم از میان محاسن افعال و اقوال آن موبد بی همال
 که مذکور مکارم اخلاق سرور آفرینش علی الاطلاق می شد
 همچنانکه آل و عترت طاهره او علیه و علیهم الصلوة والسلام

از میان سایر شعب و قبایل بنی آدم بمزید شرف و سیادت
 اختصاص دارند اولاد واسبطا و دودمان صاحب قران
 آخر الزمان نیز از دیگر اعقاب و اخلاف ملوک و پادشاهان
 از اعظم سلاطین و جهانداران که در هر عصر و اوان بوده اند
 و کیفیت احوال و اوضاع ایشان از خصوص ائمه تاریخ معلوم
 میشود و بالسنه و افواه عالمیان مذکور است بفتون مفاخر
 و مزایا بفضل الله تبارک و تعالی ممتازند و مستثنی *

* نظم *

- * بتخصیص آنکه نگزید از سعادت *
- * جز اخلاق نبی آیین و عادت *
- * جهانبدانی که مقصود از جهان اوست *
- * بهین گوهر ز کان کن فکان اوست *
- * بتن زیب سریر پادشاهی *
- * بجهان گنجور اسرار الهی *
- * دلش دریا و موجش فیض احسان *
- * کفش ابر و عطای عام باران *
- * ز باران عطایش کشت امید *
- * چو شاخ دولت او نازده جاوید *
- * بیانش منبع انهار توفیق *
- * زبانش مطلع انوار تحقیق *

- * بدولت ملک و دین را داد داده *
- * بفکرت مشکل گردون کشاده *
- * بقدرت ملک جم زیر نگینش *
- * بهمت^(۱) بحر و کان در آستینش *
- * سپهر از حشمت او شرم ساری *
- * جهان ز اقطاع جاهش خشک زاری *
- * ز قصرِ قدر او ایوان کیوان *
- * و ثاقی مسکن هندوی دربان *
- * جهاندار جوان بخت جهانگیر *
- * که از بختش جوان شد عالم پیر *
- * مغیث الدین ابوالفتح آنکه خورشید *
- * برویش کرد روشن چشم امید *
- * ازین برتر نیابد مدحتی کس *
- * که ابراهیم سلطان گوید و بس *
- * مثل نشنیده از پیر دانا *
- * همی^(۲) گفتی چو گفتی مصطفی را *
- * باین لطف و کمال و دانش و داد *
- * نه پندارم که باشد آدمی زاد *

(۱) در بعض نسخه بجای آن مصراع این مصراع است (بحشمت شاه

اسکندر کهنش) * (۲) در پنج نسخه بجای - همی - (همه) دیده شد *

- * چگویم دَرِ وصفش سفتنی نیست *
- * سخن زان سوی امگان گفتنی نیست *
- * خرد پیشِ دلِ هشیار او مست *
- * فلک با کاخِ قدرش غرقهٔ پست *
- * ظفر خیلِ سپاهش را طلایه *
- * لَوای جیش او را فتح سایه *
- * ز بحرِ همتش گردون حبابی *
- * جهان در برِ پیرِ او سَرابی *
- * چو کلکش مشک میساید بکافور *
- * کشد نیل از بوای چشم بد حور *
- * نهالِ خامه اش زابرِ گهر بار *
- * بدیغِ دینِ گلِ وحی آورد بار *
- * نئی کزوی چو ریزد شکرِ گام^(۲) *
- * امیدِ خلق را شیرین شود گام *
- * ز بیمِ تیغ او بدخواه در خواب *
- * گره بپند همه شب در گلو آب *
- * چو شمشیرش عدو را چاره سازد *
- * نه تنه اتن که جان هم پاره سازد *

(۱) در بعض نسخه بجای - بربر او - (پرتو او چون) است *

در بعض نسخه بجای - گام - (خام) و در بعض (جام) دیده شد *

- * کمان گر یابد آن سهم از سعادت *
- * که یازد سوی او دستِ جلادت *
- * کمان نون بینی و زه دال الف تیر *
- * ندای فتح از آن گشته جهان گیر *
- * بهر مقصد که شد تیرش روانه *
- * نباشد منزلش غیر از نشانه *
- * بجز تیر قضا از شت^(۱) تقدیر *
- * بدین سان بی خطا نفکند کس تیر *
- * ثباتش کوه را در موقفِ جنگ *
- * جگر خون کرد و لعل ناب شد سنگ *
- * نذایش هر چه زین مژگال گویم *
- * بآب چاه روی ماه شویم *
- * کلام پست و قدرش بس بلند است *
- * تهی هستیم و کالا ارجمند است *
- * بسازم با دعا و آن هست کارم *
- * که آنرا چاره اخلاص است و دارم *
- * خدا یا تا بود گاه انابت *
- * ز محتاجان دعا و زحق اجابت *

(۱) چنین است در جمیع نسخ موجوده لیکن بقایید لغت شست

در اینجا بسین مهمله صحیح میشود نه بصاد مهمله که لا یخفی *

- * قرین استجابت باد یکسر *
- * دعاء دولت این داد گستر *
- * همه کارش بکام از عون توفیق *
- * درونش روشن از انوار تحقیق *
- * جهان بادا بفقر این جهان بان *
- * مستع جاودان از عدل واحسان *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران
لشکرها باطراف و اکناف مملکت روم
و فتح نامها به بلاد و امصار
ایران و توران

حضرت صاحب قران از اینجا کوچ کرده در زمان حفظ
ذوالجلال روان شد و در مرغزار انکوریه بسعادت و اقبال
نزول فرمود و یعقوب کوتوال با قدم تضرع و ابتهال بیرون
آمد و قلعه را به بندگان درگاه سپرد و او را بعلی سلطان تواجی
سپردند و عمال دیوان بر حسب فرمان بتوجیه و تحصیل مال
امانی انکوریه قیام نمودند و آن را حاصل کرده بخزانة عامرة
رسانیدند چون خاطر انور از محاربة قیصر بنوعی که مقرر و مقرر
گشت فراغ یافت فرمان قضا جریان بنفاد پیوست که امیرزاده
محمد سلطان بجانب دست راست برسا که تختگاه روم بود

روانه گردد و امیرزاده ابابکر و امیرجهان شاه و امیرشیخ
نورالدین و امیرسونچک و دیگر امراء تومان ملازم رکاب او
باشند و فرمود که امیرشیخ نورالدین در بوسا بضبط اموال
و خزاین آنجا قیام نماید و شاهزاده و امراء تا کنار آب
اسریقه که بغار اسکندر مشهور است تاخت کنند و امیرزاده
سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیرسلیمان شاه و رستم
طغی بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و پیرعلی سلدوز و دیگر
امراء را بطرف قونیه و آق شهر و قراحصار و علانیه و عدالیه
فرستاد و اشارت علیه صادر گشت که فتح نامها قلمی گردد
منشیان بلاغت شعار و دبیران براءت آثار مثل مولانا شمس
الدین منشی و دیگر کُتّاب فصاحت و ثار بدایع نکار ظفر نامها
بپوداختند و بمجموع ممالک ایران و توران روان ساختند
فتح نامه بسطانیه پیش حضرات عالیات ارسال رفت و یکی
بتخت گاه سمرقند پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب کابل
و زاول و هند پیش امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و یکی بتخت
فارس پیش امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر و ختن
و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان
و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و گچ و مکران
و سیستان و سایر بلاد بروبحر فتح نامها فرستادند * بیت *

بهر سو نوید و سوار و هیون * همی رفت با نامه و رهنمون

و از جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدارالعباده یزد رسید
 خواجه غیاث الدین سمنانی که در آن سال از قبل دیوان
 اعلیٰ بضبط مال آنجا آمده بود تیمی^(۱) در عین بازار شهر
 میساخت و از جهت ورود آن خبر آن را دارالفتح نام شد
 و بدان اشتها یافت و بی تکلف بزارخانه بآن تکلف و آیین
 در تمام روی زمین نیست و حکم واجب الامثال مدور
 پذیرفت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکری متوجه صوب
 سمرقند شود و بسرحد ترکستان رود و بمحافظت آن مرز مراسم
 مراقبت و تیقظ بتقدیم رساند و از امراء امیر مبدش و دولت
 تمور تواجی بملازمت موکب او مامور بودند و چون امیر
 آقبوغا در هرات بجوار رحمت حق پیوسته بود فرمان شد
 که امیر مضروب نیز باشاهزاده تا خراسان برود و همانجا
 توقف نماید و فرموده بنفاد پیوست و صاحب قران کامگار
 بعون نایب پروردگار از انکوریه نهضت فرمود و بشش منزل
 بسوری حصار فرمود و ببالای حصار برآمده اطراف آن را
 بنظر احتیاط در آورد و مرغزار آنجا از فر نزول همایون رشک
 سپهر فیروزه حصار گشت و در اثناء این احوال امیرزاده
 شاهرخ را با ده تومان لشکر چرنغار^(۲) بجانب کول حصار و

(۱) در بعض نسخه بجای - تیمی - (بزارخانه) است * (۲) در

بعض کتاب بجای - چرنغار - (برنغار) است *

استانوس و کتیور روان کرد و آفتاب رایت فتح آیت بعزم ملکانه
 ده و شب در میان کوده پرتو وصول بو کوتاهیه انداخت شهری
 خوش هوا و جلگه^(۱) دل کشا انواع میوهها در غایت خوبی
 و بسیاری *

* پیداقهای دلکش با چشمهای جاری *

لاجرم در آنجا مدت یکماه اظناب خیام توقف و اقامت
 باو تاد نمکن و استقامت در عین سعادت و سلامت استوار
 ماند اهالی آنجا خلعت امان یافته وجوه امانی بمعرفت
 عمال دیوان بحصول پیوست و مبلغی خطیر از اموال تمورناش
 که در کوتاهیه بود و بروزگار دراز اندوخته علاوه آن شد
 رای صواب نمایی در روز بعد از وصول بو کوتاهیه امیر شاه ملک
 و عبدالکریم حاجی سیف الدین و از امراء قوشون عبدالخواجه
 بیراو و شیخ علی سبلای و شیخ حاجی^(۲) سلدوز و دیگر امثال
 و نظایر ایشان را با فوجی از لشکر کشورستان بطرف کراوه
 و خواجه ایلی و من تشاء روان فرمود و چون تمام ممالک روم
 تا بساحل دریای مغرب جولان گاه سپاه خاقان مشرقی مکان
 گشت در عین تسلط و کامرانی و قیصر با فرزند زنده و نه در بند
 سلامت بی گزند هم دران ملکمت بسایه رعایت و حمایت

(۱) در بعض نسخ بجای - جلگه - (جلگه) است * (۲) در بعض

کتاب بجای - حاجی - (علی) است *

عبید عتبه جلال از عداد جوچینان کریاس ابهت اساس بود
 و بی تکلف و مدهنه نهایت کمال در قدرت و شوکت و استقلال
 مخلوق را همین تصور توان نمود خاطر همایون از تو فراسباب
 بهجت و مسرت پرتو التفات بر عیش و عشرت انداخت و در
 بزم امانی و شاح افراح و شادمانی از حضور شاهزادگان
 کیخسرو فرجام و سروران سپهر احتشام و نویدبان بهرام انتقام
 برجیس احترام انتظام یافت *

* نظم *

* شاه توران نشین ایران گیر *

* روم تسخیر کرد و قیصر اسیر *

* چون میسر شد آنچه دل می خواست *

* شاه به نشست و بزم عیش آراست *

و از صبح تا رواح اوقات فوز و نجات از برای استرواح روح
 بشرب راح و نظاره ملاح می گذشت و راستی * بیت *

تا بامی و معشوق توان برد بسر * عاقل نکذد رای هوای دیگر
 ساقیان ماه رخسار شیوین گفتار بادهای تلخ خوشگوار در داده
 و مغنیان خوش آواز نغمه پرد از زبان بهجت و اهنگاز بادای
 این سرود بر کشاده که *

* نظم *

زمین خرم ست و زمان شادمان * بغیر وزی شاه صاحبقران
 جهان دار دریا دل دادگر * کز و گشت پیدا بگیتی هنر
 خداوند هند و خداوند چین * خداوند توران و ایران زمین

ازو شاد بادا دل اهل حق * جهان را بعدش مزین ورق
 بمآناد جاوید در عز و ناز * بکام دل دوستان سرفراز
 در تضاعیف این احوال سپاه فرخنده مآل باطراف
 و جوانب ناخت برده چندان اسباب و اموال بدست مراد
 هریک افتاد که شرح نمی توان داد کسی که اسبی نداشت
 صاحب گلهها شد و آن را که مایحتاج ضروری بزرگمت می یافت
 انواع نجهلها پدید آمد واللہ خیر الرازقین و همت پادشاهانه
 اموال و ذخایر نمودنش که در آنجا بتحت ضبط و تصرف
 خازنان درآمده بود همه را بر امراء و لشکریان قسمت فرمود *

* بیت *

- * چه دینار در بزم پیشش چه خاک *
- * ز بخشش ندارد بدل ترس و باک *
- * زمانه سراسر باو زنده باد *
- * خرد بخت او را فروزنده باد *

تمه داستان امیرزاده محمد سلطان

که بطرف بر سارفته بود

چون امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان بایلغار از
 انکوره بجانب برسا روان شد پنج روز چنان بتعجیل برانده که
 با او از سی هزار سوار چهار هزار پیش ببرسا نرسیده اند چون

ماهیچه را بیت اقبال شاه زاده از افق آن دیار برآمد مسلمان
 حلبی^(۱) پیشتر رسیده بود و از خزاین پدر آنچه از روی دست
 می توانست برد برداشته بود و روان بدر رفته و از اعیان
 و اهالی مملکت نیز هر کرا قوت و مکنتی بود عیال و اموال
 برگرفته بعضی بکوه کشش^(۲) که برسا در دامن آن واقع است
 و چندی بساحل دریا گریخته بودند عساکر گردون مأثر از عقب
 ایشان شتافته همه را دریافتند و غارت کرده در قید اسار
 آوردند و از جمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اکابر برسا
 مثل سید بخاری و مولانا شمس الدین فناری و دیگر اشراف
 و موالی بیرون رفته بودند و در صحراء کربه بار رسیدند
 و غارت کرده با پسرش برگرفتند و پیش امیر شیخ نورالدین
 بردند و زن و دود ختر قیصر در نیکی شهر بخانه پنهان شده
 بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید او را جهت
 پسر خود مصطفی خواستاری نموده با متعلقان در برسا مانده
 بود هم اینها و هم آنها بدست سپاه منصور افتادند و گفته شد
 که سلطان احمد و قرا یوسف توکمان کدام هنگام از بیم لشکر
 بهرام انتقام گریخته بودند و بروم آمده و سلطان احمد دیگر باره

(۱) در بعض کتاب اکثر جا بجای - حلبی - (چلبی) است .

(۲) در دو کتاب بجای - کشش - (کشیش) بزیادت یا ی حطی

بعد شین معجمه اول دیده شد *

بیغداد رفته بود و قصه او سبق ذکر یافته قرا یوسف چون سپاه
 ظفر پناه بحوالی قیصریه رسید از برسا گریخته بطرف حله و بر
 عرب رفته بود و چون برسا که تخت گاه روم بود بی منازعی
 و معارضی بدست تسلط و استیلاء بندگان حضرت افتاد امیر شیخ
 نورالدین بقلعه در آمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشکون
 بود بفقود و اجناس بی قیاس از زر و نقره و افر و لآبی و جواهر
 و نفایس اقمشه و اثواب فاخر و سایر تنسوقات و تجملات از
 هر گونه ذخایر مجموع بتحت تصرف و ضبط در آورد و از
 بتکچیان دیوان اعلیٰ علی سمنانی و سیف الدین تونی به ثبت
 محاسبات آن اشتغال می نمودند و بعد از انضباط اموال سر
 کریمه ان الملوک اذنا دخلوا قریه افسدوها بظهور
 پیوست و تمام شهر را بمکذسه نهب و تاراج پاک رفته آتش
 افروختند و تر و خشک درهم سوختند چه خانهای ایشان از
 چوب می باشد و چون لشکریان که در عقب مانده بودند
 برسیدند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد
 و امیرزاده ابابکر را باده هزار سوار از طرف دست راست
 بجانب ارتیک فرستاد که از معظمتان مدن و امصار دیار
 روم است آب و هوایش مشهور بخوبی و سازگاری مسور
 بحصاری از سنگ تراشیده در غایت بلندی و استواری
 و بر در بک دروازه اش دریاچه ایست که دور آن دوروزه

راه است و آبش در نهایت عذوبت است و خوش گواری
 و در نزدیکی بغار اسکندر و گذار غلظه و استنبول واقع شده
 و امیرسونجک را بالشکر جرار از طرف دست چپ بصوب
 کافذه و دریا کنار روانه ساخت و ایشان آن نواحی و اطراف
 را تاخت کرده تا ساحل بحر بغارتیدند و چون امیرزاده
 ابابکر بارتیک رسید و تا کنار دریا رانده ساحل را از خون
 دشمنان دریای دیگر ساخت مسلمان حلبی در آنجا بود
 و کثرتی عظیم از جیتا غیان و مخالفان پیش او جمع آمده بودند
 لیکن چون مولت لشکر مظفرلوا که نهنگان دریای هیجا بودند
 دیگر باره بمعاینه بدید دانست که قوت مقاومت با ایشان در وسع
 طاقت مردم روم و سپاه آن بوم هر چند باشند نیست * بیت *

* دل بدریا کرد و در کشتی نشست *

* و ز نهیب لشکر سلطان برست *

و گریز بهنگام را فیروزی دانسته از آب بغار بگذشت و با سربقه
 گریخت و زن و کوچش اسیر سپاه کشور گیر گشتند و چون لشکر
 فیروزی اثر شهر ارتیک را غارت کرده خراب ساختند و تا نیکویی چه
 ناخته مخالفان را بر انداختند و از تاراج و اسرآن حدود و
 نواحی بهره اختند امیرزاده ابابکر خبر فتح ارتیک با امیرزاده
 محمد سلطان فرستاد و باز نمود که تمام این ولایات بحوزه
 تسخیر و تصرف در آمد و مسلمان حلبی گریخته و از آب گذشته

خود را بهزار حيله بيرون انداخت و شاهزاده در مرغزار
مخاليج نشسته بود چون اين خبر با و رسيد صد مرد گزين را تعيين
فرمود که بشارت فتح ارتيک و کيفيت ساير احوال را بمسامع
استادگان پايه سريرا على رسانند و شفقاري که چون شاهين
دولت همای آيين مرغ اميد را از هواي سعادت شکار کردی
و ببال اقتدار در فضاي کامگاري طيران نمودي با ديگر تحف
و هدايا در صحبت ايشان ارسال نمود و اميرزاده ابا بکر
نيز آق سلطان را با شفقاري بدرگاه عالم پناه فرستاد و ميان
برسا و کوتا هيه که در مرحله راه است عقبه هست بسيار درخت
طول آن زياده از چهار فرسخ تشابک اشجار بمرتبه که باد
آتش نهاد تا ازان مضايق خلاص يافتي صد ره بخاک افتادی
و آبش از جبين بکشادی و حشري بي شمار از جيتاغيان
غدار پناه بآن بيشه برده بودند و چون فرستادگان شاهزاده
به بيشه در آمدند جيتاغيان فرصت غنيمت شمرده نيغ انتقام
بر کشيدند و از اطراف و جوانب بر ايشان ريختند الحق جاي
آن بود که پاي و هم چنان بسنگ دهشت بر آيد که عقل سرگشته
شود و دست جلالت از کار فرو ماند ليکن از نيروي دولت
قاهره محمد قرمشي يسوري و ابراهيم و احمد و فخرالدين
و محمد قلندر و خضر با بقيه صد مرد پاي تجلد و ثبات فشرده
دست شجاعت به تيرو کمان و شمشير و سنان بردند و با آن گروه

انبوه جنگی کردند که چشم زمانه دران کوشش مردانه حیران
بماند * * بیت *

بمردانگی آن گروه گزین * روان برکشادند بازوی کین
به پیکان خون ریز و شمشیر تیز * نمودند بد خواه را رسوخیز
و چون جیتا غیان رو بگریز نهادند ایشان بتعجیل تمام برانندند
و در کوتاهیه دیده امید را از سرمه خاک درگاه عالم پناه
روشن گردانیده اخبار عرضه داشتند و بیلا کات بگردانیدند
و امیر شیخ نورالدین از خزاین و دفاین قیصر که ضبط نموده
بود طلا و جواهر جدا کرده به شمس الدین المالغی سپرده
و جمعی مردان کار بدو رفته او ساخته بحضرت صاحب قران
فرستاد و او هم در کوتاهیه بعز بساط بوس استماع یافتند
آنها را بمحل عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان از
ولایات مخالیج معاودت نموده در برسا نزول فرمود و امیر
زاده ابا بکر با بسی غنایم از ایلغار بازگشته درانجا بموکب
شاهزاده پیوست و امیرسونجک نیز ساحل را غارت کرده
و کاننده را ویران ساخته هم درانجا بایشان ملحق شد و امیر
زاده محمد سلطان بالشکر کوچ کرده بعلف زار نیکویی شهر که
ببرسا متصل است نزول فرمود و امیرزاده ابا بکر باذن و
رخصت حضرت صاحب قران دختر بزرگ قیصر را بتحت
نکاح در آورد *

ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر

سلیمان‌شاه که بچپقون رفته بودند

امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه که با جمعی از امراء نامدار و غلبه تمام از عساکر فیروزی آثار بطرف جرنغار بایلغار شتافته بودند کپک ترکمان را بغارتیدند و آق شهر و قرا حصار را بگرفتند و امیر سلیمان شاه از برای محافظت اهالی آن بلاد در هر موضع داروغائی نصب کرد و چرخس سوچی را در آق شهر باز داشت و بر شهرها مال امانی انداخت و حوالی و اطراف را بتاخت و چقربلغ و قوم حمید را غارت کردند و چندان اسپ و شتر و گوسفند جمع شد که لشکریان از راندن آن عاجز آمدند و شهرمانه و آق سرا نیز بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و امیر سلیمان شاه در قونیه به نشست و ازین شهرها نیز وجوه امانی حاصل کرده ضبط نموده و الحجه^(۱) که لشکریان گرفته بودند برسم معهود غان بستند و مجموع آن اموال از صامت و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد و سید خواجه شیخ علی بهادر متوجه ولایت وایل آیدین شد و ایشان را غارت کرد و ثاکنار دریا برآورد و از مخالفان هرکه در معرض افتاد و هرچه یافت شد عرضه نقل و تاراج

(۱) درد و نسخه بجای - الحجه - (آنچه) است *

گشت و اذا اواد الله بقوم سوءا فلا مرد له و خزاین
 قیصر و اموال برسا که امیر شیخ نورالدین ضبط کرده بود قطار
 در قطار و مهارد در مهارد بار کرده با زن و فرزند و متعلقان ایلدرم
 بایزید و کنیزان جنگی او مجموع بیاورد و هم در کوتاهیه بعز
 عرض رسانید و مکرمات حضرت صاحبقران زن ایلدرم بایزید
 و ستیبه دختر برلاس افرنجی را با دختر و سایر متعلقانش
 پیشش شوهر فرستاد و از میامین اخلاق خسرو دین پرور آن
 عورت که تا غایت در خانه قیصر بکفر گذرانیده بود بشرف
 اسلام استسعاد یافت و شیخ شمس الدین محمد جزری را
 هم آورده بودند بدولت دست بوس مبارک سرافراز
 گشت و ظفر کردار ملازم شد و امیر محمد پسر قرامان را که از
 دوازده سال باز در بند ایلدرم بایزید مقید بود بدرگاه
 صاحبقران موید آوردند و مراحم ملکانه او را ملحوظ نظر
 عنایت گردانیده بخلمت و کمر گرامی و موقر ساخت و تمام
 ولایت قرامان از قونییه و لازنده و آق سراى و انطاریه و علانیه
 با توابع و لواحق باو داد و آق شهر نیز با و ارزانی داشت
 و از یمین التفات آنحضرت ممالک مذکوره الی یومنا هذا
 بر او و بعد از او بفرزندان او مسلم و مقرر است *

گفتار در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه
 حضرت صاحبقران بعد از یکماه که در بیلاق کوتاهیه بعمر

دراز در عین نعیم و ناز و بهجت و اهتزاز بگذرانید از آنجا
 بسعدات و اقبال کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان
 که امیر شمس الدین عباس را در شهر نوبضبط اغرق ^(۱) باز داشته
 بود عازم درگاه عالم پناه شد و امیرزاده ابا بکر و امیر جهان شاه
 و سونجک بهادر ملازم رکاب سعادت انتسابش بودند در اثنای
 راه برسیدند و باردوی کیهان پوی پیوستند و بسعدات
 زمین بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند و رای عالم آرای که ملهم
 بود بمصالح ملک و ملت فرمان داد که صاین تمور و مراد
 برادرش را که ازیشان جریمه چند بظهور رسیده بود بیاساق
 رسانند و پسر صاین تمور و دیگر برادرانش را نیز هر جا باشند
 همان شربت چشانند و فرموده که در نفاق حکم قضا داشت
 بوقوع آنجا مید و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابا بکر
 و امراء که با او بودند بر حسب اشارت علیه از آنجا بازگشتند
 و در برسا و شهر نوباغرق پیوستند و رایت نصرت شعار بجانب
 تغوزلخ روان شد و از عقبه گذشته بحوالی القون تاش
 بمرغزاری نزه قبه بارگاه سپهر اشتباه محاذی ایوان کیوان
 گشت و قهرمان قهر بقتل خواجه فیروز که اسریقه تعلق باو
 داشت فرمان داد و دران محل باز مجلس انس انعقاد یافت
 و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت و لدان و غلمان ماه چهره

(۱) در ض نسخه اکثر جا بجای - اغرق - (اوزق) است .

زهره جبین باد های نوشین با کواب و اباریق و کاس من
 معین بگردش در آوردند و مطیفان عشرت گاه همایون
 حواشی بساط نشاط را بفنون مشتهیات طباع موزون
 وفا کھے مما یتخیرون بیاراستند و خوان سالاران
 چرب دست مواید اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون
 بگسترانیدند اطراف بزم جنت مثال بنارنیزان صاحب جمال
 و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون مزین و مشکون
 بود و دیگر تکلفات و تجملات از حد عدی و اندازه او هام
 و ظنون بیرون * بیت *

بزمی از روضه جنان خوشتر * ساقی و باده حوری و کوثر
 از مرادات هر چه خواسته دل * همه بی زحمت طلب حاصل
 در آن حال مکارم اخلاق پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب
 داشت نا چنانچه هنگام رزم مرارت زهره مهر و انتقام چشیده
 در وقت بزم حلاوت نوش مسرت و کام بکام جانش رسد
 و چنانچه از دهشت موقف باس و هراس دلش در سیفه
 طپیده از فرحت مقام الفت و استیلا دل طپیده بسکینه
 امن و اطمینان آرمیده گردد و آیین پادشاهی در رزم و بزم
 و عذف و لطف و مکافات و مراعات و قهاری و بردباری
 و سخت گیری و سازگاری و بست و کشاد و گرفت و داد
 مشاهده نماید و چون او را بمجلس در آوردند عواطف

خسروانۀ کسر خاطر او را با انواع نوازش جبر فرمود و جراحات
سینه اش را بتمازۀ مراحم ارزانی داشت و کیسه آمالش را
از نقود هرگونه الطاف موعود ازان جمله تفویض سلطنت
ممالک روم برقرار معهود مملو ساخته بکاسه مالا مال مل
غبار اندوه و ملال از لوح ضمیرش بکلی شسته شد و بسپور غالات
مجدد فرق افتخارش بتناج استظهار مزین گشت * * نظم *

* گر نسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد *

* دلجو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد *

* و رستم قهر او بر آب دریا بگذرد *

* جاودان از قعر دریا باد خاکستر کشد *

و بعد ازان رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده روی
توجه بصوب تنغوزاغ آورد عون ربانی در حراست و نگهبانی
و بتایید آسمانی کافل حصول آمل و امانی - والله الحمد و المنة *

گفتار در فرستادن و رسیدن قصاد و ایلچیان

بهرجا و ازهرجا

حضرت صاحب قران مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ
شمس الدین محمد جزری را بوسالت مصر نام زد فرمود
محصل رسالت آنکه بتایید الهی تمام مملکت روم مسخو
فرمان بندگان درگاه ما شده با دیگر ممالک ایران و توران

انضمام یافت می باید که سکه و خطبه دیار مصر و شام و ضمایم
و ملحقیات آن بالتمام بعز القاب محمدت فرجام ما زینت
پذیرد و اتمش را در زمان روان ساخته باین جانب فرستد
و اگر از قصور عقل و غرور نفس در امور مامور اندک فتور
و قصور جایز دارند بعد از مراجعت روم لشکر متوجه مصر
خواهد شد تا دانند و قد اعذر من انذر و قاصدے چند را
بافتح نامه روم همراه او کرده بتاریخ یوم الجمعة غرة ربيع الاول
سنه (خمس و ثمانماية) روانه آن طرف ساخت و مولانا عمر
بر حسب فرموده با ایشان تا عدالیه برفت و همه را در کشتی
نشانند تا در فرضه اسکندریه بیرون آمده بمصر شتابند و خود
بازگشت و در آن هنگام که کوتاهیه مرکز اعلام و مضرب خیام
سپهر احتشام بود صاحب قران خورشید غلام قاصدی چند
ارسال نموده بود دو نفر بقسطنطنیه که باستقبال مشهور است
پیش ناکور و طلب جزیه و باج فرموده و دو نفر دیگر پیش
مسلمان چلبی که با سریقه گریخته بود و در کزل حصار که
پدرش در مقابل استقبال ساخته بود نشسته و پیغام داده که
بدرگاه اسلام پناه می باید آمد یا مال فرستاد و اگر نه لشکر
کامیاب بشتاب متوجه آن طرف آب خواهد شد درین اثناء
قاصدان استنبول باز آمدند و ناکور ایلچی همراه ایشان کرده
بود حاصل کلام و مودای پیغام اظهار بندگی و خدمت گاری

والتزام انقیاد و طاعت گذاري اداء جزیه و باج را کردن
قبول و اذعان نهاده و امتثال اوامر و نواهي را با قدام
مقابعت و فرمان برداري ايستاده و با ایلچی فلوري^(۱) بسیار
و تحف و تبرکات بی شمار فرستاده حضرت صاحب قران
جزیه برو مقرر فرمود و فرستادگان قبول آن را بعد و میثاق
موکد گردانیدند و عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت
پوشانیده رخصت انصراف ارزاني داشت و چون رایت
کشور کشای بموضع بلق رسید قاصدان از پیش مسلمان چلپی
معاودت نمودند و او شیخ رمضان را که در زمان پدرش
منصب ارجمند قضا با شغل خطیر وزارت در سلک جاه کشیده
بود برسم رسالت با بسی پیش کش از جانوران و اسپان
و فلوري فراوان و غیر آن با ایشان فرستاده و عرضه داشته
که بنده از چاکران درگاهم و چون مرحمت آن حضرت پدرم را
رقم عفو بر جراید جرایم کشیده در مجلس عالی راه نشستن
کرامت فرموده بنده را بمراحم بی دریغ هزار استظهار است
هرگاه که اشارت علیه صدور یابد بی توقف بآستان سلطنت
آشیان شتابم و کمربندگی بسته بوظایف خدمتگاري قیام نمایم
حضرت صاحب قران سخنان او را بسمع رضا اصغا فرمود
و بزبان گوهر افشان راند که آنچه بود نی بود واقع شد و نگاشته

(۱) درد و کتاب بجای - فلوري - (فلوري) بقاف است *

قلم تقدیر وقوع یافت اکنون از گذشته در گذشتیم می باید که
 بی اندیشه متوجه شود تا حجاب وحشت بکلی مرتفع گردد
 و آثار عفایت و تربیت بظهور پیوندد و شیخ رمضان را بکمر
 و کلاه سرافراز گردانیده باز فرستاد و سلطان محمود خان که
 با امیر شاه ملک بچپقون رفته بود بواسطه مرضی که طاری شد
 در کچک پرلغ بجوار رحمت حق پیوست و چون خبر این
 واقعه بحضرت صاحب قران رسید آتش حزن در کانون اندرون
 اشتعال یافته آب رقت از دیده هامیون روان شد و زبان
 توفیق بکریمه انا لله و انا الیه راجعون بکشد و در اثناء
 راه امیر شاه ملک که با دیگر امراء و لشکریان بایلغار رفته بودند
 کچک پرلغ و آق بقیه و عدالیه که بر کنار دریا واقع است همه را
 بتاختند و در عدالیه شیخ سبلای و شیخ حاجی سلدوز در اثناء
 محاربه سپری شدند و از آنجا شب در میان کرده سواحل
 و دریا کنار را مجموع بغارتیدند و تمام ولایت من نشاء و تکه ایلی
 را تاراج کرده ویران ساختند و با غنایم موقوف و اموال
 و اسباب نامحصور مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین ملحق
 شدند و در وقتی که جمشید خورشید منازل بروج خریفی
 می پیمود آفتاب زایت فتح آیت سایه بر تنغوزلغ انداخته
 موکب ظفر قرین دران سرزمین نزول فرمود و سید خواجه
 شیخ علی بهادر که پیشتر بجانب ایل آیدین بچپقون رفته بود

چنانچه سبق ذکر یافته بعد از مراجعت به تنغوزلغ آمده بود
 چون آن محل گرم سیراست و هوای آنجا وخامتی دارد
 بعضی از لشکریان را که همراه او بودند بسبب انحراف
 مزاج زمان حیات منقضي شد و او را نیز مرضی عظیم طاری
 شده بود حضرت صاحب قران بموجب فرموده ما من
 مسلم یعود مسلما غدوة الاصلی علیه سبعون الف
 ملک حتی یمسی وان عادة عشية صلی علیه
 سبعون الف ملک حتی یصبح وکان له خریف
 فی الجنة - علی قایله افضل الصلوات واکمل التحیات -
 سایه التفات بر عیادت او انداخت و شدت مرض او را بعز
 حضور پرنور شربت شفا بخش ارزانی داشت و زبان حال
 مریض بفحواى این قریض مترنم گشت *

* نشان هستی من زان جهان همی دادند *

* امید لطف تو بازم بدین جهان آورد *

و دران حوالی چشمه بود که آب آن هر جا درنگ می کرد
 سنگ می شد بعضی لشکریان نادانسته از آن آب بپاشامیدند
 و سبب هلاک ایشان گشت *

گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق

حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نویینان در باب

قشلاق مشورت فرمود و هر يك از شاهزادگان كرام و امراء
عظام را شهری تعیین نمود كه زمستان آنجا بگذرانند و كس
پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد كه بلاد و ولایات آن
اطراف را بتازد و در سرهان ايلي بشهر مغنی سیاه قشلاق كند
شاهزاده از نیكي شهر برسا کوچ كرده متوجه مخالیج شد و
دران محل چند روز توقف نمود و از آنجا ایلغار فرموده
ببال كسری رفت و آن شهر و ولایت را بباد تاراج برده
در مرغزاری فرود آمد و چون از شب پاسی بگذشت
الیاس سرباشي^(۱) با گروهی انبوه از چتاغیان^(۲) كه دران حوالی
بودند شبیخون آوردند و وفادار كه بچند اول رفته بود خبر
دیرسانید و مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون بعضی از
سپاه بچپقون متفرق شده بودند و جمعی كه در اردو بودند غافل
غذوده شاهزاده سوار شد و از اردو بدررفت و امیر جهانشاه
و دیگر امراء هم دران شب جمع آمده حمله آوردند و مجموع
آن بی باكان زیاده سر را بدست انتقام از پا در آوردند
و در همان مرغزار فرود آمدند و بنه شاهزاده كه در عقب
بود برسید و چند روز دران محل توقف نمود و امیر جهانشاه

(۱) در بعض نسخه بجای - سرباشي - (سرباشي) است *

(۲) در بعض کتاب بجایش (چتاغان) و در بعض (چیتاغان)

و در بعض (چتاغیان) و در بعض (چیتاغان) دیده شد *

و امیرسونجک را با لشکر بجانب پرغمه فرستاد و ایشان
 آن شهر را با ولایت غارت کردند و شاهزاده تمام سواحل را
 تاخته و عرضه تاراج ساخته بمغنی سیاه رفت و در آنجا
 قشلاق کرد و مغنی سیاه در دامن کوهی واقع شده انهارش
 جاری و آبها در غایت عذوبت و سازگاری و هوای
 زمستانش لطیف تر از نسیم بهاری و جهت قشلاق امیرزاده
 شاهرخ و لشکر جرنغار ولایت کرمیان ایلی مقرر گشت و
 شاهزاده نزدیک الغ برلغ و کچک برلغ قشلاق فرمود و حضرت
 صاحب قران از تنغوزلغ بسعادت و اقبال روان شد و چون
 بدوغزلغ رسید که شهری بود مشکون با انواع نعمت و میوههای
 گوناگون لطیف اهالی آن را خلعت آمان ارزانی داشت
 و بغیر از مال امانی که بستند هیچ کس را بهیچ وجه تعرضی
 نرسانیدند و موکب گیتی ستان از آب مندور اس که تمورتاش
 بر سر آن پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد و در آن محل
 پسران من نشاء امیر محمد و اسفندیار بدرگاه عالم پناه آمده
 سعادت زمین بوس دریافتند و هزار اسپ پیش کش کشیدند
 مراحم پادشاهانه ایشان را از میان اقوان بمزید التفات و
 عنایت مخصوص داشته بخلعت و کلاه و کمر معزز و موقر
 گردانید و اسفندیار ظفر کردار ملازم شد امیر محمد مال قبول
 کرده با مخلصان الیاس قوجین و فیروز شاه نیک روز شاه

شربت دار بجای خود بازگشت و چون رایت نصرت شعار
 بکزل حصار رسید چند روز دران محل توقف افتاد و نواب
 و محصلان مال امانی توجیه کرده تحصیل نمودند و دران
 حوالی کوهی بود و دو یست نفر از جیتاغیان بی باک آن را
 پناه ساخته هر که از لشکریان جهت هیمه و علف بآن کوه
 میرفت متعرض می شدند و بقتل و نهب اقدام می نمودند
 و چون پرتو وقوف حضرت صاحب قران بران حال افتاد
 شب هنگام اشارت فرمود و فوجی از سپاه کینه خواه متوجه
 شده آن کوه را در میان گرفتند و سپیده دم که از عکس
 تیغ آفتاب دامن افق رنگین گشت جیب قرطه خاراء کوه را
 از خون ایشان گلگون ساختند و ازان بدکرداران یکی را
 نگذاشتند و از انجا بمعسکر ظفرقرین بازگشتند و دران موضع
 مولانا عبدالجبار خوارزمی که بیمار بود بجوار رحمت
 پروردگار پیوست و رایت کشورکشای بعد از چند روز از
 کزل حصار نهضت نموده در کنف حفظ پروردگار روان گشت
 و چون شهر ایاسلیق مضروب خیام نزول همایون گشت چند روز
 توقف فرمود و بعد از استحصال مال امانی از برای
 محافظت اهالی آنجا داروغه تعیین نمود و نصرالله تمغاجی
 را بضبط اموال بازداشت و در زمان امن و تایید ملک دیان
 از انجا روان شد و بظاهر تیره که از مدن مشهور روم است

نزول فرمود و مصلان مقرر کرد و وجوه امانی بتحصیل رسانیدند و جمعی که با امیر محمد من نشاء بدست کردن مال رفته بودند با نقود فراوان و اسبان و دیگر چهارپایان و انواع تحف و هدایا و پیشکش که امیر محمد مشارالیه ارسال نموده بود درین محل رسیدند و آنها را بعرض رسانیدند و درین اثناء بمسامع علیه پیوست که در کفاردریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده اند از سه طرف محفوف است بدریا و از یک طرف که رو بخشکی دارد دو خندق عمیق فرو برده اند و هر دو را از زیر تا بالا بسنگ و گچ برآورده و حشری عظیم از افرنج رجیم آنجا جمع آمده و آنها را از میر خوانند و بزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و ندور و صدقات رسانند و بمسافت یک اسپ ناختن ازان حصار قلعه دیگر است بر سر کوهی و آن را نیز از میر گویند و مسکن اهل اسلام است و در میان اهالی این دو حصار لیل و نهار بساط محاربه و پیکار گسترده است و چون از میر گبران را سه طرف متصل است بدریا بی دینان از اطراف بکشتیها توجه نمایند و خوردنی و پوشیدنی و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ضروریات آنجا می آورند و چون مردم آن مقام در گوشه بلاد اسلام پای مخالفت فشرده بردوام

بمقابله و مقابله اقدام می نمایند افرنج را استظهار بسیار
و اهتمام تمام بنگاه داشتن آن هست لاجرم تاغایت از
اهل اسلام کسی را دست استیلاء بر ایشان نبود و هرگز جزیه
و خراج بهیچ پادشاه نداده اند و دایما دست طغیان و
عدوان بایدا و اضرار اهل این دیار کشاده مراد پدر
ایلدرم بایزید نیز بکرات کمر اجتهاد بسته لشکر کشیده بقدر وسع
کوشید و بفتح نالجامید و باز گردید و ایلدرم بایزید نیز هفت
سال آن را محاصره کرد و بجائی نرسید و مسلمانان از آن
حصار خیبر آثار بسیار در زحمت اند و میان ایشان دایما
قتل و کشتن می باشد و جویهای خون بدریا می پیوندند
والله الامر من قبل و من بعد *

گفتار در غزو از میر گبران و فتح آن

چون صورت حال از میر گبران در لوح ضمیر صاحبقران
انتقاش یافت عرق عصبیت دین و حمیت اسلام در حرکت
آمد و دفع فساد آن گمراهان و قلع و قمع ایشان بر ذمت همت
خسروانه واجب دانست امر مطاع صادر شد که امیرزاده
پیر محمد عمر شیخ و امیر شیخ نورالدین و دیگر امراء متوجه
آن قلعه شوند و بطریق سنت اول رسولی فرستاده ایشان را
بملت غراء احمدی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات -

دعوت نمایند اگر سعادتِ شان مساعدت کند و باسلام درآیند
ایشان را نوازش نموده مستظهر و امیدوار گردانیده اعلام
کنند تا صنوف عواطف و احسان پادشاهانه دربارۀ ایشان
بظهور پیوندد و اگر سراسنکبار^(۱) انداخته سرکشی بگذارند
و ادای خراج و باج برگردن اذعان و انقیاد گیرند جزیه
برایشان مقرر گردانند و مال بستانند و اگر از سابقه شقاوت
رایت عناد و استبداد برافرازند به تیغ غزا و جهاد بنیاد
زمرۀ ضلال و فساد براندازند شاهزاده و نوپینان باطاعت
فرمان مسارعیت نمودند و بی توقف روان شده ایلچی
بازمیر فرستادند و اهالی آنجا را با انواع بیم و امید باسلام
دعوت کردند و چون حکم ازلی بشقاوت ابدی ایشان جریان
یافته بود وعد و وعید اصلاً نافع و مفید نیفتاد و ماه نوس که
صاحب آن قلعه بود باطراف و جوانب که تعلق بافرنج
داشت چون رمان و غلظه و ساسون و دیورین و خنچل
و بردینه و سبیر و دملی و سمدوک و امودر و آینه رودرکلو
و توابع آن کس فرستاده بود و لشکر طلب داشته و از سروران
و بهادران فرنگ بآهنگ جنگ حشری عظیم بل محشری
از دیورجیم در آنجا جمع آورده و در اندوختن ذخایر قوت و
تخصیل و ترتیب اسلحه و اسباب مدافعه و جدال رعایت

(۱) در بعض نسخه بجای - استنکبار - (انکسار) است *

حزم نموده و چون قایدان لشکر اسلام را بویین احوال اطلاع
افتاد صورت قضیه را عرضه داشت استادگان پایه سریرا علی
گروه ند چون پرتو این خبر بر آیینۀ ضمیر منیر سلطان جهان گیر
افتاد اقامت فرض جهاد را وجهه همت گیتی کشای ساخته
اغرق^(۱) را برای روشن در دامن کوه تیره بگذاشت و با آنکه
زمستان بود و بارندگی عظیم دست داده بی توقف به نیت
غزا سوار شد و بعون عنایت - نعم المولی و نعم النصیر - روی
رایت اسلام بصوب از میر آورد و بتاریخ فرخنده روز شنبه
ششم جمادی الاول سنه (خمس و ثمانمائه) با لشکر نصرت
شعار ناپیدا کنار *

همه شیر مردان روز نبرد * که از قعر دریا بر آرند گرد
مركب گیتی نور را عیان توکل و تسلیم بقضه توفیق ممدانی
سپرد *

* روان شد بفرخنده تر ساعتی *
* فزاینده دولت بهر ساعتی *
* بجنبید لشکر کران تا کران *
* بجوش اندر آمد زمین و زمان *

و از موقف جلال فرمانها بهر طرف روان شد و امیرزاده
محمد سلطان که با لشکر برفغار در قشلاق مغنی سیاه بود و

(۱) در یک نسخه اکثر جا بجای - اغرق - (اورق) است •

امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و امیر جهان‌شاه و دیگر امراء که با ایشان بودند مجموع روی عزم بنصرت دین نهاده متوجه از میرگشتند و چون رایت فتح آیت صاحبقران ظفرقرین سایه وصول بران قلعه خیبر آیین انداخت طنطنه غریو کورگه و کوس و دلوائه خروش سورن و جوش سپاه گوش و دیده سپهر و مهر خیره و تیره ساخت و از موج دریای لشکر جراد در ساحل آن محیط بی کنار مصدوقه مرج البحرین یلتقیان مشاهده افتاد و عساکر فیروزی مأثر بر حسب فرمان زمزمه تکبیر و تهلیل غازیانه از چرخ برین گذرانیده روی کین از عصبیت دین بتسخیر از میر آوردند و از اطراف حصار که رو بخشکی داشت جنگ در انداخته امراء به سپه خود نقبچیان بکار داشتند و به ترتیب اسباب جنگ حصار از منجلیق و عراده و نظایر آن مشغول شدند * * بیت *

ز دروازه‌ها جنگ بر ساختند * همه تیر و قاروره انداختند
و بر مقتضای رای گیتی کشای از طرف دریا امیرشاه ملک مردان جلالت پیشه کاردان را بامضای فرمان قضا نفاق باز داشت و سه پایها را بلند و استوار ساخته در میان آب بغزدیک یکدیگر برافراختند و بر بالای آن چوبها انداخته بطریق جسر استوار ساختند و از هر دو جانب قلعه تا آنجا که پایهای سه پایه بزمین می‌رسید راهی پهن که سپاه منصور بر زبر آن متمکن

توانند ایستاد که بمحاربه و مدافعه قیام نمایند مرتب
و پرداخته شد و بهادران لشکر اسلام چپ‌رها گرفته بآنجا بر
آمدند و بازوی شجاعت کشاده از طرف دریا با اهل حصار
نبرد و پیکار میکردند و از جانب دریا راه بسته کس را مجال
آن نماند که بمدد مردم قلعه آید یا چیزی پیش ایشان آورد
در انتهای این احوال امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
میرانشاه با امراء اغرق را در قشلاق مغنی سیاه باه تمام امیر
شمس الدین عباس گذاشته بمعسکر همایون ملحق شدند
و امیرزاده محمد سلطان روان بایقاد نیروان محاربه مبادرت
نمود و بهادران سپاهش را پیش رانده داد مردی و مردی
دادند و اشارت علیه بنفاد پیوست که دلاوران لشکر نصرت
شعار بیلک بار بکار درآیند و بازوی اقتدار برزم و پیکار
برکشایند امراء تومان و هزارجات با عساکر گردون مأثر
هرکس از جای خویش پیش رفته آتش حرب و قتال بفوعی
اشتعال یافت که از صبح تا شام و از شام تا بام از جانبین
کوششهای مردانه می نمودند و یک لحظه نمی آسودند از
طرف حامیان اسلام غازیان خروش تکبیر از چرخ اثیر و
مجمع ناهید و تیرگذرانیده و دست قدرت و توان به تیر و کمان
یازیده عقاب آهنین منقار را در هوای کارزار بشکار مرغ
روح کفار فجار پیاپی پرواز می دادند و بزخم رعد و منفذیق

و عراده برج و باره قلعه را پاره پاره می ساختند و از بالای
حصاری دینان بدکردار پای لجاج و اصرار استوار داشته
نیر چرخ و قاروره نفت و فاوک و سذک بی نهان و درنگ
می انداختند و لوله و نفیر گبری زمان زمان بکهنه دیر
بهرام و کیوان می رسانیدند و درین مدت که اثناء اللیل
و اطراف النهار در میان مسلمانان و کفار آتش رزم و
پیکار افروخته بود ابر مشکین پرنیان بسقای میدان غازیان
دامن سعی در کمر آسمان زده پیوسته بذوعی می بارید که
دریا از خطر اندیشه غرق شوریده و تلخ دهان در قلق
و اضطراب افتاد *

* طوفان روان و رعد خروشان و برق نیز *

* وزدود ابر دیده انجم سر شک ریز *

* بحر محیط کف زده بر سر ز بیم غرق *

* از بس که گشت روی زمین جمله موج خیز *

و در چنان روزگار صاحب قران موبد دین دار يك لحظه
از تدبیر کار مجاهدان فیروزی آثار غافل و ذاهل نمی شد
و چون نقیچیان نقبها بریده و سنگها بیرون آورده برج و باره
حصار را بر سر چوبها گرفتند حکم قضا مضامدور یافت و نقبها را
بهیمه نفت آلود انباشته آتش زدند دیوارهای قلعه چون
بخت وارون مخالفان سرنگون شد و بسیاری از کفار با دیوار

حصار بر خاک خیمت و خسار افتادند - و بدار البوار جهنم و
 بیس القرار - پیوستند غازیان ظفر پیشه تیغ جهاد در قبضه اجتهاد
 گرفته و رود رو بای دینان شمشیر زده از و خنها در آمدند
 و گبران را مغلوب و مقهور گردانیده قلعه را مسخر ساختند
 و صبح فیروزی از مطلع نصر من الله و فتح قریب دمیده
 جان جهان و جنان ارباب ایمان و عرفان از انوار اخبار سار
 و بشر المومنین منور گشت و چون آن فتح ارجمند نسبت
 با مسلمانان عیدی بزرگ بود متعصبان دین بخنجر کین گبران
 را قربان آئین تمام سر بیدیدند مگر اندکی که خود را از ورطه
 هلاک بلجه دریای هول ناک انداختند از ایشان نیز اکثر غرق
 شدند و مصدوقه فغشیم من الیم ما غشیم بظهور پیوست
 و معدودی چند بهزار مشقت خود را بکشتی انداختند
 و بر حسب فرمان واجب الاذعان قلعه و خانه و سایر عمارات
 که از سنگ و آجر باوج قبه دوار بر افراخته بودند همه را
 با زمین هموار کردند و مجموع سنگ و آجر و آلات آن را بدریا
 ریختند و مضمون قاتلوهم یعذبهم الله باید یکم و یخزهم
 و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین و صف
 الحال آمد و از بعضی مواضع افرنج کشتی بزرگ که آن مغف
 از سفاین را کوکه میگویند و آن را در بادبان و زیاده هم
 می باشد مشحون بمردان کار و بسیاری اسلحه و اسباب جنگ

و پیکار بمدد گاری اهالی از میر متوجه این جانب شده بود
و چون بغزدیلک رسیدند و از شهر و حصار اثر ندیدند متحیر
بماندند و غرق دریای خوف و دهشت گشته کشتی را باز
داشتند اشارت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که
به تیغ غزا از تن جدا شده چندی بکمان رعد سوی
کشتی اندازند و رعد اندازان سری چند بجانب
ایشان انداختند و بعضی در کشتی افتاد و چون آن کوردلان
بچشم سر سر هم چشمان خود مشاهده کردند خایف و خاسر
باز گشتند و از ابتداء وصول رایت جهانگیر باز میر تا انتهاء
تسخیر و تخریب آن کما بیش دو هفته بیش نبود مردم آن دیار
که وقوف حال آن حصار داشتند بتخصیص ایل درم بایزد را
انگشت تعجب در دهان حیرت بماند *

* بیت *

* چنین نماید شمشیر خسروان آثار *

* چنین کنند سلاطین چو کرد باید کار *

و بتجدید بر همه روشن شد که حضرت صاحب قران را در
پادشاهی و جهانبانی شانی دیگر است و فیروزه فیروزی
اعوان و انصارش از کانی دیگر *

* بیت *

* کار این دولت ز جای دیگر است *

* کشف این سر ماجرای دیگر است *

و محرر داستان را در اثناء بعضی اسفار بدامن از میر مسلمانان

عبور افتاد و یکی از رفقاء طریق حاصل قصه مذکور بمناسبت
مقام باز راند و از بَوادیه وقت صورت این نظم بطریق
محمضوی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سربرزد که *

* نظم *

- * از میر خراب گشت از میر *
- * نیم‌ور مویده جهان گیر *
- * و آن قلعه که هیچ شاه نفکند *
- * بر کنگره اش کهد تسخیر *
- * در جنگ بهفت سال قیصر *
- * نذشاند بران غبار تغیر *
- * بگرفتن و کندنش ز بنیاد *
- * زین شه بدو هفته یافت تیسیر *
- * این است کمال کامگاری *
- * بازوی قوی و حسن تدبیر *

ذکر رسیدن ایلچیان بتجدید از پیش

پسران ایلدرم بایزید

در نضعیف احوال مذکور شیخ رمضان که پیش ازین از
مسلمان چلبی برسم رسالت بدوگاه عالم پناه آمده بود باز

(۱) در بعض نسخ بجای - مسلمان چلبی - (مسلمان حاجی) است *

بیامد و بوسیله امراء عز بساط بوس دریافتہ تحف بسیار از
 جانوران و اسبان و نفایس اقمشه و فلوری فراوان برسم
 پیشکش بوسانید و بزبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که
 چون عاطفت خسروانه نقوش جرایم ایلهرم بایزید را رقم عفو
 کشیده غایت عنایت و انواع مکرمات و رعایت دربارہ او
 ارزانی می فرماید عموم عالمیان را بکمال لطف و افضال
 بی دریغ مواد استظهار و اعتضاد سمت تضاعف و ازدیاد
 پذیرفته و سعت میدان امید و آری فسحتی بیش از اندازه یافته
 خصوصا مهین فرزند او را که کمترین غلام این درگاه اسلام پناه
 است و در مقام اخلاص و هوا خواهی امتثال او امر و نواهی
 پادشاهی را کمر خدمتگاری بر میان جان و گوش طاعت
 گذاری برد ریچہ فرمان دارد و چون فرستاده این سخن با دا
 رسانید مکارم اخلاق ملکانه نظر عطوفت بملاحظہ حال اختلال
 پذیرفته قیصرزاده گماشت و حکومت تمام اسریقه و مجموع
 آن نواحی برو مسلم داشت و یرلیغ جهان مطاع بآل نمغاء
 همایون دران باب بفقاز پیوست و فرستاده را بخلفت فاخر
 و اسب مکمل بزین زر و صفوف نوازش سوافراز گردانیده
 اجازت انصراف داد و از برای امسلمان حلبی خلعت طلا
 دوز و کلاه و کمر فرستاد و هم دران مدت بهمان نسق از پیش
 برادر ار عیسی حلبی رسولی قطب الدین نام باستان خلافت

آشیان شنافت و باقامت مراسم زمین بوس و گذرانیدن
هدایا و پیشکش قیام نموده صورت هواخواهی و فرمان گذاری^(۱)
او را عرضه داشت و از میان التفات همایون دیده امید او
نیز بصنوف مکرمات از نوازش ایلچی و ارسال هدایا
روشنائی یافت *

* وزیر آستان کس نشد ناامید *

ورای آفتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد
که بقلعه فوجه که بیک روزه راه از میر هم بوکنار دریا واقع
است توجه نماید که جمع کثیر و غلبه تمام از افرنج پناه بآن
حصار برده اند و چون شاهزاده بفرمان گذاری^(۲) مسارعت
نمود و حوالی قلعه محل نزول رایت ظفرقرین گشت صیت
سیاست سپاه بهرام انتقام دیده و دل دور و نزدیک را از بیم
و هراس آگنده بود و کس را مجال اندیشه مخالفت نمانده
پیشوایان قلعه باقدام نضرع و استکانت پیش آمدند و قبول جزیه
و اداء آن در گردن عجز و ادعان گرفته بجان امان خواستند
شاهزاده جزیه برایشان مقرر فرمود و گماشتگان باسقیفاء آن
وجوه قیام نمودند و شاهزاده با امراء و لشکر که با او آمده
بودند برحسب فرموده با غرق خود که در قشلاق مغنی سیاه
گذاشته بود بازگشت *

(۱) (۲) در بعض نسخه هردو جای - گذاری - (گزار) است *

گفتار در مراجعت فرمودن صاحبقران جهانگیر از صوب از میر

صاحب قران بعد از تسخیر از میر گبران سایه مرحمت
و اشفاق بر ترفیه حال اهالی از میر مسلمانان انداخت
و ایشان را بخلعت و نوازش و انعام سرافراز و بلند پایه
گردانید و چبا^(۱) و اسلحه بسیار از تیر و کمان و تیغ و سنان و
سایر اسباب و آلات کارزار کرامت فرمود نادوان سرحد
بپای مردی توفیق دست جهاد و کمر اجتهاد در غزو
اهل شرک و عذاب کشاده و بسته دارند نگذارند که بی دینان
باز باین جانب آیند و بعمارت قلعه اشتغال نمایند و چون
سواد اسلام بیدین اعتقاد و اهتمام صاحب قران گردون غلام
از غبار عار آن خیبر پر فساد و شر که ازان ممر بسی آسیب
و ضرر از گبران بمسلمانان می رسید پاک شد و نهال احوال
غازیان آن مرزو محافظان آن حدود از حسن تربیت و عنایت
و وفور مکرمت و موهبت آن حضرت بهزار گونه از هار و اثمار
امانی و آمال آرایش یافته پشت استظهار و بازوی اقتدار
ایشان در غزو کفار و دفع اشرار چون کار دین و شرع

(۱) در بعض نسخه بجای - چبا (چیبا) است لیکن بتایید لغت ترکی

چیبه - باید *

سید المرسلین - علیه و علیهم افضل صلوات المصلین - قوی و متین
گشت رایت نصرت شعار در کنف حفظ و تایید آفریدگار از
حوالی از میر نهضت نموده با غرق همایون مراجعت فرمود
و از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون صحراء
ایازلق^(۱) از فر و صول و نزول موکب فتح آیین رشک سپهر بوین
گشت امیر سلیمان شاه که از انکوریه بچپقون رفته بود و از راه
اسواق آمده و در قرايفاج بکوکبه فرخ امیرزاده شاهرخ
ملحق شده جریده بدرگاه عالم پناه شتافت و دران محل
سعادت بساط بوس دریافت و روان بازگودیده بشاهزاده
مشارالیه پیوست و یکی از ملوک افرنج سبه نام که جزیره
ساقز که مصطکی از انجا خیزه در حیطه حکم و فرمان او بود
چون تواتر استماع اخبار آثار سپاه نصرت شعار او را از مستی
فرور و پندار هشیار گودانید مال بی شمار و تحف و پیشکش
بسیار مرتب داشته مصکوب ایلچی زیرک سخن گزار بهایه
سریر سپهر اقتدار فرستاد و بزبان استکانت و انکسار پیغام داد
که این کمینه از بندگان درگاه اسلام پناهم و رسانیدن جزیه
و ساو برگردن انقیاد گرفته سایر اوامر و احکام خدام آن
حضرت را کمر امتثال و طاعت گذاری بر میان خدمت گاری
بسته ام و چشم امید باستشرف انوار مرحمت و الطاف

(۱) در بعض کتب بجای - ایازلق - (اثر تو) است *

پادشاهانه کشاده چون فرستاده باردوی اعلی رسید و بوسیله
 امراء پیشکش و هدایا بمحل عرض رسانیده بادای رسالت
 قیام نمود عاطفت بی دریغ شامل روزگار حاکم و محکوم
 آن دیار گشت و بعد از قوارچیزه ایشان را خلعت امن و امان
 کرامت فرمود و ایلچی را بفوارزش خسروانه سرافراز
 گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و حکم قضایفاد
 صدور یافت که امیرزاده اسکندر عمر شیخ و علی سلطان نواحی
 و دیگر امراء با لشکر ایلغار کرده ایل بزم را بتنازند و ایشان
 بی توقف روان شده تمام آن نواحی بتاخذند و بسی اموال
 و اسباب ضمیمه دیگر غنایم گشت و در بلد نشسته از مجموع
 آن ولایت مال امانی بستند و از انجا مظفرلوا بازگشته
 باردوی اعلی پیوستند حضرت صاحب قران از ایازلق سوار
 شده بسعادت و اقبال روان گشت و چون جلکاء تنغوزاغ
 مخیم نزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان که از قشلاق
 مغنی سیاه بیرون آمده بود و او از راه^(۱) الله شهر با لشکر متوجه
 گشته از پیش برانند و با معدودی از خواص ملازمان دران
 محل بپایه سویر خلافت مصیر آمد و فرمان شد که او با لشکر
 برنغار از جانب دست چپ برای انکوریه توجه نماید و در
 قیصریه باردوی اعلی ملحق شود شاهزاده در تنغوزاغ توقف

(۱) در دو نسخه بجای .اله . (اکه) است *

کرد تا لشکر برسید حضرت صاحب قران از آنجا فهضت نموده
 بسطان حصار فرمود و جماعت جیتاغان^(۱) در کوههای آنجا
 متحصن شده بودند فرمان شد و همه را به تیغ هلاک بگردانیدند
 و عاطفت پادشاهانه کوتاهیه و تنغوزلغ و قرانشهر و الوس
 گرمیان را بیعقوب چلپی که حکومت آن مملکت بحسب ارث
 باو میوسید و از ایلدزم بایزید گریخته بشام رفته و بعد از فتح
 شام ظفرکودار ملازم رکاب همایون گشته کرامت فرمود و
 یرلیغ جهان مطاع ارزانی داشته بخلمت و کمر سرافراز
 گردانیده در آنجا بازداشت و الحال هذیه - که او وفات یافته
 ایالت آن ولایت هنوز به پسر او تعلق دارد و رایت فتح
 آیت بواه الغ برلغ روان شد و چون سایه وصول بران فاحیه
 انداخت امیرزاده شاهرخ ازان محل که قشلاق فرموده بود
 توجه نموده بموگب گیتی کشای پیوست و امر اعلیٰ نفاذ
 یافت که سپاه ظفرپناه از گرد راه روی جلالت بتسخیر قلعه
 آنجا آورند ایشان بی توقف کمر امتثال بسته قلعه را بکشادند
 و از قضا ئیورے بسینه جلال الاسلام رسید و سبب هلاک او شد
 و بعد از قتل رجال و اسرنسوان و اطفال قلعه فی الحال
 بازمین هموارگشت و الحکم لله العلی الکبیر *

(۱) در بعض نسخه بجایش (جیتاغان) و در بعض کتاب

(جفاغان) دیده شد *

گفتار در فتح قلعه اکری در ونسپین^(۱)

در ولایت حمید بُکَّیْرَه ایست بزرگ طول آن بیست فرسخ
و عرضش چهار فرسخ آب آن شیرین و خوش گوار چند رودخانه
بزرگ بران می‌ریزد و از یک موضع بیرون می‌رود و در
اطراف آن باغات و بساتین و مزارع و برکنار آن شهر بندی از
سنگ برافراخته و به اکری در اشتها یافته سه طرف آن متصل
بآب و یک طرفش بکوه پیوسته است و در کتب تواریخ بفلک آباد
منذ کور است و در میان بحیره دو جزیره است قریب
شهر یکی بگلستان مشهور و یکی به نسپین و نسپین را که بزرگتر
است قلعه ساخته اند و عمارات و باغات پرداخته و اهالی
آن حدود و حوالی از اموال و اسباب و نقود و اجناس
و غلات و ارتفاعات هر چه در محافظت آن مزید اهمی
بودی ایشان را دران قلعه نگاه داشتندی درین ولا مردم
بسیار در آنجا جمع شده بودند و باستظهار آب که از جمیع
جوانب محیط است بآن ایمن نشستند و چون این معانی
بمسمع علیه حضرت صاحب قرانی رسید داعیه تسخیر آن
قلعه از خاطر خطیر سر برزد و فرمان قضا جریان صادر شد که
اغرق براه آق شهر روان گردد و چون ایلدزم بایزید را دران

(۲) در بعض نسخ بجای «در» = (دز) است *

وقت مرضی طاری شده بود و مزاج از نهج استقامت
 انحراف یافته لطف خسروانه اطباء حاذق مثل مولانا
 عزالدین مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم
 او گردانید تا بوظایف معالجه و تدایوی قیام نمایند و با اغرق
 روانه ساخت و رایت فتح آیت ازالغ برلغ ایلغار فرمود
 و شب در میان کرده صباح شنبه هفدهم رجب سنه (خمس
 و ثمانمائه) پرتو وصول براکری در انداخت و روز دیگر
 بر حسب اشارت و اجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده
 ابابکر و امیرزاده اسکندر و سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین
 و امیر شاه ملک و علی سلطان تواجی و امیر سونجک و دیگر
 امراء و بهادران روی جلالت بحصار نهادند بعضی بکوه
 برآمدند و بعضی از دامن کوه جمله بدروازه بردند
 و از جوانب جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار را
 تسخیر نمودند و عساکر گردون مآثر بشهر درآمده بسیاری
 از مخالفان را بتیغ قهر بگذرانیدند و بعضی ازیشان از بیم جان
 خود را بکشتی در انداخته پناه به نسپین بردند * * بیت *
 برآمد از ان شارستان رسختیز * همه برگرفتند راه گریز
 امر لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که عمدها
 به بندند و کشتیها را از چوب و پوست گاو واسپ مرتب
 سازند سپاه ظفر پناه بفرمان گزاری مبادرت نمودند و باندک

زمان بعدد کواکب که در بحر اخضر فلک جاری است
 مراکب و سفاین دران بحیره روان گشت و تمام شاهزادگان
 و امراء در کشتیها درآمده متوجه قلعه نسپین شدند و آنرا
 مرکزوار درمیان گرفته کورگه فروگرفتند و سواران انداختند
 آب دریا از نهیب آن خروش بجوش درآمده طبیعت
 آتش گرفت و مصدوقه و اذا البحار سحرت بوضوح پیوهت *
 * مصراع *

* عقل حیران شد دران حال شکفت *

مردم قلعه را از مشاهده آن واقعه غریب مهیب آتش قلق
 و اضطراب در نهاد افتاد و دود دهشت و حیرت از سر برآمد
 و شیخ با ما که سرور و کلان تر ایشان بود دست از جان شسته
 بپای اضطراب بیرون آمد و از سر ضرورت دست امید بدامن
 مراحم شاهزادگان و امراء زد و چون او را به پایه سریر
 جلالت سریر آوردند و بعززمین بوس استسعاد یافت روی
 تضرع وزاری بر خاک تذلل و خواری نهاده بجان امان
 خواست عفو پادشاهانه از خون درگشت و فرمان شد که
 او را بخانه کوچ نقل نمایند و لشکر منصور نسپین را مسخر کرده
 تمام اسوار و اسباب که آنجا جمع آمده بود بدرگاه عالم پناه
 آوردند و همت صاحب قران دریا نوال همه را بلشکریان
 ارزانی داشت *
 * بیت *

همه مال نسپین بتاراج داد * سپه را بسی بدره و تاج داد
 درین اثناء از پیش امیرزاده محمد سلطان امت پسر مباشر
 آمد و خبر آورد که شازاده را عارضه مزاجی طاری شده
 خاطر همایون حضرت صاحب قران بغایت نگران شد و امان^(۱)
 نواجی را بتعجیل بفرستاد که کسی دانسته را بزودی بفرستد
 که کیفیت حال نیکو باز نماید و مرکب جهان کشای از انچه
 کوچ کرده روی توجه بسوی آق شهر نهاد و چون گذار رایت
 نصرت شعار بلشکر جر نغار و اردوی امیرزاده شاه رخ
 اتفاق افتاد و شاهزاده مراسم طوی بتقدیم رسانید و پیشکشها
 کشید و سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز وظیفه خدمات
 پسندیده بجای آوردند و دران اثناء امیر محمد فرمان از
 قونیه بدرگاه عالم پناه آمد و باسم مال امانی و رسم تحفه
 و ارمغانی بسی وجه از نقود و اقمشه و اسب و شتر بمحل عرض
 رسانید چنانچه از اندازه قدر و وسع مملکت او زیاده بود
 مراحم پادشاهانه که او را از بند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود
 و جای پدرانش بادیگرمایم ارزانی داشته چنانچه سبق
 ذکر یافته بتجدید او را بصنوف مکرمات و نوازش اختصاص
 بخشید و باز گردانید و رایت فتح آیت بسعادت و اقبال
 از انجا روان شد *

(۱) در اکثر نسخ بجای - امان نواجی (ایان) است *

ذکر وفات قیصر سعید ایلدرم بایزید و شاهزاده

عالی مکان محمد سلطان علیهما

الرحمة والغفران

* شعر *

* حکم المنيّة في البرية جار *

* ماهذه الدنيا بدار قرار *

* بقای که بر وی فنا سابق است *

* فزای دگر هم بآن لاحق است *

* بقانیست آن بلکه عین فنا است *

* بقای حقیقی بقای خدا است *

و مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه - رابع عشر - شعبان سنه
(خمس و ثمانمائه) خبر آمد که ایلدرم بایزید را در آق شهر
از سطوت سلطان نافذ فرمان اجل قیصر روح از کشور بدن
انزعاج یافته و شب گذشته بمرض ضیق النفس و خفاق از
دار فنا بدار بقا ارتحال نموده خاطر عاطر صاحب قران
از استماع آن واقعه بی درمان بغایت متالم شد و قطرات
عبرات از دیده همایون و زیبان گوهراشان بکریمه انا لله
و انا الیه راجعون روان گشت و نظر بصیرت آن روشن ضمیر
صایب تدبیر از وقوع آن حادثه تفوق و استعلاء تقدیرات

آسمانی بر تدبیرات انسانی مشاهده نمود چه همت عالی
 نهمت آن حضرت بکلک اندیشه بر لوح خیال نگاشته بود که
 چون از قضایای مملکت روم فراغ کلی حاصل شود و تمام
 بلاد و قلاع و مدن و امصار آن دیار بحوزه تسلط و تصرف
 بغداد سپهر اقتدار درآید ایلدرم بایزید را بجاییل مواهب
 نامتناهی و بذل اسباب و ادوات سلطنت و پادشاهی
 جبر حال فرموده روم را بار ارزانی دارد و نوعی سازد که
 دست قدرت و مکنّت او در ضبط آن ممالک و حفظ ثغر اسلام
 و اقامت وظایف غزو و جهاد با زمرة ضلال و عبده اصنام
 از اول قومی تر باشد و چون حکم قلم تقدیر برخلاف آن جریان
 یافته بود طومار وجود ایلدرم بایزید بحکم لکل اجل کتاب
 در نور دیده شد *

* بیت *

* من سعی همی کنم قضا می گوید *

* بیرون ز کفایت تو کاری دگر است *

و چون حضرت صاحب قوان بحدود آق شهر رسید از پیش
 امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمد و تقریر کرد که
 مولانا فرخ طبیب شاهزاده را مسهل داد و منجم نیفتاد
 و بخار اخلاط متوجه دماغ شده و مرض بصرع انجامیده
 خاطر همایون بغایت نگران شد و دانه خواجه را دوا سپه
 باز گردانید که تا رسیدن موکب فرخنده هر چه زود تر خبری

بفرستد و بمساعدت و اقبال در آق شهر باردوی همایون نزول
فرمود و از کمال عاطفت پادشاهانه بازماندگان
ایلدرم بایزید را بصفوف نوازش دل جوئی فرموده جامها
پوشانید و موسی حلبی پسرش را بخلعت خاص و کمر شمشیر
مرصع و ترکش بزد و بار طلا اختصاص بخشید و از جمله صد سر
اسب تنگ بسته کرامت فرمود و حکومت برسا که پای تخت
روم است بار ارزانی داشت و یرلیغ اعلی موشع بآل تمغای
همایون کرامت نموده روان ساخت و فرمود که نعش
پدرش را که در آق شهر بمزار شیخ محمود حیران بامانت
سپرده اند بمحفظه آراسته بآیین سلاطین بدرسا برده در عمارتی
که آنجا ساخته دفن کند و حضرت صاحب قران اغرق گذاشته
بی توقف از آق شهر متوجه جانب امیرزاده محمد سلطان
شد در اثناء راه جماعت توکمانان در غث که خضر بیگ
و ابراهیم پیشوای ایشان بودند از جاده مطارعت انحراف
جسته بکوهی که راه بدامن آن میگذرد پناه برده بودند
و متحصن شده فرمان عالی نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر
روی توجه بدفع ایشان نهادند و هنگام آنکه از ظهور طلیمه
صبح صادق متحصنان قله قاف سپهر ناپدید شدند اطراف
آن کوه را فرو گرفته بودند و دست جلالت بکمان و تیر یازیده
بسیاری ازان سرکشان را بر خاک هلاک انداختند و بعضی

بگریختند و مجموع مال و منال و اسب و شتر و گوسپند و گاو
ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند
و حال آن متمدنان را عبرت عالمیان گردانیدند * * نظم

* کسی که دامی اقبال شاه داد از دست *

* ز سر برآمد و از پا درآمد اینش سزا است *

* هر آنکه کرد خلاف خدا شود مقهور *

* خلاف امر اولوالامر هم خلاف خداست *

و هم در اثناء راه روز شنبه شانزدهم ماه دولت خواجه
ایلچی بوغارسید و عرضه داشت که مرض شاهزاده زیاده شد
و اشتدادی عظیم یافته حضرت صاحب قران بتعجیل براند
و بعد از وصول و نزول چون ببالین بیمار آمد زحمت بعدی
اشدداد یافته بود که اصلاً سخن نمی توانست گفت آنحضرت را
ملالی عظیم روی نمود او را در محقه خوابانیده هم دران روز
کوچ فرمود و چون سه مرحله نزدیک از قرا حصار گذشته
در منزلی قرار گرفتند شاهزاده نامدار بجوار رحمت
پروردگار پیوست و این واقعه در دوشنبه هزدهم شعبان سنه
(خمس و ثمانمایه) موافق قوی ثیل که آفتاب در آخر درجه
حوت بود وقوع یافت و مدت عمرش بیست و نه سال بود *

* نظم *

* بر خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک *

- * بامد هزار ناز به پرورد در برش *
- * بگریست تخت زار بران شاهزاده^(۱) *
- * کارد فخر افسر شاهي بگوهرش *
- * در خون لاله ام که چرا در چنین عزا *
- * باشد سر پداله و سودای ساغرش *

گفتار در تعزیت داشتن و روان فرمودن

نعش شاهزاده سعید از پیش

* نظم *

- * دریغا که پژموده شد ناگهانی *
- * گل باغ دولت بروز جوانی *
- * دریغا که خورشید اوج جلال *
- * چو صبح دوم بود کم زندگانی *
- * دریغا سواری که جز صید دلها *
- * نمی کرد بر مرکب کامرانی *
- * دریغ آن سر و افسر شهریار *
- * دریغ آن قد و قامت پهلوانی *
- * بحسرت برفت از جهان کامگاری *
- * که هیئات نابیندش چرخ ثانی *

(۱) در سه نسخه بجای - تخت - (بخت) دیده شد *

- * درین موسم ارچه زمین سبز پوشد *
- * سزد گر کند جامه را آسمانی *
- * ترا باید ای گل بصد پاره کردن *
- * کفون گر کشائی لب شادمانی *
- * چه افتاد گوئی که گلبـرگ رعنا *
- * بخون شسته رخساره ارغوانی *
- * جهان بی ثبات است تا بود دایم *
- * چنین بوده آری سرائی ست فانی *

بحکم تعلق طبیعی و محبت جبلی که افراد انسانی را نسبت با اولاد و اسباط حاصل است و فرموده - اولادنا اکبادنا - علی قایله شرایف الصلوات و کرایم التحیات - ازان آگاهی بخشیده حضرت صاحب قران را از واقعه شاهزاده آزاده جان بجوانی داده صبر و قرار از دیار خاطر بزرگوار بیکبار رخت بربست و با کمال تمکن و وقار عیان اختیار از قبضه امطبار بیرون رفته از مسند سلطنت و جهانداري برخاست و برسم تعزیت و سوگواری به نشست *

* بیت *

* فشانده ز چشم آب و برفرق خاک *

* همه جامه خسرویی کرده چاک *

زبان حال دران مجال از حدت آهنگ حزن و ملال گاهی
فحوای این مقال سرود رود نوحه گزاري می ساخت *

* بیت *

* گامی میوه باغ دل چفین مستعجل *

* چون افتادی ز شاخ اقبال بگل *

* گوئی که ز آفت سما بر تو زمین *

* ترسید و روان چو جان گرفت^(۱) افسردل *

و گاهی بمضمون این موزون خون در درون عالی و درون

می انداخت *

* دردا که دل از حادثه غمناک افتاد *

* در دیده سیل بار خاشاک افتاد *

* نوباره باغ عمرم از شاخ امید *

* بی آنکه رسیده بود بر خاک افتاد *

و حقیقت آنکه *

* بیت *

* گر درین ماتم نبودى روی خاک از گریه تر *

* خسرو سیارگان می کرد بوسه خاک راه *

* حرمت سلطان رعایت کرد یعنی کوسرست *

* ورنه برمی داشت از سر آسمان زرین کلاه *

صعوبت آن واقعه هائیله چون موجب تغییر حال بی همال شد

که عالم را بمثابه روح بود در مقتضیات طبیعت روزگار غدار

اثر کرد و در موسم ربیع بدیع آیین که نوجوانان اشجار و

(۱) در اکثر نسخ بجای - گرفت - (نهفت) است *

ریا حین در گلزار و بسانین حلهای سبز و ارغوانی بعزم
عشرت و شادمانی بتازه پوشیده بودند جهانیان در پلاس و
لباس سیاه و کبود رود از دیده رانده این سرود می سرودند *

* نظم *

* بگذر بباغ زین پس و بگذار لاله زار *

* زیراکه داغ بر دل با غمت و لاله زار *

* مشکین بپفشه بر سر زانو نهاده سر *

* با جامه کبود پریشان و سرگوار *

* گل پیرهن دریده و سنبل بریده موی *

* بلبل بذوحه ناله بر آورده زار زار *

امراء و اعیان و سایر لشکریان و اعوان از مرد و زن در آن شیون
سیاه بر تن و پلاس و نمک بر گردن خاک بر سر و سنگ در بر
و بستن از گاه و خاکستر فغان فوحه و زاری در بیت الاحزان
کیوان انداخته و از بس خونا ب اشک دمادم گاو زمین را
ماهی صفت شنار ساخته *

* نظم *

* مہان جهان جامه کردند چاک *

* بابر اندر آمد سرگود و خاک *

* کشادند گردان سراسر کمر *

* هم از چشم غم دیده خون جگر *

* ز بس نالش زار و از بس جزع *

* بگردون برآمد خروشِ فزع *

و بتخصیص حرم شاهزاده معصوم مرحوم مغفور خانیکه

مردوم ^{۲۲}چور * * نظم *

* همی ریخت خون و همی کند موی *

* سرش پر ز خاک و پراز آب روی *

* برآورده از جان فغان و خروش *

* زمان تا زمان زو همی رفت هوش *

* چنین است رسم سپنجی سرای *

* جهان جو فروش است گندم نمای *

* بگاهی ^(۱) منزه دل برو زینهار *

* که آشوب زاریست ناپایدار *

* کسی را که پرورد عمری بجان *

* کند پای مالِ فنا ناگهان *

* ز دستِ اجل هیچ کس جان نبرد *

* ز مادر نژاد آنکه آخر نمود *

صاحب قران سرافراز دران مصیبت جگر سوز جان گداز
پاسوز اندرون و دل پر خون زبان همایون بکریمه انا لله
و انا الیه راجعون بیاراست و فرمان داد که بغداد
اقامت مراسم تجهیز و تکفین شاهزاده با داد و دین تابوت

(۱) درد و نسخه بجای بگاهی - (بگامی) است *

مشکون برحمت - حي لايموت - در محفه نهادند و بادويست
 سوار مقدم ايشان الياس خواجه شيخ علي بهادر و امير امان^(۱)
 و دانه خواجه و دولت خواجه ايلچي بوغا و امت پسر مېشو
 و ويسل و شيروا و کولتاش و اردوشاه و واسپه روان ساخت
 و فرمود که چون باونیک رسند ويسل و اردوشاه گوهر
 دريای مغفرت را صدق نو سازند و در تابوتی مجدد بزار
 بزگوار قيدار پيغمبر - علي نبينا و عليه الصلوة والسلام - که در
 ولايت سلطانيه واقع است برند و بامانت بسپارند تا بعد
 ازان بسمرقند نقل کرده شود و ديگران با محفه و تابوت
 خالي سر بمسماستوار کرده دراونيك توقف نمايند و
 بعد از توجه ايشان حضرت صاحب قران با غرق همايون
 معاودت نمود و از مرغزار آق شهر کوچ کرده بسعادت و
 اقبال روان شد و چون اهل اردوی کيهان پوی مجموع در
 لباس سرگوارمي بودند تا غايتمی که براسپ خنگ سوارمي
 نمي کردند و هر بامداد و شپانگاه بر گريه و زاري و
 فوحه گزارمي مواظبت مي نمودند پس از قطع چند مرحله
 امراء و ارکان دولت زانو زده عرضه داشتند که مجموع سپاه
 و تمام مردم درين راه کبود و سياه پوشيده اند و تمادي اين
 حال مناسب ساحه اقبال بی افتقال نمي نمايد رای

(۱) در چهار نسخه بجای - امان - (ايان) است *

حق نمای ظلمت زدای بعد از سماع این سخن خاطر همایون
را بملاحظه بشارت ان الله مع الصابرين تسلي نمود و
اشارت علیه بتغییر لباس نفاذ یافت و خلائق از جامه تعزیت
بیرون آمدند و فی الواقع *

چو شد کسوت عمر بی تار و پود * چه سود از لباس سیه یا کبود

گفتار در رسیدن ایلچیان مصر

چون ایلچیان حضرت صاحب قران بمصر رسیدند و فرج
پسر برقوق الملقب بالملک الفاضل که فرمان ده مصر و شام بود
خبر فتح روم و قضیه ایلدزم بایزید که شوکت و مهابت او در
دل اهالی آن ممالک بیش از پیش وقع داشت به نقیو و
قطمیر بشنید بیقین بدانست که بایندگان آستان صاحب قران
گیتی ستان بغیر از انقیاد و اذعان عین خطاست و محض
خسران و از تعللی که پدرش و او نیز تا غایت در فرستادن
اتلمش و وزیده و کفر آن کشیده پشیمان گشت و بمشورت
و استصواب ارکان دولت و اعیان مملکت اتلمش را از حبس
بیرون آورده بمجلس طلبید و تعظیم عظیم کرد و بانواع
عذر خواهی نمود و سکه و خطبه در تمام بلاد مصر و شام بعز
القاب فرخنده فرجام صاحب قران سپهر احتشام بیاراست
و اتلمش را شفیع ساخته با در رسول احمد و اخته روانه درگاه
عالم پناه گردانید که صورت ندامت او از تقصیرات گذشته

و صدق اخلاص او در خدمتگاری و طاعت گزاری و قبول
 خراج و مال که سال بسال بخزانه عامره رساند بعز عرض
 استادگان پایه سربر اعلی رسانند و برسم پیشکش اموال
 وافر از نقدین و جواهر و رخوت و اقمشه فاخر اسکندران
 و غیر آن و شمشیرهای مصری و اسپان نامدار و سایر تبرکات
 و تنسوقات آن دیار با ایشان بفرستاد و چون بولایت روم
 آمدند انلمش استعجال نموده پیش از ایلیچیان بدرگاه
 عالم پناه شتافت و بعضا بساط بوس استسعاد یافته اخبار مصر
 و شدت خوف و انقیاد والی و اهالی آن دیار بعز عرض
 همایون رسانید و چون ایلیچیان بموکب ظفر قرین پیوستند
 و بوسیله امراء عز بساط بوس دریافتہ تحف و هدایا بمحل
 عرض و سخندان فرج بسمع مبارک رسانیدند مرحمت پادشاهانه
 شامل حال او گشت و بزبان مکرمت فرمود که چون او را
 در مغرس سایه عطوفت پدر از سر افتاده مراقبت احوال
 او بر ذمت همت ما واجب است اگر در سلوک جاده فرمان
 برداری که راه مامن رستگاری و کامگاری همان تواند بود
 ثابت قدم باشد صفوف عنایت و تربیت درباره او بظهور
 انجامد چنانچه از سر استظهار و اقتدار بضبط امور ملک
 و ملت و خدمت حرمین شریفین - عظمها الله تعالی - قیام
 تواند نمود و فرستادگان او را نوازش نموده بخلمت و کمر و کلاه

سرافراز گردانید و اجازت انصراف ارزانی داشته از برای
فرج تاج و خلعت خاص و کمر مرصع فرستاد و بنوید عاطفت
بی کرانه و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخت -
من الله العانة والناييد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران کامگار بجانب قرا تاتار

قوانا تار قومي اند از اتراک که دران وقت که مذکور آن
هولاکو خان را بایران فرستاد ایشان را داخل لشکر او
گردانید و چون هولاکو خان بتخت تبریز قوار گرفت ایشان را
بمسبب شرارت نفسی که داشتند با کوچ بسرحد روم و شام
یورت داد و چون بعد از وفات سلطان سعید ابوسعید خان
در ایران پادشاهی صاحب اختیار نماند ایشان سرکشی
آغاز کردند و پنبجاه و در فرقه شدند و هر صده بسر خود یورتنی
اختیار کردند و چون ایلدرم بایزید بعد از انقضاء مدت
قاضی بوهان الدین برسیواس و آن نواحی مستولی شد
ایشان را داخل لشکر روم گردانید و در مملکت خود جای
داد و چون دران ممالک از خراج و جهات تکلیفی چندان
نمی باشد هریک از ایشان باندک مدتی خوش وقت و صاحب
ثروت شدند و چون حضرت صاحب قران را در خاطر بود

که ایشان را نقل فرموده در میان الوس جقه جای دهد
 در آن زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالم پناه آمده بودند
 ایشان را بخلعت طلا دوز و کمر و شمشیرهای زر و انواع
 عاطفت و نوازش سرافراز گردانیده بود و بوعدهای
 پادشاهانه نوید داده و درین مدت کسی متعرض احوال
 ایشان نشد بذا برین ایشان خود را مطیع و ایل دانسته در
 یورتهای خود ساکن و ایمن نشسته بودند درین وقت رایت
 فتح آیت در آن محل که ایلچیان مصر رسیدند سه شبانه روز
 توقف فرمود و با شاهزادگان و امراء رسم جانقی مرعی
 داشته مواب آن دانست که قرا تاتار را ازان دیار کوچ
 کرده بماوراءالنهر برند و چون ایشان سی چهل هزار خانه دار
 بودند و غلبه بسیار فرمان داد که شاهزادگان و نوپینان هرکس
 بجائی روان شده ایشان را چنان در میان گیرند که کس
 بیرون نتواند رفت و سفارش فرمود که شرایط حزم و تیقظ
 نیکو رعایت نمایند و ایشان را ضروری نوسانند بر حسب فرموده
 امیر جهانشاه باد بگر امراء برنغار و لشکر امیرزاده محمد
 سلطان بطرف توقات و اماسیه توجه نمودند و امیر سلیمان شاه
 بافوجی از سپاه جونغار روی عزم بسوی قیصریه و سیواس
 آورد و بعد ازان رایت نصرت شعار در ضمان عون و تایید

آفریدگار ابلغار کرده بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه
 که اماکن ایل قرا تاتار بود روان شد و امیرزاده شاهرخ
 و سلطان حسین را با لشکرهاى گران امر فرمود که راهها بر
 ایشان گرفته نگذارند که هیچ آفریده از ایشان بیرون رود و چون
 موکب فیروزی مخایل بعد از قطع مراحل و منازل از پل
 آب قرا شهر گذشته بایشان رسید کس فرستاده کلان تران
 ایشان را طلب داشت در زمان دو سردار از ایشان اخي تبرک
 و مروت بدرگاه عالم پناه آمدند و چون بسعدت زمین بوس
 فایز گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات و لطف
 کلمات مستظهر و آسوده خاطر ساخته خلعتهای طلا دوز
 پوشانید و کمرهای زرین بخشید و از برای مزید امن و اطمینان
 خاطر ایشان بصورت عهد و قسم فرمود که درباره شما جز عنایت
 و مرحمت بظهور نخواهد پیوست و مدتی است که آباء
 و اجداد شما بفرمان سلاطین ماضی از توران زمین که جای
 اصلی و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار
 بیگانه بغربت گذرانیده اکنون بحمد الله تعالی از اینجا تا اینجا
 حکم یت ولایت دارد و مجموع در تصرف و فرمان بندگان
 ما است شما را فرصت غنیمت می باید شمرد و با زنان
 و فرزندان و متعلقان و جمیع اموال و اسباب و گله و رمة
 یکبارگی از اینجا کوچ کرده همراه اردو و لشکریان بوطن و

یورت اصلی خود می باید آمد و در سایه معدلت و مرحمت
ما روزگار بفراموشی و رفاهت گذرانید ایشان بعد از آدای
دعا و ثنا عرضه داشتند که او امر و نواهی حضرت پادشاهی را
از اخلاص و هواخواهی کردن اطاعت نهاده ایم و بندگان را
کدام دولت و رای آن باشد که در پناه حمایت خدام آستان
سلطنت آشیان باشیم *

* زهی سعادت آن بندۀ خجسته مآل *

* که راه داد درین آستانه اش اقبال *

حضرت صاحب قران فرمان داد و ایشانرا کرن کرن و جوق
جوق ساخته با مرء تومانات قسمت کردند و همه را با تمام
کله و رومه از آنجا کوچانیده روان شدند و پیرایه اعلیٰ نفاد
یافت که هیچ کس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد که موجب
سبکباری ایشان باشد و اندیشه فرار بخاطر خود راه دهند *

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب

قران از دیار روم

چون خاطر همایون از قضایای روم و مهمات آن مرز و بوم
بکلی فراغت یافت و تسخیر تمام شهرها و قلعههای مملکتی
بآن طول و عرض و کمال استعلاء و استقلال در آن نفاد امر بر
عالی و دون بر سپیل فرض که بروزگار بسیار از دست مکنت

و اقتدار قیاصه نامدار و اکاسره کامگار بر نیاید بلکه در سعت
میدان اندیشه و پندار کبار سلاطین عالی مقدار کمتر گذار
یابد بکم تر از سالی بعون تایید ربانی و عطیه سعادت صاحب
قرانی بسهولت و آسانی میسر شد و الحق * * بیت *

* نیر اقبال این سلطان شوقی تا نداشت *

* عقل نیکو معنی صاحب قرانی در نیافت *

ماه رایت نصرت اشراق از آفاق عزایم خسروانده پرتو بر صوب
مراجعت انداخت و موکب ظفر قرین در کف حفظ و تایید
رب العالمین روان شد عساکر منصور و غذایم موفور موافق
مسرور و مخالف مقهور - و الحمد لله الغفور الشکور * * بیت *

* رفت و نباشیر فتح لامع از اعلام او *

* آمد و اقبال و نجم تابع اقدام او *

و اشارت علیه از موقف جلال صدور یافت و مثال واجب
الامتثال بسطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک
خانم و تومان آغا و چلبان ملک آغا و خانزاده که والده
شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و فرزندان
که آنجا بودند توجه نمایند و تا حدود قلعه اونیلک بیایند
و چون صاحب قران روم بخش قیصر نشان^(۱) بقیصریه رهید اهالی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - نشان

(شان) است *

و کلان تران آنجا از نادانی پریشانی بخود راه داده بودند
 و در نقبها پنهان شده در زمان فرمان قضا جریان نفاق
 پذیرفت و علی سلطان تواجی با فوجی از سپاه متوجه ایشان
 گشتند و چون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و مدافعه بر
 خاستند و بجنگ و محاربه انجامید و علی سلطان از سوراخی
 که ممر روشنائی نقبی بود نظرمی کرد ناگاه از کشاد شصت
 تقدیر تیرمی مصیبت صغیر فرارسید و بر شاه رگ او خورد
 و در حال جان بحق تسلیم کرد - انا لله و انا الیه راجعون
 عساکر مظفرلوا آن جماعت را مجموع بدست آوردند و محمد
 بوادر علی سلطان همه را به تیغ انتقام بکدرانید * * مصرع *

* انجام چنان کار چه باشد جز ازین *

و رایت فتح آیت از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال
 روان شد *
 * بیت *

معطر جهان از غبار رهش * کران تا کران عرض لشکر گهش
 و چون از سیواس بگذشت مراحم ملکانه قرا عثمان را بصنوف
 نوازش سرافراز گردانیده جامه داد و بمحل خود باز فرستاد
 و یکران عزم در طبع منازل و مراحل مواظبت نموده مرغزار
 ارزنجان از وصول و نزول موکب گیتی ستان آرز جان و رونق
 باغ جنان یافت طهران بمراسم خدمت گاری قیام نموده
 پیشکشها کشید از جانوران و اسبان و تقوזהای لایق و غیر آن

و از آنجا بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از یک دو منزل
 عاطفت بی دریغ طهران را بخلعت خاص گرامی و نامی
 ساخته اجازت انصراف داد و ضبط قلعه کماخ و محافظت آن
 در عهد شمس نامی که از خویشان امیر عباس بود مقرر
 فرموده او را با جمعی روانه آنجانب گردانید و کسانی را
 که خبر توجه حضرات عالیات از سلطانیه آورده بودند باز
 فرستاد که فرزندان تعجیل کرده پیشتر بیایند و چون ارزوم از
 فرقه دوم همایون غیرت فزای هرمرزو بوم گشت ذراری سپهر
 سلطنت و جهانداوی امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم
 سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایچل و امیرزاده
 سعدوقاص بر رسیدند عطوفت حضوت صاحبقران ایشان را
 در آغوش مهربانی گرفته بزبان تلمظ پرسش فرمود و دیده
 امیدش از نور نجابت و رشد که از ناصیه هریک می درخشید
 روشنائی فزود لیکن چون رویت امیرزاده محمد جهانگیر
 و امیرزاده سعدوقاص جراحت واقعه پدرشان محمد سلطان
 تازه ساخت قطرات عبرات از اجفان احزان باریدن گرفت
 فصر جمیل واللہ المستعان *

ذکر شنوایدن وفات امیرزاده محمد سلطان
 بمادرش خانزاده

حضرات عالیات که بر حسب فرمان از سلطانیه متوجه

شده بودند در تبریز براق تعزیت کرده و لباسهای سوگواری مرتب داشته تا قلعه اونیك بیامدند و دران حوالی به نشستند و چون حضرت صاحب قران بفرد يك رسید خانزاده را حادثه جان کسل فرزند دل بید بشنوا نیدند * * نظم *

* بر آشت گفتی ازان آگهی *

* تیش گشت یکباره از جان تهی *

* بزد آه و شد زان خبر بی خبر *

* بیفتاد بر خاک و پر خاک سر *

* سراسر همه جامها بر درید *

* بسوزی که از سنگ خون می چکید *

* دوزلفین چون تاب داده کمند *

* بانگشت پیچید و از بن بکند *

* بناخن دو گلبرگ رخساره را *

* چنان زد که خون شد جگر خاره را *

* زرخ می چکیدش بسی آب خون *

* زمان تا زمان اندر آمد نگون *

و نام آغایان فوطهای سیاه بوسم سوگواری بر سر گرفته و جهانی نوحه و زاری در گرفته و چون حضرت صاحب قران نزول فرمود عزاء از سرتازه و تیز تر شد جهان نمودار رستخیز گشت زمینی از بس لباس ازرق و کبود هیأت آسمان گرفته

و آسمان دران ماتم پرغم چون زمین خاک بر سر کرده *

* نظم *

* روان گشته از چشمها خونِ دل *

* ز خون خاک روی زمین جمله گل *

* جراحت شد از ناخنِ همچو خار *

* بسی چهره چون گلِ نوبهار *

* بر آمد زهر سینه بر چرخِ دود *

* سیه گشت از ان دود چرخِ کبود *

و از برای تسکینِ قلق و اضطرابِ خانزاده، تابوتِ خالی ر

که سربقفل استوار کرده بودند چون تنِ بی جان پیش او

حاضر کردند و او از سوز سینه و تابِ جان چون مارِ پشچان

بر صندلِ دران چوبینِ هیکل آویخته نوحه و زاری می نمود

و در وصفِ حالش مضمونِ این مقال از چشمها چشمهای خون

می چکید^(۱) *

* نظم *

* دو چشمم بره بود و گفتم مگر *

* ز فرزندِ دل بُد یابم خبر *

* گمانم نبود از سپهرِ این کزند *

* که تابوت از راهِ در آورند *

* نبردَم گمانِ این بد از روزگار *

(۱) در اکثر نسخ بجای - می چکید - (می کشود) است *

- * که نعلش تو باشد مرا غم گسار *
- * ترا تخت ایران شده نام زد *
- * بقابونی اکنون زهی بخت بد *
- * سزد کز نم دیده خون گذار *
- * کفم محن گیتی همه لاله زار *
- * که چون لاله از دهر پیدمان کسل *
- * بعد جوانی شدی داغ دل *

و چون جزع و فزع بر فوت نشاءت غصه‌ری و صورت کونی
 شاهزاده سعید بغایت رسید بصیورت حقایق بین حضرت
 صاحبقران ملاحظه جانب نفس باقی و لطیفه ربانی
 که باتفاق شرع و عقل زنده هر دوسرا است اولی دانست
 و جهت ترویج روح شریفش انواع مکرمات و اصطفا
 درباره فقراء و مساکین ارزانی داشت و بسی صلوات
 و صدقات بمستحقان کرامت فرمود و بندگان درگاه کیوان
 پاسبان بر حسب فرمان قضا جریان بترتیب آتش استادگی
 نمودند و تمامی سادات و علماء و اکابر و اشراف که از اطراف
 آمده بودند و مجموع امراء و سران سپاه در ساحه جلال جمع
 آمده هر کس بساوری خود به نشست و حافظ و ناظر بتلاوت
 کتاب مجید تبرک جسته خدومات کریمه با تمام پیوست و چون
 خوان سالاران خوانها نهاده و سماطها کشیده اطعمه گوناگون

از حد چند و چون بیرون بمصرف انما نطعمکم لوجه الله
 رسید گورکه شاهزاده مرحوم را بخروش در آورده و خوانین
 و امراء و لشکریان و سایر خلائق از تابع و متبوع مجموع بنوحه
 و زاری در آمده بیک بار فغان و فریاد در عالم سخت گیر
 سست بنیاد انداختند بعد از آن گورکه را پاره ساختند چون
 علماء و ائمه و مشایخ که از تبریز و سلطانیه و قزوین و دیگر
 ممالک برسم استقبال و اقامت تعزیت بدرگاه اسلام پناه شتافته
 بودند در مجالس متعدد بمصل مواظ و نصایح زنگ کربت
 و ملال از مرآت ضمیر منیر می زدودند و فحادی آیات و
 احادیث مثل - انما یوفی الصابرون اجرهم بغير
 حساب و ان المیت لیعذب بیکاء اهلہ علیہ -
 بسمع مبارک میروسانیدند بر حسب فحوای *

* نظم *

* اگرچه واقعه بس هایل است و جان فرسای *

* بصبر کوش که با صابر است لطف خدای *

* فزون شود ز جزع غصه و بکاهد دل *

* در نجات بمفتاح صبر باز کشای *

اشارت علیه بنفاد پیوست و مردم از شعار سوگواری و جامهای
 سیاه بیرون آمدند و عواطف پادشاهانه بتجدید شامل حال
 آن طایفه عالی شان شده همه را باعزاز و اکرام و خلعت
 و انعام نوازش فرمود و بمواضع خود باز گردانید *

گفتار در توجه رایت گیتی ستان بجانب گرجستان

چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قران در همه
حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مآرب تقویت دین و اعلا
اعلام اسلام و احراز فضیلت جهاد با زمره ضلال و فساد و عیده
اصنام می دانست و بر مقتضای عهدی که کرکین ملک گرج
در سال گذشته با بندگان درگاه اسلام پناه کرده بود می بایست
که درین هنگام رایت فتح آیت را با اقدام مسکفت و ضراعت
استقبال نموده بودی و در ساحه جلال روی نضوع و ابتهال
بر خاک تذلل سوده و فرسوده و تا غایت از سابقه شقاوت
توفیق آن سعادت نیافت عصبیت دین و غیرت پادشاهانه
باعث آن شد که حضرت صاحب قران عزم جزم فرموده
بسعادت و اقبال سوار شد و بصوب منکول روان گشت و سلطان
ماردین ملک عیسی از تقاعدی که پیش ازین نموده بود
و بدریافتن دولت بساطبوس نشأفته پشیمان شد و دانست
که درد نکبت او را جز نوش داروی لطف آن حضرت درائی
متصور نیست با وجود هرگونه خوف و بیم از تقصیرات خویش
با تذنی لرزان و دلی ریش روی امید باردوی کیهان پوی
نهاد و چون برسید از دای فرخ مرحمت امیرزاده شاه رخ را

قبله حاجت ساخته دست توسل بد امان بندگان آن آستان
 زد شاهزاده جوان بخت او را بدرگاه عالم پناه آورد و او
 سربرهنه کرده بشیوه گناه گاران در آمد و زانوزده زبان
 دعا گوی ثنا گستر باعتماد و استغفار روان ساخت صاحب
 قران نریدون منش بعد از عتاب و سرزنش از جریمه او در
 گذشت و بعفایت پادشاهانه مستظهر و امیدوار گردانید و
 او مال و خراج چند ساله ماردین آورده بود با پیشکشهای
 لایق بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر تربیت گشته بتاج و
 خلعت و کمر معزز و موقر شد و بمزید عطوفت اختصاص یافته
 دختر او نام زد امیرزاده ابا بکر گشت و بشرف مواملت
 با دودمان بزرگوار بلند پایه و نامدار آمد * بیت *

* اکسیر عفو شاه شفا سم که می کند *

* قلب سیاه روی گنه را زر خلاص *

و درین ^و لا یوانی پسر آقبوغا گرجی با بسی پیشکشها بدرگاه
 اسلام پناه آمد و بوسیله امراء عزیزمین بوسه دریافتی پیشکش
 که داشت از جانوران و اسبان و غیر آن بکشید و هم از حکام
 کرج کوستندیل برادر ملک کرکین که با او مخالف بود با قدم
 عبودیت شتافته ساحه جلال را فرسوده جبین خضوع و لب
 خشوع گردانید و برسم معهود پیشکش بگردانید و از هرجانب
 مرزبانان حدود و سرداران ولایات احرام حریم اہت و

جلالت که مطاف ملوک عصر و ملاذ سلاطین اطراف بود
 بعقد اخلاص بسته میرسیدند و وظایف خدمتگاری و رسم
 انجامشی و عرض پیشکش و تقوی بتقدیم می رسانیدند و
 مراجع حضرت صاحبقران شامل حال همگنان گشته هرکس
 را بحسب حال و درخور قدر و منزلت نوازش می فرمود
 و بنوید عاطفت مفتخر و مستظهر ساخته و خلعت پوشانیده
 بجای خود باز می گردانید *

* پیوسته بدرگاه شهنشاه زمان *

* آیند و روند سرفرازان جهان *

گفتار در تفویض حکومت شیراز بامیرزاده

پیر محمد عمر شیخ نوبت دوم و حکومت

اصفهان به برادرش امیرزاده رستم

در حوالی منکول نظر مرحمت و شفقت حضرت
 صاحبقران بروی حال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ باز شد
 و او را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده ایالت دارالملک
 شیراز بتجدید ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب
 کرامت فرمود و بخلعت و کمر گرامی و نامور ساخته روان
 کرد و لطف الله بیان تمور آقبوغا و چلبان شاه برلاس را ملازم
 او گردانید و کس بشیراز پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه

اردوی کیهان پوی گردد و او در بیلاق قصر رز بود که فرستاده
 بوی رسید و همان که بر فرمان و قوف یافت بی توقف عزیمت
 نمود و در خانسار از اعمال جرباد قان که از جمله منازل
 و مراحل آن طریق است باز از موقف جلال خبر آمد که
 اصفهان را بتو دادیم اغرق آنجا فرست و خود بورج چرد
 رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آور و هم در خانسار
 امیرزاده پیر محمد که متوجه شیراز بود برسید بوادران
 یک دیگر را کنار گرفته زبان بهجت و استبشار باستفسار
 احوال و اوضاع بر کشادند و بحکم فرموده هریک روی
 عزیمت بمقصد خود نهادند امیرزاده پیر محمد بصوب شیراز
 روان شد و امیرزاده رستم گماشته را بضبط اصفهان فرستاد
 و خود بورج چرد شتافته بعمار ت قلعه مشغول گشت و آن را
 معمور و آبادان گردانید - و من الله التوفیق والا عانة *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده
 ابابکر را بعمار ت بغداد و ضبط عراق عرب
 و دیار بکر با توابع و لواحق آن

چون سلاطین کامگار و پادشاهان جهاندار از مواید

(۱) در بعض نسخه بجای - قصر - (قیصر) است * (۲) در دو

کتاب بجای - رز - (زرد) دیده شد *

گرامت هو الذي جعلكم خلائف في الارض بحظ او فر
 ونصيب اكمل اختصاص یافته اند آثار اسماء و صفات
 جمالي و جلالی حق - جل و علا - و نتایج لطف و قهر نامتناهی
 الهی - تبارک و تعالی - درین عالم غرایب اطوار ازان
 طایفه بزرگوار عالی مقدار کمال ظهور و اظهار می یابد گاهی که
 صاعقه خشم غضب الله علیه و لغنهم درخشیدن گیرد
 ایشان به نیران کین جهانی بسوزند و کشوری براندازند
 و چون نسیم عنایت یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین
 وزیدن آغاز نهد هم ایشان بیک التفات هزار شمع مکرمت
 و مرحمت برافروزند و مملکتها معمور سازند • * بیت *

* گاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یار مرا خوست خوست *

لا جرم چون حوالی اراضی فارس که شرف آن بمیامن *

* مصراع *

* سری بشری مولد ای مولد *

سبق ذکر یافته از وصول و نزول موبک ظفر قرین رتبه سپهر برین
 یافت حضرت صاحب قران شاهزادگان و نوپینان را احضار
 فرموده زبان گوهر افشان که ترجمان ملهم اقبال بود برکشاد
 که پیش ازین اهالی بغداد بواسطه مخالفتی که باعساکر ما
 بنیاد نهادند و بران محکم به ایستادند خود را و مملکت را

برباد دادند و از آسیب قهر و انتقام ما آن دیار بیک بار
برافتاد و چون بغداد از امهات بلاد اسلام است و علوم شرعیه
از آنجا افتشار یافته و مذهبها از آنجا اشتها پذیرفته خاطر
نگران آنست که آن مملکت بحال عمارت باز آید و باز آن
مرز و بوم نشیمن همای نصفت و عدل گردد حاضران زبان
اخلاص بدعا و ثنا بیا راستند که *

* بیت *

* تو عمر فوج بیابانی از آنکه در عالم *

* عمارت از تو پدید آید از پس طوفان *

ورای عالم آرای امضای آن قصد را بشهامت و صرامت
امیرزاده ابا بکر حواله نمود و حکومت عراق عرب تا بواسط
و بصره و کردستان و ماردین و سایر دیار بکر و ایل اویرات
و هزارجات آنجا و آنچه از توابع و ملحقیات آن بلاد است
نام زد شاهزاده مشارالیه فرمود و جماعتی از امراء عظام
مثل پاینده سلطان برلاس و پیر حسین برلاس و امیرسونجک
و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولتخواجه ایناق و دیگر
نویینان را بالشکرگران ملازم رکاب او ساخت و امراء و
عساکر عراق عرب و اکابر آن نواحی را بملازمت و متابعت
او فرمان داد و او را امر فرمود تا از راه دیار بکر درآمده
از مفسدان و شریران آن اطراف هرکه مانده باشد به تیغ
سیاست نیست گرداند و چون پایز درآید و هوا باعتدال

گراید بعراق عرب توجه نماید و نخست بدفع قرا یوسف که
 در آن وقت برعراق عرب مستولی گشته بود اشتغال نماید
 و بعد ازان مردم آن اطراف و نواحی را استمالت فرموده
 بعمارت و زراعت ترغیب نماید و در آبادانی بغداد سعی
 تمام نموده نوعی سازد که بزودی تمام معمور گردد چنانچه
 در سال آینده بعد قضاء الله و قدوة المبرم مکمل حجاز
 از آنجا روانه شود - و ما التوفیق الا بالله سبحانه - و شرح قصه
 استیلاء یافتن قرا یوسف برعراق عرب آنست که او از خوف
 عساکر گردون مأثر گریخته بروم رفته بود چنانچه سبق ذکر
 یافته و چون سپاه ظفر پناه در پورش روم بحوالی قیصریه
 رسیدند باز از آنجا فرار جسته بعراق عرب آمد و احشام ترکمانان
 را جمع آورده در بیابان^(۱) هیت بنشست و سلطان احمد از
 بغداد به حله پیش پسر خود سلطان طاهر آمد و آغا فیروز را
 که مدار کار سلطان طاهر بود بگرفت سلطان طاهر ازان حال
 متوهم شد و با امراء پدر مثل محمد بیگ حاکم ارمنی^(۲) و امیر علی
 قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خایف
 بودند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و بشب از جسر گذشته
 باین طرف آب آمدند و چون سلطان احمد ازین حال آگاه

(۱) در سه نسخه بجای - بیابان - (پایان) است * (۲) در بعض

نسخه بجای - ارمنی - (ارمنی) دیده شد *

شد جسر بپذیرد و کنار آب گرفته در مقابل پسر و امراء به نشست
و کس پیش قرا یوسف فرستاده او را طلب داشت و چون
قرا یوسف با و پیوست با اتفاق از آب بگذشتند و از جانبین لشکر
آراسته جنگ واقع شد و شکست بر طرف سلطان طاهر افتاد
و او را در حال فرار جوئی پیش آمد خواست که مرکب
از ان جوی بجهاند با اسب^(۱) و جبه در آب افتاد و شعله حیاتش
فرو نشست و سلطان طاهر بجزای عقوبت والد سپری شد و امراء
و لشکریان که با او بودند متفرق و پراگنده گشتند سلطان احمد
از قرا یوسف اندیشه ناک شد و ببغداد رفت قرا یوسف از حله
لشکر کشید و بدر بغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از
بیم جان بجائی پنهان گشت و شخصی قرا حسن نام او را
پدید در شب سلطان احمد را از انجا بیرون آورد و او را
بر دوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد تا در راه بشخصی چشمی
رسیدند که گاوی داشت سلطان احمد بران سوار شده با
قرا حسن بتکویت رفتند سارق عمر اویرات که در تکویت بود
چهل سراسپ و از نقد و اسلحه و رخوت آنچه دست مکنتش
میرسید پیشکش سلطان احمد کرد و بعضی امراء و نوکرانش
که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود و دولت یار و عادل

(۱) در بعض کتاب بجای . جبه . (چیبا) است و موافق لغت

توکی چپه باید *

و غیر هم در آنجا بدو پیوستند و از آنجا متوجه شام شد و عراق
عرب بتحت تصرف و استیلاء قرا یوسف در آمد و چون بحکم -
الکلام بجزا الکلام - این قصه گذارش پذیرفت عنان خامه باصل
د استان انعطاف یافته نموده می شود که چون حضرت
صاحب قران امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد روان ساخت
کس بورد جرد پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه بغداد
گشته بامیرزاده ابابکر ملحق گردد و بانفاق روی جلالت
بدفع قرا یوسف آورند و حکم شد که توکل ارس بوغا از همدان
و ثمن^(۱) سوچی از نهاوند و شاه رستم از ستغر و دینور مجموع
ملازم رکاب امیرزاده رستم ببغداد روند و چون امیرزاده
ابابکر حسب فرموده روان شد و به اردبیل رسید عبدالله
حاکم آنجا و کلان قران که پای جسارت از حد خود بیرون
نهاده بودند همه را بگرفت و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد
و جهت پیشکش اسپان تازی مصحوب آق سلطان ارسال نموده
و پاینده سلطان بولاس در آنجا و دیعت حیات مستعار باز سپرد
و امیرزاده ابابکر اغرق گذاشته از آنجا بایلغار متوجه دفع
قرا یوسف شد و امیرزاده رستم بر وفق فرمان از ورد جرد
عزیمت نموده براه قبه ابراهیم مالک^(۲) شتافته و از بغداد

(۱) و بعض کتاب بجای - ثمن - (یمن) و در بعض (نومن) است *

(۲) در چهار نسخه بجای - مالک - (لک) دیده شد *

گذشته در حوالی حله بامیرزاده ابابکر پیوست *

گفتار در وصول رایت فیروزی نشان

بحدود گرجستان

مومکب گیتی ستان حضرت صاحبقران از حوالی قارص
نهضت نموده بسعادت و اقبال میراند و صید کفان منازل و
مراحل پیموده بولایت گرج در آمد *

* بیت *

* به ارمن در آمد چو دریای تند *

* مبار شد از گرد او پای کند *

و پیشتر شیخ ابراهیم حاکم شروانات که سلوک جاده نیکو
بذگی و جان سپاری با قدم اخلاص و هواداری همیشه پیشه
دولت و بخشناری او بود بر حسب فرمان روان شده بود
و مداخل و مخارج گرجستان را ضبط کرده و چون ملک گرگین
که والی آن ولایت بود از توجه رایت فتح آیت آگاهی
یافت مرغ روحش در قفس سینه طپیدن گرفت و از سرعجز
و اضطراب ایلچیان را با پیشکش بسیار بدرگاه عالم پناه فرستاد
محصل پیغام آنکه بنده را چه حد آنست که آنحضرت بنفس
مبارک متوجه قهر این خاکسار بی مقدار گردد کمینه در مقام
خدمتگاری و طاعت گذاری داغ بندگی آن آستان برجبین

جان دارد و هر چه اشارت بندگان عالی مکان باشد از ارسال
مال و انقیاد احکام واجب الامثال بی توقف و اهمال بتقدیم
وسانم اما سایه مهابت آن حضرت بس بزرگ است و درین
محل یارای آن ندارم که سعادت خاک بوسی ساحت جلال در
یابم اگر مرحمت پادشاهانه این کمینہ را مهلت بخشد تا بعد از
تسکین غلّوای خوف و هراس چون سلطان ماردین و دیگر
حکام مواضع بدرگاه عالم پناه شتابم و سعادت زمین بوس دریابم
غایت بنده نوازی و چاکر پروری باشد حضرت صاحب قران
بمخرفات کلمات او که ایلچیان عرضه داشتند التفات نمود
و رقم قبول بر تحف و هدایا که فرستاده بود نکشید و در جواب
فرمود که او را بگویند که قضیه تو بکسانی که شرف اسلام شفیع
جرایم و تقصیرات می شود نسبتی ندارد اگر می خواهی که
زنده بمانی روان توجه نمای و بی اندیشه بیا که اگر عفات
ایزدی شامل حال تو گردد و دولت ایمان دریابی از
هر گونه نوازش و تربیت که در باره تو بظهور پیوندد عالمیان
متعجب بمانند و اگر توفیقت یاروی نکند و از ان سعادت
بی بهره مانی بر حسب شریعت غراء محمدی - علیه افضل
الصلوات و اکمل التکلیات - جزیه بر تو مقرون دارم و ولایت
ترا بر تو باز گذارم و مستظهر و امیدوار باز گردانم و اهالی
این دیار از قتل و اسر و تاراج امان یابند و عرض و ناموس

توبسلا مت بماند والی قسطنطنیه هم کیش تست و چون روی
التجا بدرگاه ما آورد شذیده باشی که از انعام واحسان در
شان او چها کرده شد قیاس حال خود باو کن و اگر در آمدن
تعلل نمائی هیچ عذر مسموع نخواهد افتاد بعد از ان ایلچیان
اجازت انصراف یافته باز گشتند و در خلال این اوقات
داروغه تبریز بیان قوجین باعمال و نویسندگان آذر بیجان
بدرگاه عالم پناه آمدند و بسی پیش کش از جانوران
واسپان و غیر آن بمکل عرض رسانیدند و از جانب خراسان
علی شغانی که درین مدت از قبل خواجه علی سمنانی بضبط
و نسق دیوان آن ممالک مشغول بود بوسید و پیشکشها کشید
و همت خسروانه آن را بر امراء و لشکریان قسمت فرمود
و چون وقت ادراک غلات گرجستان بود حزم روا نمی
داشت که ایشان را بگذارند تا غلها بردارند و خود را قوی
سازند لاجرم رای صواب نمای اشارت فرمود و امیر شیخ
نورالدین و دیگر امراء بر سبیل ایلغار بشتافتند و ببلاد و مواضع
بی دینان در آمده ایشانرا متفرق و آواره گردانیدند
چنانچه گرجیان بگویند و امیر شیخ نورالدین به نشست که
لشکریان بفرامغت غلها بدرویدند و بکوفتند و ربع برداشتند
و امراء و سپاه غانم و سالم باردوی همایون باز گشتند -
و من الله العون والتأيید *

گفتار در فتح قلعه کرتین که از معظمت

قلاع گرج است

در اراضی گرجستان بر بلندی که در میان دو دره ژرف عمیق واقع شده کوهی از جمیع جوانب تند و هموار صد و پنجاه گز سر بچرخ دوار کشیده و از طرف جنوبی آن کوه شعبه جدا گشته و بارتفاع از و برگشته چنانچه از بالای کوه جز بفرد بان یاریسمان و نظایر آن بفراز آن سنگ پاره نمی توان آمد و آن کوه بغیر از یک راه باریک پیچا پیچ ندارد و در پیرامفش بواسطه درها جای نزول لشکر و خیام متعدد نیست لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند و مسکنها پوداخته و بدروازه مستحکم گردانیده که بخود سر قلعه ایست حوضهای معتبر جهت ادخار آب باران مرتب داشته و حاکم آنجا نزوال که از امراء گرج بود با سی^(۱) نفر از عظماء از فاوران و غلبه گرجیان در آن متحصن شده بودند و باستظهار ذخیره بسیار از اندیشه قوت آسوده بودند و فارغ البال و آبگیرها از فیض منع بی چون - ام نحن المنزلون - مالا مال آب عذب زلال و از جمله ذخایر چند گله خوک و گوسفند در آنجا می چویدند و خمهای شراب بسیار آماده داشته بودند

(۱) درد و کتاب بجای - سی - (سی) است *

و چون پرتو شعور حضرت صاحب قران برین معانی افتاد
 همت عالی عذان عزم پادشاهانه را بصوب تسخیر آن قلعه
 انعطاف داده و چون طریق استخلاص آن بر طول محاصره
 منحصر می نمود و آن تعذری داشت که در چنان محل که
 وسط بلاد دشمن است سپاه اندک توقف نتواند کرد و غلبه
 از تدبیر علقه و علفه فرو ماند که آب بدشواری یافت میشود
 تا بقوت چه رسد مردم صورت بین که بحسب قیاسات عقلی
 اسناد امور با سیاب ظاهر کنند از ان عزیمت استعجاب می
 نمودند وزیرکان حمل بران می کردند که آنحضرت بنفس
 مبارک توجه فرمود که اهالی قلعه شاید که از دهشت و استیلا و
 خوف بیرون آیند و حصار بسپارند اگر چنان نکنند بغیر از
 گذاشتن و گذشتن چاره نبود که تسخیر آن بقهر و غلبه از قبیل
 محالات است اندیشه مردم اینها بود غافل از آنکه اکثر معظمت
 وقایع درین عالم پرغرایب و بدایع بر سببهای پوشیده ترتب
 می یابد که افهام عقلاء بران عبور نمی یابد و پیش از وقوع اسعه
 شعور اذکیاء بران نمی تابد بتخصیص که اجل مظاهر عظمت
 و قدرت پروردگار دران روزگار ذات بزرگوار صاحب قران
 کامگار بود *

* بیت *

زانچه از صاحب تایید آید * عقل انگشت تحیر خاید
 القصه روز آدینه - رابع عشر محرم الحرام سنة ست و ثمانمائه

رایت اسلام پناه در سایه حفظ اله سایه وصول بر حوالی قلعه
 کرئین انداخت و از قلعه هدیه چند برسم پیش کش با جمعی
 بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار بندگی و فرمان گزاری
 برکشادند و چون بدانستند که بندگان درگاه گردون محل
 با مثال این تملق و حیله دست تعرض ازیشان کوناه نخواهند
 کرد پشت پندار بحصانت حصار باز داده مخالفت و عصیان
 اشکارا کردند و بانداختن تیر و سنگ جسارت نمودند حضرت
 صاحب قران امراء را فرمود که باطراف قلعه فرود آیند
 و طرف دروازه را بعده جلادت و کاردانی امیرشاه ملک
 مقرر داشته فرمان داد که در مقابل آن حصنی حصین بسازد
 و دیگران را فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بذا کنند تا اگر
 فتح کرئین زود بر نیاید جماعتی از سپاه عالم اقطاع در آن قلاع
 بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک به نیروی دولت قاهره
 در مدت سه روز قلعه برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار
 کس داشت و نظایر این اثراز سعادت بندگان آستان سلطنت
 آشیان بدیع نیست و درین اثنا صاحب قران گیتی ستان از
 برابر قلعه به پشت قلعه نقل فرمود و محلی که مجال انداختن
 عراده و منجنیق بود مخیم نزول همایون ساخت و اشارت
 علیّه صدور یافت و منجنیق و عراده و قرا بغوا متعدد راست
 کردند و حکم شد که در مقابل پشت که محل نزول همایون

بود ملجور از سنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که
 مشرف باشد بر قلعه و چون آن کوه را سطح شامخ را از منجنیق
 و امثال آن خطری زیاده نبود گرجیان بر فراز آن فارغ
 نشسته بودند در خاطر آنکه مرفع بلند پرواز دشوار آنجا
 تواند رسید چگونه کسی بر ما دست یابد و چون یک هفته برین
 منوال بگذشت از قوم مکریت که در کوه روی از قاف نابقاف
 نظیر خود ندارند بیکچک نامی در شب آدینه بیست و یکم
 ماه مذکور باستظهار اقبال غریب آثار صاحب قرانی دزدیده
 متوجه شد و ببالای آن سنگ پاره که در جانب جنوبی قلعه
 بود برآمده بقلعه رفت و یک سربز گرفته ببالای آن سنگ بر
 آورد و در آنجا ذبح کرده به نشانه بگذشت و بزیر آمد
 گرجیان را بران اطلاع نیفتاد روز دیگر بیکچک در پایه سریر
 اعلی سرگذشت شبانه چنانچه دست داده بود باز راند رای
 عقد کشای فرمود که از ابریشم خام و ریسمان طنابهای قوی
 بیاقتند و سلم آسا چوبهارا سرے در یک طناب و سری در
 دیگر طناب استوار کرده نردبان ساختند و حکم شد که چهار
 کس از مکریت بآن کوه پاره بر آیند و نردبان مرتب داشته
 را برکشند تا جمعی از دلاوران بآن نردبان ببالا بر آیند و
 به تسخیر قلعه قیام نمایند بر حسب فرموده شب یک شنبه
 بیست و سیوم ماه بیکچک و سه نفر دیگر از طایفه مکریت با

طنبابی دراز قد که نردبان بآن بر توان کشید از کمرب که بز
 کوهی بدشواری لرزان لرزان از آنجا گذرد چار نفر بآن کوه
 برآمدند و ریسمان فرو گذاشته نردبان بآن برکشیدند و از
 اتفاقات حسنه که لازمه این دولت روز افزون است بر سر
 آن قله درختی برآمده بود و چون نردبان برکشیدند سرش بآن
 درخت بستند و امیرشاه ملک بزیبایستاده پنجاه مرد از
 ترکمانان و دلاوران خراسان که در مجلس عالی صاحب
 قران اسمی ایشان قلمی شده بود از جمله ارغداق^(۱) یک یک
 را بنردبان بالا فرستاد و در شان گرجیان غافل که جز گران
 خوابی از بخت بهره نداشتند مصدوقه کریمه افامن اهل
 القری ان یاتیهم باسنا بیا تا وهم نایمون بظهور پیوست
 ترجمه کلام معجز نظام آنکه ایا ایمن اند ساکنان آن دیهها
 از آنکه بیاید بایشان بیم و بلا می شبی و ایشان در خواب
 باشند و چون صبح صادق دم صافی اندرون رایت نور از قله
 قاف گردون برافراشت و گرجیان تاریک دل از خواب برآمده
 در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بی اختیار نعره
 تکبیر برداشت و بآواز بلند بر خاتم پیغمبران و ناسخ ادیان
 دیگران صلوات فرستاد و محمود نفیرچی از جمله بندگان
 شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ بران قله نفیر کشید

۱) در بعض نسخه بجای - ارغداق - (اغلاق) است *

و چون از آن حال که اصلا در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافتند سراسیمه از بیم جان بشتافتند و دست ضرورت و اضطرار بمحاربه و پیکار برکشادند حضرت صاحب قرآن سوار شده از دره عبور فرموده در مقابل آن قله که مجاهدان دلاور بیلا رفته بودند به نشست و فرمان داد و تمامی لشکر فیروزی اثر غلغله الله اکبر الله اکبر از اطراف برآورده کورگه فروگرفتند و سوزن انداختند * بیت *

غریب دلیران ببرد از نهیب * ز تنها توان وز جانها شکست
و چون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه بغایت تنگ بود و باریک و جای مخاطره زیاده از سه کس مجال استادن و با اهل قلعه داد مدافعه و قتال دادن نداشتند نخست از مجاهدان دلاوری سپری پیش گرفته پای تهور بفشرد و دو رزم آزمای در پناه آن دست جهاد کشاده ضرب هریکی جان کافری بدوزخ می سپرد و تا غازیان ظفر پیشه را منقبت والذین قاتلوا بفضیلت و قتلوا قرین کرده ناگاه از پشت قدر تیری پر خطر بر دهان حامل سپر آمد که از صدمه آن زخم سپر بینداخت و از پس باز افتاد و سپر را گرجیان برداشتند حمیت دین داری عبدالله سبزواری را بجوش در آورد و شیروار با شمشیر صاعقه کردار حمله برده دمار از روزگار کفار بر می آورد تا ده دوازده جا زخم خورده

از کثرت جراحت بی طاقت شد بعد از و از ترکمانان محمود
 قام محمود فرجام با گریزی گران پیش رفته از ناواری را که
 استظهار آن سرگشتگان بدست برد او بود پای بشکست و از آن
 پنجاه مرد که بیابا برآمده بودند بعضی متوجه دروازه قلعه
 شدند و آنجا نیز جنگ در پیوست و باندک زمانی که هم
 درین جا و هم در آن قلعه نیروان قتال اشتعال داشت نسیم
 نصرت از گلزار لطف پروردگار وزیدن گرفت و مخدره فتح
 از درجه حقا علینا نصرالمومنین چهره به نمود و دروازه
 را شکسته عساکر گردون مآثر بقلعه درآمدند و چنان قلعه که تصور
 تسخیر آن در حوصله اندیشه هیچ دانا نمی گنجید هم در یکشنبه
 بیست و سیوم مسخر گشت چنانکه از ابتداء وصول رایت
 نصرت اقتما تا افتهاء تسخیر و استیلاء نه روز بیش نبود *

* بیت *

* دولت این قوت بعهد هیچ فرمان ده نداشت *

* نوق دولت طالع صاحب قرانی بر فراشت *

گرچیان سرگشته چون کار از دست رفته و دولت از پای در
 آمده دیدند انگشتی که هرگز بایمان نکشاده بودند بامان
 خواستن بر آوردند و عساکر نصرت شعار چند نفر از ناوران
 را از بالای کوه بزیر افداختند و حاکم ایشان را نزال با
 مجموع گبران بدفعال دست و گردن بسته بساحه جلال

آوردند چنانکه هیچ کس از ایشان خلاص نیافت در زمان
فرمان قضا جریان نفاذ یافت و توق و اعلام اسلام ببالای
حصار بر آوردند و مؤذنان بلند پایه نص و من احسن قولا
ممن دعا الی الله صیت علوشان ایشان از مزار افتخار
بگوش روزگار میرساند فرازان کوه را بشکوه اسلام آراسته بر بام
کلیسای ثالث ثلاثه گویان آذان محمدی گفتند راستی وقوع
این حال بدیع منوال رقم ترقین بر دفعات غزوات محمود
سپهنگین کشید بلکه ازان فتح مبین روایع جهاد و اجتهاد
صحابه و تابعین - رضوان الله علیهم اجمعین - بمشام جان
اهل ایمان رسید *

* کاری که شد زد دولت او در دیار گرج *

* زاین سپهنگین نشد اندر بلاد هند *

و بروفق فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و استحقوا شرخهم
- علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات - نزال^(۱) و تمام
مردان ایشان را به تیغ شرع بگذرانیدند و زنان و کودکان
را اسیر گردانیدند و تفقد خسروانه زن نزال^(۱) را بشیخ ابراهیم
والی شروانات بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین و بر حسب فرمان منجذیقها و

(۱) در بعض نسخ بجای - نزال - (نزاو) و در بعض کتاب

(نزاو) است *

عزاده ها و ملجور را که بر آورده بودند آتش زدند و صاحبقران
 دریا نوال از انجا بسعدت و اقبال باز گشته باردوی
 همایون فرود آمدند و بیکجک و دیگر بهادران که بقلعه بالا
 رفته بودند همه را نوازش فرمود و بانواع عواطف و مراحم
 مخصوص گردانیده او کلکای فراوان از نقد و جامه و شمشیر
 و کمر و اسب و استر و خیمه و خرگاه و دختر و قطار و مهار
 و دبه و باغ و آسیا و غیر آن ارزانی داشت و محافظت آن
 قلعه را بیکي از سرداران خراسان محمد توران که به پادشاه
 بوران معروف بود تفویض فرمود و جماعتی از خراسانیان
 را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحی آن ولایت را باقطاع
 نام زد او فرمود تا آن حدود را داخل حوزه اسلام داشته
 از لوٹ و جود کفار فجار پاک دارد و کلیسیا را محراب
 گردانیده مسجد سازد و بجای چلیپا و ناقوس ناموس دین
 برحق را قایم گرداند - و من الله التوفیق و التاید انه
 حمید مجید *

ذکر اموری که در اثنای حالات

گذشته وقوع یافت

در خلال احوال مذکور مولانا قطب الدین قومی^(۱) از شیراز

(۱) در بعض نسخ بجای - قومی - (قورمی) و در بعض کتاب
 (قومی) است *

با تمام عمال و نویسندگان آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند
و بسی پیشکش از اقمشه و اثواب وافر و اسپان فاخر و استران
رکابی و سایر اسباب و آلات و خیمه و خرگاه با هرگونه
تسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجی
مسافر از پیش امیرزاده رستم رسید و پیش کش کشید و از
اصفهان خواجه مظفر نظری آمد و از نقود و جواهر و کالی و
اسپان و استران زینی و رکابی و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار
و مهار و انواع اسلحه و اصناف ظروف و اوانی نقره و زر.

* بیت *

سراسر مرصع بدر و گهر * دل افروز تر هر یکی زان دگر
پیشکشی چند بموقف عرض رسانید که مثل آن بندرت چشم
زده روزگار غریب دیده شده باشد همت صاحب قران
دریادل مجموع شاهزادگان و امراء و اعیان را ازان پیشکشیها
نصیبی کامل انعام فرموده و بعد ازان از کرمان آید کو برلاس
و احمد داؤد که بضبط مال آنجا رفته بودند و سیف الملوک
حاجی عبدالله که محصل انجا بود بیامدند عز بساط بوس
دریافته رسم پیشکش بآدابی که مقرر است به تقدیم رسانیدند
و از اکبر و متعینان کرمان مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ
صدرالدین که هر دو متعلق منصب قضا بودند و سید حمزه
و شیخ محمود زنگی عجم که کتاب جوش و خروش که مشتمل

است بر شمه از مآثر و مفاخر حضرت صاحب قران نظم او
 است همراه ایشان بودند و از انفاقات آنکه شیخ محمود مشار
 الیه در راه از پایی که در تقلیس بر آب کر بسته اند در افتاد و
 آب زندگانی از جوی بُنیت جسمانی آن سالک ربانی
 انقطاع یافت * مصرع *

* غریق بحر رحمت باد جاوید *

و چون پسرش شیخ قطب الدین که کتاب مذکور را بعد از
 وفات پدر ذیلی پرداخته بدولت نقییل قوایم هریر خلافت
 مصیر فایز گشت عاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و الم
 جراحت ماتمش را بمواهم مراحم بیکرانه تسکین بخشید و
 از یزد یوسف جلیل که داروغا بود با غیاث الدین سالار
 سمنانی که بضبط اموال آنجا رفته بود و مباشران اشغال
 دیوانی آنجا نمیدرسیدند و همچنین از مجموع بلاد خراسان
 و عراقین و سایر ولایات حکام و عمل داران در انشاء راهها
 متصل می رسیدند و ساحه بارگاه گردون اشتباهه را فرسوده
 جباه خضوع و خشوع گردانیده هرگونه تحف و هدایا از کرایم
 اموال مامت و ناطق و نفایس اجناس لایق و فایق را
 وسیله سعادت یک التفات از پندگان آستان اقبال آشیان
 می ساختند - فسبحانه من اله یعز من یشاء و یدل من یشاء و هو
 علی کل شیء قدیر *

گفتار در توجّه صاحب قران سرافراز بجانب انجاز
 چون اعتناء و اهتمام صاحب قران سپهر احتشام
 بدر یافتن فضیلت جهاد و برانداختن اهل ضلال و فساد نصاب
 کمال داشت بعد از فتح و ضبط قلعه کرّین قورلتای فرمود
 و تمام شاهزادگان گرام و امراء عظام و مہان سپاہ و سران
 عساکر ظفریناہ جمع آمدند و بعد از ترتیب جشن پادشاهانہ
 رای اسلام آرای کفر فرسای عزم جانب انجاز تصمیم
 فرمود و دست دریا نوال بمکرمّت و افضال برکشاد و مجموع
 شاهزادگان و نوپینان و تمام اعیان و امائل و ارکان دولت را
 علی اختلاف طبقاتہم با نعمات خسروانہ محظوظ گردانید
 و ہمہ را در خور حال او کلکا داد *

سرگنج بکشاد و روزی بداد * سپہ برنشاند و بفرہ برنہاد
 و امیر سیخ نورالدین و امیرشاه ملّک و دیگر امراء را بالشکری
 گران بی کران از پیش روان ساخت و فرمان داد کہ اطراف
 گرجستان را تا حدود انجاز کہ نہایت آن دیار است بتازند
 ایشان ہر حسب فرمودہ توجہ نمودند و راہ جنگلستان بود
 شیوان بیشہ جلالت درختان انداختہ راہ می ساختند
 مراکب صدق نیت بقصد غزو ارمنیان و گرجیان تاختہ دیار
 کفر بصرصر قہراز آبادانی می پرداختند و رايت فتح آیت

(۱) در چہار نسخہ بجای - برنشاند - (را براند) است *

از عقب نهضت فرمود و بعد از چند روز بمیان ولایت آن بی
دینان درآمد و از هبوب عواصف مهابت غازیان و عبور
سیلاب سیاست سپاه گیتی ستان قویب هفت صد قصبه و
مزرعه و دیر عرضه نهب و تاراج گشت و ازان مخدولان
هرکه پدید آمد ناچیز شد و کلیسیا و معابد ایشان که از سنگ
برافراخته بودند با خاک برابر افتاد و در بعضی مواضع
بی دینان بمغارها که در میان کوهها و دره های بلند بود
بنرودبان بالا رفته بودند و نردبانها بر کشیده در آنجا تحصن
جسته اشارت از موقف غیرت صدور یافت و صندوقها را
بزنجیر و ریسمان استوار می بستند و در هر صندوقی یک نفر و
دو نفر از مجاهدان دلاور می نشستند و جمعی از بالای کوه
صندوق را برابر مغاره فرو می گذاشتند و آن بهادران موفق
دران صنادیق معلق دست شجاعت بذصرت دین حق بر
آورده به نیزه و شمشیر چون شیر دلیر جنگ می کردند و
با وجود آنکه در سوراخی ازان کما بیش پنجاه کس و صد
کس می بودند بقوت اسلام و نیروی دولت بی انصرام بر
ایشان غالب می شدند و بچستی از صندوق در مغاره می
جستند و مخالفان را مقهور گردانیده بتیغ غزا می گزرا نیدند
و غنایم دنیوی که بدست نهب و تاراج اندوخته میشد با
منوبات اخروی بر حسب میعاد اعد الله لهم جنات

تجری من تحتها الانهار خالدين فيها ذلک الفوز
العظیم غازیان را مدّخر است انضمام می یافت و امثال این
مغاره دران ولایت بسیار بود چنانچه شرح آن طولی دارد
بهین طریق مجموع مسخر می ساختند و بحکم قاتلوا الذین
یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلطه که نسبت با
مومنان خطاب می فرماید که مقاتله و پیکار کنید با گروهی که
پیرامن شما اند از کافران و باید که بیابند ایشان در شما
درشت خوئی و سخت کوشی دران کاری مساهله و مجامله
عساکر گردون مآثر بعد ازان که اماکن و مساکن آن گمراهان
بتخصیص دور و کنایس چون قواعد عقاید باطله ایشان منهدم
گردانیده بودند درختها و رزها را بعضی از بیخ برکنند
و بعضی را از پوست باز کردند و بعضی را آتش زدند و هرچه
در امکان گنجد از خرابی و اضرار کفار بتقدیم رسانیدند
و کذلک نجزی کل کفور روز دوشنبه چهاردهم ربیع
الاول امراء سپهر اقتدار از ایلغار مظفر و کامگار بازگشته
بموکب ظفر مآب پیوستند و روز سه شنبه بادیگر بندگان دولت یار
بعزم شکار سوار شده در سایه رایت نصرت شعار شکار بسیار
اند اخیلند و باز در جمعه هزدهم ماه مذکور خاطر موفور السرور
فشاط شکار فرمود و در فصل خزان از خون جانوران صحرا
و دشت نمودار لاله زار گشت و چون از صید وحشیان صحرائی

بهرد اختند قتل و قید داد سیرتوان گرج را وجهه عزیمت ساختند
و غازیان جهاد آیدن نسبت با بی‌دیقان لعین برقرار معهود
از مقتضای فرموده و اغاظ علیهم هیچ دقیقه نا مرعی نمی
گذاشتند از گرجیان هرکرا می یافتند عرضه تیغ فدا می گشت
و از اموال و اسباب ایشان هرچه پیش می آمد بباد تاراج
بر می رفت *

مجاهد که از بهر دین کین کشید * محابادان باب رخصت ندید
ز کفار گو یافت شد کس نماند * عمارت دران بوم و بر بس نماند

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از
صوب انجاز و ذکر اسباب آن

جمعی از سرداران گرج که در بند سپاه کشور کشا اسیر بودند
پیش ازین کس فرستاده بودند و کرکین را آگاهی داده که
اگر حضرت صاحب قران با سپاه گیتی ستان بنواحی انجاز^(۲)
میرسد از دیار ارمن و ارمنیان اثر نخواهد ماند کرکین را
ازان پیغام که از معتمدان و هم کیشان بار رسید خوف و
دهشت زیاده گشت و در زمان معتمدان خود را با
پیشکشهای فراوان روانه درگاه اسلام پناه گردانید و تنبیه

(۱) در دو کتاب بجای - کو - (گر) است * (۲) در بعض کتب

بجای - انجاز - (انجاز) *

سرداران گرج کرکین را درین قضیه مناسبتی دارد به نصیحت
 اسقف نجران قوم خود را چه بکلک ثقات روات منضبط
 است و در سلك صحاح اخبار منخرط که چون گروهی از
 اهل نجران که نصرانی بودند بمدینه آمده عناد و انکار
 بیشافی اصرار و استکبار باز بسته دلائل قاطعه توحید از
 حضرت خاتم انبیاء و رسل - علیه و علیهم الصلوٰة والسلام - قبول
 نمی کردند این آیت فرود آمد فقل تعالوا ندع ابناءنا و
 ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
 فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بگو ای محمد
 مخالفان را که بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما
 را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را
 پس دعا کنیم و بتضرع از خدا بخواهیم که لعنت و قهر الهی
 نصیب دروغ گویان گردد که طرف باطل دارند و چون
 حضرت رسالت آیت نازل شده برایشان خواند راضی شدند
 و قراردادند که از جانبین بیک موضع جمع آیند و دعا کنند
 از جانب حق در زمان حضرت نبی و وصی و زهرا و سبطین
 علیهم الصلوٰة والسلام - هر پنج بوعده گاه بعزم مباهله بیرون
 فرمودند و از آن جانب نیز جماعتی بیامدند و چون آهنگ
 دعا کردند عالم نصرانیان با ایشان گفت که من روی چند
 می بینم که اگر از خدای بخواهند کوهها از جای برود

اگر شما می گذارید که اینها دعا کنند يك نصرانی زنده
 نخواهد ماند ایشان چون بر قول اسقف خود اعتماد داشتند
 بترسیدند و جزیه قبول کردند و ملتزم شدند که سال بسال
 بفرستند و بنجران مراجعت نمودند آنچه عالم ایشان از
 تجلیات جمالی در آن محل مشاهده نمود و در واقع چنان بود
 سرداران گرج از تجلیات جلای درین قضیه دیدند و اینها هم
 راست دیده بودند چون ایلچیان کرکین باردوی کیهان پوی
 رسیدند امراء را شفیع ساخته بقصر عرضه داشتند که کرکین
 در مقام بندگی و طاعت گذاری است اگر از میامن عنایت
 و اهتمام شما نوعی شود که عفو پادشاهانه شامل حال او گردد
 و آنش خشم حضرت صاحب قران فرو نشیند او درین مجال
 از کرایم اموال و نفایس تحف و هدایا آنچه تدبیر تواند کرد
 فی الحال ارسال نماید و جزیه و خراج بر گردن اذعان و
 انقیاد گرفته سال بسال بخزانة عامرة رساند و از لشکر آن قدر
 که مقرر شود هرگاه که فرمان نفاق یابد بمعسکر ظفر مآب فرستد
 امراء را بر عجز و بیچارگی او رحم آمد و بعد از عرض
 فرستادگان و گذاردن پیغام ایشان بر رسم معهود در وقتی مناسب
 سخن کرکین بهایه سریر خلافت مصیر در انداختند و زانو زده
 معروض داشتند که بی شك همت حضرت اعلی بر اعلاو معال
 دین و مراهم شرع سید المرسلین - علیه و علیهم الصلوة والسلام

مصرف است و بحمد الله تعالى ناموس اسلام درین دیار
 بذوعی قایم گشته که در هیچ روزگار صدیک آن نبوده و پیوسته
 سلاطین کامگار و پادشاهان رفیع مقدار ازین طایفه بهمان
 خوشنود بوده اند که هر سال بار سال اندک هدیه واسپی چند
 اظهار انقیاد و ایلی کردند و اگر اخیانا ایشان را یورشی
 رو نمودی معدودی چند از سپاه بلشکرگاه فرستادند و بهجود
 این از سرجوأت بی با کانه از تفلیس باین طرف گذشتندی
 و بحمد و ممالک اسلام دلیر در آمدندی و سالها بدان طریق
 استمرار یافته بود اکنون بفردولت قاهره راضی شده اند که
 در اقاصی مملکت خود دم در کشیده بجان امان یابند و
 مسلمانان تا دارالملک ایشان دخل ساخته بر سبیل تسلط و
 استعلاء معاش می توانند کرد اگر عواطف پادشاهانه ایشان را
 امان بخشید بعد از ادای جزیه و سار بهرچه فرمان اعلی
 نفاذ یابد بجان لبیک طاعت گذاری و فرمان برداری
 خواهند زد و با قامت بندگی و خدمت گاری قیام خواهند
 نمود و هر چند امراء ازین گونه مبالغها کردند حمیت دین
 و عصیت مسلمانی که در جبله حضرت صاحب قرانی مرکوز
 بود بآن معنی رضا نمی داد تا نوپینان آن قضیه با علماء و
 مفتیان در میان نهادند و ایشان در مجلس همایون بعد از
 تمهید مقدمات متفق الکلمه عرضه داشتند که چون این طایفه

جزیه قبول کنند و متعرض ایدای مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که ایشان را امان دهند و دست قتل و تاراج از ایشان کوتاه دارند عاقبت آن حضرت برحسب فتوای علماء و شفاعت امراء شیخ ابراهیم را که یکی از شفیعیان او بود مأمون ساخته قبول ملتسم کرکین را سر کرم در جنبانید و ایلچیان را در میان خوف و رجا باز گردانید و چند روز دران نواحی بعشرت و شکار روزگار گذرانید تا ایلچیان بتعجیل باز آمدند و هزار تنگه زر سکه آنرا بالقاب همایون آراسته و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و خواسته از انجمله بسی از ظروف و اوانی زر و نقره و بلور و یک قطعه لعل خوش رنگ آبدار بوزن هزده مثقال که ازان نوع بآن وزن کم اتفاق افتد بیار کردند و بعرض رسانیده اداء جزیه و خراج را بعهود موکد التزام نمودند و حضرت صاحب قران دین پرور عنان عزیمت بصوب مراجعت منعطف گردانید و بعد از چند کوچ به تفلیس رسید و دران حوالی و نواحی دیرها و کلیسیاها را مجموع خراب ساخت و چون از آب کرگشته در منزل از انجا عبور افتاد جهت احداث عمارت بیلقان صوب قرا باع وجهه عزیمت همایون گشت و با جمعی از خواص از اغرق جدا گشته از پیش روان شد و چون از بردع گذشته حوالی بیلقان از فر نزول موکب

گیتی ستان رشک کاخ و ایوان رفیع ارکان برجیس و کیوان
شد اغرق و لشکریان بعرض دو هفته برسیدند و اطنب خیم
شوکت و احتشام درهم کشیدند *

گفتار در عمارت شهر بیلقان و بناء حصار و حفر خندق آن

از مضمون مشحون بلطایف - هو انشاء کم من الارض
و استعمو کم فیها - عظم شان القایل و عز سلطانه الکامل
الشامل - مستفاد می شود که شغل عمارت از معظّمات امور
عالم و مهمات جمهور بنی آدم است و چون وجهه همت عالی
نهمت صاحب قران بی همال در همه حال خیر و صلاح عالم
و عالیمان بود خواه در حضر و خواه در اثناء سفر هر جا که
اندک مدتی اقامت فرمودی رای ممالک آرای را اندیشه
احداث خیری پدیدار که نفع آن بتمادی روزگار استوار یابد
روی نمودی و از جمله دین و لا که جمشید فیروزه خرگاه
خورشید پرتو و صل بر او اسط بروج خریفی افکنده بود و رای
آفتاب اشراق بر آنکه قشلاق در قرا باغ اتفاق افتد داعیه
تعمیر بیلقان از خاطر مبارک سر برزد و آن شهر از مدتی
مدید باز چنان ویران شده بود که نه از عمارتش اثوی مانده
بود و نه غیر از حشرات الارض در و دیار می نمود *

* بیت *

* چو در بیلقان جای مردم نماند *

* در و کس بجز مار و کژدم نماند *

* چنان کژدم و مار بسیار بود *

* که بودن دران خطه دشوار بود *

و با آنکه موسم سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار و گاه

گوهر افشان * بیت *

* زمستان و بارندگی روز و شب *

* بر آورده از جان فغان از تعب *

مقارن وصول اجلال و نزول تمکین دران سوزمین بولای واجب
الاتباع نفاذ یافت و مهندسان روشن روان و معماران کاردان
طرح شهری برکشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار
و خانهای بسیار و حمام و خان و ساحه و بستان و غیر آن و آن
را اساس انداخته و بطناب پیچیده بر شاهزادگان و امراء
قسمت کردند و لشکریان بجد تمام بکار مشغول شدند و مجموع
آن عمارات از خشت پخته بمدت یکماه تمام کردند و دور بارو
بگز بزرگ دوهزار و چهارصد گز و عرض دیوارش یازده گز
و مقدار بلندی قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق
آن قریب بیست گز و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه حصار
برجی معتبر برافراخته و در میانه دیگر برجهای پرداخته و دو

جانبش دو دروازه کشاده و همه را شرفه و کذکره و سفک انداز
 مرتب ساخته حقا که انعام آن کار از دست اقتدار سلاطین
 کامگار بیک سال دشوار بر آید در ماهی که با برودت هوا
 پیوسته بارندگی بود جز بتأیید آسمانی و عطیه سعادت صاحب
 قرانی حمل نتوان کرد زیرگان جهان ازان کمال قدرت و
 فرمان روائی بتجدید متعجب بماندند و الحق مجاری
 احوال آن خدیو بی همال جای تعجب بود گاه خشم چون
 چین کین با بروی مهابت افگندی جهانی زیر و زبر شدی
 و هنگام رضا چون لب لطف به تبسم ترحم بکشودی عالمی از
 نور بهجت و سرور منور گشتی *

روانش بخلد برین شاد باد * ز اخلاق او عالم آباد باد
 رای ممالک آرای بیلقان و بودع و گنج و تمام ازان و ارمن
 زمین و گرجستان با طبرزون نام زده امیوزاده خلیل سلطان
 فرمود و بهرام شاه برادر جلال الاسلام را بمحافظت بیلقان
 تعیین نمود و چون مدار عمارت و آبادانی و بقاء نصارت
 و حیات مولدات نباتی و حیوانی بآب است چنانچه نص -
 و جعلناکم من الماء کل شیء حی ازان افصاح نموده
 و در مواضع متعدد از قرآن لسان امتنان در معرض تعداد
 افضال و احسان و صف روضه رضوان و نعیم جاویدان را بذکر

(۱) در بعض نسخ بجای - طبرزون - (طبرستان) است *

جویهای روان تکمیل فرموده که - جنات تجری من تحتها
 الانهار - همت پادشاهانه باعث شد برآنکه از رود ارس
 جدولی بریده شود که آب از آن به بیلقان گذرد و اراضی
 آن نواحی از میامن آن خیرجاری معمور و مسکون گردد
 لاجرم فرمان قضا جریان بصدور پیوست و ارکان دولت
 بجد تمام متوجه کفایت آن مهم گشتند و تواجیان مسافت
 جوی را بر عساکر سپهر نیروی قسمت کردند و نهري روان طول
 آن مقدارش فرسخ بعرض پانزده گز شرع بکما بیش یک
 ماه سرانجام گشت و باد دیگر نظایر و اخوات و بینات آیات
 و امارات دولت قاهره حضرت صاحب قران انضمام یافت -
 وما التوفیق الا من عند الله العزيز العليم انه هو القواب الرحيم *
 گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران علماء

وامناء را بممالک از برای تحقیق احوال

زیردستان و اشاعت آنار

عدل و احسان

در آن مدت که اراضی بیلقان مرکز اعلام فرقد فرسای
 و مضرب خیام عساکر گیتی کشای بود اعیان اکابر و اماجد
 تمام ایران و توران بوسم استقبال رایت فرخنده فال از

اطراف و اکناف احرام کعبه جلال بسته بودند و بدرگاه عالم
 پناه جمع آمده و هنگام بارعام در مجلس ارم بهجت حرم
 احترام از علماء نامدار و فضلاء تقوی شعار مجمعی عظیم انعقاد
 می یافت و چون خاطر همایون بکشف معظّمات مسایل
 دینی و پژوهش از مهمات فروض و نوافل اسلامی شعفی
 تمام داشت بحثهای شریف در میان افتاد و سخن بهرگونه
 فواید و لطایف منجر می شد از جمله روزی سلسال مقال زمره
 فضل و کمال بوادی فضیلت عدل و مزیت احسان و افضال
 سر بر کرد همت صاحب قران بی همال در آن حال روان داشت
 که آن مبحث بمجرد گفت و گوی زبانی بی نتیجه متضمن
 مقاصد دوجاهانی آخر شود افاضل فضایل مآب را وجهه
 خطاب صواب انتساب ساخته فرمود که علماء در هر زمان
 پادشاهان را نصیحتهای بزرگانه کرده اند و بوکارهای خیر
 داشته و از حرکات ناپسندیده منع فرموده و درین عصر شما
 مرا هیچ ارشاد نمی کنید و از کردنی و ناکردنی هیچ بامن
 نمی گوید ایشان با اتفاق زبان ادب بمعذرت برکشادند که
 بحمد الله تعالی بندگی حضرت از مواعظ و نصایح امثال ما
 مستغنی است بلکه همگان را از مجاری افعال و اقوال شما
 طریق سداد و رشاد می باید آموخت صاحب قران صافی
 سربرت از آن کلمات اگرچه در واقع چنان بود اعراف نمود

و فرمود که مرا سخنان تکلف آمیز که بر سبیل ستایش و تحسین
گویند و بدان خاطر من جویند اصلا خوش نمی آید و این
سخن نه از برای آن میگویم که مردم معتقد و هوا خواه من
شوند و مرا از آن فایده ملکی یا مالی باشد که بعنایت
ذوالجلال کار مرا در کمال شوکت و استقلال از آن گذشته است
که بامثال اینها احتیاج افتد مقصود من آنست که شما هر یک
از مملکتی آمده اید و البته از کیفیت احوال و اوضاع آنجا
و چگونگی معاش داروگان و گماشتگان دیوان آگاه باشید
آنچه دانید که نه بر نهج شریعت و قانون عدالت و نصفت
واقع می شود باز نمایند تا بغور آن رسیده تدارک پذیر گردد
و دست تعرض متغلبان و ستمگاران از دامن روزگار ضعیفان
و عاجزان بکلی کوتاه شود علماء و فضلاء چون این سخن
بشنیدند باتفاق زبان اخلاص بدعا و ثنا برکشادند * نظم *

* برو خواندند آفرین خدای *

* که تا جای باشد تو باشی بجای *

* زدادت جهان یکسر آباد باد *

* دل زیرستان بتو شاد باد *

* جهاندار باداد چون گشت جفت *

* پی او زمانه نیارد نهفت *

و هر يك آنچه از غتّ و سمین دیار خود معلوم داشتند بعرض

رسانیدند حضرت صاحب قرآن هم در آن مجلس جمعی را از
 اهل علم و فتوی که بمزید ورع و تقوی موسوم بودند اختیار
 نمود و هر یک را با امینی متدین از قبل دیوان اعلی نامزد
 قطری از اقطار ممالک فرمود تا بآن جانب شتابند و بغور
 قضایای رعایا و اهالی آنجا رسیده اگر بر عاجزی ظلمی
 رسیده باشد تلافی حال او واجب دانند و بدست مرحمت
 و شفقت خار اضرار از پای مظلومان بر آرند و هر چه ثابت
 شود که بزور و نا واجب از کسی ستمه باشند از مال خزانه
 که در آن طرف باشد باز دهند و ستمگران را بسیاست رسانند
 و عبرت دیگران سازند و صورت احوال و اوضاع بعد از تحقیق
 ثبت کرده باز گردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و بیداد
 بکلی مرتفع گردد و رعایا که ودایع آفریدگارند مرفه و آسوده
 خاطر توانند زیست و بعد ازین قرار بزبان گوهر بار آورد
 که تا غایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهان گیوی و کشور
 کشائی بود این زمان همگی همت در بند رفاهیت خلائق
 و امن و آبادانی ممالک و ممالک است و غرض ازین سخن
 آنست که مردم من بعد بی تحاشی قضایا بعرض ما رسانند
 و هر چه متضمن صلاح مسلمانان و دفع شر و ضرر مفسدان
 و شریران باشد باز نمایند *

* نظم *

* بمن دارد اکنون جهان پشت راست *

- * موازین سپس پاس مردم سزا است *
- * که بازیردستان مدارا کنم *
- * ز خاکِ سیه مشک سارا کنم *
- * که با خاک چون جفت گردد نفم *
- * نگیرد ستم دیده دامزم *
- * مبادا که از کارداران ما *
- * هم از لشکر و پیشکاران ما *
- * نخسپد کسی با دلِ درد مند *
- * که از درد او بر من آید گزند *
- * اگر کارداری بیک مشت خاک *
- * زیان جوید اندر بلند و مغاک *
- * اگر نه بآتش بسوزم تنش *
- * کنم بر سرِ دار بر کردنش *
- * بگویند با مردم زیر دست *
- * و عایا و درویش و هرکس که هست *
- * مباشید ترسان ز تخت و کلاه *
- * بر ما شمارا کشاد است راه *
- * گر از برتری کو بدوران ماست *
- * بجائی که در تحت فرمان ماست *
- * کسی دید رنجی و با ما نگفت *

- * همی دارد آن رنج^(۱) اندر نهفت *
- * منم پیش یزدان ازو دادخواه *
- * که در پردۀ میغ بهفت ماه *
- * بجائی که باشد زیان از ملخ *
- * وگر تَفِ خورشید تابد بشخ *
- * واگر برف و باد از سپهر بلند *
- * بدان کشمندان رساند گزند *
- * همان گر ندارد بفوروز نم *
- * زخشی شود دشتِ خرم دژم *
- * تلافی آن جمله بر گنج ماست *
- * که رنج فرومایگان رنج ماست *
- * نباید خراج اندران بوم جست *
- * که ابر بهارش بباران نشست *
- * برانم که گیتی شود چون بهشت *
- * کزدم دفع رسم بد و کار زشت *
- * که چون شاه با داد و بخشایش است *
- * جهان پر ز خوبی و آرایش است *
- * یکی گنج خواهم نهادن ز داد *
- * که باشد روانم پس از مرگ شاد *

(۱) در اکتونسخ بجای - رنج - (گنجی) دیده شد *

و مضمون این داستان یکی از فضلاء که در آن مجلس حاضر
 بوده است و سخنان که ذکر کرده شد بگوش خود شنیده ثبت
 کرده است و آن را بکریمه و ما شهدنا الا بما علمنا مصدر
 ساخته و در آخر باین کلمات ختم نموده که عالمیان بدین
 عواطف امیدوار تر شدند و جهانیان باین اشاعت عدل و
 احسان مطمئن خاطر گشتند و همه از سر صدق و نیاز بحضرت
 کارساز دست خواهش برآورده گفتند * * نظم *

* یا رب این کامگار عادل را *

* دولت و عمر جاودانش ده *

* هرچه از حضرت تو می خواهد *

* بخداوندیت همانش ده *

* این جهان چون مسخرش کردی *

* بعد صد سال آن جهانش ده *

تتمه داستان شاهزادگان که بعراق

عرب رفته بودند

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته که امیرزاده رستم
 در حوالی حله بامیرزاده ابابکر پیوست شاهزادگان که در
 نبرد و پیکار رستم و اسفند یار روزگار بودند بعد از تلاقی باتفاق
 از فرات بگذشتند و در زیر حله بکنار نهر الغنم که مقابل قریه
 سیب واقع است بقرایوسف رسیدند و با ایشان از سپاه

زیاده از سه هزار کس فرسیده بود و قرایوسف با غلبه تمام و
 لشکر گران ازان جانب جوی را خندق ساخته بود و جنگ را
 آماده ایستاده چون رتبه تقدم بحسب سن امیرزاده رستم
 را بود امیرزاده ابا بکر از راه ادب با او گفت که در قلب
 لشکر شما بایستید امیرزاده رستم در جواب گفت من بر حسب
 فرمان بکمک آمده ام و قول بیارائیم و هریک از طرفی
 در آییم و بعد ازین قرار شعله تیغهای آبدار صاعقه کردار
 برافروخت و از خروش و جوش مبارزان سخت کوش گوش و
 هوش مخالفان کری و کوری اندوخت نخست امیرزاده
 رستم روان از جوی بگذشت و بردشمنان حمله برده آتش
 محاربه و قتال افروخته گشت *

دهاده برآمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هر سوی
 تو گفتی هوا تیغ بارد همی * سوار جهان میخ دارد همی
 ز بس کشته و افکنده روی زمین * شد از جوش کشتگان آهنین
 و در اثنای دارو گیر *

* از آسیب پیکان خون ریز نیدر *

یار علی برادر قرایوسف از بارگیر در افتاد و سرش از تن
 جدا کردند و سایر لشکر منصور هم از جوی گذشته کوششهای
 بهادرانه نمودند و امیرسونجک داد مردی و مردانگی
 داده *

* بیت *

بهوجا عثان تافت با تیغ تیز * عدو را بُد چاره غیر از گریز
 مخالفان چون شیوة جلادت سپاه ظفوپناه مشاهده کردند
 روی اضطرار بصوب فرار آوردند و قرا یوسف با حال تباہ
 روی سپاه چون روز دولت خود بشام نهاد و معدودی از
 مردمش با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشامش که قریب
 ده پانزده هزار خانه دار بودند با اموال و اسباب و گله و رمه
 از گاو و گوسفند و شتر و غیر آن بحوزة استیلاء و تصرف عساکر
 گردون مآثر درآمد و لشکریان امیرزاده رستم زن قرا یوسف
 را که مادر اسکندر و اسفندیار بود با اتباع و اشیاع و خویش
 و اقرباء در قید اسار آوردند و غیر عرب که بر تمام اقوام اعراب
 برپه حاکم فرمان روان بود و دیگر سرداران و مفسدان آن
 نواحی که تا غایت گردن اذعان ننهادہ بودند همه را مقهور
 گردانیدند و در اثناء تعمیر بیلقان و کندن چوی آن نوکران
 امیرزاده ابابکر سارق و قتلخ خواجه پسر درویش بکه و از
 قبل امیرزاده رستم آق بردی اوزبگ برسیدند و بشارت
 فتوحات مذکور و کیفیت وقوع آن بعز عرض رسانیدند و سر
 برادر قرا یوسف که سپاه مظفرلوا در موقف و غا از تن جدا
 کرده بودند بیاوردند و بعد از آنکه مواد شروفساد قرا یوسف
 و دیگر مفسدان از آن دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده
 ابابکر از سرفراغت روی مرحمت و رافت بتدارک خرابی

آن مملکت آورد و با اهتمام تمام رعایا را استمال نمود
 بعمارت شهر بغداد و زراعت مزارع و مواضع قری و ولایات
 آن مشغول ساخت *

گفتار در آمدن امیرزاده عمر از سمرقند و

ذکر وقایعی که در اثناء تعمیر بیلقان

و حفر نهر آن روی نموده

امیرزاده عمر پسر شاهزاده میرانشاه که در سمرقند بود و
 حضرت صاحب قران پیش ازین او را برای تفویض ایالت
 آذربایجان و توابع آن طلب فرموده بود در اراضی بیلقان
 برسید و روز جمعه غره جمادی الاول سنه (ست و ثمانمایه)
 که بحقیقت غره ماه جلالت و جاه و اول سال سعادت و
 اقبال او بود بشرف بساط پوس فایز گشت و در آن ولا نوکر
 چوکس پسر تومن از نهانند آمد و سر ملک عزالدین حاکم لُر
 کوچک که درین مدت از جهالت و ضلالت دم از عصیان و
 مخالفت می زد بدرگاه عالم پناه آورد و تقریر کرد که تنش را
 پوست کنده و بکاه آکنده آویخته است و عبرت دیگر متمردان
 و طایغان ساخته و هم در خلال آن احوال شکنه عدالت حضرت
 صاحب قران مولانا قطب الدین قومی را که پیش ازین
 باعمل داران شیراز از آنجا آمده بودند بواسطه بیدادی که

با اهل فارس کرده بود از انجمله هنگام توجه او بصوب اردوی
 کیهان پوی مبلغ سیصد هزار دینار کپکی باسم نثار و پیشکش از
 رعایا و محترقه ستده و مولانا صاعد همراه جماعت مذکور
 آمده صورت حال را بکلیک عرض برلوح ضمیر منیر نگاشته
 خطاب فرموده یرلیغ لازم الامتثال از موقف جلال صدور
 یافت که شیع درویش الهی او را بزاوانه و درشاخه مقید
 ساخته باوجهی که بتغلب جهت نثار و پیشکش از مردم
 گرفته بشیراز برد و آن وجوه را بصاحبان حق باز رساند و
 ارغون نوکر او را که ضوری چند ازو بخلق رسیده بود از
 خلق بیایزند و اگر بر مظلومی جوری رفته باشد جبر حال
 اختلال پذیرفته او را واجب دانند و خواجه ملک سمفانی
 را جهت ضبط اموال شیراز روانه گردانید و حکم شد که
 مولانا صاعد نیز باز گردد و برعایا رساند که هر ظلم و زیادتیی
 که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده از پیش او
 بوده نه بر حسب فرموده حضرت صاحب قران و چون احکام
 بنفاد پیوست و جماعب مذکور بشیراز رسیدند ارغون را
 بدار برکشیدند و روز جمعه که جمهور خلایق شهر و ولایت در
 مسجد عتیق جمع شده بودند و زیر و بام جامع از خاص و عام
 پر شده مولانا قطب الدین را بازاوانه و درشاخه در پای
 منیر سنگین بازداشتند و مولانا صاعد بر بالای منبر برآمد

و سخندان حضرت صاحب قرآن بسمع خلائق رسانید و بزبان
ظرافت بیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرده باین عبارت
ادا نمود *

* اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان *

* که نزد مردم دانا گناه مولانا است *

و از اطراف و جوانب مردم جامع غلغلۀ دعا و ثناء آن حضرت
بمسامع سکان صوامع عالم بالا رسید و وجه سیصد هزار دینار
کپکی که باز آورده بودند بمدت دو ماه بموجب خطوط قضات
و امضاء مملکت و نویسنده گان بی قصور و کسور بصاحبان مال
رسانیدند و این ذکر جمیل بر صحایف لیل و نهار بتمادی
روزگار یادگار ماند بعد از آن امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا
قطب الدین را زاولانه و دوشاخه برداشته بسمرقند فرستاد *

گفتار در قشلاق فرمودن حضرت صاحب قرآن

بقرا باغ اران و ذکر احوالی که واقع شده

چون خاطر همایون حضرت صاحب قرآن از کار بیلقان
فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قرا باغ روان شد و رای
آفتاب اشراق بیشتر بر تو فرمان انداخته بود و در آنجا جهت
قشلاق قوریها مرتب ساخته بودند و آماده و پرداخته بعد
از وصول همایون قوریای خاص بمیامن نزول اجلال و تمکین

اختصاص یافت و شاهزادگان و نوپینان مواضع خویش را
 بعضی نزول بیاراستند و سایر اتباع و لشکریان هویک بجای
 خود فرود آمدند و از شکوه شوکت آن معسکر محشر انبوه
 و کمال بسطت و حشمت مواقف ابهت و جلال زمستان
 قرا باغ رشک بهار تازه شاخسار گشت با آن رونق باغ و راغ
 امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان جاری شده بود که در
 قرا باغ بقورلتقای که از برای تفویض الوس هولاکو خان
 بامیرزاده عمر بفوز و ظفر منعقد خواهد شد حاضر گردید از
 راه قلاغی و سنتی آمده بعضی بساطبوس مستعد گشت و
 چون بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر شیخی که بشارت
 حضرت صاحب قران بمحل خود فیروزه کوه و دماوند رفته بود
 آثار و علامات عصیان و ضلال بر صفحات اوضاع و احوال او
 ظاهر شده امر فرمود که امیر سلیمان شاه متوجه ری شود
 و رای بر تحقیق و تفحص آن حال گمارد و حکم شد که امیرزاده
 رستم نیز در کفایت آن مهم کمر موافقت و معاونت بسته دارد
 اگر اسکندر را خضر توفیق راهبر آید و از ظلمات ضلالت
 بیرون آمده باقدام بندگی و خدمتگاری پیش آید کام امید
 او را از چشمه نوش عنایت و استمالت شیرین سازند و اگر
 در سیاهی تباهی و گمراهی بماند پیادگان قم و کاشان و
 درگزین و آن نواحی و سرزمین جمع آورده هر جا که باشد

از پی او بروند و بنیادش براندازند امیرزاده رستم و امیر
 سلیمان شاه بامتنال امر مبادرت نموده بی توقف روان شدند
 و امیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات ساری بسیار آورده
 طوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشهای فراخور از جانور
 و غلام و کنیزک و جبا و اسلحه و رخوت بعرض رسانید و یک هزار
 اسپ کشید و مجموع خواتین و شاهزادگان و امراء و ارکان
 دولت را پیشکشهای گران مند گذرانید و وظیفه هواخواهی
 و خدمت گاری بجای آورد و دران ایام هر هفته به بهانه
 و هر چند روز بسببی جشنهای عظیم فرمودند و داد عیش و
 کامرانی دادند و در اثناء این احوال از عراق عرب نورالورد
 پسر سلطان احمد را که نهال عمرش هزده سال در جویبار
 عداوت و خلاف نشوونما یافته بود بیاوردند و به تند باد
 حوادث زمان از پای درآمد و از جمله حالات دران از مئه
 و اوقات سید برکه - علیه التحایا^(۲) و البرکات - برسید صاحبقران
 پاک اعتقاد ستوده خصال از خروگاه و خیمه برسم استقبال
 بیرون فرمود و سید مشارالیه اقامت مراسم عزای شاهزاده
 محمد سلطان را دستار از سر برداشته آغاز زاری کرد حضرت

(۱) در بعض نسخ بجای - جبه - (جیبا) و موافق لغت ترکی

- جِبَّه - بمعنی بکتر باید * (۲) در بعض کتب بجای - التحایا -

(التحایات) است *

صاحب قران او را کفار گرفته بسیار بگریستند و از طرف
 ماوراءالنهر از کش و سمرقند و بخارا و ترمذ و دیگر مواضع
 سادات و اکابر و ائمه و علماء و مشایخ مثل خانزادگان ترمذ
 و خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی
 و پسران شیخ الاسلام کشی عبدالحمید و عبدالرحمن و دیگر
 بزرگان آن ممالک بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف تلاقی
 معنجر و سرافراز و مستسعد گشتند و مراسم تعزیت بتقدیم
 رسانیدند و بهرگونه مواعظ و نصایح از قران و حدیث خاطر
 همایون را تسلی دادند و چون ضمیرالهام پذیر خاقان جهانگیر
 بزالل مقال اهل کمال از غبار ملال و کلال شسته شد و خاطر
 همایون را بتحقیق مسایل عامی و معارف دینی میلی تمام
 بود و هرروز بعد از آنکه رای منیر را از قضایای ملکی و
 مهمات سلطنت و عدل گستر می فراغی حاصل آمدی و آخر
 روز فضلی اطراف و علماء اشراف در مجلس ارم مثال
 جمع آمدندی و بمباحث شریف و القاء مسایل شرعی و
 بحث از لطایف علوم و حقایق اشیاء محفل آراستندی و از
 سوانح حالات که در تضاعیف آن اوقات وقوع یافت آن بود
 که نویسندگان دیوان کرمان مفرد اید کو کرده بودند و مبلغی
 تمام بنام او رقم زده این معنی در زمان عمارت بیلقان بسمع
 حضرت صاحب قران رسیده و در دیوان اعلیٰ به نفیض آن

قضیه مشغول شده درین محل خدر معلی^(۱) تومان آغا که
 عم زاده آن حضرت بود و دختر او اغاچه در حباله اید کو بود
 بمیان درآمد و آن معامله را بصد تومان کپکی آخر ساختند
 و اید کو آن را قبول کرده ملتزم شد که وجه بخزانة عامرة
 رساند و حکومت کرمان باز باو قرار گرفته رخصت انصراف
 یافت و حکم شد که چون بکرمان رسد برادرزاده او سلطان
 بایزید که او را هنگام توجه اید کو بجانب اردوی کیهان پوی
 بجای او فرستاده بودند متوجه پایه سریر اعلی گردد و
 انوشیروان پسر بیان آغا را بتحصیل اموال آذربایجان به تبریز
 روانه داشت و پیر محمد پولاد را که از امراء امیرزاده شاه رخ
 بود بحکومت ساری فرستاد و بیگ ملک آغا که حرم
 امیرزاده پیر محمد جهافگیر بود از غزنین و قندهار احرام
 حریم جلالت و اقتدار بسته بدرگاه خلافت پناه آمد و سه پسر
 خالد و بوزنجرو سلطان مهدی که سایل صلب شاهزاده مشار
 الیه بودند و هنوز در صغر سن همراه پیاور و بسعادت بساط
 بوس فایز شده از نفایس اقمشه هندوستان و طرایف تبرکات
 و تفسورات آن دیار پیشکش بسیار کشید *

گفتار در توجه شاهزاده جوان بخت امیرزاده
 شاهرخ بر حسب فرمان بصوب گیلان

(۱) در سه نسخه بجای - تومان - (پویان) است *

و چون ملوک گیلانات بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا کرده بدرگاه سپهر اشتباه نیامدند غیرت پادشاهانه بامسئله تصمیم عزم آن جانب شد و رای صواب نمای قراولان را سرایشان دریای قوجین و بلال و محمد برادر علی سلطان تواجی و بایزید بوردای و بهلول برلاس روان ساخت و امیر فرمود که در حدود گیلان بچنگل در آمده قشلاق کفزد و امیرزاده شاهرخ را فرمان داد که صوب گیلان را وجه عزیمت ساخته با لشکر متوجه قزل یغاج شود شاهزاده بامثال فرمان مسارعت نمود و فرزند ارجمندش امیرزاده ابراهیم سلطان باتومان خود و امیر جهان شاه و شیخ ابراهیم و رستم طغی بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امراء تومان با لشکرها ملازم رکاب سعادت انتساب شاهزاده بودند و چون بقزل یغاج رسیدند توقف نمودند و حکام گیلان را استماع توجه عساکر گردون اقتدار بهرام انتصار سیلاب اضطراب در خانه تمکن و وقار انداخت و مبلغی عظیم برسم خراج قبول کردند و شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعرض استادگان پایه سربر اعلی رسانید و جمعی را بگیلان فرستاد که اموال آنجا را تحصیل کرده بیاورند و سید رضی کیا که از ولایت دیالمه و گیلانات بشرف سیادت و فضیلت علم امتیاز داشت و امیر محمد رشتی که از عظماء ملوک آن

طرف بود پیشکشهای لایق مرتب داشته با اتفاق متوجه شدند و دیگر حکام آن دیار هر یک متعلقی با تحف و اموال بسیار ارسال نمودند چون برای نمونی اقبال بساحه جلال رسیدند و به تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته پیشکش و مکمل عرض رسانیدند و بزبان ضراعت و انکسار عرضه داشتند که ما بندگان مجموع در مقام خدمت گاری و طاعت گزاریم یک دل و یک جهتیم اداء خراج و مال را دست سعی و اجتهاد کشاده ایم و امثال اوامر و نواهی را کمر انقیاد و اذعان بر میان جان بسته حضرت صاحب قران ایشان را بصنوف خلج و تشریفات سرافراز گردانیده نوازشها فرمود و چون رضا کیارا سلسله نسبت طاهره بدو دمان نبوت مقتدی می شد مراحم صاحب قران پاک اعتقاد خواست که تربیت او بنوعی فرماید که مجموع اهالی آن دیار ممنون منت او باشند از مال گیلانات که بده هزار من ابریشم که بوزن شرع قریب پانزده هزار من باشد و هفت هزار هراسپ و سه هزار گاو مقرر شده بود آنچه رسد ولایت او و از آن امیر محمد بود نصفی و آنچه رسد باقی ولایات بود ثلثی با و بخشید و فرمان جهان مطاع بنفاد پیوست که مکسالان و جوهات مذکوره آن مبلغ را از ایشان مطالبت نمایند و رای صواب نمای ضبط قلعه کماخ را که در سرحد روم واقع است و محافظت آن را

در عهد شمس نامی که از خویشان امیرعباس بود مقرر
 فرموده او را با جمعی روانه آن جانب گردانید و از جمله
 وقایعی که در قشلاق قرا باغ واقع شد آن بود که سید برکه را
 مرضی طاری شد و هر چند اطباء حاذق بتدبیرات لایق و
 ادویه و اشربه موافق در معالجه آن سعی نمودند املا مفید
 نیفتاد و چون طومار اعمار آن یگانه روزگار به بند - کل نفس
 ذایقة الموت - رسیده بود نفس شریف او دعوت ارجعی
 الی ربک راضیه مرضیه - اجابت نمود و ازین نشیمن
 تغیر و انقلاب بگلشن جنات عدن مفتحة لهم الابواب
 انتقال فرمود - رضی الله عنه ورضی - خاطر عاطر
 حضرت صاحب قرآن از حدوث آن واقعه بغایت متالم شد
 و عبرات حزن و اندوه از دیده مبارک باریدن گرفت و بعد
 از اعتصام بکریمه - انا لله وانا الیه راجعون - فرمان
 همایون بنفاد پیوست که نعش او را باند خود نقل کرده
 بامانت بسپارند و در آن محال عاطفت پادشاهانه ایالت
 ولایت همدان و نهاوند و وردجرد و مواضع کُر کوچک با تمام
 توابع و لواحق بامیرزاده اسکندر رجوع فرمود *

ذکر آمدن حکام ماردین و ووسطان و آش دادن

جهت امیرزاده مرحوم محمد سلطان

چون فصل زمستان بآخرا انجامید سلطان ماردین ملک

عیسی با بسی نجملات و اسباب بدرگاه سلاطین پناه آمد و
مخدّره تنق عصمت را که نام زد امیرزاده ابابکر شده بود
با خود بیاورد و ملک عزالدین شیر نیز از وسطان با پیشکشا
و اسپان بسیار آمده بعضا طبوس مفتخر و مستبشر گشت و
زانورده پیشکش کشید و فرمان قضا جریان صادر شد که تمام
امراء و سرداران النوس هولاکو خان که در مواضع آذر بیجان
و عراق عرب متوطن اند هریک پسری یا برادر ی با کوچ
بسمرقند فرستند و بجهت کفایت این مهم جمعی را نامزد
فرمود که هریک فوجی ازیشان را کوچانیده بسمرقند برند
و چون ماه مبارک رمضان - الذي انزل فيه القرآن
در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان - طاب ثراه -
یکسال گذشته بود جهت ترویج روح منور او فرمان واجب
الامتثال از موقف جلال بترتیب آش و اطعام فقراء و مساکین
نفاد یافت سادات و اشراف و علماء و ایامه اطراف در
مواضع اقدار خویش صفّا بعد صفّ قرار گرفتند و بعد از تقدیم
مراسم ختمات و تلاوت آیات کلام الله مواید اطعمه گوناگون
و انواع خورشها از حیز اندازه و قیاس بیرون بمحل صرف
رسید و بدعوات صالحات مختتم گشت و مهد اعلی خانزاده
از حضرت صاحب قران اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که
نعمش شاهزاده را از مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علی فپیذا و

علیه الصلوة و السلام بسمرقند نقل کند و در آن ولا نشاط شکار از
 خاطر بزرگوار صاحب قرآن کامکار سر بر زده و بسعادت و اقبال
 سوار شده از آب ارس عبور فرمود و امراء عظام و سپاه
 بهرام انتقام در صحراء اقامت جرگه انداختند * * نظم *
 بیاراسته طوق یوز از گهر * بدان اندر افکنده زنجیر زر
 سگان را جل از اطلس زرنگار * چو سگ شیوگیوان شیرین شکار
 بتخصیص رومی سگ تیزنگ * که نبود دگر چا بآن گونه سگ
 به هیکل هزبر قوی استخوان * به هیبت پلنگی گه کین دمان
 به تندی خدنگی که یابد کشاد * ز شصت تهمتن بقصد سفاک
 بهنگام میدش چو شد گرم رگ * بر آه و صد آه گرفته بتنگ
 چنان حمله آرد بشیر عرین * که شیری بر آهو کشاید کمین
 شود عاجز از جنگ اوبی درنگ * اگر شیرش آید بچشم ار پلنگ
 و بعد از سه شبانه روز اطراف جرگه بهم پیوسته انواع و
 اصناف چرندگان از وحوش و سباع و سایر جانوران چندان
 جمع آمد که اگر وصف آن چنانچه راویان از دیده باز میگویند
 نوشته شود البته بر مبالغه و اغراق محمول افتد * * بیت *

* جهان در جهان جانور فوج فوج *

* چو بحری که از جا در آید بموج *

و چون حلقه جرگه بر چرندگان نیک تنگ آمد و بآداب و
 رسوم معهود که بتکرار اشارت بآن رفقه قمار مشی کرده شد *

* نظم *

ز نخچیر کوه و ز آهوی دشت * گرفتن ز اندازه اندر گذشت
 ز عَرم و گوزن و ز آهو جهان * بپرداختند آن دلاور مهان
 و عقب فراغ از شکار سلطان کیهان میدان سلاطین شکار باردوی
 همایون مراجعت فرمود * بیت *

ز قَرش فزوده سرور سریر * بعهدش جوان گشته گیتی پیور
 والحمد لله العلی الکبیر - و همت صاحب قران دریانوال
 اکابر و سادات و علماء وایمه سمرقند و کش و بخارا و سایر
 بلاد ماوراءالنهر را از طرایف تبرکات دیار روم و افرنج از
 زر و اقمشه و رخوت و غیر آن بصلات وافر و انعامات متکثر
 اختصاص بخشید و بانواع امطناعات پادشاهانه از خلعتهای
 شاهوار و خیول راهوار و زر و استر و جواری و غلمان و
 غیر آن سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزانی داشت
 و ایشان داعی و ذاکر و مثنی و شاکر ببلا و دیار خود
 مراجعت نمودند *

گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران

از یورش هفت ساله

چون درین یورش ممالک شام و روم بحیطه تسخیر بندگان
 صاحبقران گیتی ستان درآمد و تمام مواضع این دو مملکت

و جب و جب فرسوده نعل مراکب تسلط و استیلاء سپاه
مظفلوا گشت و در تختگاه مصر سکه و خطبه بالقاب همایون
آراسته قبول اداء خراج و مال سال بسال زیور گردن
اطاعت و انقیاد ساختند و بکرات با کفار گرج اقامت فرض
جهاد بتقدیم رسانیده بنیان مکنت و شوکت ایشان بیکبارگی
انهدام پذیرفت *

جهان را ز چین داده تا ز نگبار * به تیغش که برنده بادا قرار
داعیه غزو بی دینان خطای سمیر و ضمیر صاحبقران گیتی ستان
گشت و اول بهار که جهان گیر فلک سریر شرقی انتساب آفتاب
از منازل شتائی بمحل شرف و پادشاهی انتقال نمود و از
رفعت مکانش روز مشرقی نژاد تاج و باج از هر جانب شب
شامی اصل مغربی نهاد بستد و باطراف خویش افزود *

* نظم *

نسیم بهاری در اطراف باغ * بر افروخت از لاله هر سو چراغ
مبا از ریاحین شده مشک بیز * بشاخ چمن باد را آفت و خیز
خبر داده از گل بهر سو هزار * ثناء چمن خوانده بر شاخسار
رایت فتح آیت از قشلاق قرا باغ نهضت نموده در چهارشنبه
چهاردهم رمضان سنه (ست و ثمانمایه) موافق بیچین نیل
روی توجه بمستقر سریر سلطنت ابد پیوند سمرقند فردوس مانند
آورد و بر آب ارس جسر بسته بسعدت و اقبال بگذشت و در

علف زار کنار ارس بحوالی قریه نعمت آباد که از قرای
 نهر برلاس است از مستحککات التفات همت عالی نهمت آن
 حضرت نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ که بر حسب فرمان
 واجب الاذعان بطرف قزل یغاج رفته بود معاودت نموده
 بمعسکو ظفر قرین پیوست *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران دین پرور ایالت الوس هولاکو خان را بامیرزاده عمر

دران ولا بر حسب فرمان اعلی خدام کامیاب بترتیب
 اسباب طوی و تهیه جشن قیام نمودند و عاطفت پادشاهانه
 حکومت الوس هولاکو خان را بامیرزاده عمر تفویض فرمود
 و یرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون ارزانی داشت که
 تمام ممالک آذربایجان با توابع و ضمایم و روم تا استنبول
 و شام تا مصر در حیطه حکم و فرمان او باشد و شاهزادگان
 که متصدی ایالت فارس و عراقین باشند بچار و قورلتای
 او حاضر شوند و امراء و لشکریان پدرش امیرزاده میرانشاه
 را بوی داد و دران محل امیرزاده عمر را اجازت انصراف
 داد و امیرجهانشاه را با چند امیر مثل رستم امیر موسی و
 توکل پادگار برلاس و جنید بورلدای و غیرهم باده هزار

سوار تبوزغال نامزد ملازمت او کرد و سفارش فرمود که از
سخن و صواب دید امیرجهان‌شاه تجاوز ننمایند و شاهزاده
مشارالیه را قاج و خلعت و کمر مرصع و اسب با زین زر
ارزانی داشت و تمام امراء را نیز بجامه و کمر سرافراز و
نامور گردانید *

* وز آغاز شهرزاده بدروود کرد *

* تن خویش تار و برش پیود کرد *

و امراء را نیز کنار گرفته روانه ساخت و امیرجهان‌شاه از
الم حرمان دولت ملازمت درگاه عالم پناه بسیار بگریست
و زبان حالش بفخوای اندوه فزای *

* هنوز رایت شاهم ز چشم ناشده دور *

* دل از تصور دوری چو بید لوزان است *

مترنم گشت و رای جهان آرای حکام ممالک مثل امیر شیخ
ابراهیم و سلطان ماردین و ملک عزالدین شیر و کوستندیل
گرج و تیزک و جالیق و بسطام همه را بخلعت و کمر نوازش
فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت و او بصوب
بیلاق اله تاق توجه نمود حضرت صاحب قران بعون تایید
ملک دیان از آنجا کوچ کرد و شکار انداخته مید بسیار افکندند
و بعد از قطع دو مرحله علف زار کنار آب اغلق که آنرا جای
بلا رود گویند از فر و صول و نزول اردوی کیهان پوی رشک

روضة میفرگشت و در آنجا چند روز توقف افتاد و ماه مبارک
 رمضان بآخر انجامید و اول روز شنبه که مفتح اسبوع جدید
 و غره عید سعید بود اقامت سنن و واجبات آن روز شریف
 و جهه همت پادشاهانه گشت و مولانا نظام الدین شبلی که
 از فضلاء بلاغت شعار روزگار بود و چندی از مآثر و مفاخر
 حضرت صاحب قران بکلمک بیان نگاشته بقراءت خطبه عید
 و اقامت صلوات اشتغال نمود و بعد از وظایف فرایض و نوافل
 صدقه و صلوات و مراسم جلایل مواهب و جزایل عطایا و صلوات
 جشن عید و سایر رسوم آن روز حمید بآیین شاهان بادادند
 مرتب و آماده گشت *

* بیت *
 یکی جشن شاهانه شد ساخته * لوائی جلالت برافراخته
 ز بس شیوة و خوان آراسته * مهیا شده هرچه دل خواسته

تتمه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه

که بجانب ری رفته بود

سبق ذکر یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه
 از برای تحقیق حال اسکندر شیخی بر حسب فرمان متوجه
 ری شده بودند و چون بدانجا رسیدند اسکندر از نیوکی
 رای پای جسارت از جاده مستقیم بزدگی بیرون نهاده بود
 و در قیه ضلالت و جهالت سرگردان شده و قلعه فیروزکوه را

مستحکم ساخته پسرو خویشان خود را آنجا گذاشته بود و خود
 بکوهستان و جنگل چلادون ورستم دار گریخته شاهزاده بختیار
 و نویین نامدار در طهران ری بیست روز توقف کردند و
 از پیادگان ری و قم و کاشان و ساوه و درگزین و آن نواحی
 دو هزار مرد جمع آوردند و از پی اسکندر روان شده رستم وار
 برستم دار در آمدند و قلعه نور را محاصره کرده به نیروی
 دولت قاهره بکشادند و ویران ساختند و در آنجا ملک
 کیومرث پیش ایشان آمد و چون میان او و اسکندر مخالفت
 و دشمنی بود بر حسب قضیه الحرب خدعه او را بگرفتند
 و پیش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فریب پیغام
 دادند که دشمن ترا فرستادیم اندیشه بخود راه مده و
 بی توقف بیا *

* بیت *

* که نزدیک خسرو بعهده درست *

* همان بنده باشی که بودی نخست *

* تو عمری بخدمت بسر بردی *

* میگفتن درختی که پروردی *

اسکندر بعد از ظهور علامات عصیان یارای آمدن نداشت
 با کیومرث طریقه مصلحت و دوستی پیش گرفت و او را نیز
 ترسانیده از راه صواب بینداخت و بایکدیگر عهد بسته با اتفاق
 اظهار مخالفت کردند و در اوایل شوال که کنار آب اغلق مخیم

نزول همایون بود از پیش امیر سلیمان شاه کس آمد و خبر
این واقعه بعرض استادگان پایه سربراعلی رسانید حضرت
صاحب قران بسعادت و اقبال از انجا روان شد و کس
بخراسان پیش امیر مضراب فرستاد که بالشکر آنجا براه ساری
و آمل متوجه قهر و انتقام اسکندر نکو هیده فرجام گردد و در
جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب
ماوراءالنهر برسید و اخبار امن و استقامت آن طرف بعرض
همایون رسانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک را از پیش بجانب ری

چون رایت نصرت شعار بارد بیل رسید امیرزاده اسکندر
و امیرشاه ملک و از امرای هزاره پیرعلی سلدوز با جمعی
از پیش بری فرستاد و امر فرمود که از احشام خلیج و اعراب
که در حوالی ساوه و قم و کاشان و چرا و پراهان تا که هرود
می باشند لشکر جمع آورد و امیرزاده اسکندر را فرمان
داد که توجه نموده با امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه ملحق
گردد و حضرت صاحب قران از اردبیل و میانه گذشته بمسرح
نزول فرمود و در انجا امیر دولدای که در اونیک بود

احرام کعبه جلال بسته و از عقب بتعجیل رانده برسید چون
 سعادت بساطپوس دریافت مکارم اخلاق پادشاهانه او را
 جهت قدمت خدمت کنار گرفت و بصنوف نوازش مخصوص
 داشته خلعت و کموداد و فرمود که اتفاق ملاقات دیگر معلوم
 نیست می باید که از احوال این جانب اصلاً غافل نشوید
 احمد جلایرناجیک مزاج افتاده و از و اندیشه نیست اما
 از قرا یوسف ترکمان نیک با خبر باشید و او را وداع کرده
 بازگردانید و رایت فتح آیت از آنجا روان شده در پنجشنبه
 بیستم شوال سنه (ست و ثمانمایه) بسطانیه رسید و آنجا
 محصلان که بتحصیل مال گیلانات رفته بودند بیا شدند و بسی
 اموال از نقود و اسبان و اقمشه تبرکات بیاوردند و در شنبه
 بیست و دوم ماه مذکور از سلطانیه نهضت نموده بعد از قطع
 مراحل فر و وصول و نزول موبک ظفرقرین صکاری قزوین را
 رونق خلد برین بخشید و چون امیرزاده ابابکر از مراجعت
 حضرت صاحب قران آگاهی یافت از اردبیل و واسطه بشتانت
 و از راه کلس بنه روز بصحرای قزوین رانده بعد بساطپوس فایز
 گشت و امیر پیرو حسین برلاس و امیر سونچک ملازم بودند
 و بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نورالدین از حضرت
 صاحبقران درخواست نمود که پدرش شاهزاده میرانشاه را
 رخصت فرماید که در بغداد پیش او باشد عاطفت خسروانه

ملتمس او را مبدول داشت و امیرزاده میرانشاه را کنار گرفته اجازت داد و چهار صد هزار دینار کپکپی و صد سراسپ با دیگر طرایف و نفایس انعام فرمود و شاهزاده مشارالیه بطرف سلطانیه باز گشت و چون رایت ظفرنگار از قزوین روان شده بسوق یلاق رسید امیرزاده ابا بکر را دو بست سراسپ و صد ست جبه^(۱) و صد هزار دینار کپکپی انعام فرمود و فرمان داد که در عقب امیر سلیمان شاه رفته باتفاق روی جلالت بدفع اسکندر شیخی آورند و حرم شاهزاده شاهی ملک دختر حاجی سیف الدین را دجیل که از توابع بغداد است برسم سیرورغال ارزانی داشت و او اجازت خواسته بطرف سلطانیه باز گشت و شاهزاده مشارالیه بعقبه طالغون برف کوفته برآمد و در کجور بامیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه ملحق شد و ایشان در اینجا رعایت حزم نموده خندق کردند و بشاخهای درخت استوار ساختند و در اینجا بیست روز توقف نمودند تا لشکر برسد و باز از موقف جلال حکم واجب الامتثال آمد که در عقب اسکندر بروند بر حسب فرموده روان شدند و چون جنگلستان بود درختان انداخته راه می کشادند و در کمرها که راهها خراب کرده بودند

(۱) در بعض نسخ بجای - جبه - (جیبا) است و موافق لغت ترکی

جَبَّه بمعنی بکتر باید چنانچه چند بار گفته شد *

بچوبها و تختها راست می ساختند و بدین طریق از پی اسکندر
 می رفتند و در جست و جوی او بهر طرف می شتافتند و از
 مخالفان هر کرا می یافتند بقتل می آوردند و رایت خورشید
 اشراق از سوق یلاق نهضت نموده در یکشنبه غره فی قعده
 بجلمای ری درآمد و مرغزار سارق قمش مخیم نزول همایون
 گشت و رای صواب نمای چهار پایان و انتقال زیاده را برآه
 ری و خوار روانه ساخت و بیگ ملک آغا حرم امیرزاده
 پیر محمد با فرزندانش اجازت یافته بجانب غزنین و قندهار
 روانه گشت و حکم شد که امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء
 که نقل قرانانار و خانه کوچان آذر بیجان در عهد اہتمام
 ایشان بود مجموع از راه خوار و سمنان روان شوند بر حسب
 فرموده از هر تومان یک میرقوشون که موکل بود بر جمعی
 از قرانانار ایشانرا رانده متوجه شدند و امیر شاه ملک که
 جهت جمع کردن لشکر از پیش آمده بود باردوی کیهان پوی
 پیوست و صاحب قران در یادش دارا مذش * * مصراع
 * آن ز عدلش ملک و دین در نازش و در پرورش *

از مرغزار سارق قمش روان شد و چون بقلعه گل خندان که
 در دامن دماوند واقع است و ویران بود رسید بنظر احتیاط
 در آورده فرمان داد که آن قلعه را بکج و سنگ عمارت کرده
 معمور گردانند و از انجا گشته با لشکر آراسته از دماوند

عبور نموده بفیروز کوه رسید فید—روزه فید—روزی زیور خاتم
سلطنت و جهان‌بانی و جواهر آمال و امانی منظم در عقود
دولت و کامرانی . والله الحمد و المنة *

گفتار در فتح قلعه فیروز کوه

از قلاع معتبر که بمزید مذاعت و محکمی مشهور است
و وصف آن در کتب توارینح مسطور و مذکور قلعه فیروز کوه
است که بفرز کوه عالی ساخته اند و حصار آن را در غایت
حصانت و استحکام برافراخته و پرداخته * * بیت *

* از محکمی است کوهی اندر فراز کوهی *

* در وی پناه بسته از پردلان گروهی *

چون رایت فتح آیت روز دوشنبه نهم ماه مذکور سایه وصول
بر فیروز کوه انداخت عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب
ادرا فرو گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند
و بهادران پیش رفته سبها مرتب ساختند و بترتیب عراده و
منجنیق و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و رعد اندازان
رعد اندازی در گرفته و شجاعت پیشگان هربازی از سر گرفته
و چون یک برج از حصار قلعه در دامن کوه بر سر رودخانه
بنا کرده اند و باروی آن تابالا بر آورده مردم قلعه آب
از آنجا بر می داشتند دلاوران لشکر منصور پیش رفته آب را
از پای کوه برگردانیدند آنچه دران موضع ماند بهر گونه

قاذورات و پلیدها ملوث و مکدر ساختند اهل حصار از سر
اضطراب دست جسارت بجنگ و پیکار برکشادند و از بیم جان
دل بر مرگ نهاده بمدافعه و مقاتله بایستادند چون شب
درآمد از نوکران شاهزاده جوان بخت ابراهیم سلطان محمد
آزاد و شیخ بهلول بیان تمور آق بوغا با بهادری چند از کمرها
یک یک بقلعه کوه برآمدند و بیای بارو رفتند و چون
حصاریان آگاهی یافتند روان بشتافتند و بمنع و معارضه
مشغول گشته نیران محاربه و قتل اشتعال یافت و چندی
از بهادران که بهالا برآمده بودند زخم دار شدند و چون روز
شد سپاه ظفرپناه کورگه زده سورن انداختند و از اطراف
بکمرها برآمده آهنگ جنگ نیز ساختند مشاهده آن حال
پسر اسکندر شیخی و سایر اهالی قلعه را که از جمله سید مرد
دیو صفت مازندران و سپاهیان جنگ جوی جنگلی بودند
در قلق و اضطراب افکند و از غایت دهشت و هراس جمعی
را پیش حضرت صاحبقران فرستاده بتضرع و زاری امان
خواستند مرحمت پادشاهانه فرستادگان را خلعت پوشانید
و نوازش فرمود و استمالت نموده بازگردانید و چون ایشان
بقلعه بازگشتند پسر اسکندر و متعلقان او که آنجا بودند بدوگاه
عالم پناه شتافتند و قلعه را تسلیم داشتند لشکر فیروزی اثر
بقلعه درآوردند و تمام ساکنان آنجا را بکوچ بیرون آوردند

و چنان حصنی بدان حصانت که *

• بیت •
 درو مردم ندیم ماه بودی * ز راز آسمان آگاه بودی
 از نیروی دولت قاهره بدو روز فتح شد و حضرت صاحبقران
 زنگی توفی را با جمعی بکوئالی قلعه بازداشت و روز دیگر
 چهارشنبه یازدهم بسعادت و اقبال سوار شده مقدار نیم
 فرسخ براند و بموغازی فرود آمد حضرات عالیات سرای
 ملک خانم و تومان آغا را با شاهزادگان ارجمند امیرزاده
 الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل و
 امیرزاده سعد و قاص را روانه سمرقند گردانید و مجموع
 بحسب فرمان برای سلطان میدان روان شدند و رایث
 ظفرپیکر بعزم دفع اسکندر نهضت فرمود و درین اثنا خبر
 آمد که قرانانار یابی شده اند و کیفیت این قضیه چنان بوده
 که یک کزن از تاتار که نقل ایشان در عهد خواجه تفکری
 بیرمش بود در ظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین
 عصیان و عدوان برآوردند و او را زخمی زده بیداختند
 و سر خود گرفتند و داروغاء کرفی که بعد از ایشان می آمدند
 تفکری بیرمش را که برهنه و زخم دار بی خبر افتاده بود
 بشناخت و از حیاتش رمقی مانده بود او را باندرون
 دامغان بردند که معالجه کنند و از اجتماع این خبر دیگرکرنها
 عزم گریختن کردند و چون امیرشمس الدین عباس و التلمش

و شاه ولی پسر سونجک و دیگر امراء قوشون که موکل کرنها بودند از آن حال آگاهی یافتند تیغ انتقام در آن بی باکان شقاوت فرجام نهاده بسیاری از ایشان را نیست گردانیدند از آن جمله در آن درون و بیرون دامغان دوسه هزار کس کشته شد چنانچه از کثرت کشتگان راه برگزندگان بسته ماند *

* نظم *

چو شد دیده بخت ناآر نار * هوس بود کردند و پندار نار
 گلیم سیه بهر خود یافتند * رخ از صوب اقبال برتافتند
 دلیری نمودند و باغی شدند * که نفرین برایشان که باغی شدند
 بشومی اندیشه نابکار * بکشتند از ایشان فرادان هزار
 ز بس جیفه کشته شد بسته راه * عقوبت برآرد نهال گناه
 و چند فوج از ایشان بطرف جنگلهای استرآباد گریختند و
 دیگران را امیر شمس الدین رانده با خود ببرد و چون
 پرتو شعور صاحب قران بی همال برین احوال افتاد بیان
 قوجین و فاضل پسر سیف الملوک حاجی سیف الدین و
 دانه خواجه و رستم پولاد و قماری بهادر با پانصد سوار از
 عقب گریختگان روان ساخت که هر جا که باشند بایشان رسند
 و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر بوندق را با فوجی
 سپاه بفرستاد و ایشان بر حسب فرمان تا بدامغان برانند
 و چون ناآر بعضی کشته شده بودند و بعضی گریخته و بیشتر

را امیر شمس الدین و داروغان برده بودند از آنجا بازگشتند و بموکب همایون پیوستند و بیان قوچین و دیگران که اول ایشان از پی گریختگان رفته بودند از بسطام گذشته و از عقبه لنگرود عبور نموده بجزگل مازندران درآمدند و در موضع قرائغان بکنار دریای قلزم بتاتار رسیدند و با آنکه ایشان پانصد مرد بیش نبودند و تاتار^(۱) کثرتی عظیم بی اندیشه با ایشان جنگ کردند و به نیروی دولت قاهره غالب آمدند و کما بیش دوهزار خانه دار تاتار بدست آوردند و قریب هزار کس از ایشان بکشتند و بیان قوچین از آنجا متوجه درگاه عالم پناه شد و اغرق^(۲) که با حضرات عالیجات بصوب سمرقند روان شده بود چون به بسطام رسیدند اغرق^(۲) امیرزاده شاهرخ جدا شده برای نیشاپور عازم هرات گشت سرای ملک خانم و تومان آغا با اغرق^(۲) بزرگ برای جاجرم و اسفراین برفتند *

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بچلاو

چون عادت و وار صاحب قران کامگار همواره چنان بود که در کفایت مصالح و مهمات ملک و ملت بنفس مبارک خویش التفات فرماید درین مجال عنان عزایم خسروانه بصوب استیصال اسکندر شیخی معطوف گشت و امیرزاده

(۱) در بعض نسخه بچای - تاتار - (قرا تاتار) است * (۲) در بعض

کتب بچای - اغرق - (اورق) است *

شاهرخ را که ظفرکردار ملازم بود اندک عارضه طاری شد
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امراء و لشکریانش برقرار
با معسکر نصرت قرین باشند و او با ایچکیان خود بازگشته
به هرات رود شاهزاده بر حسب فرموده توجه نمود و موکب
فتح آیدن متوجه جانب چلاو شد و با آنکه دران طرق و مسالک
کوههای بلند سر باوج افلاک کشیده بود و درهای ژرف
در پستی بمركز خاک رسیده فراز و نشیب آن کوهسار
ناهموار *

* کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *

* کسی نرفته نشیدش مگر بپای گمان *

در چند روز معدود طی کرده شد و چون عساکر گردون مأثر
ببالای کوه چلاو برآمدند سکندر کافر نعمت از عجز و اضطراب
فرار اختیار کرد و روی شقاوت وادبار بجهنم دره نهاد *

* چون زوای نعمت خود سر کشید *

* نیست عجب گر بجهنم رسید *

و رایت نصرت شعار در روز جمعه بیستم ذی قعدة بچلاو رسید
و چون اسکندر و اتباعش آن موضع گذاشته بودند و گریخته
روز دیگر ازان محل کوچ کردند و دران راه دره ایست عمیق
بسیار درخت که پیوسته آنجا ابر و میغ و بارندگی می باشد
و دران دره آبی است بزرگ بغایت تیز که نه باسپ ازان

می توان گذشت و نه بشنای و از غایت معوبت و دشواری
 راه بجهنم دره مشهور است و پلی که بر بالای آن آب
 بسته بودند و اسکندر ازان گذشته بود و آن را ویران ساخته
 و چون حضرت صاحب قران آنجا رسید و عبور از آب متعذر
 بود امر فرمود که پل به بگذند عساکر دشمن گذار چوبهای
 دراز را یک سر در خاک بند کرده دیگر سر پیش میداشتند تا
 باز بران سر چوبی دیگر بمیخ وصل کرده پیش میداشتند تا
 مقدار چوبی بلند پیش نماید بعد ازان چوبها انداختند و
 بر بالای آن تختها میخ دوز کردند و چون پل بسته شد و راه
 کشاده روز دوشنبه بیست و سیوم نخست چهل بهادر که
 بقراولی مقرر بودند با پانصد مرد دیگر بگذشتند و از عقب
 ایشان یوسف برلاس با قوشون توسقال بگذشت و بعد ازان
 سید خواجه شیخ علی بهادر و ازپی او امیرزاده سلطان حسین
 و امیر شیخ نورالدین بگذشتند و ببالای کوه جهنم دره برآمدند
 و جنگلها بریده راه می ساختند و بطلب اسکندر می شتافتند
 و حضرت صاحب قران از پل عبور نموده یکروزه راه بر رفت
 و ببالای پشته که درخت نبود نزول فرمود و دران ایام
 متصل میخ و باران بود و درین منزل سید اسمعیل کرمانی
 از کرسکان که از قرای ترمذ است بدرگاه اسلام پناه آمد و
 با حراز دولت دست بوس همایون مستسعد گشت و قهرمان

(۱) حزم صاحب عزم صاحب قرانی لشکریان را دران جنگها
 بجست و جوی اسکندر از هر طرف روان کرد و عجرجی ایشان
 سادات مازندران بودند و از قراولان که سابقا باین مهم
 شناخته بودند دریای قوچین و شاد ملک بولاس و صدر بولاس
 و شیخ درویش الهی و شیخ محمد قوچین و بیگ ثمور قوچین
 و خداداد چوره و وفادار روز پنجشنبه بیست و ششم در میان
 جنگل نزدیک کنار دریای فلزم با اسکندر رسیدند و شیخ
 درویش الهی از خوف بازگشت بدان بهانه که یوسف بولاس
 را با جمعی از سپاه که از عقب بمدد آمده بودند بتعجیل
 بیارد و اسکندر با دو بیست پیاده و سی سوار از خویشان
 خود بآهنگ جنگ از قیتول بیرون آمده بايستادند و
 قراولان لشکر منصور که رسیده بودند بیست نفر پیش نهادند
 و شجاعت و دلوری اسکندر را که مره بعد آخری مشاهده
 کرده بودند می دانستند و در واقع او را بهادری و پهلوانی
 موروثی بود چه مشهور است که قبیله او از نسل بیژن اند که
 پدرش گیو بود و مادرش بانو گشسب دختر رستم چنانچه
 فردوسی از زبان بیژن گفته *

* بیت *

* نیا شیر جنگی پدر گیو و گود *

* هم اکنون به بینی ز من دست برد *

(۱) درد و کتاب بجای - حزم - (حزم صایب) است *

با این همه قراولان از بیم بازخواست صاحبقران دل بر مرگ
 نهاده بایستادند که اگر قضای رسیده همین جای اولی
 و بامید دولت قاهره آن حضرت که از کثرت تجربه اعتماد
 بران داشتند دست جلات به تیر و کمان یازیدند اسکندر
 با سواران خود چند ثوبت به نیزه حمله آوردند و ایشان
 پای ثبات فشرده تیرباران کردند و اسکندر را کاری از پیش
 نرفت عاقبت اسکندر که تادر رکاب همایون بود عنان از
 لشکری نمی پیچید بشامت کفران نعمت از اندک نفری
 روی برتافت و پشت بهزیمت داد با آنکه غلبه از سوار و
 پیاده داشت *

- * بکون و مکان چیزی از خیر و شر *
- * ز کفران نعمت مدان شوم تر *
- * ز کفران نعمت چه آید جز این *
- * که نقصان عمر است و خسران دین *
- * بکفران نعمت دلیلی که کرد *
- * که رخس حیاءش سکندر بخورد *
- * سکندر که بد رستم روزگار *
- * ز کفران نعمت چنین گشت خوار *

و چون از نیروی اقبال صاحب قران اسکندر نامور در زمان
 با غلبه لشکر ازان چند نفر هراسان شد و قیتول را گذاشته

بجنگل درآمد و بگریخت قراولان بجای خود بایستادند و
 ندانستند که او بکدام طرف بپروون رفت و یوسف برلاس
 و سیف الملوک و حاجی عبدالله عباس از عقب برسیدند
 و با قراولان بانفاق به قیتول اسکندر درآمدند و دست تسلط
 بنهب و غارت برکشاده از اسپ و استر و اقمشه و زر و غذایم
 بسیار گرفتند و شب در آنجا توقف نمودند و امیرسونجک
 که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرسلیمان شاه
 بود و از پیش روان شده از طرف دست چپ بیامدند و
 با ایشان پیوستند *

* چو شد روز و شب دامن اندر کشید *

* درخشیده آمد ز بالا پدید *

امیرسونجک از طرف دست چپ بجانب کوه و جنگل روی
 توجه بجست و جوی اسکندر آورد و بعمزاده او لهراسپ
 و دیگرکسان او رسیده در پی کرد و امیرعلی پسر اسکندر
 و دختر و زنان و متعلقانش را اسیر گرفت *

گفتار در محاربه امیرزاده سلطان حسین

با اسکندر شیخی و ناپدید شدن اسکندر
 امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه شیخ علی بهادر
 با هفتاد مرد بقراولان رسیدند و خبر اسکندر از ایشان پرسیدند
 و بانفاق در عقب او بجنگل درآمدند روان شدند و چون اثر

روز نیمه بگذشت در میان جنگل ستان و دریا کنار با سگند ر
رسیدند و بادویست پیاده و پنجاه سوار بود مجموع از بیتم
چان جنگ را آماده شده در مقابله بایستادند امیرزاده
سلطان حسین برایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب
گریزان شد و چون مخالفان دلیر گشتند پیاده و سوار از جنگل
بیرون آمده از پی ایشان بشتافتند و روان باز گشتند و با تیغ
انتقام بر سرایشان ریختند و بیشتر پیادگان را خون با خاک
بیا میختند و ازین جانب وفادار داد مردی و مردانگی
داده او را نیزه بروی زده بودند و اسنان او از ضرب
سنان بیرون افتاد و با وجود چنین زخمی بعد از آن جنگ
بمبار کرد و نوکران امیرزاده سلطان حسین از چالویان
دو سوار فرود آوردند و اسکندر مقهور و مخدول بجنگل
درآمده بطرف گیلان بدر رفت بعد از آن خبری محقق از او
نیامد بعضی گفتند بزی فقراء برآمده صورت فقر و غربت
را حصار چان ساخت و جمعی گفتند در آن بیشها چان شیرین
بتلخی سپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو نفر چالوی که
گرفته بود یکی را زنده مصحوب قزان درویش پیش حضرت
صاحب قران فرستاد و منزل همایون بالای آن پشته بود که
سبق ذکر یافت و چون قزان درویش او را بیاورد آن حضرت
احوال اسکندر بتفصیلی از او استفسار فرمود و امیرزاده

سلطان حسین از انجا بازگشته بکنار دریای قلزم بامیرزاده
 رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه
 و امیر شیخ نورالدین که بآلشکر غلبه بجست و جوی اسکندر
 می گودیدند دو چار خورد و باتفاق کنار کنار قلزم بطرف
 گیلان قریب سه فرسخ رفته فرود آمدند و امیر مضراب چاکو
 که بر حسب فرمان بالشکر خراسان از راه آمل و ساری
 بطلب اسکندر شتافته بود بایشان ملحق شد و سایر امراء که
 بهمان مهم بجنکها در آمده بودند مجموع در انجا جمع آمدند
 و چون اسکندر تنها نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده بنوعی
 ناپدید گشت که دیگر اثری از او پیدا نشد شاهزادگان و
 امراء از انجا بازگشته بدرگاه عالم پناه آمدند کمال حمیت
 پادشاهانه ایشان را با آن همه کوشش که نموده بودند عتاب
 فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاه ملک را
 با ایشان منضم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب گیلان
 فرستاد و ایشان یکشبهانه روز در میان جنگل ولای و زمیهای
 برنج کار برنج و زحمت بسیار برفتند و متصل از آسمان باران
 می بارید و زمین لای بود چنانچه محل فرود آمدن
 نمی یافتند در آن حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید
 که مراجعت نمایند بر حسب فرموده باز گردیدند و رایت
 منصور از فراز پشته مذکور نهضت نموده و از آب جهنم دره

پهل گزشته در حوالی قلعه نور که از قلاع رستم دار است
 نزول فرمود عساکر منصور برادرزاده اسکندر را با جمعی از
 اقرباء و نوکرانش که گرفته بودند پیش حضرت صاحب قران
 آوردند عاطفت خسروانه ایشان را مرحمت فرموده از
 سرخون ایشان درگذشت و بجان امان بخشید و شب هنگام
 از امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه
 خبر آمد که بکنار آب دره رسیده ایم و عبور از آن متعذر
 است و ما را استعداد پل بستن نیست امر عالی نفاذ یافت
 و محمد آزاد و توکل باورچی با سی کشتی بان جیحون مقدم
 ایشان اردو شاه گرفتند و بازوی مهارت کشاده پل به بستند
 شاهزادگان و امراء و لشکریان از پل گزشته سعادت
 بساط بوسه دریافتند و شب آنجا توقف افتاد و رایت فتح
 آیت از آنجا بصوب گیلان بطرف قلعه حرثی^(۱) روانه شد و در
 جالاکه کلاره دشت رسیده چند روز توقف نمود و درین اثنا امیر
 غیاث الدین عالی پسر سید کمال الدین را تربیت فرموده
 مملکت آمل را بجهت عداوت قدیم که میان ایشان و اسکندر
 بود بوی ارزانی فرمود *

گفتار در توجه رایت نصرت شعار بوسپیل
 ایلغار بجانب سریر سلطنت پایدار

(۱) در چهار نسخه بجای - حرثی - (هرسین) است *

چون از جزای کفران نعمت و نهیب آسیب سپاه گردون
 صولت اسکندر شیخی چون آب حیوان نا پید او گم نشان شد
 و هر که باو منسوب بود از فرزندان و زنان و متعلقان و هر چه
 داشت از قلاع و اموال و چهارپایان و غیر آن در قید اسار
 و حوزة تصرف و اختیار اعوان و انصار دولت پایدار آمد
 رای موافق نمای عزم توجه سمرقند جزم فرمود و شاهزادگان
 که ضبط و محافظت عراقین بعهده شهابت و صرامت ایشان
 قرار یافته بود و سید عزالدین هزارگری و برادرانش و سید
 علی مازندرانی همه را با لباس خلعت اساس قدر و رفعت
 بلند گردانیده اشارت فرمود که هریک بولایتی که نام زد
 ایشان شده باز گردند و امیر سعید بولاس را ملازم امیرزاده
 رستم گردانید و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابا بکر
 و بر حسب فرموده امیرزاده اسکندر بهمدان و سید عزالدین
 بهزارگری و سید علی بآمل روانه شدند و رایت نصرت شعار
 از کلاره دشت نهضت نموده بعد از چند کوچ بولایت لار رسید
 در پای کوه دماوند که پادشاه ارغون در آن موضع کوشکی
 ساخته است و حالیا بکوشک ارغون معروف است و روز یکشنبه
 بیستم ذی حجه از آنجا بسعادت و اقبال سوار شده با امراء
 و خاصگیان بتعجیل روان شدند و روز سه شنبه بیست و دوم
 بفیروزیه کوه نزول فرمود و امیر سلیمان شاه را بخلعت

طلا دوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده بحکومت ری و فیروزکوه
 و آن نواحی بازداشت و بیان قوچین را که داروغای ری بود
 اجازت ارزانی داشته بضبط قلعه گلخندان فرمان داد
 و از آنجا براه سلطان میدان روانه شد و پنجشنبه بیست
 و چهارم ببسطام رسیده با حراز زیارت سلطان العارفین بایزید
 قدس سره مبادرت نموده استمداد همت کرده دست توفیق
 بافاضت ندو و صدقات برکشاد و حاکم استرآباد بیوپادشاه
 که درین سفر هم عذان ظفر ملازم رکاب همایون بود و باجارت
 حضرت اعلیٰ پیشتر باسترآباد رفته باز درین محل برسید
 و پیشکشها کشید و از جمله نه تقو زاسپ بود عاطفت خسروانه
 او را خلعت داده باز گردانید و هم در آنجا دانه خواجه
 که از عقب ناتار رفته بود برسید و عز بساط بوس یافته صورت
 حال ناتار عرضه داشت فرمان شد که کلان تران ایشان را
 بابت همه را رانده بسمرقند برند و امر فرمود که داروغگان
 مواضع و ولایات ایشان را بدرقه کرده برسانند و صاحبقران
 سپهر احتشام همان روز از بسطام روان شد و چون قریه جغز^(۱) از
 وصول رایت نصرت شعار جذت آثار گشت حسن صوفی ترخان
 از پیش امیرزاده شاهرخ آمد و استفسار نمود که در کجا ادراک
 دولت ملاقات افسر فرق مفاخرت و مباهات سازیم رای
 (۱) در بعض نسخه بجای «جغز» (جغو) و در بعض (جفران) است

صواب نمایی او را بلاغ باز گردانید که بتعجیل بیداید چنانچه
در کنار آب جنچران برسد حضرت صاحب قران بتعجیل روان
شده روز چهارشنبه غره محرم سنه (سبع و ثمانیة) از نیشاپور
کوچ کرده بعشق آباد فرود آمد و روز جمعه سیوم مزار متبرک
جام را مخیم اقبال ساخت و بوظایف زیارت و استمداد
همت قیام نموده از آنجا روان شده بولب آب جنچران رسیده
نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ از هرات بر حسب فرمان توجه
نموده آنجا رسیده دولت تلاقی دریافته دیده امید روشن
گردانید و پیشکشها کشید و همت پادشاهانه تمام آن را بجماعتی
که ملازم رکاب همایون بودند بخشید آقبوغا و قرا بوغای چون
غربانی که در غیبت حضرت صاحب قرانی اذیثه فاسد
از چهل و ناندانی بدماغ راه داده بودند و شاه شیخ
هرد و را درین محل بیاورد باشارت شکنه قهرورد و را در
رباطی که آنجا است از خلق بیاویختند و خواجه احمد طوسی
را جهت ضبط اموال و مفرد عمال خراسان تعیین فرمود
و او در مدت چهل روز دویست تومان کپکی از کارکنان و عمال
استحصال نمود و حضرت صاحبقران همان زمان روان شد
و امیرزاده شاهرخ را که بمشایعت رکاب سعادت انتساب
می آمد اجازت انصراف داد و کنار گرفته باز گردانید
و چون بکران رسید به نزدیک رباط بر سر چشمه نزول فرمود

و تَمور خواجه آقبوغا که از سمرقند با قامت رسم استقبال
استعجال نموده بود در آن محل برسید و نه سر اسپ را هوار
کشید و از آنجا روان شده بکنار آب مرغاب فرود آمد و مردم
از داروغای جیچکتو ابا ق تلبه شکایت کردند در حال از موقوف
جلال فرمان لازم الامتثال بنفاد پیوست و اورا پای سوراخ
کرده سرنگون بیاویختند و از آنجا به تعجیل راند و در اثنای
راه حکام و داروغگان ولایات و کلان تران الوس و احشام از
اطراف پی در پی میورسیدند و اسپان می کشیدند و ملازمان
بختیار اسپان مانده را در راه می ماندند و بران اسپان سوار
شده بتعجیل میرانند و رایست نصرت شعار بلغگر شیخ زاده
با یزید رسید و از آنجا نهضت نموده و از اند خود و دکه
و آب دره کرگن شته بعلیا باد فرود آمد و از آنجا روان شده
بقرب قریه آدینه مسجد نزول فرمود بزرگان بلغ برسم استقبال
پیش آمدند و حضرت صاحب قران را بضراعت نیاز نماز
برده باقامت وظایف دعا و ثنا قیام نمودند و آنحضرت
بصیاه گرد رسیده نزول فرمود و از آنجا توجه نموده از جیچون
بکشتی بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول
فرمود و خانزاده مشارالیه مراسم طوی بتقدیم رسانیده
پیشکش کشید و از آنجا روان شد و از قهلقه و جکد الیک عبور
فرموده موضع دول برچی محل نزول همایون شد و از آنجا

بکش رانده آق سرا از یمن مقدم فرخنده غیرت فردوس
 اعلی گشت و بی توقف بزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین
 کلار^(۱) شنافته استمداد همت نمود و زیارت پدر سعید و امیرزاده
 جهانگیر و سایر فرزندان و اقرباء دریافت و از انجا سوار شده
 و از عقبه کش گذشته بباغ تخت قراچه فرود آمد و از انجا
 بباغ قرا توبه در قصر جهان نما نزول فرمود و در آن محل
 خواجه یوسف و ارغوشاه امیرزاده قید و پسر امیرزاده پیرمحمد
 جهانگیر را بدرگاه عالم پناه آوردند و عز زمین بوس دریافته
 نثار کردند و پیشکش کشیدند و مهد اعلی تکمل خانم نیز
 با تمام خوانین امراء باستقبال شنافته سعادت تقبیل حاشیه
 بساط جلالت مناط دریافتند و برسم نثار قیام نموده خلعتها
 و تقوזהا بعرض رسانیدند و چون صاحبقران گیتی ستان چنان
 بتعجیل رانده بود که مردم از قرب وصول موکب همایون تاغایت
 آگاه نبودند درین محلات و قضات و اکابر و اعیان شهر
 مجموع بیرون شنافتند و بعز بساط بوس استسعاد یافتند *

گفتار در وصول موکب ارجمند سعادت مند

بدار السلطنة سمرقند

صاحب قران گیتی کشا از قصر جهان نما بسعادت سوار

(۱) در بعض نسخ بجای - کلار - (کلال) است *

شده در محرم سنه (سبع و ثمانماية) بسمرقند در باغ چنار
 نزول فرمود و از انجا بشهر در آمده بمدرسه شاهزاده سعید
 محمد سلطان که نا غایت که ساخته بودند عز ملا حظه آنحضرت
 نیافته بود فرموده رسم زیارت اقامت نمود و بباغ چنار آمد
 و خاطر عاطر پرتو نشاط بر بسط بساط عشرت و انبساط انداخت
 و چون حضرات عالیجات و شاهزادگان که با غرق از فیروز
 کوه پیشتر روان شده بودند و بر حسب فرموده برای باورد
 و ماخان و مروجه نموده هنوز نرسیده بودند کس بتعجیل
 فرستاد که بشتابند و هر چه زود تر بیایند و مهد علی تومان
 آغا از گذار قریه آمویه عبور نموده بمرغزار بخارا رسیده بود
 و فرود آمده که فرستاده حضرت صاحب قران برسید و چون
 سرای ملک خانم هنوز نرسیده بود سه روز در انجا توقف
 نمود تا خدر معلی مشارالیها برسید و دران محل غرق گذاشته
 بتعجیل از پیش روان شدند و به و ابکنت راندند و از انجا
 کوچ کرده و از رباط ملک گذاشته بمرغزار چهار منار فرود
 آمدند و از انجا بتافکنت بکوچه ملک آمدند و در انجا سادری
 در میان بود و آتش کشیده که باز کس آمد که بتعجیل بیایند
 روان سوار گشته استعجال فرمودند و بسمرقند شتافته از عز
 تلاقی حضرت صاحب قرانی بمراقی سعادت و کامرانی
 صعود نمودند و سرای ملک خانم بباغ چنار فرود آمد

و نومان آغا بباغ بهشت و حضرت صاحب قران بآنجا نزول
فرمود و از فرودوم فرخنده بحقیقت باغ بهشت شد و چون
از یورشی که بعضی نتایجش فتح تمام ممالک شام و مصر
و روم بود رایت نصرت شعار در غایت استعلاء و اقتدار بمستقر
سریر سلطنت پایدار مراجعت نمود بر حسب عادت روزگار
مولع بر زوال و انتقال جای آسیب عین ال کمال بود نیل
ملال بر جمال حال کشیده آمد و مزاج مبارک از نهیج
اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرضی طاری شد و بعد از
یک هفته از دارو خانه - و اذاً مرضت فهو یشفین بشفا
مبدل گشت و بعد از صحت مسند ابهت و جلال بباغ شمال
انتقال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف افتاد و در آنجا
بجهت فرزندى که از بیکسى متولد شد تمام آغایان و شاهزادگان
و نوبینان جمع آمده جشنی یاد شاهانه مرتب گشت و بعد
از آن باغ بلند از شکوه مقدم ارجمند فردوس ماندد شد
و از آنجا روح آسا که پرتو حیات و بقا بر قالب اندازد بداخل
سمو قند در آمد و خانه شاهزاده سعید محمد سلطان - خص
بمزید الرحمة والرضوان - بکرامت نزول همایون اختصاص
یافت و فرمان شد که متصل بمدرسه که معمار همت شاهزاده
مشار الیه افشاء کرده گنبدی جهت مرقد منورش بسازند
بر حسب فرموده در پیشگاه ساحه خانقاه متصل بصفه

جنوبی قبه فلک مثال برافراختند و ایزاره آنها از رخام منقش
 بزر و لا جورد مرتب ساختند و سردابه از برای مدفن مغفرت
 معدن پرداختند و خانه چند که در حوالی آن بود ویران ساخته
 باغچه بهشت آیین ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات حقانی
 یعنی ضمیر منیر حضرت صاحب قرانی پرتو اعتناء و اهتمام
 براستکشاف احوال خاص و عام انداخت و بغور قضایای رعایا
 و زیرستان رسیده مجروحان زخم عدوان و تعدی را بمراهم
 مراحم بی دریغ بنواخت و چون بمسجد جامع که از مستحککات
 آن حضرت است گذار آورد درگاه آن که در مدت غیبت آن
 حضرت برآورده بودند در نظر همت بلند کوچک و کونا نه نمود
 امر عالی صدور یافت که آن را خراب سازند و کشاده تر و
 بلند تر از ان اساس اندازند و برافرازند و خواجه محمود
 داود بواسطه تقصیری که در توسیع و ترفیع درگاه مذکور
 کرده بود در بازخواست افتاد و در مدرسه سرای ملک خانم
 که در مقابل جامع واقع است نزول فرمود و جهت استحکام
 مبانی معدلت و نصفت عمل داران و بتکچیان را گرفته و
 بند کرده در معرض خطاب و عتاب آورد و بعد از سوال و
 جواب هر که ازو خسروانی بکسی و ضرری بدیگری رسیده بود
 ادبهای بلیغ دید و عقوبتها بسزا کشید و از انجمله محمود داود
 و محمد جلد که از عظماء نویسندگان بودند و در مدت غیبت

رایت نصرت شعار متقلد امر وزارت هردو را بگان گل در
 اثناء طوی که بعد ازین شرح داده خواهد شد بحلق برکشیدند
 و صاحب قران عالی مکان از مدرسه مذکور بیباغ چنار فرمود
 و ایلچی ایدکو از دشت آمده دران محل بوساطت امراء
 سعادت زمین بوس دریافت و شونقار و دیگر بیلاکات که
 آورده بود بگردانید و پیغام ایدکو که مضمون آن اظهار
 مطاوعت و انقیاد بود بعرض رسانید حضرت صاحب قرانی
 از آنجا آهنگ باغ دل کشا فرمود چند روز آن روضه دل فروز
 مشمول میامین نزل همایون بود و دران اثنا از پیش فرمانده
 ممالک افرنج ایلچی رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و
 انواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض رسانید از آنجمله
 پرده ها بود که در نقوش آن صورت گری بغوی یافته بودند
 که اگر کلک ماننی همچنان بر لوح ارژنگ^(۱) جاری بودی از
 طرح نظیر آن تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته
 و شرمساری کشیدی و پیش ازین فرمان قضاچریان صدور
 یافته بود که در بافی که بامر واجب الامثال در جنوب باغ
 شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن قریب
 هزار و پانصد گز شرعی بنایان مصو و شام با اهتمام تمام

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای « ارژنگ » - (ارتنگ)

در میان آن قصری پادشاهانه بسازند و درین ولا عمارت آن
 بانام پیوست قصری که از مجموع نظایر و اخوات که باشارت
 حضرت صاحب قران در دیگر بساتین و باغات ساخته و
 و برافراخته بودند بزرگ تر بود و چون زیفت عمارت شام
 از رخام می باشد و آب روان در اماکن و مساکن آن دیار
 عمومی تمام دارد بنایان آن طرف در سنگ تراشی و
 فصوص کاری و اختراع فوارات جاری بغایت ماهر میباشند
 کاری که خاتم بندان در آبنوس و دندان و غیر آن می کنند
 ایشان در دیوار و فرش عمارات از سفکهای الوان بهمان
 خوبی و نازکی می سازند لاجرم از سنگ مرمر در داخل
 آن قصر بدیع پیکر کارهای لطیف کرده کمال حدق و مهارت
 خویش بنمودند و از ترتیب فواره بسیار فزاهت و طراوت
 آن بیفزودند و عمله فارس و عراق ظاهرش را بکاشی کاری
 در غایت لطافت و استواری بهپرداختند حضرت صاحبقران
 مبارکی و طالع خجسته بآنجا فرمود و بندگان کامیاب
 بر حسب اشارت علیه بترتیب طوی قیام نمودند و جشنی
 خسروانه مشتمل بر جمیع مشتهیات و مستلذات مهیا و آماده
 گشت و شاهزادگان و خوانین و امرا و رسم تهنیت و نثار بتقدیم
 رسانیدند و در آن طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره ور *

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای - خوبی - (خردی) است .

* مصراع *

* که خس نیز در بحر یابد گذر *

گفتار در قریبای حضرت صاحبقران دریا دل و ترتیب طوی بزرگ از برای تزویج شاهزادگان در کان گل

چون مجموع ممالک روی زمین در نظر قدر صاحبقران
سعادت قرین مختصر می نمود همت عالی نهمت آن حضرت
روا نمی داشت که تا تمام معموره عالم بحوزه تسخیر و تصرف
در نیاید در یک محل اقامت فرماید و باستراحت و آسایش
گراید لاجرم درین ولا که مستقر سریر سلطنت بفرودم همایون
مشرق و مزین بود صواب آن دانست که پیش از آنکه رایت
فتح آیت بعزم غزو بی دینان خطای باز نهضت نماید
مقتضای فرموده - تناکحوا توالدوا تکثروا - علی قابله
شرایف الصلوات و کرایم التخیلات - نسبت با جمعی از
شاهزادگان بوقوع پیوند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که
بترتیب طوی قیام نمایند و باطراف و اکناف خبر فرستند
که حکام و سرداران و سایر اشراف و اعیان بقرلتای حاضر
شوند *

* نظم *

بفرمود سلطان صاحب قران * که اعیان عالم کران نا کران

بیایند یک سوسوی جشن سور * که هنگام عرس^(۱) است و وقتِ سور
 طلب کرده اشراف ایام را * نداده هم خاص و هم عام را
 و از شاهزادگان چنگیز نژاد نایزی اغلن و تاش نور اغلن
 عرضه داشتند که چون قورتای می شود اگر فرمان باشد
 امیرزاده پیر محمد از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان
 بیایند حضرت اعلی فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن
 شاهرخ مصلحت نیست چه تمامی عراق و آذربایجان را پشت
 اعتضاد و استظهار با و قویست و کس بطالب امیرزاده پیر محمد
 روان گشت و کان گل بتعیین محل سور موفور السور اختصاص
 یافت در یکشنبه غره ربیع الاول سنه (سبع و ثمانمائه) مطابق
 بیچین نیل از فونزول همایون فردوس آیین شد * * نظم *

* بلغدی و پستی و محرا و دشت *

* بنزهت چو روضات جنات گشت *

* خَسَك لاله شد سذگ لعل و گهر *

* گیاهیمیا گشت و شد خاک زر *

* ز نزهت شده کان گل کان گل *

* زمان خزان رشک دوران گل *

* زده خیمهای بویشم طغاب *

* درو فروش زربفت بیش از حساب *

(۱) در سه نسخه بجای - عرس - (عیش) دیده شد *

* همه پرده‌ها دیده شوشتـری *

* همه فرشها سندس و عبقری *

* چنان نقشها کرده بروی نگار *

* که نقاش چین گشته زو شرمسار *

جهت منزل خاص چهار سرا پرده پیرامون هامون در کشیده

و خرگاه و بیست سری * بیت *

سراسر مزین بزر و گهر * ز اوج ثریا برآورده سر

سر از اوج ماه و خورگد رانیده * بیت *

سرا پرده شاه و دربان او * توگفتی بهشت است و رضوان او

و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقراط هفت رنگ

و اندرونش از مخمل هفت الوان بوده بطنا بهای ابریشمی

و ستونهای منقش با قفیزهای زرین حشوی گران از فراشان

بیک هفته برپای کرده بودند وسعت سایه اش گنجایش

استقلال قریب ده هزار کس داشت * بیت *

سپهری بصنعت برافراخته * جهان در جهان سایه انداخته

و مجموع شاهزادگان بی همال و نوینان با ابهت و جلال هر یک

با استقلال سرا پرده و بارگاه و خیمه و خرگاه * بیت *

با مرشدشاه عالم پناه * دران جشن گاه بهشت اشتباه

برافراشته بودند و با سایه بان آسمان برابر داشته * بیت *

کران تا کران زیر چرخ کبود * سرا پرده و خرگاه و خیمه بود

ز رفعت بگردون برابر خيام * ستونهای آن خیمها سیم خام
 بگستردۀ فراش صد گونه فرش * ز بهجت زمین گشته ماند عرش
 و تمام حکام و کلان تران و سایر خلایق از اطراف و اکناف
 ممالک جمع آمدند و اطنبه خيام انتظام و احتشام بر حسب
 کام و مرام درهم کشیدند *
 * نظم *

منازل ز لطف قباب و خيام * شده رشک روضات دارالسلام
 خلائق ز هر سو فراز آمده * همه خوش دل و عیش ساز آمده
 ز هر شهر مردم بدوق و سرور * رسیدند بهر تماشای سور
 ز چین و ز سقلاب و از هند و روم * هم از زابل آن سرز آباد و بوم
 ز مازندران و خراسان و فارس * ز بغداد و شام مبارک اساس^(۱)
 ز ایران بلاد و ز توران زمین * ز هر بقعه کان هست مردم نشین
 و از جمله واردان دران و لا منکلی بوغای حاجب که از امراء
 ملک الظاهر برقوق بمزید فصاحت و دانش و نجلی
 بصنوف فضایل از حفظ کلام الله و وقوف بر بسی فواید
 و لطایف از فنون علوم و میل بمشرب اهل تحقیق و غیر آن
 امتیاز داشت و منشی درین شهادت از جرح - هل صاحب
 معه - ایمن است از پیش پسر مشارالیه الملك الغاصر فرج که

(۱) در بعض نسخ بجای - اساس - (اسارس) است و اگر

در کد امی نسخه بجای فارس فاس یافته شود البتة مقابل اساس

تواند شد *

صاحب تخت مصر بود برسم رسالت برسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و صنوف اقمشه فاخر و سایر تبرکات و تفسوقات آورده بعرض رسانید و از جمله زرافه که از بدایع صنع آفریدگار است - جل و علا - و نه شتر مرغ علاوه سایر نوادر بود و امیرزاده خلیل سلطان که در ترکستان بود توجه نموده برسید و بسعادت بساطبوس فایز گشت و امراء نامدار و سروران عالی مقدار مثل یار کار برلاس و بیردی بیگ و خداداد حسینی و داد ملک برلاس و پیر محمد طغی بوغای برلاس و سعادت تمور تاش و دولت تمور تواجی و غیور هم بدرگاه عالم پناه شتافتند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر دریافتند *

* نظم *

امیران و گردان با فرو جاہ * بزرگان لشکر سران سپاہ
 زهرسو بدرگاه شاه آمدند * پرستند ناچ و گاه آمدند
 امیرزاده پیر محمد بر حسب فرمان که با حضار او مدور یافته
 بود از غزنین پیامد و بتقدیم وظایف انجامشی مبادرت
 چستہ حضرت صاحب قران او را کنار گرفت و از تذکر
 مصیبت برادرش امیرزاده محمد سلطان مصدوقہ *

* مصراع *

* هر گاه که بسوزد جگر دمیده بگرید *

بظهور پیوست و بزبان عطفوت پرشش نموده تسلی فرمود

و شاهزاده با قامت رسم نثار و پیشکش و تقوز چنان و چندان
 که سزد و باید قیام نمود روز دیگر چون از فیض احسان جمشید
 خورشید گیتی پوشش تیره نثار و پود و اللیل اذا عسعس
 انداخته حله زر بفت و الصبح اذا تنفس در پوشید مراحم
 پادشاهانه او را خلعت طلادوز و کلاه و کمرارزانی داشت
 و نوکرانش را نیز جامه پوشانید و مجموع از کسوت سیاه و لباس
 سوگواری بیرون آمدند و در خلال این احوال خواجه احمد
 طوسی که بر حسب فرموده بمفرد عمال خراسان مشغول بود
 برسید و روجه مفرد و خزانه خراسان با تقوز و پیشکش فراوان
 بمحل عرض رسانید و چون دران هنگام خاطر همایون حضرت
 صاحب قران متوجه مسرت و شادمانی بود - و حکم الاصل
 یسری فی الفروع - فیض فرحت و سرور عموم یافته بود و پرتو
 خرمی و نشاط بر خواطر اکابر و اصاغر افتاده و از جمله اصناف
 محترفه و پیشه وران دست هنر بآذین بستن کشاده بودند
 و هر طایفه در خور شغل خویش تعبیه‌های لطیف طریف اختراع
 نموده *

* نظم *

* برانگیختند اهل هر پیشه *

* سزادار کار خود اندیشه *

* زهر صنف مردم وضیع و شریف *

(۱) در اکثر نسخ بجای - افتاده - (تافته) است *

- * جدا بسته آذین بطرز لطیف *
- * جواهر فروشان بایین وفر *
- * بیاویخته شده^(۱) های گهر *
- * بیاراسته کلاه شاه وار *
- * زهرگونه گوهر فزون از شمار *
- * زیاقوت رمائی و لعل ناب *
- * زنا سفته و سفته دُر خوش آب *
- * دگرها چگویم که نفکند^(۲) چشم *
- * کسی سوی بلور و مرجان و یشم *
- * ز عقد گهر شد ثریا خجل *
- * ز درهای پاکیزه جزا خجل *
- * ز آرایش زرگر پر هنر *
- * شده کان گل کان زر سر بسر *
- * زبس خاتم و یاره و گوشوار *
- * عروسی جوان شد کهن روزگار *
- * بجای که مادرای بزاز بود *
- * جهان را در خرمنی باز بود *
- * بتدبیر آن زمره ارجمند *

(۱) در بعض نسخ بجای • شده های • (عقد های) دیده شد *

(۲) در بعض نسخ بجای • نفکند • (بفکند) بیای زاید است *

- * شد افراخته چار طاق بلند *
- * گرفته همه زیر و بالای آن *
- * بدیبای استبرق و پرنیان *
- * بگسوده دروی بساط حریر *
- * شده خوب رویان دران جای گیر *
- * همه مطربان نوازنده ساز *
- * ز آوازِ شان زهره در اهتزاز *
- * همه بابل آواز و طوطی سخن *
- * بعشوه ربوده دل از مرد وزن *
- * همه سرو قد و همه مایه روی *
- * غزل خوان و گوینده و بدله گوی *
- * بهر صنفی از مردم پیشه ور *
- * بیاراسته چار طاقی دگر *
- * شده هریکی مجمعی دل کشای *
- * ز خورشید رویان الحان سرای *
- * ز هرگونه ساز و زهرگونه نواز *
- * نظر باز مسکین^(۱) بعرض نیاز *
- * شده پسته مه و شان پر شکر *
- * ز هر طرفه رودی سردی دگر *

(۱) در بعض نسخه بجای - مسکین - (می کن) است *

- * ازین سان کما بیش صد چارطاق *
- * سرافراخته سوي این نه رواق *
- * بدوران کزوه فواکه فروش *
- * بسرنا و طبل و غویو و خروش *
- * سهی سرو قدان نو خاسته *
- * سبدها بهر میوه آراسته *
- * ازان هر یکی بوستان دگر *
- * بصد لطف و چستی^(۱) نهاده بسر *
- * به و پسته و لوز و امرو و سیم *
- * بترنیب و آیین پذیرفته زیب *
- * همان کرده درباب زیفت گوی *
- * که در رشته در کند جوهری *
- * کشاده در و نار خندان دهان *
- * چو درجی که یاقوت باشد دران *
- * چه گفتم نه درجی ز زر مجمره *
- * فروزنده هر دانه اخگره *
- * ز بوی فواکه بنزدیک و دور *
- * معطر مشام همه خلق سر *
- * فواکه بآیینها داده زیب *

(۱) در بعض نسخه بجای - چستی - (حسني) است *

- * فروزان ورخشنده و دل فریب *
- * دگر جمع قصاب در طور خویش *
- * گرفته بسی شیوه طُرفه پیش *
- * ب صنعت شده آدمی گوسفند *
- * کشیده بمس پوستی بی گزند *
- * بزبان سخن گوی با شاخ زر *
- * روان گشته اندر پی یک دگر *
- * بظاهر بزآسا ولی در نهان *
- * پری واربرده دل از انس و جان *
- * پری دارد این خو که گه گه بفن *
- * مبدل کند صورت خویش تن *
- * پری چهرگان هم بصورت شدند *
- * گه از جنس نیل و گهی گوسفند *
- * بدین شیوه هم پوستین دوز چست *
- * گهی یوزشد گاه شیری درست *
- * زهر جانور پوست کرده برون *
- * چو جان کرده خود را نهان در درون *
- * برآورده خود را بشکل و برنگ *
- * چور و باده و کفتار و ببر و پلنگ *
- * بصورت ده اما بمعنی پری *

- * بتن و ا ممان تاز جان برخوري *
- * چگويم ز نولاف^(۱) کان موشکاف *
- * روان ساخته اشترى بر گزاف *
- * ز چوب و نى و ريسمان و پلاس *
- * بصنعت فگند اشترى را اساس *
- * درو شد نهان تا نمايد عيان *
- * هنرهای خود را بخلق جهان *
- * به بيني چوپرده بر افتد ز پيش *
- * که صانع نهان گشته در صنع خویش *
- * همین حکم دارد جهان سر بر *
- * بچشم بصيرت درو کن نظر *
- * جهانجمله هيچ است و هستيکه هست *
- * نهان است از چشم صورت پرست *
- * ازو دان و زو بين بچشم خود *
- * همه نيک و آن هم که خوانيش بد *
- * ازو گفتم اما تو آگاه باش *
- * مبین غير و جویای الله باش *
- * کنون تا نگردد سخن بس دراز *
- * ز لواف کردم بدّاف باز *

(۱) در اکثر نسخ بجای - ز نولاف - (ز لواف) است *

- * که بر ساختند از کمال هفت *
- * ز پنده بسی مرغ با بال و پر *
- * بنای مزاره ز خشت و گل است *
- * مزاره ز مملوچ بس مشکل است *
- * به بین حسن ندبیر کایشان مزار *
- * ز مملوچ و نی کرده اند اختیار *
- * مزاری که ایشان بر افراختند *
- * فلک را مگر نردبان ساختند *
- * مزاری چو سرو قد دلبران *
- * که باشد ز جائی بجائی روان *
- * سرا پاش زیبا و منقوش بود *
- * ولیکن تنش قطن منقوش بود *
- * برو لکلی کرده دایم قرار *
- * که او داشت نسر فلک غمگسار *
- * وگر پرسی از مردم چرم گر *
- * بد آیین ایشان طویق دگر *
- * بر آورده دست هفت ذوقنون *
- * دوهودج روان بسته بر یک هیون *
- * چو شد هودج و اشتر آراسته *
- * در آمد بهودج دونو خاسته *

- * بچستی و چالاکي و زیب و فر *
- * دل آرای تر هر یکی زان دگر *
- * ز رخسار هر يك شده مه خجل *
- * ولی غمزه شان آفت دین و دل *
- * گرفته بکف هر یکی پوستی *
- * بهر دم دلي برده از دوستي *
- * بآن پوست بازي کفان پای کوب *
- * ز دلها بآن شیوه آرام روب *
- * ازان دست بازي و پا کوفتن *
- * در افتاده شوری دران انجمن *
- * حصیری حصیری عجب بافته *
- * چو نی در هنر موی بشگفته *
- * بیک چا دو خط کوفی و معقلی *
- * نوشته ز بس خوبی و مشکلی *
- * وزان نقشهای ز اندازه بیش *
- * خجل روح مانني ز ارتنگ خویش *
- * بدین گونه هر صانع و پیشه‌ور *
- * هنرها نموده بطور دگر *
- * چو فصلی شنیدی ز حرفت و ران *
- * حدیثی بگویم ز بازي گران *

- * عجب گونه دارِ بز و دارِ باز *
- * ز حیرت شده مردم از کارِ باز *
- * فرو بسته جائی سرِ ریسمان *
- * که فرقی همین سود بر آسمان *
- * کشیده ز هر سو رسنهای دار *
- * ز بالا بزیر از یمین و یسار *
- * بگو دارگان بود چارم سپهر *
- * نه آن مه رسن باز کو بود مهر *
- * خجل ماه تابان ز رخسارِ او *
- * ز گردون گذشته سرِ دارِ او *
- * ز خوبی بنوعی نمود از طناب *
- * که گفتی دوشد بر فلک آفتاب *
- * بچستی چنان رفته بر ریسمان *
- * که رخشان شهاب از بر آسمان *
- * عجائب دران روز بسیار بود *
- * رسن بازی آنجا کمین کار بود *
- * ز تفصیل آن قصه گردد دراز *
- * تلم کو باصل سخن کرد باز *

و واسطه افتظام عقد این جمعیت همایون نزویج شاهزادگان
جوان بخت بود رای اصابت شعار صاحب قران کامگار

چنان اقتضاء فرمود که دران ولا امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده
 ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل بن شاهزاده میرانشاه و از
 فرزندان شاهزاده عمر شیخ امیرزاده احمد و بایقرا هریک
 باکریمه از مخدرات نتق ابهت و جلال در سلک ازدواج
 انظام یابند لاجرم *

* نظم *

* بفرمود سلطان گردون سوز *

* که اختر شناسان روشن ضمیر *

* تخلص نمایند حال سپهر *

* نظر کرده در ماه و ناهید و مهر *

* زمانی همایون کفشد اختیار *

* سزاوار آن کار فرخنده بار *

* بفرومان گذاری شدند انجمن *

* نجوم آزمایان بسیار فن *

* بدانش گزین کرده شد طالعی *

* سعادت فزاینده بی مانعی *

* کواکب قوی حال و انظار نیک *

* سهام و دلایل بیک بار نیک *

* چو کردند حکمت پژوهان پسند *

* مبارک ترین طالعی ارجمند *

* بامیر جهان دار چرخ اقتدار *

* ز در پرده برداشت سالار بار *

در مجلس عالی از قضات و اشراف و ائمه و علماء و ممالک
و اطراف مجمعی انعقاد یافت *

* بیت *

* کز خجالت جلالت آن جمع نم گرفت *

* برجیس را ز رشحه خوی طرف طیلسان *

و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط آن امام ائمه
دوران شیخ شمس الدین محمد جزری بقراءت خطبه نکاح
محفل را مزید ارتیاح و استرواح بخشید و قاضی قضات
سموئند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب و قبول قیام
نموده شاهزادگان را بر نهج قواعد ملت حنفی عقد بست
و روزگار از بهجت و استبشار زبان تهنیت و دست نثار برکشاد *

* بیت *

درم ریختند از کوران تا کوران * هوا گشت ابر جواهر نشان
فروریخت چون قطره ابر بهار * زر و گوهر و لؤلؤ شاه-وار
ز بس گوهر و زر که افشاده شد * ز برچیدنش دستها مانده شد
حضرت صاحب قرانی محفوف بتأیید آسمانی بسریب خلافت
و جهان نبانی برآمد و جشن گاه را بشکوه خانی و فرکیانی
رفعت هفتم آسمان و نزهت روضه رضوان بخشید و خوانین
و آغایان و کلیفان بغنا قها پروین مثال زینت فرق خوبی و جمال
ساخته مسند ابهت و جلال را بصد گونه غنچ و دلال بیاراستند

و از حواشی و اتباع هر یک فوجی از دختران زهره جبین
با حلاوت شکر و لطافت شیرین از سفیل عذرا فشان بر فراز
سر و روان نغولها بسته و در هوشکنج از آن دل‌های سودا زندگان
پیغولها چسته *

* بیت *
کای حسن نغوله تو پیغوله دل • خاکِ قدمت بسترِ قیلوله دل
در خوبی و شهر آشوبی طاق طاقیها را قبه طاق ابروان ساخته
و در کشور زیبائی و دل ربائی زبنده تاج تاجها را باوج
مسرت و ابتهاج بر افراخته *

* بیت *
جهان شد نمودار خلد برین * پراز حور عین گشت روی زمین
و شاهزادگان سلاطین غلام و امراء و نوپینان عظام موافق
و مقام خویش را بوفور جلالت و احتشام مزین ساختند و سادات
و ائمه و جوچینان و امراء بزرگ و ایلچیان که از چهار گوشه
هفت اقلیم آمده بودند در سایه دوازده پایه فلک فرسای
هر یک بمرتبه خویش قوار گرفتند و سایر اصناف خلایق از
امراء تومان و هزاره و اشراف و اعیان هر مملکت و دیار
علی اختلاف طبقاتهم مقدار یک اسپ تاختن دور بساوری
به نشستند و یسا ولان بهرام اقتصار با خلعت زربفت شعار
و بر زینهای مرمع سوار وظایف خدمت خویش از سر افتد ار
بتقدیم می‌رسانیدند و فیلان شکوه مذک کوه مانند را تحتها بر پشت
بسته و بانواع تجملات و تکلفات آراسته بجای خود بازداشتند

و شیرها مرصع بزواهر زمین مشحون بصراحیهای زرین
و تیغهای سیمین در زیر دروازه پای سپهر فرسای بدرنسیب
نهاد و بر فراز هریک کاسهای یشم و بلور و زر مکمل باصناف
لآل و در در طبقات طلا و نقره مهیا و آماده و انواع
مشروبات از باده و قمر و بال و مثلث و عرق و شربت معدّ
و مهیا داشته و مجموعه روزگار را اوراق ملمع لیل و نهار
بصد گونه نقش بهجت و استبشار نگاشته * بیت *

جهان گشته چون جنت آراسته * جهانی بظاره بر خاسته
چون شاهزادگان و نویسندگان بآئین توره و رسم معهود کاسهای
مدام مملو از باده یا قوت فام بر حسب مراسم پی در پی
داشته مراسم قوش و قارو بتقدیم پیوست آنچه هنگام مدّ سماط
و وضع خوانات از کثرت شیوه و بسیاری اطعمه گوناگون اتفاق
می افتاد بوسیله تقریر و تحریر شرح نتوان داد خلاق
را در آن سور که بی مبالغه در سخن فیها ما تشتهی
الانفس و تلذ الاعین فحوای فرحت فزای اولئک لهم
رزق معلوم فوا که وهم مکرمون وصف الحال آمد و بمضمون
عندهم قاصرات الطرف عین کانهم بیض مکنون
مقرون گشته * * نظم *

* در آن جشن شد پخته چندان طعام *

- * که شد بیشها بهر هیزم تمام *
- * بخندمت کمر بسته سالار خوان *
- * نشد لحظه غافل از کار خوان *
- * زمان نازمان رفته آورده پیش *
- * خورش های الوان زاندازه پیش *
- * همه دشت پر خوان آراسته *
- * ز نعمت درو هرچه دل خواسته *
- * خورشهای جان پرور و خوش گوار *
- * لذیذ و لطیف و معطر بخار *
- * بسی کاسه و خوان مرصع تمام *
- * یگی پر شراب و دگر پر طعام *
- * پر از میوه مختلف هر طبق *
- * ز باغ جنان برده مجلس سبق *

و بر طبق خوردنی انواع آشامیدنی مرتب و مهیا گشته چه
 بعد از شیرهای خاص از برای اهل اختصاص جهت عشرت
 عام در مواضع آن جشن گاه با ازدحام خمهای متعدد پراز
 باده سرکشاده آماده نهاده بودند و صلاهی طرب و عیش در داده
 و از هر طرف ساقیان سیمین ساق زهره چین جامهای زرین
 بگردش در آورده مصدوقه و یطاف علیهم بکامس من
 معین بیضاء لذة المشاریین بعین الیقین مشاهده افتاد و از

برای اتمام سرور و حضور جمهور فرمان صدور یافت که در آن
 مورهرکس هرچه خواهد ارتکاب نماید هیچ آفریده بمنع و زجر
 سی نگراید *
 * نظم *

- * بفرمان سلطان صاحب قران *
- * منادی گری گشت فرمان رسان *
- * که ایام سورا است و شادی و عیش *
- * فزید ز کس تند ی و قهر و طیش *
- * درین جشن کس را نگویند سخت *
- * اگر تیره روز است و گرنیک بخت *
- * اگر کامکار است و گر بی نوا *
- * نگویند با کس ز چون و چرا *
- * چو این مژدگانی بمردم رسید *
- * ز دلها گل شادمانی دمید *
- * دیگر هرچه کردند از نیک و بد *
- * کس انگشت طعنی بحرفی نزد *
- * کسی را کسی گوشمالی نداد *
- * مگر عود و تنبور را اوستاد *
- * قفا هم نزد هیچ کس را کسی *
- * بجزدف که مردم زندش بسی *
- * وجودی که باشد نی او فگار *

- * بجزنی نبود اندران روزگار *
- * بجمعی آن چنان مجتمع *
- * که بودند اهل جهان مجتمع *
- * سپاهی و شهری و خرد و بزرگ *
- * دمشقی و رومی و تاجیک و ترک *
- * همه شاد بودند و آسوده حال *
- * نه تن را گزند و نه دل را ملال *
- * جهان خرم و خلق آسوده حال *
- * حوادث لکد کوب و غم پایمال *
- * دران جشن فرخ که گردون پیر *
- * ندید و نه بید مرآن را نظیر *
- * نه آن بود از اسباب شادی و کام *
- * که وصفش بصد سال گردد تمام *
- * می ارغوانی بزرینه کاس *
- * که از پرتوش گشت روشن حواس *
- * شرابی معطر چو مشک و گلاب *
- * شرابی ملون چو یاقوت ناب *
- * بگردش در آورده سیمین بران *
- * خرد گشته سرمست و حیران دران *
- * شرابی کزو روح گیرد صفا *

- * شرابی کزو خسته یابد شفا *
- * شرابی کزو پیر گردد جوان *
- * شرابی کزو تازه گردد روان *
- * شرابی کزو چهره گلگون شود *
- * شرابی کزو طبع موزون شود *
- * شرابی چندین جلوه گاهی چنان *
- * که یابد ز وسواس شیطان امان *
- * خلائق سراسر چه شیخ و چه شاب *
- * یکی سرخوش آن مست و دیگر خراب *
- * همه کف شراب و همه لب سرود *
- * ز جان سوی جانان پیام و درود *
- * بهر جانبی ساقی ماه روی *
- * قدح کرده پر باد مشک بوی *
- * خوا مان بهر گوشه صد دلستان *
- * غزل خوان و سرمست و دامن کشان *
- * همه سرو بالا و سیمین ذقن *
- * همه کبک رفتار و طوطی سخن *
- * ز رخسار شان شرم سار آفتاب *
- * ز مرغول شان خون جگر مشک فاب *
- * مراد است مردم میسر تمام *

* جهانی همه شادمان خاص و عام *

* گرفتند از آن سوز هر یک نصیب *

* امیر و فقیر آشنا و غریب *

* گدایان رسیده بصد عز و ناز *

* می ناب خورده با آواز ساز *

چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز و رامشگران دلکش الحان
ساز نواز بیوسون ترک و ایالغوی مغول و رسم خطای و قاعده
عرب و طریقه فرس و ترتیب عجم از جمله خواجه عبد القادر
که بمزید اشتها را از تعریف مستغنی است با دیگر نظایر و امثال
اوتار قمر و تیغان و عود را بمضرب نشاط و انبساط نواخته
و آواز مجموع سازها از ذوات الفغ و ذوات الاوتار درهم
انداخته *

* نظم *

* مغنی بوقت سوال و جواب *

* بهم ساخته عود را با رباب *

* بقانون امور طرب گشته راست *

* بذوعی که طبع فرح پیشه خواست *

* نشستند صف صف در آن انجمن *

* غزل خوان و گویند و ساز زن *

* غزل خوان نه تنها خوش آواز بود *

* که صد دل بیک غمزه هم می رهود *

* ربابی و دفاف و تصنیف گوی *

* چو طنبور ی و چنگ زن ماه روی *

* چو صوفی بالکان آن مه و شان *

* معلق زنان زهره بر آسمان *

و در آن جشن دل کشای چون قامتِ آرزوی هر کام جوی
 بخلعت هر گونه مقاصد و مطالب آرایش پذیرفت و در حجله
 خواطر و ضمای را کبر و اصاغر داماد هر امید را عروس مقصود
 در گذار آمد از برای شاهزادگان * * نظم *

ز هر گونه پوشیدنی گزین * سراسر مکمل بدتر ثمین
 بسی جامه و خلعت نامور * کیانی کلاه و مرمع کمر
 بآیین معهود کردند بار * گران بار از آنها قطار و مهار
 جلِ استوان اطلس و پرنیان * بر آورده زرین جلاجل فغان
 شترها مزین بهر گونه زیب * بزنگ و بآوازه دل فریب
 بدین سان کشیدند تا جشن گاه * جهان مانده حیوان در آن رسم و راه
 و شاهزادگان را تقوز تقوز جامها پوشانیدند و تاج و کمر مرمع
 علاوه آن میشد و پای اندازها از انواع اقمشه زربفت گوناگون
 از نخ و نسیم و حریر و اکسون بیرون از حیز و صف چند و چون
 انداختند و ایشان بطریق معهود هر فوبت و وظیفه الجامشی
 بتقدیم می رسانیدند و چندان سیم و زر و لعل و یاقوت و گهر
 برسم نثار هر بار افشاندند میشد که در فصل خزان آن سرزمین

را زینت و آیین لاله زار در نو بهار حاصل می گشت و چون شب
در آمد و بسیط ارض از بسیاری مشعل و فانوس تفسیر کریمه
و لقد زینا السماء الدنيا بمصابيح را توضیح کرده تمثیلی
روشن می نمود و در این اوقات و اسعد ساعات ذراری سپهر
سلطنت و کامکاری بدرج وصال و اتصال انتقال نمودند
و بعد از آن حاجب حیا پرده ادب فرو گذاشته واردان سخن
را دران حرم بار نیست *

* مصراع *

کلام اللیل یحکوه النهار

روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک پرتو عاطفت بر نشیمن
موالید خطه خاک افکنده جواهر انوار بر مفارق ایشان نثار
کرد حضرت صاحب قران بمنازل شاهزادگان تشریف حضور
و عبور ارزانی داشته دست اقتدار و استبشار باقامت رسم
نثار سحاب آثار ساخت و مجموع آغایان و امراء چهره بزدگی
و متابعت را بگلگونه موافقت بیاراستند *

* بیت *

چو گیتی مزین شد از فرخور * بر افشاند گردون بدامن گهر
فلک ریخت بس گوهر شاهوار * دران سور فرخنده بهر نثار
و سایر اکابر و اشراف سلوک همان طریقه واجب دانسته برسم
ساقی نقود بسیار بهاشیدند *

* نظم *

مشاهیر و اشراف عالم تمام * بآداب خدمت نموده قیام
همه تهذیب گو کشیدند پیش * نثار و هدایا ز اندازه پیش

دران روز در هیچ دل غم نماند * چه غم کز ملالت اثر هم نماند
 جهان پر شد از بانگ طبل و نفیر * ز نکت الثوی تا باوج انیر
 زمین گشت لوزان ز آواز کوس * صدا بر شد از کان گل تا بطوس
 و از جمله متمتعان ازان جشن بدیع منوال و متحیران دران
 کمال عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از
 مصر و بلاد افرنج و هندوستان و دشت قباچاق و جته ایلچیان
 بدرگاه عالم پناه آمده بودند همت صاحب قران دریا نوال
 ایشان را با تمام اکابر و اشراف که از اطراف و اکفاف ممالک
 جمع آمده بودند و مجموع نویینان و سران سپاه را بخلعتهای
 فاخر و انعامات وافر متکثر بلند پایه و سرافراز گردانید و دران
 جشن همایون مدت عشرت و شادی قریب دو ماه متصل
 متمادی شد *

دومه سور بود اندران جشن گاه * بسی عیش کردند شاه و سپاه
 و عقیب فراغ از طوی و جشن سوررای جهان آرای پرتو
 التفات بر مصالح ملک و ملت و نظم امور جمهور انداخت
 و برلیغ لازم الاتباع مدور یافت که در اقامت لوازم امر
 معروف و نهی مفکر سعی بلیغ بجای آوردند و بعد ازین هیچ
 آفریده بارتکاب شرب خمر و دیگر مناهی اصلا چسارت نذمایند
 و چون نمایش و آرایش جانب صورت که دنیا عبارت ازان
 است باعلی مدارج عظمت و جلالت و اقصی مراتب شوکت

وحشمت بنصاب کمال پیوست و در ظل ظلیل مزاحم بیدریغ
 عموم خلایق از مستلذات حسی و مشتهیات وهمی و خیالی
 بحظ اکمل و نصیب او فر محفوظ و بهره ور گشتند رای جهان
 آرای حضرت صاحب قران روی همت عالی از تلقاء مدین
 صورت بصوب وادی ایمن معنی آورده و دیده بصیرت را
 بموانسه قبس هدایت از شجر توفیق روشن ساخته از صدق
 نیت و خلوص طویت *

* نظم *

* در آمد بخلاوت سرای نیاز *

* همی گفت با داور پاک راز *

* که ای برتر از هر چه گنجد بفهم *

* نه عقل از جلال تو واقف نه وهم *

* که داند ترا جز تو و جز تو کو *

* توهستی و باقی همه گفت و گو *

* خدایا چه گویم سپاس ترا *

* عطای برون از قیاس ترا *

* ز حاکم برحمت تو برداشتی *

* سر دولت من برافراشتی *

* ز فضل تو دارم من این سروری *

* تو دادی مرا بیش و برتری *

* ز لطف تو است این همه دارو گیر *

- * و گر نه کیم من فقیر و حقیر *
- * شکفت آید از کارِ خویشم بسی *
- * که عاجز تر از خود نه بینم کسی *
- * مرا حکم و فرمان روائی ز تست *
- * دلیری و کشور کشائی ز تست *
- * ببزم از عطای تو ام بهره‌ور *
- * بهنگام رزم تو بخشی ظفر *
- * ز فضل تو تا یافتم سروری *
- * مرا بوده نصرت بهر داری *
- * بعون تو شد رتبه من بلند *
- * و گر نه منم عاجزی مستمند *
- * وجودم ز انعام تست ای کریم *
- * پناهم نوئی در هرامید و بیم *
- * بلطفم چو خواندی بقهرم مران *
- * بپهل تا شوم خالک این آستان *
- * ز عون تو ام گر نه یاری رهد *
- * همه عزت من بخواری رسد *
- * عزیزم تو کردی مجو خواریم *
- * مکن شومسار از گنهاریم *
- * بلطف تو خورده ام سالها است *

* امیدم همان ست و حاجت رواست *

والحمد لله على تواف آلائه وتواف نعمائه *

گفتار در بیان اسباب توجه رایت

گیتی کشای بجانب خطای

در مبداء طلوع آفتاب سلطنت و اقبال حضرت
صاحبقرانی از مطلع ناییدات آسمانی معموره ربع مسکون
بتحت تسلط و استیلاء ملوک طوائف و حکام مختلف در آمده
بود و سالها استقرار و استمرار یافته و بواسطه مخالفت و
منازعت والیان و فرمان دهان امصار و بلدان که بروفق
مضمون لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا مستلزم فساد
و تباهی احوال جهان است امن و استقامت از ممالک
و امان و اطمینان از طرق و مسالک منعدم شده بود و قاطعان
طریق در راهها و بد کرداران بی طریق در شهرها چیره
و مستولی گشته مزاج بنیه عالم از نهج اعتدال بکلی انحراف
یافته بود و ظاهر است که در دار الخلافه پیکر انسانی که نسخه
تمام عالم است چون مواد فاسده غالب میشود و مزاج
از منهاج مستقیم صحت و سلامت منحرف می گردد
بی مسهلای قوی که ماده مرض را دفع کند تدارک و نداوی
آن صورت نمی بندد و بی شك تا مواد فاسد بیک بارگی

مذدفع گردد البته بعضی ماده صالح نیز بتحلیل برود و چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم بشربت تلخ و شیرین قهر و لطف صاحب قران بی همال بحال اعتدال باز آید سابقه عنایت ازلی او را از میان سعادت مندان دوران برگزید و بتشریف کرامت آئینه الملک اختصاص بخشید لاجرم داعیه گیتی ستانی و جهان بینی بتلقین و ماتشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین از ضمیر خرده دان دور بین آن حضوت سربرزد و بعون الهی در اندک زمان معظم ممالک کیهان مسخر گردانید و آن را از قبضه تغلب و تصرف گردن کشان و جباران زمان استخلاص نموده بانواع عدل و احسان بیاراست و در بسیط جهان بساط امن و آمان بذوعی بگسترده که - الی یومنا هذا - اگر شخصی تنها طشتی پراز سیم یا زر بفرق سر از باختر بخاور می برد از آسیب چنگال لصوص و اشرار مانند زر و سیم نرگس از تعرض دست جبار اینم و فارغ است *

* بیت *

* کس نیارد تیز در خورشید دید از عدل او *

* گرچه از مشوق به غرب طشت زر تنها برد *

لیکن در خلال این احوال بسی امور هایل از کشتن و غارت و اسر و تاراج از برای ضرورت جهان گیري واقع شد چنانچه در تضا عیف این فتح نامه بتفصیل گذارش پذیرفته و درین ولا

که آنحضرت از تسخیر شام و روم و گرجستان و ضبط تمام ایران
 زمین از کران تا کران بسعادت معاودت نمود و در مستقر
 سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرمود و بالهام دولت
 سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که آنها را تدارک نماید
 و باز با حراز فضیلت جهاد که لغزوة واحدة خیر من
 الدنيا وما فیها — علی قابلها افضل الصلوات و اکمل
 التکلیات — آن تقصیرات را تلافی فرماید بنا برین چون
 از قضیه تزویج نبیرگان جوان بخت فراغ یافت بحکم
 و شاور هم فی الامر شاهزادگان و امراء را در مجلس
 خاص جمع آورده فرمود که عنایت پرودگار تعالی و تقدس
 ما را دولتی چنین ارزانی داشته که عالم را بشمشیر گرفتیم
 و پادشاهان روی زمین را بعلبه و قهر مطیع و منقاد گردانیدیم
 و بحمد الله سبحانه — آنچه ما را از سرعت مملکت و استقلال
 در سلطنت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت انصار و اعوان حاصل
 شده کم پادشاهی را دست داده باشد و چون امثال این
 اموری مهابت و سیاست و انتقام میسر نمیشود و بضرورت
 در اندام لشکر کشی و گیتی ستانی صورتی چند واقع شد که
 موجب ضرر و پریشانی جمعی مردم بود این زمان در خاطر
 چنان است که بعد از بن بکاری قیام نمائیم که کفارت آن آثم
 باشد و خیری که از دست هر کس بر نمی آید چنگ کفار است

و قلع و قمع مشرکان و بی دینان که آنرا قوت و شوکت تمام
می باید صواب آن است که همان لشکرها که آن جرایم
از ممر ایشان وقوع یافته بجانب چین و خطای بریم که دیار
کفر است و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده بتخانها و
آتشکده های ایشانرا خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد
بفراکشیم باشد که بحکم ان الحسنات یدفعن السيئات
سبب آمرزش آن زلات گردد - و ما ذلک علی الله بعزیز -
شاهزادگان و نویینان زبان ادب بدعا و ثنا بروکشادند و آن
رای مبارک را بستایش و آفرین تلقی نمودند *

* بیت *

که از شاه رایت برافراختن * ز ما بندگان جان فدا ساختن
و یرلیغ عالم مطاع بنفاد پیوست که تواجیان شمار سپاه را
هزاره هزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیادت کنند امراء
برحسب فرموده شرایط تفتیش و تفحص بجای آوردند
و هر جا که قابلیت اضافه داشت سان زیادت کردند و در
دفتر ثبت نمودند و بعد ازان اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع
امراء الوس و حکام ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول
شوند کلان تران الوس و سرداران مواضع نسخه تونقال از
تواجیان بزرگ بستند که بچه یواق و دستور بیابند و جهت
گرد آوردن لشکر باطراف و جوانب توجه نمودند حضرت

صاحب قران مصحوب عون و تائید ملک دیان از کان گل
 بشهر فرمود و مدرسه سرایملک خانم بشرف نزول همایون
 اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه امیرزاده پیرمحمد
 جهانگیر را بتاج و کمر و اسپ گرامی گردانید و اجازت
 انصراف بزاوستان ارزانی داشت و تمامی نوکرافش را
 اسپ و جامه داد و امیرزاده سیدی احمد عمر شیخ را
 که مادرش در حباله شاهزاده مشارالیه بود و خود درین
 طوبی بمصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او
 گردانید و براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر
 را بخلعت و کمر معزز و موقر داشته انعام بسیار فرمود و
 رخصت مراجعت داده مولانا عبد الله کشی را با جمعی
 برسالت رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و طول
 هفتاد گز مجموع بآب زر نوشته بخط مولانا شیخ محمد پسر
 خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در فضیلت کتابت و حسن
 خط مصدوقه *
 * مصراع *

* و ابن السری اذا سری اسراهما *

بظهور رسانیده در صحبت ایشان بملک مصر فرستاد و از
 جمله مضمونش جواب سخنی بود که او در باب سلطان احمد
 و قرا یوسف عرضه داشته بود چه گفته شد که ایشان از
 نهیب عساکر گردون مأثر گریخته پناه بآن دیار برده بودند

و چون ملک آن ممالک در سلوک مسالک هواداری و طاعت
گذار می رسوخ قدمی داشت هر دورا گرفته باز داشته بود
و صورت حال بکلیک اخلاص بر صحیفه عرض نگاشته درین ولا
موقوف خامه فرمان گشت که سلطان احمد جلایر را بند کرده
و سر قرا یوسف را از بند کردن کشاد داده بدرگاه عالم پناه
فرستد و مکرمت بی دریغ بسی بیدلکات پادشاهانه از خلعت
و تاج و کمر و انواع اقمشه و امتعه با رسول و کتاب ارسال فرمود

* بیت *

یکی هدیه آراست کاند در جهان * ندیده کسی از کیهان و مهان
و سایر ایلیچیان که از بلاد افرنج و دشت و جته و دیگر اطراف
آمده بودند همه را نوازش فرموده سرافراز و خوش دل
باز گردانید و مهد اعلی ملک آغا که بر حسب فرمان بچشم
طومی حاضر شده بود اجازت انصراف یافته بهرات بازگشت
و خدر معلی بیکیسی سلطان را بآیینی که تا حجله سپهر بعروس
ناهد آراسته مثل آن کم اتفاق افتاده باشد پیش شوهرش
امیرزاده اسکندر بهمدان روانه داشت و او از راه بخارا و ماخان
متوجه شد و مرحمت بی دریغ تا شکفت و سیرام و نیکی و استره
و ولایت جته تا ختامی با میرزاده الخ بیگ نامزد فرمود
و اندگان و اخشی کنت و طواز و کاشغر تا ختن با تمام توابع
و ملحقات نامزد امیرزاده ابوالهیم سلطان فرمود و یرلیخ اعلی

موشح بآل تمغا کرامت نمود و از امراء شاهزاده مشارالیه
 پیر محمد طغی بوغا و سعادت تمور تاش و شیخ بهلول بیان تمور
 آقبوغا و محمد آزاد روان شدند تا لشکریان آن نواحی را گرد
 آوری کرده بتاشکفت که وعده گاه اجتماع سپاه عالم اقطاع
 آنجا بود برند و تمورخواجه آقبوغا را بسبب جویمه که ازو
 بظهور آمده بود بقد کرده بمغولستان باسی کول فرستاد و از
 مدرسه سرای ملک خانم بارک فرموده در کول سرای که از
 مستحککات معمار همت آن حضرت است بسعادت و اقبال
 فرود آمد عالم و عالیهان از میامن عدل و احسانش معمور
 و مسرور و همت عالی فہمت بر احراز فضیلت غزو و جہاد
 مصروف و مقصور و اللہ عاقبة الامور

گفتار در فہمت حضرت صاحبقران مظفر لوا

بصوب خطای بہ نیت غزا

از بشارتہا کہ وجہ خطاب کرامت انتساب و بشر المومنین
 بان لہم من اللہ فضلا کبیرا صلوا علیہ و سلموا تسلیما
 گوشوار مسامع امت رفیع منزلت ساخته آنست کہ چون
 شخصی بقصد زیارت بیت اللہ احتمال شد اید اسفار اختیار
 نماید و پیش از وصول بمقصد ہادم اللذات کمین بوکشاید
 در دیوان فضل نامتناہی الہی ہر سال ثواب وقفہ مبرور
 باسم او مسطور گردد و پوشیدہ نیست کہ اقامت مراسم جہاد

و فتح دیار کفر و فساد در ارتکاب مشقت و خطر — السفر قطعه
 من السفر — با عبادت مذکور مشارک است و صاحب حظ
 اکمل و او فلا جرم شمول عنایت بی علت ازلی نسبت
 با حضرت صاحب قرآن مقتضی آن بود که حادثه ضروری آن
 موید کامیاب در اثنای سفری و وقوع یابد که مقصود اصلی
 در آن قیام بفرص جهاد و انتقام اسلام از اهل شرک و عذاب
 باشد و چون هنگام حلول واقعه آنحضرت نیک در رسیده بود
 بعد از تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعداء دین
 است با آنکه موسم برودت هوا و حدود زمستان بود و صوب
 سفر سرد سیر مفرط اصلاً تعلیل و تاخیر روا نداشت و توجه بهنگام
 معهود و تحویل حوت نگذاشت و بهمگی همت بی توقف
 متوجه امضاء آن عزیمت گشت و امیر برندق را فرمود که
 نسخه لشکر احتیاط کرده باز بیدند که چه مقدار مرد درین یورش
 ملازم خواهند بود امیر مشارالیه بموجب سانی که در کان گل
 مقرر شده بود احتیاط نموده عرضه داشت که از ما وراء النهر
 و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان
 و مازندران و قوم تاتار که ایشان را با کوچ از روم نقل کرده
 اند و خانه کوچ ایران زمین که از آذربایجان و عراق آورده
 اند دو بیست هزار سوار و پیاده جگ نامدار همه از درکارزار
 جمع میشود *

• نظم •

گروهی د لیری نبرد آزمای * بر اعدای دولت بلای خدای
 بکثرت ستاره بصولت فلک * با قبال خسرو ظفرشان یزک
 حضرت صاحب قران دریا نوال در حال * * نظم *

سرگنج و دست کرم بر کشاد * سپه را بداد و دهش کرد شاد
 غنی گشت لشکرز بس خواسته * روان شد سپاهی بس آراسته
 و حکم واجب الاتباع بران قرار یافت که امیرزاده خلیل
 سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و از امراء خداداد حسینی
 و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء تومانات و هزارجات
 با لشکر در تاشکنت و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده
 سلطان حسین با بعضی لشکر چرنگار به یسی و صیران زمستان
 گذرانند و شاهرخیه را در قدیم فنا کنند می گفتند و از عبور
 لشکر چنگیز خان چنان خراب شد که از عمارت اثر نماند تا در
 بیچین ئیل سنه (اربع و تسعین و سبعمائه) حضرت صاحبقران
 بعمارت آن فرمان داد و گماشتگان بر حسب فرموده آنرا
 عمارت کردند و حصاری استوار پیروان آن بر آوردند و اهالی
 آن حوالی مجموع بدانجا نقل نمودند و چون عاطفت
 پادشاهانه آن را نام زد شاهزاده کامگار شاهرخ فرمود
 پشاهرخیه اشتهار یافت و رای صواب نمای ضبط سمرقند
 را با هتمام ارغونشاه باز گذاشت و محافظت گنجها
 بشیخ چوره حواله فرمود و رایت فدیج آیت در پنجشنبه

بیست و سیوم جمادی الاول سنه (سبع و ثمانمایه) که آفتاب
 در مقتصف قوس بود به تسدیس مشتری و قمر در میزان
 بتسدیس آفتاب و به تثلیث مشتری بظالعی که منجمان اخترپزوه
 دانش آیین اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد و روی
 توجه بقشلاق آقسولات آورده بموضع قرا بلق از صغد اتفاق
 نزول افتاد شاهزادگان کامگار و امرا و نامدار ملازم موکب
 همایون و کثرت سپاه مور شمار شیر شکار که از اطراف و جوانب
 بجنبش در آمدند از حیو قیاس و تخمین بیرون * * نظم *
 ز آوازه عزم صاحب قران * بجنبید یک سوزمین و زمان
 بغریب کوس و بجوشید دشت * خروش سپاه از فلک در گذشت
 زهر جانبی را یتی شد پدید * روان فوج فوج از سپه در رسید
 علمها بر افراخته رنگ رنگ * بر آورده تیغ خور از گود رنگ
 ز بس جوش لشکر به بی راه و راه * بسیط زمین تنگ شد بر سپاه
 همه بادل شاد و با ساز جنگ * همه گیتی افروز و بانام و رنگ
 نهان شد همه روی هامون ز نعل * هوا یک سراز پرفیان گشت لعل
 نبد بوزمین پشه را جایگاه * نه اندر هوا باد را مانده راه
 به پیش سپاه اندرون کوس و پیل * زمین شد بگردار دریای نیل
 و رایت کیوان رفعت آفتاب اشراق از قرا بلق نهضت نموده
 در ضمان حفظ مهیمن خلاق بر اه ایلان^(۱) ادنی روان شد و چون

(۱) در دو نسخه بجای - ایلان - (ابلق) است *

بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول بر موضع تا بلق
 انداخت فراش منع وینشی السحاب الثقال سایبان
 کحلی پرنیان ابر از کران تا کران آسمان برافراخت و برفی
 گران و بارانی طوفان نشان ببارید و بادی عظیم وزیدن گرفت
 و برودت هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین از اینجا
 کوچ کرده و یکران عزم بر قرار رانده آق سولات از فر و وصول و
 حلول رایات سعادت آیات نزا هت روضات جفات یافت و چون
 آن محل ریگ بوم است و هیزم بسیار پیشتر فرمان قضا چریان
 نفاق پذیرفته بود و در اینجا جهت قشلاق قوریاها گرفته و جهت
 مسکن عمارتها پرداخته بعد از استقرار حضرت اعلی در قوریاهای
 خاص شاهزادگان و امراء و لشکر هریک بجای خویش
 فرود آمدند و خسرو انجم سپاه افلیم سپهر در زمستان خانه
 جدی در آمده بود و شدت سرما با آنکه نصاب کمال داشت
 روز بروز می فزود و چون دران سال بحسب اتفاق فصل شتا
 از معهود دیگر سالها خذک تر می گذشت آفتاب عالم تاب
 از سرمشاری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر
 با گریه و زاری در گهر افشانی و کافور باری *

* بری ابر از گسستن آسمان وار *

* گهی کافور پیروز و گه گهر بار *

* چو می شد چشم مهر از برف خسته *

- * بدی از ابر چشم آویز بسته *
- * ز بسیاری برف بسته بادام *
- * زمین گفقی که هست از نقره خام *
- * ز بس نم کامد از ابر مکدر *
- * هوا پنداشتی شد آب یک سر *
- * ز سرما در نمنا شیر گردون *
- * که سازد برتن خود پوست و اژون *
- * بدریا ماهی از حسرت برآذر *
- * که هم کاشانه باشد با سمندر *
- * به بستان مرغ را نعل اندر آتش *
- * که خوش در باب زن گردد بر آتش ^(۱) *
- * بزاری بسته زاهد در مناجات *
- * که با عاصی بود روز مکافات *
- * بصحرا جانوران کز فدا رست *
- * ز قوتش روزها بایست لب بست *

ذکر قصه که در بعض قصص آتیه بتذکر آن

احتیاج خواهد افتاد و شرح احوالی

که در آقسلوات دست داده

* نظم *

(۱) در بعض نسخ بجای - باب زن گردد (قاب گردد دل) دیده شد *

* عشق است که شیر نر زبون آید ازو *

* بحر یست که طُرفها برون آید ازو *

* گه دوستی کند که جان افزاید *

* گه دشمنی که بوی خون آید ازو *

امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حبالة داشت امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحبقران بود و از قضا امیرزاده خلیل سلطان را با شاد ملک که از قمان امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا شد و آن سودا در خیال شاهزاده بنوعی استیلاء یافت که عنان اختیار از قبضه وقار و امطبار او بیلک بار در ربود و در غیبت حضرت صاحبقران او را بلمحت نکاح در آورد و چون حرم شاهزاده از آن قضیه آگاه گشت شعله غیوت اشتعال یافت و آن حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانید و چون فرمان قضا جویان با حضار شاد ملک مدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که او را نیافتند و ازین معنی آتش خشم جهان سوز نیز تر گشت و حکم شد که او را باز دید کرده ناچیز سازند و امیرزاده پیر محمد جهان گیر خون او را در خواست کرد و امضاء آن حکم در توقف افتاد و باز در آقسولات بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده او را نهفته همواه دارد امر عالی نفاذ پذیرفت و میروبرات برفت و او را

بیاورد و قهرمان قهر بقتل او اشارت فرمود مهد اعلی
 هوای ملک خانم را خاطر بر اضطراب شاهزاده می سوخت
 و کمال محبت و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت باولاد
 و اخلاف می دانست با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
 بر سبیل مواضعه راست داشت که در پایه سریر خلافت مصیر
 عرضه دارند که در مدف وجود این عورت ^۱ در دانه از سلیل
 صلب شاهزاده مکنون است و چون آن سخن معروض افتاد
 اشارت شد که او را بمهد اعلی ^(۱) تومان آغا سپارند تا بعد از
 وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را بیکی از غلامان
 سیاه دهد و هم در آقسولات یولغ عالم مطاع به نفاق پیوست
 و بشاهزادگان و حکام و داروغگان تمام ممالک نشانها نوشتند
 مشتمل بر آنکه هر کس در محل حکومت خود اقامت مراسم
 عدل و داد گستری شعار خود ساخته در بند رفاهیت و آسایش
 خلاق باشد و بسخن مفسدان و عوانان اصلا التفات ننمایند
 و با رعایا و زیردستان که و دایع حضرت پروردگار اند لطف
 و مرحمت واجب دانسته نوعی سازند که روز بازخواست
 ندامت نباید کشید و در حضرت ذوالجلال خجالت
 و انفعال نباید دید *

* نظم *

* هر آن کس که خواهد که یابد بهشت *

(۱) درد و کتاف بجای - تومان - (پویان) دیده شد *

- * نکرده بگرد بد و کارزشت *
- * هرآن کس که اورا^(۱) یزدان بجست *
- * بیآب خرد جان تیـره بشست *
- * درین بارگاهش بلند ی بود *
- * بر سروران ارجمندی بود *
- * بنزدیک یزدان ز تخمی که کشت *
- * بیابد پاداش خرم بهشت *
- * ز داد و دهش گر کنی بود و تار *
- * بگیتی بمانی یکی یادگار *
- * که جاوید هرکس کند آفرین *
- * بران شاه کاباد دارد زمین *
- * ز یزدان و از ما بران کس درود *
- * که بیخ ستم داسِ عدلش درود *
- * همه گوش دارید و فرمان کنید *
- * ازین بدم آرایش جان کنید *

و هرنشانی از آن مصحوب معتمدی بیکی از شاهزادگان
و حکام ممالک فرستادند و بموجبی که مقرر شده بود
امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان
حسین بصیران ویسی و از اطراف و جوانب ز برای زواده

(۱) دره و نسخه بجای - راه - (کار) است *

لشکر بارابها و گردونه‌ها انواع ماکولات و ضروریات
می‌آوردند و اسپان دیفاره که بهر ولایت انداخته بودند
درین اثنا باردوی اعلی میرسانیدند و عاطفت پادشاهانه
مجموع آن را بشاهزادگان و امراء و لشکریان می‌بخشید
و درین اثنا از خراسان سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش
امیرزاده شاهرخ آمده خبر سلامتی ذات شاهزاده رسانید
و رای صواب نمای امیر بوندق را بجانب تاشکنت روانه
داشت که برسانیدن تغار لشکر بهرام افتقام قیام نماید و فرط
مرحمت پادشاهانه امراء و بزرگان سپاه را فرموده بود که
هریک از حال تومان و هزارجات و قشونات و صدجات
خویش نیک با خبر بوده بنوعی غمخواری نمایند که دران
راه هیچ آفریده را جهت مایحتاج ضروری باز ماندگی
نباشد لاجرم اسباب احاد لشکری بآن کثرت و بسیاری چنان
مرتب گشت که یک سواره از آنچه ضرورت باشد چندان
با خود داشت که دارائی ده کس بآن توان کرد و بر همین
نسق همه را اسباب و آلات جنگ از صنوف اسلحه و آنچه
در محاربه و مدافعه بکار آید مهیا و آماده راز جمله چندین
هزار خورار غله مقرر بود و مدخر که بارابها همراہ ببرند
و هنگام رفتن براه بکارند تا در بازگشتن بکار آید و چند هزار
شتر آبستن همراہ بود که بر فرض احتیاج شیرایشان مدد قوت

لشکریان باشد و الحق چنان غلبه که شمار آن جز با ناممل
 قیاس و تخمین عقد نتوان کرد با چند ان اسباب و آراستگی
 عجب که گردون پیر پیدش از ان در زیر رایت اقبال صاحب
 شوکتی دیده باشد و هیاهات هیاهات که بعد ازین بیند و خلائق
 از مشاهده طوی کان گل و آن کمال عظمت و کامگاری که
 حصول مثل آن در سرعت خیال هیچ عاقل نمی گنجید متحیر
 و معجب مانده بودند و زیرکان را از ملاحظه ازا تم
 آمدن نقصه خونی عظیم طاری شده بود و بزبان مردم
 جاری گشته و چون در عقب آن لشکری بآن کثرت و شوکت
 و اسباب در معسکر ظفر مآب باندک زمان جمع آمد آن دغدغه
 زیادت گشت و اندیشه بخاطر ها راه یافت و خلق را مضمون
 این دعا ورد زبان بیم و رجا شد *

* بیت *

* که یارب تو این شاه را لایزال *

* نگهدار از آسیب عین الکمال *

* الهی تو این دولت پایدار *

* ز چشم بدان جاودان گوش دار *

گفتار در نهضت رایات فتح آیات از آق سولات

در وقتی که آفتاب هنوز در اواخر جدی بود و شدت
 سرما به مرتبه که نطق از احاطه بوصف آن تصور داشت

چنانچه بسیاری از مردم و چهارپایان در آن راهها تلف شدند
و بسیاری را دست و پای و گوش و بینی و دیگر اعضا بیفتاد
و اکثر اوقات ابر آسمان و ارکمان تا کوان افق کله بسته بود
و برف قیروان تا قیروان زمین برهم نشسته * * بیت *

* زبس ابر و برف اندران پهن دشت *

* تو گفתי فلک ده زمین گشت هشت *

و در آن ایام آخر قران علویدن در مثلثه هوایی در برج دلو
وقوع یافت چون داعیه احراز فضیلت غزو و جهاد در خاطر
مبارک صاحب قران پاک اعتقاد بغایت قوی بود صبر
نفرمود تا سورت برودت هوا بشکند و از کیفیت راههای آن
مواضع استفسار نمود و منزل منزل را از چگونگی آب و علف
و براری و چپال و غیرها استکشاف فرموده ثبت افتاد *

* مصراع *

• بدست توکل بعزم درست *

رایت توجه برافراخت و رای خورشید اشراق پرتو فرمان
انداخت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ
و امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین
عباس و امیر برندق و محمد درویش بولاس و رستم طغی بوغا
و برادرش پیر محمد و نوشیروان پسر بویان آغا و عبدالکریم
حاجی سیف الدین و پیر علی منکلی بوغای سلدوز و

خاند سعید سلدوز و سعادت نمودن اش و دیگر امراء که بر
 حسب فرمان در حوالی ناسکنت و شاهوخیه و سیرام قشلاق
 کرده بودند چون آفتاب نیمه حوت رسد مجموع بجنبش
 در آیند و بیکبارگی توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین
 که بطرف دشت قبیاق در یسی و صیران بود چون بهار شود
 او نیز بی توقف سوار گردد و چون رایت نصرت شعار در زمان
 حفظ پروردگار از آقسولات روان گشت و شب در میان کرده
 با وزن انا نزول فرمود و از آنجا نهضت نموده در پوئخواجه
 شیخ فرود آمد و از آنجا روان شده سونکنت مخیم نزول
 همایون شد و از آنجا کوچ کرده بقمارشا انا و از آنجا بسطان شیخ
 و از آنجا بقریه زرتوق و از آنجا روان شده و از آب سیحون
 بر بالای یخ عبور نموده فزول فرمود و آب سیحون از غایت
 سرما بنوعی بسته بود که مقدار دوسه گز می بایست کند تا آب
 بر توان داشت چه در آن سال از اوایل قوس تا اواخر حوت
 در مجموع گذرهای سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان
 و عرابها و سایر چهارپایان و غیرها بر روی یخ می گذشتند و
 از گذار سیحون بسعادت سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم
 رجب در اترار سرای بیدری بیگ بعز نزول همایون اختصاص
 یافت و تمام شاهزادگان و امراء و خاصگیان که بدولت

ملازمت فایز بودند هر یک بخانه فرود آمدند و از غرایب
 اتفاقات آنکه در سرای که محل نزول همایون بود هم در روز
 وصول آتش از ممر بخاری در گوشه از سقف خانه افتاد و
 احتراقی واقع شد و در زمان فرونشاندند اما این معنی
 موجب ازدیاد تشویش خاطر دولت خواهان گشت
 چه در آن ایام مردم خوابهای پویشان میدیدند و حادثه که
 وقوعش نزدیک رسیده بود در خاطرها اثرها کرده بغایت
 اندیشه ناک و هراسان بودند *

* مصراع *

* ولا بد للمقدور ان یتکونا *

و صاحب قران بی همال موسی رکمال را ارسال فرمود تا راه
 پیل را تفحص نماید که می توان گذشت یا هنوز نه و او
 بامثال فرمان مسارعت نموده و احتیاط کرده باز آمد و
 عرضه داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری بر حسب
 فرموده بطرف سیرام و عقبه قلان بهمان مهم شتافته بود او هم
 معاودت نمود و تقریر کرد که در عقبه و نیزه بالا برف نشسته
 است و درین ولا از پیش توقمش خان که از مدتی باز در
 صحاری دشت بد حال و سرگشته می گشت قرا خواجه که از
 نوکران قدیم او بود بدرگاه عالم پناه آمد در روزی که حضرت

اعلیٰ مدردیوان خانه فلک شکوه را بفر مسند سلطنت مآب
 رفعت چرخ برین بخشیده بود و قایمی اغلن از نژاد اوکدی
 قآن و باش^(۱) نور اغلن و چکوه اغلن از نسل جوجی خان در
 طرف دست راست نشسته بودند و دیگر جانب از حضور
 شاهزادگان جوان بخت الغ بیگ و ابراهیم سلطان و ایجل
 آراسته بود فرستاده توقتمش خان بوسیله امراء مثل بیودی
 بیگ و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک و خواجه یوسف
 بعز بساط بوس مستمع گشت و پیغام توقتمش خان بزبان
 اعتذار عرضه داشت که جزا و کیفر کفران نعمت و احسان دیدم
 و کشیدم اگر عاطفت پادشاهانه رقم عفو بر جرایم و زلات این
 ضعیف کشد بعد ازین سر از ربقه طاعت و پای از جاده
 متابعت نکشد و بیرون نهد مکارم اخلاق ملکانه فرستاده را
 نوازش فرموده استمالت نمود که بعد ازین یورش بعنایت
 الهی الوس جوجی را باز استخلاص نمایم و با وسپارم و در
 خاطر همایون چنان بود که هم بآن چند روز که از اترار بعزم
 غزو کفار نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان را که برسم
 مشایعت ملازم بودند باز گرداند و قرا خواجه را نیز اجازت
 انصراف داده با تحف و هدایا جهت توقتمش خان روان
 سازد و نگاشته کلک تقدیر غیر آن بود و الحکم لله العلیٰ القدیر *

(۱) درد و کتاب بجای - باش - (تاش) است *

گفتار در وفات حضرت صاحب قران

انار الله برهانه

* نظم *

* ای دل اگر از غبار تن پاک شوی *

* تو روح مجردی بر افلاک شوی *

* عرش است نشیمن تو شرمست نیاید *

* که آنی و مقیم خطه خاک شوی *

نسیم اعزاز و تکریم که از حریم تعظیم یا ابن آدم خلقت

العالم لاجلک و خلقتک لاجلی می وزد روایح بسی

لطایف و معارف بمشام جان سعادت مند ان نکته دان میرساند

از جمله آنکه پایه قدر و منزلت نفس انسانی * * نظم *

آنکه نصّ کلام حق گویا است * که جهان را برای او آراست

و آنکه تن جامع خلافت حق * جز ببالای او نیاید راست

از ان برتر و بلند تر است که محل تصرف و ترفع و منزل

آسایش و تمتع او همین سوای فانی و تذکنای عالم جسمانی

باشد و بس * بیت *

* بخاکد ان جهان دل منزه که جای دگر *

* برای مسکن تو بر کشید اندک قصور *

چه بحقیقت دنیا نسبت با او حکم کشت زاری دارد که دهقان درو اندک زمان بشغل زراعت قیام نماید و او را محصول آن مدخر گشته روزگار بسیار بکار آید و ازین است که مهندس قدرت کامله حکیم علیم و معمار صنع لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دارالخلافة بنیه انسان را بفوعی ساخته و پرداخته که ازان مصر جامع پنج شارع واسع برصوب عالم پر صنایع و بدایع کشاده است که بهر یک ازان شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار و آثار علم و قدرت آفریدگار تعالی و تقدس بآن خطه بدیع آیین در می آیند و بحل و قوف و درایت والی آن ولایت میرسند تا بآن خبرت و شعور از هستی و یگانگی آفریننده و پرورنده عالم و عالمیان — جل و علا — آگاهی یابد و بتفکرو تدبر در گونه گونه غرایب و عجایب که در ضمن مبدعات و مخلوقات مندرج است بمعرفت صانع و اطلاع بر اسماء و صفات او — سبحانه ثم سبحانه — فایز گردد و وظایف بندگی و پرستش بتقدیم رسانیده شکر و سپاس شمه از نعم بی قیاس که در باره او کرامت فرموده بجای آورد و بعد از حصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهری بآن صفا و پاکی با پیکری مکدر خاکی همان است روی التفات از جانب جسم و جسمانیات گردانیده آنرا پس پشت اعراض اندازد و بدیده فبصرک

اليوم حديد يكباره بنظاره عالم ملكوت و مشاهده جمال
و جلال - حى لايموت - پود ازد و جاودان في مقعد صدق
عند صليک مقتدر بادت انس و نعيم وصال مستسعد و مستبشر
* باشد *

عارفان را بجنت ملكوت * نبود جز جمال رحمان قوت
و اعراض كلي نفس انساني از تدبير و تصرف بيكر جسماني
را مرگ مي خوانند و صورت بينان آن را اعظم مصايب
و بليات مي دانند و اگر چه في الحقيقة تمامي سعادت
و كمال نفس بموت است و لهذا قدماء حكماء كه انوار علوم از
مشكوة و حى انبياء - على نبينا وعليهم الصلوة والسلام - اقتباس
نموده اند تعريف آدمي بحى ناطق مايت فرموده اند *

* مصراع *

* نشنيد كه هر كه بميرد تمام شد *

چه سعت عالمی كه نفس بعد از قطع تعلق بدن مستغرق احوال
آن خواهد بود نسبت با دنيا چون فراخي موطن دنيا است
نسبت با وضع جنين در تنگناي رحم بلكه اوسع و ابسط از آن
چه نسبت دنيا بر رحم نسبت متناهي بمنها هي است و سعت عالمی
كه بموجب آن الينا ايا بهم باز گشت نفوس انساني بآنست
غير متناهي است و هر چند حال بعضی نفوس كه مر بوب اسماء
جلالي حق باشند چون مصل و مذل و قهار و منتقم و نظاير آن
در آن عالم صعب و هول ناك می نمايد چون بنياد ايجاد بر

محض لطف و مرحمت بی علت است و قضیه سبقت
رحمتی غضبی محقق و مقدر کمال کرم و بود باری و وفور
عفو و غفاری حضرت باری امیدواری می بخشد که ارواح
مومنان موحد را بر حسب بشارت قل یا عبادي الذين
اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله انجاز و عد
ان الله يغفر الذنوب جميعا دستگیر آید آنه هو الغفور
الرحیم *

* نظم *

* گرچه ز گناه جست و جو خواهد بود *

* و آن یار عزیز نهد خو خواهد بود *

* از خیر محض جز نکوئی ناید *

* خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود *

بتخصیص سعادت مندی که بارشاد توفیق پیش از حلول واقعه
ناگزیر موت عنان اهتمام از صوب اشغالی که بمجرد اغراض
دنوی باز گردد بر تابد و بصدق همت متوجه تدارک و تلافی
جرایم و زلات گذشته گشته باقی عمر از برای عمر باقی دریابد -

* و الله در من قال *

* بیت *

* دلا بکوش که باقی عمر در یابی *

* که عمر باقی ازین عمر برگذر یابی *

و از شواهد شمول عنایت و مکرمت ملک متعال و پادشاه

لم یزل ولا یزال نسبت با صاحب قران بی همال آنکه در
 او آخر یورش هفت ساله که معظمت ممالک ربع مسکون تمام
 بحیثه تسخیر و تصرف خدام سپهر احتشام در آمده بود داعیه
 عدالت و داد گستری که اصل جبله همایون آنحضرت مجبول بود
 بران بذوعی قوت گرفت و استیلاء یافت که همگی همت عالی
 نهمت مصروف گشت براستکشاف احوال و اوضاع رعایا
 وزیرستان و اشاعت آثار عدل و احسان نسبت با ایشان چنانچه
 از مواضع داستانهای سابق مستفاد میشود * بیت *

بداد و دودش گیتی آباد کرد * دل خلق عالم همه شاد کرد
 و خاطر خطیر بکلی در بند آن شد که فیما بعد اوقات فرخنده
 ساعات با مری صرف کرده شود که کفارت آنام سوائف ایام
 گردد و در محو نقوش تقصیرات و تفریطات گذشته مصدوقه
 هو الذی یقبل التوبه عن عبادہ و یعفو عن السیئات
 تحقق یابد و باین قصد بعد از معاودت بمستقر سریر سلطنت
 با آنکه شاه و سپاه در هفتم سال بوطن اصلی باز آمده بودند
 و هنوز پنج ماه تمام نگذشته بود بی توقف عزم غزو کفار چین
 و ختای جزم کرده روی توجه بآن دیار آورد بوضع که شرح
 داده شد و در اثنا آنکه رایت افتخار خطه اترار که از
 سمو قند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ شرعی است از فر و صول
 و نزول موکب کواکب شعار از سقف طارم فیروزه حصار

برگذاشته بود در چهارشنبه دهم شعبان سنه (سبع و ثمانماية)
مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفت و تب محرق
طاری شد و لسان حال بفحواى این مقال که * بیت *

* سپیده دم که شدم محروم مرای سرور *

* شنیدم آیتِ توبوا الی الله از لبِ حور *

متونم گشته بغزم درست و نیت صافی صادق از جمله مفکرات
و معاصی توبه فرمود و حدت مرض و شدت آن زمان زمان
می افزود * نظم *

* چو می شد فزون دم بدم رنج شاه *

* مصیبت گرفتند خورشید و ماه *

* چو از درد شاه ناله دادی خبر *

* زغم خلق را پاره می شد جگر *

* دران دم که می زد دم درد ناک *

* زن و مرد را بود بیمِ هلاک *

* زد ستِ مرض شد طبیعتِ زبون *

* نه آرام مانده نه صبر و سکون *

* همایون تن شاه را دفع رنج *

* نه ملک و شه کرد نه مال و گنج *

* ز تابِ مرض چون زبون شد مزاج *

* نه تخت آمدش سود مند و نه تاج *

و با آنکه مولانا فضل الله تهریزی که از زمره^(۱) اطباء حاذق بود و ظفر کردار ملازم رکاب سعادت انقصاب بود در معالجه و تدوای سعی بلیغ می نمود روز بروز خستگی اشتداد می یافت و علتی دیگر سر بر میگرد چنانچه چند مرض مخوف مختلف جمع آمد که از معالجه بعضی بعضی دیگر از دیاد می پذیرفت *

* نظم *

* چو آمد قضا از مداوا چه سود *

* چه جای پزشک از مسیحا چه سود *

* نبود اندران درد آمید شفا *

* ندانند اجل را طبیبان دوا *

* چو ز اندازه بگذشت سوء المزاج *

* فرو ماند عاجز طبیب از علاج *

* شد اعضاء شاه از مرض سخت سست *

* ولی بود رایش چو اول درست *

و چون قوای دماغی از اول تا بآخر سلامت بود چنانچه بنفس مبارک با وجود زحمتی چنان بهر شش احوال لشکر و نسق آن مشغول می شد و چون برای صایب دریافت که مرض قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروری نهاده خواتین و خواص امراء را احضار فرمود و از سر تیغظ

(۱) در اکثر نسخ بجای - زمره - (مهره) دیده شد *

و بیداری بوصیت مشغول گشت که بتحقیق می دانم که مرغ
روح از قفس قالب پرواز خواهد کرد پناه بدرگاه خدای
جان بخش جان ستان بردم و شما را بلطف و مرحمت او
سپردم می باید که اصلاً نوحه و زاری نکنید و فغان برمدارید
که جزع و فزع درین قضیه فایده ندارد * * بیت *

* مدرّید جامه منالید زار *

* مگردید آشفته دیوانه وار *

* مرا از فغان شما نیست نفع *

* که کرد است اجل را بفریاد دفع *

آمرزش مرا از خدا بخواهید و روح مرا بفاتحه و تکبیر شاد
گردانید بحمد الله بمدد توفیق معموره عالم را چنان ضبط کرده ام
که امروز در تمام ایران و توران کس را مجال آن نیست که
سرِ فضولی برآرد یا بدست جور و بی باکی بیچاره را بیازارد
و از فضل بی شمار ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگرچه
بسیار است بهمین بخشد که دست تعرض ظالمان از دامن
روزگار مظلومان کوتاه کرده ام و نگذاشته ام که در زمان
سلطنت من از قوی بر ضعیف حیفی رود مگر آنچه بمن
نرسانیده باشند و موازان خبر نبوده باشد و اگرچه دنیا
ثباتی ندارد و چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد
لیکن آنرا مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک و ناایمنی طرق

و مسالک و بی حضوری جمهور خلایق گردد و هر آینه روز
قیامت ازان پرسش و بازخواست خواهد بود اکنون فرزند
پدر محمد جهان گیر را ولی عهد و قایم مقام خود گردانیدم
که تحت سمرقند در تحت فرمان او باشد و از سر تمکن و استقلال
بند بپیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت
قیام نماید شما می باید که متابعت و مطاوعت او بجای آورید
و باتفاق در تقویت و تمشیت او بجان بکوشید تا عالم بهم بر نیاید
که موجب تشویش و پریشانی مسلمانان باشد و سعی چندین
ساله من ضایع گردد چه از اتفاق و یک جهتی شما مردم
از دور و نزدیک حسابها بردارند و هیچ آفریده را یارای
آن نبود که باظهار مخالفت و سرکشی جسارت نماید و بعد
ازین نصایح بفرمود که مجموع امیران و بزرگان حاضر عهد کنند
و بسوگند مغلط موکد گردانند که وصیت مذکوره را بجای آرند
و مخالفت آن بهیچ حال روا ندارند و دیگر امراء و سرداران
را که غایب اند بهمان نوع سوگند بدهند امراء از استماع آن
سخنان در قلق و اضطراب افتادند و آب حسرت از دیده حیرت
کشاده دل خونین از جان برداشتند و روی اشک آلوده بر
خاک نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک باد هشتی
عظیم و دلی از بیم دونیم زبان عجز و تسلیم برکشادند که جان
و روان مجموع بندگان فدای یک لمحہ زندگانی حضرت

صاحب قرانی باد ای کاج عمر ما همه سر بسر بجای یگروزه
حیات آنحضرت قبول می افتاد که بطوع و رغبت فدا می کنیم *

* بیت *

* گر از جان ما سود بودی ترا *

* نبودی دریغ از تو جانهای ما *

* ولی این زمان هیچ تدبیر نیست *

* که امکان تغییری تقدیر نیست *

اگر چه ما بندگان را بی وجود شریف حضرت صاحب قرانی
بهیچ گونه تمتع از حیات و زندگانی نخواهد بود و لیکن ما را
تا نفسی در تن و رمقی از جان باشد پای خدمتگاری از جاده
جان سپاری و طاعت گذاری آنحضرت بیوون نخواهیم نهاد
که بنده اگر خلاف رای ولی نعمت بیندیشد هیچ برخورداری
نه بیند و درین مدت که ما بندگان بسعادت ملازمت آستان
سلطنت آشیان سرافراز بودیم جز بندگی و سرافکندگی شعلی
نداشتیم و تا در حیات باشیم همان طریقه خواهیم سپرد بزبان
این سخنان می گفتند و بالماس مؤکان جواهر اشک خونین
دمادم می سفند *

* بیت *

ز غم کرده از دیده دریا روان * ز جان رفته آرام و از تن توان
بعد از ان عرضه داشتند که اگر فرمان شود امیرزاده خلیل
سلطان و امراء را خبر فرستیم تا با اتفاق از ناشکنت متوجه

درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار مبارک دریافته وصیت
 از زبان همایون بشنوند که هرچند ما بندگان بر حسب فرمان
 صورت وصایا بایشان خواهیم رسانید چنان نباشد که خود
 بمشافهه استماع نمایند آن حضرت فرمود که وقت به ننگ
 رسیده و بیش ازین مجال امثال این حکایات نیست آنها
 که غایب اند حاضر نمی توانند شد و دیدار بقیامت افتاد
 و شمارا نیز همین ملاقات مانده و بحمد الله تعالی مرا از
 مرادات دنیوی هیچ آرزو در دل نمانده مگردیدن فرزند
 شاه رخ که می خواستم که یکبار دیگر او را به بینم و میسر نشد
 الحکم لله - خوانین و بعضی از شاهزادگان که ملازم بودند
 درین محل مجتمع شده متعجب بودند که حال آن حضرت بچه
 انجامد استماع این سخنان عذاب تحمل و شکیب از قبضه
 اختیار ایشان بیرون بود بجزع و فزع درآمدند و هول آن
 حالت جگر سوز خون دل از فواره دیده همگنان روان ساخت
 حضرت صاحب قران روی بفرزندان کرده فرمود که هرچه
 در باب مصلحت ممالک و رفاهیت خلایق گفته آمد یاد دارید
 و از حال رعایا و زبردستان غافل میباشید و قبضه شمشیر را
 بدست شجاعت و مردی محکم بگیرید تا همچون من از ملک
 و پادشاهی برخورداري یابید ممالک ایران و توران را
 از مخالفان و مفسدان پرداخته ام و بعدل و احسان معمور

و آبادان ساخته اگر بموجب وصیتهای من عمل کنید و داد
و دهش پیش نهاد همت سازید سالهای فراوان دولت و
مملکت بر شما بماند و اگر میان شما اندک مخالفتی واقع شود
نتیجه نیک ندهد و دشمنان را خیالات فاسد بدماغ راه یابد
و تدارک مشکل باشد * * نظم *

چو باشید بر عهد خود استوار * بود مملکت بر شما پایدار
و گر هر یکی رای دیگر کنید * عمل برخلاف مقرر کنید
پر از فتنه گردد بساط زمین * خلل راه یابد بملک و بدین
و بعد از آن شدت مرض تزايد پذیرفت و فوای عظیم طاری
شد و با آنکه در بیرون حفاظ و موالی بختم قرآن مشغول بودند
اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبة الله پسر مولانا عبید
باندرون آید و در بالین بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید
مواظبت نماید و چون شب درآمد و عالم از غایب شدن
پادشاه هفت اقلیم گردون لباس تاری و پلاس سوگواری
در گردن انداخت میان شام و خفتن بر وفق حدیث
من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان
ترجمان جان و جان ساخته کلمه توحید را چند نوبت ادا
فرمود و روح را بدای یا ایته النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیه مرضیه تسلیم نمود انا لله و انا الیه

راجعون *

* نظم *

* دریغ آن شهنشاه صاحب قران *

* جم تاج بخش ممالک ستان *

* دریغ آنکه دیگر نیابد زمین *

* بصد قرن شاهی بآن داد و دین *

* دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر *

* نظیرش در آینه ماه و مهر *

* دریغ آن خداوند دهندهم و تاج *

* کزو بود آیین دین را رواج *

* دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد *

* صلاح و پناه بلاد و عباد *

و این واقعه هائله جهان سوز در شب چهارشنبه هفدهم شعبان

سنه (سبع و ثمانمائه) هجری اتفاق افتاد موافق چهاردهم

اسفندارمذ ماه جلالی سنه (ست و عشرین و ثلث مائه)

که آفتاب بهشتم درجه حوت رسیده بود و ظرفاء روزگار این

تاریخ را بعبارات مختلف نظم کرده اند از جمله مولانا

بهاوالدین جامی این رباعی گفته *

* رباعی *

* سلطان ثمر آنکه چرخ را دل خون کرد *

* و ز خون عدو روی زمین گلگون کرد *

* در هفده شعبان سوی علین تاخت *

* فی الحال ز رضوان سرو پا بیرون کرد *

و دیگری گفته * * بیت *

* شهنشاهی که ما وایش بهشت جاودان آمد *

* وداع شهریاری کرد و ناربخش همان آمد *

و سن مبارک آن حضرت بهفتاد و یک سال رسیده بود موافق
عدد - الم - که صدر اعظم سورة کویمه قرآنی است و مدت
سلطنت آن خدیو بی همال بر سبیل استقلال سی و شش سال
عدد سه حرف که ماده افضل از کار همان است یعنی لا اله
الا الله و این که ضبط و ثبت صادرات افعال و اقوال آن
معدلت شعار دریا نوال بی سبق رویتی و قصدی بکلمه طیبه
توحید اختتام یافت هم از امارات کمال دولت و اقبال است
و از موجبات وثوق رجا و غلبه حسن ظن با آنکه علوشان و رفعت
منزلت و مقام این پادشاه سعید مبرور محصور بر همین ایام
سلطنت صوری در دار غرور نبوده موافقتی است که عدد سنین
سلطنت همایونش را با شمار بنین از ذریت روز افزون اتفاق افتاد
چه از ذکور و اولاد و اسباط سی و شش پسر و پسرزاده بتفصیلی
که در خاتمه این مقاله باز نموده خواهد شد از آن موید
بی همال باز ماند بعد هر سالی از مدت سلطنت و فرمان
روائی فرخنده اقبالی مستاهل سروری و کشور کشائی
والفضل بید الله یوتیه من یشاء و از میامین محاسن

سیر و آثار ایشان بحسب مراتب و رفعا بعضهم فوق
 بعض درجات آن حضرت مشمول کرامتی گشته که زمره
 متعالی قدر اولئک الذین هدی الله فیهما اقتداء
 در موقف مفاجات مسالت نموده اند - کما حکى الله وهو
 اصدق القايلین عن خلیله - واجعلنى لسان صدق فى
 الآخرین فحقق اللهم رجاءنا فيه واجعله من ورثة جنة النعیم
 بفضلک العمیم و منک الجسیم انک انت التواب الرحیم *

ذکر بعضی حوادث که بعد از انتقال حضرت
 صاحبقرانی ازین سرای فانی بدارالنعیم
 جاودانی آثار الله برهانه روی نمود

* نظم *

چگویم که از هول این داستان * بلورزد زمین و بترسد زمان
 چو گویم گره بر زبان افکند * قلم گاه ثبت از بنان افکند
 عجب کاد می زان خطر جان ببرد * کشید آن بلا را و از غم نمود
 چون صاحب قران سعید مغفور ازین دار غفلت و غرور بجهت
 سرای بهجت و سرور انتقال فرمود هول آن واقعه قیامت
 علامت سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان و نهیب آن حادثه
 شکیب سوز بصایر و ابصار کبار و صغار از اختیار و اشرار را تیره
 و خیره ساخت *

* نظم *

- * شد آن لحظه هول قیامت عیان *
- * بگودون بر آمد نفیر و فغان *
- * ز حیرت دل خلق عالم خراب *
- * جگرهای شاهان ز ماتم کباب *
- * برآشفست احوال خلق جهان *
- * از اندیشه غمناک شد افس و جان *
- * همه خلق عالم پریشان شدند *
- * سراسیمه و زار و حیران شدند *
- * نه اندیشه خواب کس را نه خور *
- * نه مه مآذنه بر حالت خود نه خور *

و حقیقت آنکه عطیه فرخنده طالع صاحب قران - علیه شآبیب
 الغفران والرضوان - مقتضی آن بود که در امت ثابت ارکانش
 جاودان بامتداد زمان هم عیان باشد و ممالک روی زمین که
 آن را بقوت بازوی اقبال مسخر کرده بود و بانوار معدلت
 و انضال معمور و مذود داشته تا انقراض عالم در سایه سلطنت
 اولاد و اخلاف بزرگوارش همچنان برقرار بماند و اگر نه درین
 واقعه هایلای جای آن بود که سپهر نیز گرد را پای از بیم سست
 گشته بر جای فرو ماند و مهر رخسوده چهر از غایت دهشت
 راه مشرق گم کرده دیگر بار بر نیاید و نور نیفشاند * نظم *

بدّ بیم که مرکبان انجم * هم نعل بیفکند و هم سم

شد وقت که این چهار حامل * بذهند محفۀ مه و سال
 راستی در آن شب سزا بود که ماه چهره خواشیده و لباس
 قیر نام ظلام پوشیده گاه کهکشانش بپاشد و برسم تعزیت بران
 نشیند و گردون بوقلمون گریبان صبح دریده و دامن شام در
 خون شفق کشیده و سرشک ثوابت و سیاره تمام فرو بارد
 و خود را در وفا بحق عزا قاصر و مقصر بیند ابر طوفان بار که
 در آن روزگار زار زار می گریست اشکش خوناب بایستی نه
 قطرات آب و جهان بهم برآمده که در لباس سوگواری بود
 پوشش از خاک و خاکستر داشتی نه از تار یکی شب کحلی
 نقاب و از جمله صعوبت آن مصیبت اندوه فزای جان گاه
 آنکه کس را نه مجال دم زدن بود و نه قوت شکیبائی و پنهان
 داشتن *

* بیت *

* فریاد زردردی که درون سوزد و آن را *

* گفتن نتوانند و نهفتن نتوانند *

شاهزادگان افسر پادشاهی از تارک انداخته و خلعت
 شکیبائی قبا ساخته و خوانین و آغایان رویها خراشیده و موها
 بریده و امراء و ارکان دولت گریبان جان دریده و در خاک
 و خون طبیده آن شب که ابر نیز در فغان و اشکباری بود در
 عین بی قراری و دل افگاری بگریه وزاری و سوگواری
 بگذرانیدند و چون صبح را شعله مهر در جان گرفته او نیز شق

جیب آغاز نهاد روی تحسّر و تأسف بتجهیز و تکفین میت آوردند
و بر حسب وصیت هذ و شاه خزانچی بغسل مشغول شد و مولانا
قطب الدین صدر بتعلیم آن شغل مشروع و واجبات و سفن آن
و تلاوت دعوات و آیات قران قیام نمود * نظم *

گرامی تنش پاک شسته بآب * معطر بکافور و مشک و گلاب
کفن جامه کردند و تابوت جای * سپرده بغفران یکتا خدای
و بعد از فراغ بصد درد و داغ امراء مثل بیردی بیگ
سار بوغا و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک و خواجه
یوسف و دیگر خواص و نزدیکان اتفاق نموده عهد کردند
و سوگند خوردند که متفق باشند با یکدیگر و در امضاء و صایای
صاحب قران سعید مغفور یک دل و یک جهت بجان بکوشند
و چون عزم رفتن بغزا هنوز فسخ نیافته بود واقعه آن حضرت را
پنهان می داشتند و آغایان را از تغییر لباس و اظهار نوحه
و زاری منع میکردند تا دشمنان بزودی آگاه نشوند و امراء
پیش آغایان آمده با ایشان کنکاش کردند و بامیرزاده خلیل
سلطان و امراء که در تاشکند بودند خبر فرستاده وقوع واقعه
باز نمودند و به یسی و میران پیش امیرزاده سلطان حسین
کس فرستادند که مرض حضرت صاحب قران اشتداد یافته
با معدودی توجه نموده بتعجیل بیاید و خضر قوچین را
با نوشته بجانب غزنین روانه داشتند که امیرزاده پیر محمد

را از حادثه وفات صاحب قران سعید مغفور و وصیت ولایت
عهد و قایم مقامی که در باره او فرموده آگاهی دهد تا هر چه
زود تر بتخت گاه سمرقند شتابد و بسایر شاهزادگان و حکام
که در عراقیم و ولایت بودند مکتوبات ارسال نمودند مضمون
آن اعلام وقوع حادثه جهان سوز و سفارش رعایت حزم که
هر کس در ضبط و محافظت مملکت خود وظیفه تیقظ و هوشمندی
بجای آورد و از حدود و ثغور هر صوب با خبر بوده اصلا غفلت
و اهمال در هیچ حال از احوال رواندارد که سالها است
که بقیه مفسدان و بد سگالان از بیم سرفرو برده اند پانظار
روزی چنین روزگار بتصور و پندار می گذرانند غافل و بی
خبر نمی باید بود و دل بر عون و عنایت پروردگار بسته در
اشاعت عدل و احسان حسب الامکان کوشش نمود و خلایق را
از وضع و شریف هر یک بجای خود چنان داشتن که اندیشه
عصیان و طغیان بخاطر و خیال ایشان راه نیابد و هر
نوشته را مصحوب فرستاد؛ بشاهزاده فرستادند شیخ نمر
قوچین بصوب هرات متوجه امیرزاده شاه رخ شد و علی
درویش که بسگ بچه اشتها یافته بود بجانب تبریز پیش
امیرزاده عمر شتافت و ارا نمر بجانب بغداد پیش
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابا بکر و دیگری بطرف
فارس و عراق روان شد *

گفتار در نقل نعش صاحب قران

بزرگوار از اترار

شاهزادگان و آغایان و امراء که در اترار بودند شب
پنجشنبه هزد هم ماه مذکور وقت نماز خفتن تابوت محفوف
برحمت - حی لایموت - را بدیبا و پرنیان مغفوت و رضوان
گرفته در محفه از شهر اترار بیرون آورده روی توجه بصوب
سمرقند نهادند و بهشب از آب خجند بر روی یخ گذشته
در میان بیشه که بکنار آب بود فرود آمدند و از اترار تا کنار
آب دو فرسخ است و چون صبح دامن لباس سوگواری شب
را چاک زد شدتِ واقعه آتش حزن و اندوه در کانون درون
مصیبت زدگان بنوعی بر افروخت که خرمن تجلد و اضطبار
همگنان بسوخت *

- * عاقبت بالا گرفت از هرد رونی دود آه *
- * آتش اندر سینه پنهان برنقابد بیش ازین *
- تعزیت که تا غایت مخفی می داشتند بوده از رو بر داشتند
و مجموع آن انجمن از مرد و زن بنوحه و زاری در آمده
بیکبار فغان بر آوردند و شوری در جهان افتاد که صدایش
از بیت الاخزان کیوان برگذشت *
- * نظم *
- * ز سوزی درونهای پر اضطراب *

- * جگر سوخته ماهیان را در آب *
- * زبس دود آه از دلِ آنشین *
- * در افتاده مرغ از هوا بر زمین *
- * چه کاریست کافتاد بر عام و خاص *
- * که تا مرغ و ماهی نشد زان خلاص *

امراء و خاصگیان و قوچینان دستارها از سر و جانها در خطر
و خود را بر خاک و خاکستر انداخته و خوانین و آغایان
مویها از بن و رویها بزخم ناخن چنان و چندان کنده و خسته
که خویشتن را مشرف بهلاک ساخته *
* نظم *
ز فوتِ شه عادل کامیاب * بنای سرای جهان شد خراب
چنان آتش افتاد در روزگار * که پر شد فضای جهان از شرار
روان گشته از چشمها چوی خون * ز خون گشته روی زمین لاله گون
ز آه و ز فریاد پر شد جهان * بگردون گردان بر آمد فغان
زدل رفته صبر و ز سر رفته هوش * بر آمد ز جانها غریو و خروش
نه تن را توان و نه دل را شکیب * جگرها شده خون ز هول و نهیب
بعد از فغان و زاری بسیار چون جزع و فزع از حد در گذشت
امراء به نصیحت پیش آمدند و بزبان دولت خواهی عرضه
داشتند که چون تند باد بلا از مهیب قضا وزیدن گیرد کوه
خارا چون موم از آتش گرم نرم شود و سدّ اسکندر از پرده
عنکبوت سست نهاد تر گردد و تیر تقدیر را سپر تدبیر باز

نمی دارد و قهرمان اجل شاه و گدا و ضعیف و توانا را بیگ
حساب می شمارد و بضرورت و اضطراب در شکیبائی و اصطبار
می باید کوشید و بصدقه و خیرات و فائحه و ختمات روان
میت را شاد گردانید که همه را مرگ در کمین است و کوچک
و بزرگ را عاقبت کار همین *

* کز در مرگیم بی نوا و تونگر *

* و آنکه نمیرد نزاده است ز مادر *

و چون اشتعال فیران اندوه و احزان نه دران مرتبه بود که
بزال امثال این نصایح فرو نشیند امراء بروح مقدس
حضرت رسالت پناه ختمی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
توسل جسته تذکروفات او را وسیله نجات آن مصیبت زدگان
ساختند که حضرت پیغمبر عربی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
بهترین اولین و آخرین بود و خدای تعالی عالم را بطفیل
وجود مبارک او آفرید و او را از تمام آفرینش برگزید و خاتم
انبیاء و رسل گردانید و با این همه چون وقت اجل موعود در
رسید روح پاکش از پیوند بدن گسسته روی تسلیم و رضا بفرودس
اعلی آورد هرگاه که چنان بزرگواری درین سرای فانی
جاودانی نماند دیگری هم نخواهد ماند هرچند واقعه مشکل
و مصیبتی جان کسل است غیر از رضا بقضا و یاری جستن
از خدا در سراء و ضراء دیگر متصور نیست *

* بیت *

* اگر چه واقعه بس مشکل است و جان نوسای *

* بصبر کوش که با صابر^(۱) است لطف خدای *

ذکر مشورت کردن امراء با خواتین و شاهزادگان

در باب یورش خطای

چون خواتین و شاهزادگان را از میامین ذکر جان پرور
مخصوص بخطاب انا اعطیناک الکوثر و قصه وفات آن سرور
همایون سیر - علیه سلام الله ما طلع القمر - نوع تسکینی حاصل
شد و جزع مفرط گذاشته از فغان و زاری بحزن و سوگواری
اکتفا نمودند امراء پیش ایشان جمع آمده مشورت آغاز
نهادند و بادی خونی - و خاطری حزین گریان گریان
می گفتند که اجتماع لشکری باین بسیاری از امراء کامگار
و بهادران نامدار و نبرد آزمایان تیغ گذار که هنگام کارزار
هر یک از ایشان ثانی سام سوار و ثالث رستم و اسفندیار
است با چنین اهبه و ساز و چندین اسباب و آلات که از
گرانی اثقال و احمال ایشان زمین را خطراست که تمام
در آب فرو رود و از زمان چمشید باز کس ندیده است
و نشنیده و بقرنهای بسیار مثل این دیگر بار عجب که

(۱) در سه نسخه بجای - با صابر است لطف - (کس نگذرد ز حکم)

دست دهد *

نظم *

- * ز روزی که در جنبش آمد فلک *
- * بزد بر فلک صف سپاه ملک *
- * به بهرام دادند تیغ و سنان *
- * به برجیس درّاعه و طیلسان *
- * ندید است هرگز کسی تا کنون *
- * سپاهی چنین از کواکب فزون *
- * بدین ساز و سان لشکر پرهیز *
- * نبود است و مثلش نباشد دیگر *

و شک نیست که این سپاه را با این اسباب اگر بمملکت
 مخالف رسانیم بی توقف دمار از دیار و روزگار کفار خاکسار
 بر آرند و هر چند خبر واقعه صاحب قران سعید مرحوم مغفور
 هم عنان صبا و دبور بقلماق و خطائیان خواهد رسید لیکن
 چون خبر احتمال صدق و کذب دارد اگر ما این لشکر گران
 بی کران را بسرحد ایشان بریم پیشتر آن باشد که ایشان متوهم
 شوند که اگر حضرت صاحب قران در گذشته بودی کسی را
 قوت و قدرت لشکری چنین باینجا رسانیدن نبود و تصور
 کنند که آن حضرت زنده است و این آوازه بمکر و حیلت
 انداخته اند ازین توهم خوف و هراس برایشان غالب شود
 و نصرت و ظفر قرین رایت اسلام گردد مصلحت آنست که عزم

و نیت آنحضرت را امضاء کنیم و توکل بردار و فیروزی بخش
 کرده لشکر بختای بریم و مردانه در اقامت غزو و جهاد
 با کافران و بت پرستان که آن حضرت قصد کرده بود بجان
 بکشیم و انتقام اسلام از آن بی دینان خود کام بواجبی بکشیم
 و چون خاطر از آن شغل خطیر ببردازیم رایت معاودت بفتح
 و فیروزی برافرازیم و با اتفاق یک دل و یک جهت سایه اهتمام
 و اعتناء بر ضبط و نسق ممالک مکرر سه اندازیم و مهمات
 سلطنت و جهان بنانی چنانچه باید بسازیم که بحمد الله تعالی
 از ذکور اولاد و اخلاف صاحب قران مغفور زیاده از سی شاه
 و شاهزاده هستند و هر آینه از سابقه لطف الهی بعضی را
 سلطنت و فرمان روائی مقرر خواهد بود و در واقع عیبی عظیم
 باشد که لشکری چنین با چندین تجمل و اسباب و اسلحه و ادوات
 که ایشان را از فضل ذوالجلال و نیروی اقبال صاحب قران
 بی همال مهیا شده است بعد از آن که چندین مرحله پیش
 آمده اند و از سر مدق دل در غزا بسته و جنگ کفار را آماده
 گشته بی آنکه کاری معتبر از دست ایشان بر آید باز گردند و
 متفرق شوند بر حسب این یراق مجموع آغایان و شاهزادگان
 و امراء و ارکان دولت که حاضر بودند در استصواب این
 رای اتفاق نمودند و عزم بر آن قرار گرفت که امراء با لشکری
 که همراه بودند در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که صاحب

قران سعید مغفور او را درین یورش با خود بختای می برد
 متوجه شوند و بامیرزاده خلیل سلطان و امراء که در تاشکنت
 بودند ملحق گردند و چون امیرزاده خلیل سلطان در آن وقت
 بیست و یکساله بود و از دیگر شاهزادگان حاضر بسن بزرگتر
 او را بحکومت بردارند که اسم ایالت و شاهی برو باشد
 و نوپندان بزرگ با تفیق مصالح و مهمات که روی نماید
 سرانجام کنند و باین نسق متوجه ختای گردند و بعد از تسخیر
 و تخریب بلاد و دیار کفر و نادیب و تعدیب عبده اصنام
 و آتش بوسقان بتخت گاه سمرقند مراجعت نمایند و شاهزادگان
 و آغایان و امراء قزلتای کرده و صایای صاحب قران سعید
 مغفور بجای آورند و به یسون حکم و فرمان که هنگام وصیت
 مدور یافته بود کار بند شوند - من الله العون والتأيید *

ذکر روان ساختن نعش ارجمند مغفرت

پیوند بسمرقند فردوس مانند

چون مشورت مذکور بر حسب مسطور قرار یافت در
 همان صبح محفله که از یمین جنازه سلطان سعید بلند آوازه مهبط
 انوار رحمت بے اندازه بود مصحوب امیر خواجه یوسف و
 علی قوچین و چندی از خواص روانه سمرقند گردانیدند و
 سفارش نمودند که بتعجیل برانند و در راه نیکو خبر باشند

و ایشان در اتمام آن شغل خطیر بجان کوشیده نعش محفوف
 بمغفرت را شب دوشنبه بیدست و دوم شعبان در داخل
 سمرقند بقبه مرقد رسانیدند و در همان شب بر نهج مقتضیات
 شرع مطهر مدفون گشت رجا برحمت باری تعالی وائق
 است که از قبیل - القبر روضة من ریاض الجنة -
 علی قایله الصلوة والسلام - باشد - و ما ذلک علی الله بعزیز -
 و چگویم که چهار رفت که چون جدا شدن جنازه جراحات مصیبت
 تازه کرده از چشمهای خواتین و شاهزادگان چشمهای خونین
 روان شد و باز از آن حالت جگر سوز زمین و زمان پر ناله
 و افغان گشت *

- * دگر باره شد چشمها سیل بار *
- * چو باران که بارد بوقت بهار *
- * فلک را ز بس ناله کر گشت گوش *
- * ز فوحه زمین و زمان پر خروش *

و چون آن ولوله و خروش فرو نشست بازار امراء با آغایان
 سخن پیوستند که هر چند صاحب قران سعید مغفور وصیت
 کرده که ولی عهد امیرزاده پیر محمد باشد و مابندگان بر
 همان عهدیم لیکن شاهزاده مشارالیه در قندهار است و شاید
 که لشکر بجانب هند برده باشد و ازو تا بما مسافتی بعید است
 و ما یورش خنای در پیش داریم اگر توقف می کنیم تا او

برسد دیر میشود و در واقع وارث ملک و تخت صاحب قران
 سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند صلبی و
 ارشد اولاد آنحضرت است و عالمیان را معلوم است که صاحب
 قران سعید مغفور شاهزاده مذکور و فرزندانش را از دیگر اولاد
 و اسباط دوست نر می داشت و بے مدهنه انوار سعادت
 و فرسلطنت از ناصیه مبارک آن شاهزاده نیکو سیرت پاک
 اعتقاد مسلمان نهاد درخشنده تر از شعله خورشید انور
 است و بعدل و داد گستری و رعیت پروری ار جلالست مهر
 و سعادت مشقری بسیار مشهورتر *

* نظم *

* رخس مظهر نور شاهنشاهی است *

* دل روشنش چشمه آگهی است *

* ازو خواهد آراستن تخت و تاج *

* وزو سلطنت یافت خواهد رواج *

* ازو باز یابد ممالک امان *

* وزو باز گردد زمانه جوان *

و شک نیست که خبر واقعه هایلله که فرستاده ایم بزودی
 باو خواهد رسید و عنقریب توجه نموده خواهد آمد می باید
 که چون برسد روان او را بشهر در آورید تا مملکت برقرار
 بماند و مردم بد اندیش مجال فکر محال و فرصت فضولی
 و فتنه انگیزی نیابند و بعد ازان حضرات عالیات سرای ملک

خانم و تکل خانم و تومان آغا و دیگر خوانین بامیروزاده
 الخ بیگ و دیگر شاهزادگان در عقب محفه متوجه سمرقند
 شدند و امراء سفارش نمودند که شرایط حزم و احتیاط
 بجای آورند و هر جا که فرود آیند نیک بر خبر باشند و چه
 گویم که هنگام وداع باز چه ولوله و شور در جهان افتاد و از
 فغان وزاری و فوحه و اشکباری چه رستخیز واقع شد *

* بیت *

* کس مبیند چنان حال بجز دشمن شاه *

* آه ازان محنت جان سوز بهر دم صد آه *

و چاشت همان روز امیرزاده جوان بخت ابوالهیم سلطان
 و امراء بعزم یورش ختای و نیت غزو کفار بمسعدات سوار
 شدند و در موکب شاهزاده ارجمند حمید *

* بیت *

* درفش درفشان شاه سعید *

* مقارن بتایید رب مجید *

* همان طبل و کوس و مهابت صدا *

* قطار علمهای فتح انما *

* روان شد چو شهزاده مرکب براند *

* وزان حال دانشور این نکته خواند *

* که رایات امارات فرمان دهی است *

* زدن نوبت آیین شاهنشاهی است *

* چو او را شد از جمله شهزادگان *

* مراد را سزد ملک صاحب قران *

* که جایش حواله باو شد نخست *

* هم آخر باو باز گردد درست *

* چو حالات عالم ز زشت و نکو *

* بتقدیر حق است و تکیوین او *

* چنبرن رمز را نشمرد سرسری *

* مگر آنکه باشد ز دانش پوری *

* گراز آگاهی درین نیست شک *

* و گر غافل یس قوی معک *

و چون از آب سیحون گذشته و یک فرسخ رانده در جانب
شوقی اترار بکنار جوی ارج بنزد یک پل قد رمه فرود آمدند
و قبه بارگاه شاهزاده باوج مهر و ماه برآمد و توق پادشاه
مغفور در مقابل از دور برسمی که معهود است سر بعیوق
برافراشت و طبل خانه حضرت مغفرت مآل صدر معسکر
همایون شاهزاده بی همال آراسته بحقیقت طنطنه بشارت
وراثت آن برگزیده ارجمند در گوش جان هوشمندان
انداخت و در اینجا رسولان و ابجانب دست راست پیش
امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ که در ناشکفت و شاه رخیه
بودند روان کرده باز نمودند که نعلش محفوف بروحمت

و رضوان حضرت صاحب قران را بسمرقند فرستادیم و آغایان
 نیز در عقب روان شدند و ما عزیمت ختای جزم کرده متوجه
 شده ایم و بطرف دست چپ پیدش امیرزاده سلطان حسین
 کس فرستادند و همین حال اعلام کرده پیغام دادند که با لشکر
 متوجه گشته چنان کن که در موضع چوکلک بهم رسیم و وصیتی
 که صاحب قران سعید مغفور فرموده بوسانیم و براق دیده
 با اتفاق متوجه غزا شویم و چوکلک که وعده گاه بود قریه ایست
 در پنج فرسخی اترار بجانب شرقی *

داستان مخالفت امیرزاده سلطان حسین

فحوائی حقیقت نمای ربیت ز دای حدیث قدسی
 حیث ورد - یا داود انا ارید و انت ترید ولا یكون
 الا ما ارید بسمع جان هوشمندان می رساند که تیر تدبیر
 که نه از شصت تقدیر کشاد یابد هرگز بهدف مقصود نرسد لاجرم
 چون دران ولا سابقه قضا بامضاء عزم غزای کفار ختای
 تعلق نگرفته بود سعی و کوشش دران باب اصلا سود مند نیفتاد
 با آنکه امراء بعد از وقوع حادثه هایلہ صاحب قران سعید
 اتفاق نمودند که آن قصد را با تمام رسانند بجائی فرسید
 و شعبده باز سپهر بازنئی برانگیخت که آن منصوبه بکلی از هم
 فروریخت و شرح آن قصه اینست که چون خبر وفات صاحب

قران سعید بامیرزاده سلطان حسین رسید عرق بد اندیشی
و فتنه انگیزی که در جبهه او مرکوز بود و اثر آن در زمان حیات
صاحب قران سعید بارها بظهور آمده بتخصیص در یورش شام
که از فرط جنون و سیکساری در آن هنگام که لشکر مخالف بمقابله
در آمده بودند رو گردان شد و جرنغار را ویران کرده بد مشق
رفت پیش پسر برقوق و نزدیک بود که لشکر منصور را چشم
زخمی رسد غنایم ربانی و قوت دولت صاحب قرانی
دست گیر گشت چنانچه مشروح گفته شده است باز در چنین
وقتی بحرکت آمد و باندا بیه فاسد و تخیل محال بعضی از
لشکر دست چپ که با او بودند پراکنده ساخت و اسپان
ایشان گرفته با هزار کس دواسپه بتعجیل براند و از آب خجند
گذشته براه قزاق متوجه همرفتند گشت که بمکر و حيله اهالی
سمو قند را فریبی دهد که او را بشهر در آورند و در پیشین همان
روز ایلچی که بطرف او رفته بود باز آمد و آن خبر آورد و چون
و قتی عجب بود خوف و هراس تمام در خاطر خاص و عام
افتاد *

ازان فعل مذموم نا مستقیم * دل خلق را کرد پر خوف و بیم
ذکر مکتوب فرستادن امراء باطراف و جوانب
و خبر دادن از مخالفت سلطان حسین
چون امیر - رشید نورالدین و امیر شاه ملک از حال

سلطان حسین و حرکتِ ناصواب او آگاه شدند در زمان پیش
امیر ارغونشاه که ضبط سمرقند در عهده او بود مکتوبی
فرستادند مشتمل بر آنکه سلطان حسین باز دیوانگی آغاز نهاده
و لشکری که با او بود بهم برزده با هزار سوار دو اسبه متوجه
سمرقند شده نیک برخبر باشد و در ضبط و محافظت شهر
و حصار شرایط حزم و احتیاط مرعی دارد و تاسدگ بارو
آماده داشته یک سرموی در هیچ باب غفلت و ذهول روا
ندارد و اگر آن بی‌باک بحوالی شهر آید و میسر شود البته او
را بگیرد و بند کرده نیک نگاه دارد تا از ممر او فسادی واقع
نگردد که بر او و سخن او هیچ اعتماد نیست و پیش حضرات
عالیات نیز عرضه داشتی روان کردند مضمونش بعد از اعلام
قضیه سلطان حسین آنکه هرجا رسیده باشند توقف فرمایند تا
بندگان از عقب برسیم و بخواجه یوسف هم نوشته روانیدند و بر
قضیه اطلاع داده مبالغه نمودند که در محافظت محکم از دقایق
جلالت و کاردانی هیچ دقیقه نامرعی نگذارد و آن را بتعجیل
هرچه تمام تر بشهر رساند که از خیالات فاسد سلطان حسین دور نیست
که بوسیله نعلش خواهد که خود را بشهر اندازد و فتنه و فصولی
آغازد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امراء بزرگ
ایلچی با نامه بصوب تاشکنت که از اقرار قایدانچا شش
روزه راه کاروان است روان ساختند و حرکت ناپسندیده

سلطان حسین را شرح داده باز نمودند که حال ازان گردید
 که ما اندیشه کرده بودیم و بعزم یورش خقای توجه نموده
 صواب آنست که شما با تمام لشکر بموضع اقر که علف خوار
 معتبر و چراگاه مناسب است باز گردید و ما هم از اینجا متوجه
 شویم و بعد از ملاقات و صایای حضرت صاحب قران سعید چنانچه
 فرموده و بران عهد از ما ستده و امر کرده که بشما رسانیم
 و با اتفاق یواق معامله دیده و آنچه مصلحت وقت باشد و
 رای همه بران قرار گیرد پیش گیریم و چون از ارسال رسل
 و رسایل بپرداختند شاهزاده ابراهیم سلطان و امیروشین
 نورالدین و امیرشاه ملک از ظاهر اترار بعزم سمرقند کوچ
 کردند و امیر بیروی بیگ در اینجا بمحل خود بایستاد و چون
 از مخالفت سلطان حسین تفرقه بخاطرها راه یافته بود تمام
 لشکر جیبه پوشیده سوار شدند و روی توجه بسمرقند آورده
 آخر روز از آب سیحون بربالای یخ بگذشتند و از لطایف
 اتفاقات آنکه چون شاهزاده مشارالیه با امراء و لشکر از
 سیحون عبور نمودند در زمان یخ بشکست چنانچه سه شتر
 خزانه بابر زر در آب فرو رفت گفتی یخ موقوف گذشتن
 ایشان پای ثبات فشرده بود و سر تا پای فسوده و از اینجا
 شبگیر کرده سحرگاه بحضرات عالیات ملحق شدند و از تصادم
 نقدیرات الهی امیرزاده خلیل سلطان و امراء بلکه تمام

لشکریان ترک و تاجیک و عراقی و رومی پیش از رسیدن
ایلیچی که از اترار رفته بود خبر یافته بودند که سلطان حسین
لشکر پریشان ساخت و با فوجی از سپاه متوجه سمرقند شد
و از سماع آن خبر دهشت و حیرت که به سبب واقعه قیامت
نهیب داشتند زیاده تر شد و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر
خداداد حسینی و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین
عباس و امیر برندق و دیگر امراء که در آنجا بودند - علی
تفاوت مرا تبهم - مجموع اتفاق نمودند و بے آنکه کس بفراستند
و با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نورالدین و امیر
شاه ملک و نزدیکان صاحب قران سعید مشورت کنند و از ایشان
رخصتی طلبند امیرزاده خلیل سلطان را بهادشاهی برداشتند
و با او بیعت کردند و از وخامت عاقبت چنان امری خطیر
حساب برنداشتند - ولله درمن قال *

* نظم *

* نخست از کنی فکر پایان کار *

* بنائی توانی نهاد استوار *

* ز پایان اگر یاد ناری نخست *

* اساس امور بود سخت سست *

* پشیمان شوی آخر از کار خویش *

* دلت گردد از جور ایام ریش *

* از آن پس که آید بگارت گزند *

* پشیمان شدن کی بود سود مند *

ذکر فرستادن مکتوب بامراء که در

تاشکنت بودند

چون خبر بیعت امراء و سرداران که در تاشکنت بودند با
امیرزاده خلیل سلطان در اثناء راه بخواتین و شاهزادگان و
امیروشیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعید
و سرزنش بایشان نوشتند مضمونش آنکه صاحب قران سعید
مغفور هنگام وصیت مقرر فرموده که ولی عهد و قائم مقام او
امیرزاده پیرمحمد جهانگیر باشد و برین معنی از ما عهد سده
و سوگند داده که روى از متابعت و مطاوعت او نگردانیم
و ما بر همان پیمانیم و قطعا از آن نخواهیم گشت * * نظم *

نسازیم فرمان شه را دگر * ز حکم مطاعش نه پیچیم سر
ز ما تا نکرد جدا جان ما * نیابد خلل عهد و پیمان ما
و آنچه شما پیش گرفته اید خلاف فرموده آنحضرت است و در
واقع از شما بغایت بدیع است که از سخن و صواب دید ولی
نعمت عدول جوید و از آن تجاوز کنید * * نظم *

* خلاف و صایای شاه از شما *

* بغایت غریب است و بس ناسزا *

* حقوقی که شه را است نشا خنید *

* بدازی اول دعا با ختید *

* کسی را که در دل نباشد وفا *

* دریغ است او را کلاه و قبا *

تصور آن بود که اگر دیگری ازین مقوله حکایتی گوید او را
برزنید و بمنع مشغول شوید ندانستیم که از شما با کمال دانش
و کاردانی امثال این حرکات صدور یابد هرکه او را از عقل
بهره باشد داند که این کار ناپسندیده البته ندامت و پویشانی
بیار آورد زنهار که با خیالات فاسد کار ناآزمودگان همدستان
مشوید و چهره نام و ناموس خود را بغاخن بدعهدی و بیوفائی
مخراشید و در ابتداء واقعه چنین که روی نموده رقم کفران
نعمت بر صحیفه حال خود مکشید که نقش این بدنامی و عار
بر بیاض و سواد لیل و نهار بتمامی روزگار بماند و شک نیست
که این معانی بر شما پوشیده نماند عجب آنست که غلطی
چنین صریح بر چنان بزرگان فرزانه کاردان افتاد و نامه را
مهر کرده مصحوب ایوک^(۱) چوره روانه گردانیدند و چون
مکتوب با مرآء رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند از کرده
خود منفعل گشته پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت که
اختیار از دست رفته بود * * مصراع *

* باز نیاید چون تیر رفت از شست *

(۱) درد و نسخه بجای - چوره - (چهره) است *

ذکر آمدن امیر برندق از تاشکنت و آوردن جواب مکتوب

چون موکب شاهزادگان و حضرات عالیجات با امراء
بآقسولات فرود آمد امیر برندق بن امیر جهانشاه از طرف
تاشکنت برسید و بعد تلاقی شاهزادگان و خواتین استسعاد
یافته مراسم تعزیت و سوگواری باقامت پیوست و بعد ازان
با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بمجلس محاوره
و مشاوره به نشست و کتابتها که امیر خداداد و امیر شمس الدین
عباس کرده بودند در میان آورد و محصل تحریر و تقریر این
بود که این کار از برای صلاح و استقامت این دولت و
سلامت و استقامت ملک و ملت کرده ایم که واقعه بغایت
هول ناک است که روی نموده و ترسیدیم که ناگهان فتنه و
غوغای دست دهد که تدارک آن مشکل بود بتصور خیر اندیشی
این صورت برهم بستیم تا سر پیدا شود و کس را مجال
هرکشی و خود را ئی نباشد و سلطنت درین خاندان برقرار
مانده عالم بهم بر نیاید *

* نظم *

* درین کار ازان رو رضا داشتیم *

* که خیر همه خلق پنداشتیم *

* گزیدیم این بیعت از خوف آن *

* که واقع شود فتنه ناگهان *

و گمان آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه باشید چون وصیت صاحب قران سعید مغفور برخلاف این بوده فرموده آن حضرت بر جان ما روان است و حاشا که تا زنده باشیم یکسر مو از سخن و صواب دید آنحضرت تجاوز روا داریم هرچه شما در باب امضاء و صایای حضرت صاحب قران مصلحت بینید ما نیز برانیم و در اتمام آن بجان خواهیم کوشید چون امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک مضمون نوشته امراء و تقریر امیر برندق برین نسق یافتند با او گفتند که ما باری تغییر وصیت و صواب دید پادشاه سعید بهیچ وجه جایز نخواهیم داشت و امیرزاده خلیل سلطان را متابعت و انقیاد نخواهیم کرد *

- * اگر ما ز فرمان شه سرکشیم *
- * سِجِّلِ وفا را قلم در کشیم *
- * گرفتار خدلان و خسران شویم *
- * سزاوار لعنت چو شیطان شویم *
- * بسی می نمایم ازان احتراز *
- * گواه است داندۀ کار ساز *

امیر برندق رای ایشان را بحسن قبول تلقی نمود و در پیش شاهزادگان با ایشان عهد کرد و آن را بسوگند موکد گردانید

که از مقتضای وصایای حضرت صاحب قران سعید یک سرمو
تجاوز نکند و ازین جانب باز بامراء خدا داد حسینی و یادگار
شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر امراء و سران سپاه
مکاتیب نوشتند و ایشان را بر متابعت وصیت و نقض بیعتی
که با جتهاد خطا کرده بودند ارشاد نمودند که آخر حقوق
پادشاه یاد آورید و از شرمساری او در روز مکافات اندیشه
کنید هنوز عزای چنان سروری سپری نگشته فرموده او را دیگر
مسازید که این معنی نه پیش خدای تعالی مشکور افتد و نه
نزد خلائق ستوده باشد زینهار دامن عرض خود را بلوث عاری
میالایید که تا قیامت بهیچ آب پاک نتوان ساخت *

* نظم *

شکستید عهد شه کامیاب * چگویند روز جزا در جواب
ند انم کزین پس ز اهل خرد * که نام شما را به نیکی برد
نوشتها بامیر بوندق دادند و امراء را بزبان پیغام دادند که
خطائی کرده اید تدارک می باید کرد و این عهد بر بسته
را بهیچ بر آورده جمله یک جهت بر حسب فرموده ولی نعمت
که اذعان فرمان او بر همه فرض عین است دل بر متابعت
و انقیاد امیرزاده پیر محمد بندید و نوعی سازید که امیرزاده
خلیل سلطان نیز سر اطاعت در آورد و همه درین باب عهد
نامها بنویسید و بفروستید چنانچه در سمرقند بمارسد تا پیش

شاهزاده ولی عهد فرستیم و امیر برندق با مکتوبها باز گشته

روبراه نهاد * * نظم *

* دگر روز چون مهر کرد آشکار *

* رخ از کله سبز گهر نگار *

* برون تاخت آن شاه زرین علم *

* شبش ریخت بر تاج مشک و درم *

شاهزادگان و حضرات و امراء کوچ کردند و امیرزاده الغ بیگ
با امیر شاه ملک و فوجی از سپاه مجموع مسلح و مکمل بطرف
دست راست از راه روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان
با امیر شیخ نورالدین و جماعتی از لشکر بهمان طریق آراسته
و تمام سلاح بدیگر طرف از راه توجه نمودند و اینان و
آنان بتعجیل عازم سمرقند شدند که هرچه زودتر بشهر در آمده
مملکت را ضبط نمایند تا خللی واقع نشود و فتنه روی ننمایند
و بعد از آن مصالح سلطنت و مهمات ممالک بر طبق وصیت
صاحب قران سعید انتظام یابد و در آن زمان شاهزادگان
جوان بخت هر دو در سن یازده سالگی بودند و امیرزاده
الغ بیگ بچهار ماه و بیست روز بزرگتر بود چون منازل پیموده
بموضع قرقق رسیدند امیر شاه ملک بر حسب موافق دید
همگان از پیش برانند و چون بسمرقند رسید ارغونشاه دروازه
بسته بود و حصار را استوار کرده چه امیرزاده خلیل سلطان

نوازش نامه باو فرستاده بود و سفارش نموده که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را که متوجه شده اند بشهر نکندارد و اختیار^(۱) نکندارد و او را چندان نوید داده که از عرق ترکمانی و گونه نظری از راه افتاده بود و خاطر بآن طرف داده امیر شاه ملک از دروازه شیخ زاده که بوسر آن راه است بدروازه چهار راهه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر سرداران اندرون آنجا بودند و چون با ایشان سخن کرد ارغونشاه که ضبط شهر در عهده او بود او را راه نداد و باین بهانه تمسک جست که حکم صاحبقران باین هست و وصیت فیض چنین است که ولی عهد آنحضرت امیرزاده پیر محمد باشد و هرگاه که تمام شاهزادگان و امراء جمع آمده اتفاق نمایند و شاهزاده مشار الیه را بیادشاهی بردارند من در بکشایم و شهر تسلیم نمایم امیر شاه ملک چون کلمات مزور او بشنید دانست که خاطر آن ترکمان نژاد از دفاعت همت فریفته و عده های امیرزاده خلیل سلطان شده است و هر چند معقول و مشروع با او خواهد گفت فایده نخواهد داد و در نخواهد کساد عذقان بر تافته گریان گریان بازگشت و چون از آب کوهلک عبور نموده بعلیاباد که از قرای سغد کلان است رسید شاهزادگان و حضرات از عقبه قرجق گذشته بصحرای علیاباد

(۱) در بعض نسخه بجای - اختیار - (احتیاط) است *

آمده بودند صورت حال عرضه داشت و آنچه از باطن
 ارغونشاه دریافته بود باز نمود الم غبن و حیف آن قضیه
 جراحت مصیبت همگان تازه کرد و از حضرت صاحبقران یاد
 کرده بسیار بگریستند و غمی که دران سوگواری داغ حسرت
 بر دلها نهاده بود یکی هزار گشت و بعد از نوحه^(۱) وزاری همانجا
 فرود آمدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و امراء کذکاش
 کرده میزبان مصلحت دران دیدند که متوجه بخارا شوند
 و حضرات عالیات صواب آن دانستند که امیر شیخ نورالدین
 بسمرقند رود و امراء اندرون را نصیحت کند شاید که قبول
 افتد و رای برسرخن ایشان قرار گرفت و امیر شیخ نورالدین
 همان روز سه شنبه که غره ماه مبارک رمضان بود پای عزم
 برکاب استعجال در آورده روان شد و چون بدروازه چهار
 راهه رسید و بحکم وقت زبان مدارا کشاده اندرونیان را
 بانواع نصیحت کرد مفید نیفتاد و بهر همان جواب اصرار
 نمودند که با امیر شاه ملک گفته بودند امیر شیخ نورالدین
 از اسب فرود آمد و پیاده از فول بگذشت و بدروازه بایستاد
 که قضیه بازیچه نیست که در میان است مرا تها - باندرون
 گذارید که بحضور سخن کنیم و صلاح و فساد این کار نیک باز
 بینیم تا در آخر ندامت نباید کشید و هر چند دران باب

(۱) در اکثر نسخ بجای - نوحه و - (بسی) است *

مبالغها کرد بجائی نرسید *

* نظم *

* نصیحت نخواهد شنید آنکه هست *

* ز جام می عشوه دهر مست *

* ز باران گلستان پراز گل شود *

* چمن پرریاحین و سنبیل شود *

* ولی شوره گردد پراز خار و خس *

* که نفعی نه بیند از آن هیچ کس *

* ز بوی گل آن کس شود خوش مشام *

* که نبود دماغش برنج از زگام *

و چون سخن در ایشان اثر نمی کرد امیر شیخ نورالدین
بضرورت سوار شد و بعلیاباد مراجعت نمود و کیفیت حال را
پیش شاهزادگان و حضرات عالیات مشروح بازراند *

تمه داستان امیر برندق که بتا شکنت

رفته بود

گفته شد که امیر برندق در آقسولات با امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک در باب قبول وصیت و تمشیت آن پیمان
بست و با نوشته و پیغام ایشان متوجه تا شکنت گشت و چون
بامراء بزرگ رسید و نوشتهها برسانید و پیغام بگذارد ایشان را
از بیعتی که بامیرزاده خلیل سلطان کرده بودند پشیمانی

عظیم روی نمود و سخنان که امراء نوشته بودند و پیغام کرده همه را مسلم داشتند و تصدیق نمودند و با اتفاق زبان اذعان برکشادند که تاج و سریر آن کس را رسد که صاحب قران سعید مغفور ولایت عهد خویش در حق او وصیت فرموده و ما جمله برانیم و بتغییر و تبدیل آن رضا نخواهیم داد و مجموع برین معنی پیمان بستند و دران انجمن عهد نامه نوشتند و هرکس مهر خود بران نهاد و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحکم ضرورت بآن رضاداد بی خواست و عهد نامه را بخط و مهر بیاراست و اتلمش را برسالت نام زد کرده با عهد نامه و تحف و هدایا روانه داشتند که آن را پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک برد و از انجا بتعجیل شتافته بشاهزاده ولی عهد رساند و امیرزاده خلیل سلطان اتلمش را هنگام توجه طلب داشت و گفت امیرزاده پیر محمد را نیازمندی ما عرضه داشته بگویی که ما با خلاص هوا خواه شما ایم و بر حسب وصیت صاحب قران سعید شما را قایم مقام آنحضرت می دانیم بنا بر مصلحت وقت این سخنان بزبان میگفت و همگی دل و جاننش مستغرق هوای سلطنت و سودای جهان بینی بود و بعضی امراء نیز با اندیشه اندرونی او همراه بودند و جمعی که اسمی و رسمی نداشتند و از نوپیش او راه یافته بآرزوی امارت و بزرگی گاه و بیگاه شعله سودای او را بدم و سوسه و فریب نیز می کردند که این

دنیا است - و من غالب سلب - هر که غالب شد ر بود فرصت
 غنیمت می باید شمرد ^(۱) و بی توقف عزم سمرقند کردن و بشهر
 درآمده بر تخت پادشاهی نشستن و گنجها را سر باز کرده بعبا
 و بخشش خاص و عام را چاکر و غلام خود ساختن که - الانسان
 عبید الاحسان - و بچستی کار از پیش بردن که چنین کارها
 بسستی و درنگ بر نیاید و مثل این فرصتی بقرنها دست
 ندهد و اگر فوت شود باز یافت آن از قبیل محالات است *

* نظم *

* چه خوش گفت دانای روشن روان *

* که بادا مقامش ریاضِ جنان *

* که از وقت هر کار غافل مشو *

* که هر کار آمد بوقتی گرو *

و چون از تواتر سماع امثال این کلمات داعیه شاهزاده استیلاء
 پذیرفت اسپان و استران و شتران حضرت صاحب قران و
 شاهزادگان و ازان امراء ملازم ایشان که در ناشکذت و سپرام
 بچوبسته بودند همه را جمع آورده بر امراء و عراقیان که با او
 یک دل و یک جهت بودند بخش کرد و بسی از نفوذ و اقامه
 و رخوت و جیبا و اسلحه و اسباب لشکر که دران جانب بود
 بایشان داد و کوچ کرده با سری پر از سودای سلطنت روی

(۱) در اکثر نسخ بجای - شهرد - (دانمت) است *

توجه بسمو قند نهاد و چون بفرد یک آب سیحون رسید فرو
آمد و مقرر چنان شد که نخست امیر بوندق با لشکر دست
راست از پلی که بکشتی بر سر آب سیحون در بالای شاه رخیه
بسته بودند بگذرد و بعد از آن شاهزاده عبور نماید و از عقب
او امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر
امراء روان شوند و امیر بوندق پیش ازین بخفیه با امیر
خداداد و امیر شمس الدین برسم مشورت در میان نهاده
بود که من داعیه دارم که از پی شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک بروم و با ایشان پیوندم که چنین عهد کرده ام
و امراء با او گفته بودند که ما نیز از مقتضای وصیت پادشاه
سعید تجاوز نخواهیم کرد و حکومت امیرزاده خلیل سلطان
را گردن نخواهیم نهاد و عزم آن داریم که از او برگردیم و بطرف
آچیق فرکنت رویم و امیر بوندق رای ایشان را استصواب
نموده بود و گفته که شماروزی چند در حوالی تاشکنت توقف
کنید که من آنچه روی نماید اعلام کنم شما را و بعد از آن هرچه
صلاح باشد پیش گیرید که مقاصد بحصول مقرون گردد
انشاء الله تعالی *

ذکر مخالفت امراء با امیرزاده خلیل سلطان
چون امیر بوندق و رستم طغی بوغای برلاس و عبد الکرم
حاجی سیف الدین بسیحون رسیده از پل بگذشتند امیر بوندق

جسر ببرید تا کسی روان از آب عبور نتواند نمود و آلات پل از میخ و طناب و نی و غیر آن پراگنده و پیریشان کردند و رو بجانب سمرقند نهاد که بموکب شاهزادگان ملحق گردد و از آن جانب امیر خداداد و امیر شمس الدین با لشکروهای خود بازگشته متوجه آچیق فرکنت شدند و چون امیرزاده خلیل سلطان ازین احوال آگاهی یافت بکنار آب آمد و بفرمود که جسر بریده را باز بوبستند و روز دیگر با تمام لشکر از پل بگذشت و امیر برندق چون بحوالی دوآبه رسید جلال پاورچی که هنگام مراجعت امیر شاه ملک از سمرقند از قیتول حضرات و شاهزادگان گریخته پیش امیرزاده خلیل سلطان میرفت در آنجا با او دوچار خورد و قصه رفتن امیر شاه ملک بسمرقند و راه ندادن ارغونشاه او را بشهر با او گفت امیر برندق چون بسلوک منتهج صواب موفق نبود از استماع آن خبر دیگر گونه گشت و از تصور همت بفوک خاری که در پای امیدش خلیل روی طلب از صوب صلاح بگردانید و از نقض عهد که نه شیمه نفوس والا گوهر است باک نداشته از همانجا باز گردید و متوجه امیرزاده خلیل سلطان شد و رستم طغی بوغا از و تخلف نموده در علیا باد بعزتلاقی شاهزادگان مستسعد شد و خبر بازگشتن امیر برندق عرضه داشت و چون امیر برندق خجالت زده و شرمسار بامیرزاده خلیل سلطان رسید زبان

ضراعت بعد از خواهي برکشاد و بيعت با او تازه کرده
 آنرا با پيمان مغلظه موكد گردانيد و شاهزاده با اتباع خویش
 از عهد نامه که در باب متابعت اميرزاده پير محمد نوشته
 بودند و مهرها بران نهاده و در صحبت اتمش فرستاده
 برگشتند و آنرا فابوده انگاشته بقصد سلطنت و تلاش مملکت
 روي غور بسمرقند نهادند و چون اين خبر با مير شيخ نورالدين
 و امير شاه ملک رسيد حضرات عاليات را عرضه داشتند که
 سخن مفسدان و فضولان شريرمزاج رواج يافته است و باز
 ميران با ميرزاده خليل سلطان بيعت از سر گرفته اند و عهدي
 که قلمی کرده بودند و مهر خود بران نهاده شکسته اند و
 با اتفاق متوجه سمرقند شده *

* نظم *

* کسی را که سست است پيمان او *

* بمردی مردان که مردش مگو *

* مخوان هيچ پيمان شکن را تو مرد *

* ز بد عهد بگريز و گردش مگرد *

* کسی را که پيمان نباشد درست *

* برو خلعتِ مردمي نيست چست *

* کسی کو ندارد وفا و سپاس *

* سگ ازوي بسی به زروي قياس *

جاي آنست که دلهاي خونين از غصه پاره پاره گردد صاحب

قران چنان که بحقیقت جهان را جان و عالم را مایه امن
وامان بود در گذشته است و هفوز ازان واقعه چندانی
نگذشته تودامنی چند که ایشان را تربیت آن پادشاه سعید
از خاک سیاه برگرفته و باوج مهر و ماه رسانیده حقوق نعم
گوناگون او را پس پشت اعراض انداخته اند و دل را بکلی
از عهد و پیمان او پرداخته این درد چگونه توان نهفت و
این سخن کجا باز توان گفت *

* نظم *

* چنان پادشاهی که گردون پیرو *

* ندید و نه بیند مر او را نظیر *

* شهری گشت شاهان عالم تمام *

* بدرگاه قدرش رهبری و غلام *

* خدیوی که تا او نشد حکم ران *

* نشد فاش معنی صاحب قران *

* زنوع بشر تا بشمس و قمر *

* نکردند فرمان او را دگر *

* به بحر و بئر کس بخیر و بشر *

* ز حکمش به موئی نه پیچید سر *

* چو بگذشت ازین منزل پر فریب *

* جهانی شده پوهراس و نهیب *

* وصایای او را نکردند گوش *

- * گروهی دین دنیا فروش *
- * شکفت این که آن زمره ناپسند *
- * غلامان آن شاه دین پرور اند *
- * ازان پس که عمری بدوران او *
- * نشستند بر خوان احسان او *
- * چو از رفتنش آگهی یافتند *
- * ز فرمان او روی بر تافتند *

حقا که ازان افعال ناپسندیده اگرکوه سنگین دل را شعور
بودی زار زار بنالیدی و اگر نه سعت رحمت حق مهلت
ولکن یوخرهم الی اجل مسمی فرموده بودی از
آسمان سنگ بباریدی شک نداریم که کفران نعمت جزای
آن بی باکان هرچه زود تو در کفار روزگار ایشان خواهد نهاد
امیدواری بلطف حضرت باری - جل و علا - داریم که ما
بندگان را توفیق ارزانی دارد و تا زنده باشیم حق ولی نعمت
خویش را فراموش نکنیم و از فرموده صاحب قران سعید
مغفور بهیچ حال تجاوز نمیایم و از روح پاک آن پاک اعتقاد
دین پرور استمداد نموده در ا مضای و صایای او و خدمت
گاری شاهزادگان جوان بخت بجان بکوشیم و حسب المقدور
وظایف بندگی و جان سپاری ب تقدیم رسانیم - من الله العون
والتأيید انه حمید مجید *

ذکر مشورت کردن امراء با حضرات

عالیات در توجه بجانب بخارا

امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک چون مضمون این کلمات که ثبت افتاد با حضرات عالیات باز راندند عرضه داشتند که چون قضیه باین انجامید مصلحت و ثبوت آن می نماید که ما در رکاب شاهزادگان متوجه بخارا شویم و شما بسمرقند فرمایند و از اینجا پیش امیرزاده پیر محمد رویم و وصیت صاحب قران سعید مغفور بایشان رسانیم و اگر توفیق یاور آید کافر نعمتان پیمان شکن را عذر خواهی چنانچه باید بجای آوریم *
* نظم *

گر بمانیم زنده بردوزیم * دامنی^(۱) کز فراق چاک شده

و ر نمانیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده

حضرات عالیات رای امراء را استحسن فرمودند و چون عزم بران قرار یافت از پیش ایشان بیرون آمدند و گروهی از سران سپاه که محکومان صاحب قران سعید مغفور جعل الله اخراة خیرا من اولاة بودند همه را جمع آورده با ایشان نیز برسم مشورت باز نمودند که خلائق را معلوم است که نسبت با صاحب قران سعید محرمیت و قربی که ما را بود

(۱) در بعض نسخه بجای - دامنی - (جامه) دیده شد *

دیگری نداشت و حظ ما از عنایت و التفات آن حضرت
از دیگر بندگان زیادت بود اگر ما حق تربیت و نعمت
آن حضرت فراموش کنیم بی شک ملعون ازل و ابد باشیم
و اگرچه بعد از واقعه آن حضرت ما را اختیاری نمانده
و کسی پیرامین ما نمی گردد دست از فرمان و دل از پیمان
او باز نخواهیم داشت اگر دیگران از کفران نعمت و
شرمساری روز قیامت خوف ندارند ما را هست عزم آن
داریم که پیش امیرزاده پیر محمد رویم که بحکم وصیت ولی
عهد اوست و در خدمت او کمر بندگی بسته تا توافیم فرمان
ولی نعمت خود با تمام رسانیم و اگر دران کار از سر جان و خان
و مان بپاید گذشت می گذریم و از سر عهد و پیمان نمی گذریم *

* بیت *

که از ما گر آید چنین کار زشت * نه بینیم در حشر خرم بهشت
شما که نزدیکیان آن حضرت اید درین قضیه چه می گوئید
و اندیشه شما چیست ایشان بادل افکار و دیده سیل بار زارزار
بگریستند و بعد از جزم و فزع بسیار با اتفاق گفتند که ما را
غیر از انقیاد فرمان صاحب قران اندیشه دیگر نیست چون
رای شما امضاء و صایا و اتمام فرموده آن حضرت است کمر
متابعت و موافقت شما با خلاص بسته هرچه از دست ما
بندگان بر آید بجان خواهیم کوشید و اصول آن زمرة حق

شناس که موافقت و مراقبت امراء اختیار نمودند انلمش
بود و توکل قرقرا و حسن جغداول و ارسلان خواجه ترخان
و استوی و شمس الدین المالغی و موسی رکمال و بستوی و
وفادار که در واقع *

* بیت *
باسم و برسم او وفادار بود * نکو سیرت و نغز گفتار بود
و دیگر خواص و مقربان صاحب قران سعید مغفور - قَوَّرَ اللَّهُ
ضریحه بذور البهجة و السرور *

ذکر توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا
بعد از تصمیم عزم بخارا روز پنجشنبه سیوم ماه مبارک
رمضان شاهزادگان عالی مکان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده
ابراهیم سلطان که اعز اولاد و اسباط نسبت با حضرت
صاحب قران ایشان بودند *

* چو گیتی که روشن بهر است و ماه *
* باین هر دو روشن روان بود شاه *
* یکی چشم شه روشن از روی او *
* یکی روی جان و دلش سوی او *
* یکی از دل و جان باو مشتغل *
* یکی راحت جان و آرام دل *
* یکی حامی تخت فرقد مقام *
* یکی وارث دولت بر دوام *

* یکی مرکز ملک ازو استوار *

* یکی نام ازو زنده و پای دار *

حضرات عالیات را وداع کردند و ریش مصیبت جهان سوز را
نیش مفارقت و هجران محنت اندوز از نو بخراشید چه اثر
واقعہ جان گداز دران روز تمام بظهور پیوست که خواتین
و شاهزادگان را بضرورت از یکدیگر جدا می بایست شد
حالتی رو نمود که از تحریر آن بیم است که آتش در خامه
گیرد و از تقریرش اندیشه آن که پیوند جان و تن انقطاع پذیرد
فغان و فریاد از نهاد مصیبت زدگان ناشاد برآمد و طوفان
احزان ارکان شکیم و قرار بلا دیدگان دل افکار از بنیاد ببرد
و بتخصیص مہد اعلیٰ سرای ملک خانم و تومان آغا در اثناء
قلق و اضطراب چندان دست تحسّر بر سر و روی زدند که
جراحات بسته از نو تازه گشته جوی خون روان شد و با سیلاب
سروشک بر آمیخته مصدوقہ مرج البحرین یالتقیان
میان گشت و بعد از جزع و فزع بسیار شاهزادگان را کفار گرفته
بحفظ و حراست پروردگار سپردند و ایشان از علیاباد *

* مصراع * با درونی ز غیر حق آزاد *

متوکلا علی اللہ - سوار شدند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه
ملک فطابق وفاق بدست اخلاص چست بسته با تفاق در رکاب
سعادت افتساب ایشان روان شدند و خزانه صاحب قران

سعید از نقود و جواهر و ائواب و اقمشه و اسلحه و غیر آن
که همراه بود تمام با خود ببردند و رستم طغی بوغارا از پیش
به بخارا فرستادند *

ذکر روان شدن حضرات عالیات بسمرقند

و تعزیت داشتن بعد از توجه نیرین

سپهر سلطنت و اعتلاء بجانب بخارا

حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بایقرا و ایجل و
سعد و قاص و سیور غتمش و غیرهم با جمعی از خواص از علیا باد
کوچ کردند و باتوق و طبل خانه صاحب قران سعید مغفور و اغرق
متوجه سمرقند شدند و لباس تعزیت پوشیده شعار سوگواری
آشکارا کردند و چون با ناله و افغان فوج کنان و گریان بدروازه
چهار راه رسیدند بی راهان اندرونی از خبیث اندرونی
عصابه و قاحت به پیشانی باز بسته در نه کشادند و توهمی فاسد
بخود راه داده آن روز ایشان را راه ندادند ایشان با خاطری
پویشان و دلی خونین از حیف آن بدکیشان در باغ امیرزاده
شاهرخ که نزدیک آن دروازه واقع است نزول فرمودند
و شب آنجا گذرانیدند و چه شب *

* نظم *

* شب نیره از دود دلهای زار *

* جهان گشته از وضع خود شرمسار *

* ز گشتن پشیمان شده آسمان *

* شده آفتاب از خجالت نهان *

و چون آن شب تیره بآن و تیره بگذشت *

* بیت *

روز دیگری که باز چرخ بلند * پرتو مهر بر جهان افکند
حضرات عالیات و شاهزادگان با ملازمان بشهر درآمدند و
خانقاه امیرزاده محمد سلطان را که مرقم مقرون بفاز و نعیم
مخلد صاحبقران مرید آنجا بود محل نزول ساختند و باقامت
رسم عز و ولوله در جهان سست عهد بی وفا انداختند سرها کشاده
و موها برکنده و روها خراشیده و خود را بر خاک افکنده
و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین شاهزادگان و امراء
که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی کشاده
و روی سیاه کرده و نم در گردن انداخته همه جمع آمدند
و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان
و امراء و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت
مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف
چرجانی و امیرک دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده
حاضر شدند و تمام اهالی سمرقند بازارها بسته و زبان بقاله و
افغان کشاده و ولوله در جهان افتاد و از بس غریب و نوحه و
زار و حالتی دست داد که آسمان را بیم وصول وعده

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب در اضطراب

* نظم *

انداخت *

- * عالمی مرد و زن بماتم شاه *
- * همه چون ماه در لباس سیاه *
- * گاه جوشیده گاه خروشیده *
- * وز مصیبت سیاه پوشیده *
- * گشته شهر از غریب مد هوشان *
- * تعزیت خانه سیه پوشان *
- * شده گیتی ز درد آه سیاه *
- * آه ازان حالت ^(۱) و هزاران آه *

آری آفتاب سپهر خلافت و جهان بانی بمغرب و مغیب
 ان و عد الله حق انول یافته بود نه عجب که زمین از
 شعار سوگواران و هوا از درد آه سرشک باران سیاه بود و
 بی نور و ماه اوج معدلت و عالم آرائی در عقده خسوف
 کل شیء هالک افتاده بود چگونه گیتی عاری نگشتی
 از فروغ جمعیت و حضور *

* نظم *

دگر شد بآیین زمان و زمین * ز فوت شهنشاه دنیا و دین
 دل خلق شد ز آتش غم کباب * بناء جهان از حوادث خراب

(۱) در بعض نسخه بجای - حالت و - (حال مد) است *

گریبانِ جان چاک زد صبح دم * ببرد شب زلف پر پیچ و خم
 پراز رنج و آشوب شد بحرو بر * مصیبت گرفتند تاج و کمر
 و الحق آن واقعه هایلۀ نه حالی بود مخصوص طایفه از برابرا
 مصیبتی بود عام عالم و عالمیانرا *
 * نظم *

* از سیل اشک بر سر طوفان واقعه *

* خونا ب قبه قبه بشکل حجاب شد *

* ایام سست رای و قدر سخت گیر گشت *

* او هام کند پای و قضا تیز تاب شد *

* ماتم سرای گشت سپهر چهارمین *

* روح القدس بتعزیت آفتاب شد *

و مشکل آنکه در چنان بلیه جان گداز جز شکیب که یافت
 نمیشد تدبیری نبود و بغیر از رضا بقضا که نه بر وفق استرضاء
 خاطر ها بود دستگیری دست نمی داد و رو نمی نمود چه
 فرمان قهرمان کل من علیها فان جاری است و روان بر
 صغیر و کبیر و کامل و ناقص و عالی و دون انا لله و انا الیه
 راجعون *

تئمه داستان توجه شاهزادگان

وامراء بجانب بخارا

شاهزادگان جوان بخت امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده

ابراهیم سلطان که از علیا باد متوجه بخارا شده بودند روز جمعه
 چهارم ماه مبارک رمضان بنزد یک حصار دلبوس که حصنی
 رفیع منیع است و آب سمرقند از زیر آن میگذرد رسیدند
 در آن محل برادر منکلی خواجه بیان نمود خازن از سمرقند
 آمد و از خواجه یوسف و ارغونشاه نامه بامراء آورد که
 مضمونش بعد از رفع تحیت و سلام آنکه ما دروازه شهر که از
 برای شما نگشادیم نه از جهت غدرواندیشه یاغی گری بود
 مقصود ما رعایت عهد حضرت صاحب قرانی است که تغیر
 آن بهیچ حال روانمی داریم و اگر امیرزاده خلیل سلطان
 خواهد آمد با او همین طریق خواهیم سپرد که با شما سپردیم
 و بران جازیمیم که تخت گاه را نگاه داشته بهیچ آفریده نمهاریم
 تا وقتی که امیرزاده پیر محمد که ولی عهد آن حضرت است
 بیاید و بر حسب وصیت تسلیم او کنیم صورت حال اعلام کردیم
 تا شما رادل ماندگی نباشد و ما را معذور دارید و در آخر
 مکتوب سوگند یاد کرده که بموجب نوشته عمل خواهیم کرد و
 از آن تجاوز نخواهیم نمود و امراء چون بر مضمون کتاب اطلاع
 یافتند دانستند که بران سخن اگرچه بقسم موکد نموده اند
 اعتمادی نیست لیکن از برای مصلحت ایشان را دران مقام
 داشته با فرستاده گفتند که ایشانرا از ما سلام برسان و بگوی که
 فکری که کردید عین صواب است و سداد • بیت •

• ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است •

* طوبی لك ارزبان تو با دل موافق است *

و بر همین رای ثابت و جازم می باید بود و بضبط شهر چنان
که از دانستگی شما سزد قیام نمودن و برخلاف این وسوسه
هیچ متنفس نشنودن که اگر شما بر همین عزم محکم باشید و
شرایط وفاداری و حق گذاری صریح داشته شهر را نگاه دارید
تا بشاه زاده ولی عهد سپارید وصیت پادشاه سعید که اتمام
آن بر همه فرض است بجای آورده باشید و پیش خالق و
خلایق پسندیده افتد و ذکر مردانگی و نیک نامی شما بر
روی روزگار بماند و چون شاهزاده مشار الیه بر سریر سلطنت
استقرار یابد شما که تخت از برای او محافظت نموده باشید
و تسلیم داشته هر آینه بمزید قربت و اختصاص از دیگران
ممتاز باشید و در ایام دولت او بلند پایه و سرافراز و اگر
بتصور بی باطل ازین بگردید و اندیشه دیگر بخاطر راه دهید
عهد ولی نعمت شکسته و مرتکب غدر و خیانت شده بغیر
از آنکه گم ناموسی و زشت نامی بار آورد آن راه هیچ یمن
نباشد و البته سرانجامش به پشیمانی کشد و غالباً اینها از
شما پوشیده نماند و همین سخنان را قلمی کرده و نوشته را
مهر زده ببیان تمور خازن دادند و او در زمان باز گشته روی
توجه بسوی سمرقند نهاد *

ذکر خبر یافتن شاهزادگان و امراء از
رسیدن امیرزاده خلیل سلطان بسمرقند
و اطاعت نمودن امراء شهر او را

چون بیان تمور خازن روانه سمرقند شد امیر شیخ
نورالدین و امیرشاه ملک در رکاب شاهزادگان
برقرار متوجه بخارا شدند بعد دوسه روز خبر آمد که امیر
زاده خلیل سلطان که با امراء و لشکریان از تاشکنت عنان
عزیمت بصوب سمرقند تافته بودند و بداعیه مملکت و سلطنت
شتافته چون بنزدیک رسیدند امیرخواجه یوسف بانثار و
پیش کش پیش رفت و درشیراز که از انجا تا سمرقند چهار
مزار^(۱) است سعادت دست بوس شاهزاده دریافتند رسم نثار
و پیشکش بتقدیم رسانید و اکابر و اشراف سمرقند نیز مجموع
باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و چون کنار آب
کوهک مضرب خیام نزول شاهزاده گشت ارغونشاه با کلید
شهر و قلعه و مقالید خزائن و کنوز متوجه شد و دران محل بعز

(۱) چنین است در پنج نسخه موجوده و در یک نسخه بجای - مزار -

(کنار) است لیکن هردو صواب معلوم نمیشود بلکه صحیح و صواب

- مزار - بفتح میم بدون رای مهمله در آخر بمعنی منازل است

چنانچه از منتخب اللغات ظاهر می گردد *

بساط بوس فایز گشته تسلیم داشت و جماعت بد عهد ان و پیمان
کسلان با اتفاق کمر اطاعت بسته ملازم شدند و نه از کفران نعمت
و تغییر وصیت خداوند کار خویش پاک داشتند و نه از شکستن
پیمان که یاد کرده بودند و بنوک خامه پیمان نگاشته و سیعلم
الذین ظلموا ای منتقلب ینقلبون امیر شیخ نورالدین
وامیر شاه ملک و دیگر خواص و مقربان که بهمگی همت در بند
امضای وصایای پادشاه سعید بودند چون این خبر استماع
نمودند زبان معاتبه بطعن و لعن آن نمک بحرامان برکشادند
و بایشان مکتوبات نوشتند مشتمل بر نفون تغییر و توبیخ
و هرگونه نکوهش و نفرت و بدست قاصدی بآن بی باکان
فرستادند و خود بتعجیل روان شدند و رستم طغی بوغای برلاس
که او را از پیش روانه بخارا کرده بودند که بوادرش حمزه
حاکم آنجا بود باستقبال شاهزادگان میادرت نمود و بنزدیک
بخارا بموکب همایون پیوست و چون بظاهر شهر رسیدند بمزار
متبرک ایوب پیغمبر - علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - فرموده
استمداد همت نمودند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
و رستم برلاس بتجدید عهد بستند و بسوگند موکد کردند و از آنجا
سوار شده در رمضان سنه مذکور بقلعه بخارا درآمدند
و در آن محل نزول کرده بعمارت زیادتیی حصانت
و استحکام آن مشغول شدند و یراق دران دیدند که

شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر کشوده است با نصف قلعه تعلق با امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بطرف بیرون دارد با نصفی دیگر از قلعه و بارود در حیطه التفات امیرزاده ابراهیم سلطان و اهتمام امیر شیخ نورالدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و اقلش و توکل قرقر و دیگر امراء در شهر باشند و هر یک بمحافظت دروازه از دروازه های شهر و برج و باره آن قیام نمایند و برین نسق قرار یافته کار بند شدند و بتعمیر و مرمت حصار مشغول گشتند *

ذکر جلوس امیرزاده خلیل سلطان بر سریر

فرمان دهی بسمرقند فردوس مانند

بحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه (سبع و ثمانمائه) مطابق توق^(۱) نیل که آفتاب در ششم درجه حمل بود امیرزاده خلیل سلطان بدار السلطنة سمرقند درآمد و اركِ عالي را با گنج عالم در حیز تصرف در آورد و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت زانوزده زبان تهنیت بدعا و ثناء او برکشادند و از برای

(۱) در بعض نسخه بجای - توق - (اود) است *

ملاحظه وصیت حضرت صاحب قران سعید امیرزاده محمد
جهانگیر که پسر امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده امیرزاده
پیر محمد ولی عهد بود با سم خانی نامزد کردند و او در آن
وقت نه ساله بود اسم او را بال^(۱)رسم بر صدر مناشیر و احکام
ثبت میکردند و امیرزاده خلیل سلطان با استقلال متصدی
امر سلطنت و ضبط مملکت گشت و سکه و خطبه در سارراء النهر
بنام او شد چنانچه از مضمون * * مصراع *

* تاج زر بر سر خلیل نهاد *

تاریخ آن مستفاد می شود و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده
محمد سلطان رفت که تربت محفوف بر رحمت پادشاه سعید
مغفور آنجا بود و بکیازت زیارت فایز شده تعزیت از سر گرفت
و مجموع خوانین و شاهزادگان و امراء و اعیان و تمام
بزرگان و متعینان مملکت و عامه خلایق با لباس سیاه و پلاس
سوگواری بگریه و فوحه و زاری درآمدند * * نظم *
دگر در عالم درآمد خورش * فلک را ز بس فاله کرگشت گوش
زانده آن ماتم جان کسل * روان گشته از دیده خون دل
پلاسی ز تار بلا ساختند * جهان را بگردن در انداختند
ز کام ذنب زهری انگیختند * مه و مهر را در گلو ریختند
بگردید عالم ز آیین خویش * که آمد عجب مشکلی سخت پیش

(۱) در بعض نسخه بجای - را بال^(۱)رسم - (ابراهیم) است *

و راستی نه رزیه واقع شده بود که در امثال این مجال شرح

توان داد * نظم *

* سدی شکسته گشت که تا دور روزگار *

* در گوش طاس چرخ بماند از آن طنین *

* شد خم گرفته پشت بزرگی بشکل جیم *

* شد سر برهنه شین شریعت بسان سین *

* در جان برق آتش و در چشم ابر آب *

* برفرق باد خاک و در آواز رعد آئین *

و بعد از اقامت رسم تعزیت جهت ترویج روح بزرگوار آن حضرت ختمات قرآن مجید بتقدیم رسانیده فقواء و ضعفاء و سایر مستحقان را مستغرق صلات و صدقات گردانیدند و چند روز اسپان و گاوان متعدد و گوسفندان فراوان ذبح کرده و طبخ نموده سماطها گهتردند و خواننها نهادند و الوان اطعمه گوناگون و انواع خورشهای از حیض چند و چون بیرون کشیده اش دادند و بعد از آن کورگه خاص را بفغان و زاری در آوردند و چون زمانی بغریو و افغان با دیگر مصیبت زدگان موافقت کرد پوستش پاره ساختند و از کار بیزند اختند و درین چند روز فضالاء عصر و شعراء روزگار مرثیها خواندند و قصیده ها گذرانیدند

(۱) در بعض نسخه بجای - رزیه - (واقعه) و در بعض

(قضیه) است *

از جمله پسر خواجه مسعود بخاری خواجه عصمت الله این

تو جمع بند در سلک نظم کشید * * مرثیه *

- * ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایب است *
- * تخت کو بر خاک بکشین چون سلیمان غایب است *
- * آخر ای مردم بسان اختران بارید اشک *
- * کز سپهر سلطنت خورشید تابان غایب است *
- * شاه انجم را بگودون کاخ و ایوان گو مباحش *
- * چون سرافراز ملوک از کاخ و ایوان غایب است *
- * چرخ را جامه کبود و علم را دفتر سیاه *
- * ملک را سر ناپدید و عدل را جان غایب است *
- * شد سیه گوی مه و بشکست چوگان هلال *
- * شهسوار ملک و ملت ناز میدان غایب است *
- * آنکه بودی آبروی دین و دولت شد عدم *
- * و آنکه دادی انتظام کار دوران غایب است *
- * شاید از سرگشته گردد هر طرف اسکندری *
- * کاندرون خاک ظلمت آب حیوان غایب است *
- * آفتاب ملک و دین از اوج سلطانی نگشت *
- * یوسف مصر شرف در چاه زندان غایب است *
- * می کند زین غصه دایم نسرطایر پرو بال *
- * تا همای مرغ توقیعش ز فرمان غایب است *

- * ای خزان بنیاد باغ و بوستان درهم شکن *
- * کان درخت میوه دار از باغ و بوستان غایب است *
- * خسته نیغ حوادث بر فراش رنج و غم *
- * گو بمیر از درد نومیدی که درمان غایب است *
- * مشتری کو خطبه دولت بقام کس مخوان *
- * کز سر بر مملکت شاه سخندان غایب است *
- * اشک بار ای دیده چون گنج گهر گم کرده *
- * روشنی جو از کواکب چون قمر گم کرده *
- * دوش سوی عرصه افلاک می کردم نگاه *
- * عرش را دیدم ز ماتم کرده پیراهن سیاه *
- * تا سحر خیل نجوم از ناله کروییدان *
- * بر سپهر هشتم از سرگشتگی گم کرده راه *
- * پاسبان بارگاه هفتمین یعنی زحل *
- * پا و سر گم کرده می گشتی بگرد بارگاه *
- * مشتری از اوج رفعت رفته در برج زوال *
- * چرخ هشتم گشته چون قد هلال از غم دونه *
- * پنجه ماتم شکسته نیزه مریخ را *
- * مهر را چرخ فلک افکنده چون یوسف بچاه *
- * د ف شکسته زهره و تیر از کمان افتاده دور *
- * قدسیان کرده سیاه آینه مه را ز آه *

- * چرخ کرده کوچه سیمین ز راه کهکشان *
- * خیل انجم کرده در گردن زده های سپاه *
- * صبح غرق خون شده مردم گریبان میدرید *
- * ماه هر ساعت ز گردون برزمین میزد کلاه *
- * با هزار اندیشه از پیر خرد کردم سوال *
- * سر برآورد و بزاری کرد سوی من نگاه *
- * گفت روز ماتم شاه سلیمان رفعت است *
- * شهریار ملک و ملت خسرو گردون پناه *
- * آن جهان گیری که روز داری انصاف او *
- * دست بسته ظلم را دادی بدست دادخواه *
- * شاه دین تیمور نوپان آن سرافرازی که شد *
- * عالمش زیر نگین بی منت خیل و سپاه *
- * گاه تدبیر امور ملک داری عقل گل *
- * پیش رای افورش میکرد عرض اشتباه *
- * گرد و عالم پر سپاه خصم بودی غم نداشت *
- * کی بیفتد آنکه حفظ ایزدش دارد نگاه *
- * هیبت عدلش چنان کاندلر بسیط روزگار *
- * کهریبا از بیم دایم پرحذر بودی ز گاه *
- * نوسنش گاه جهان گیری چو در سیر آمدی *
- * عرمه نه طارمش بودی کم از یکروزه راه *

- * آن ملک خوئی که هرگز دشمن صد ساله را *
- * می نرفت از بیم عفوش بر زبان نام گناه *
- * عاقبت در خاک رفت از اوج تخت سروری *
- * تا کند پیش از همه تدبیر ملک آن سری *
- * لشکر آخر گشت و گردان باز گشتند از سفر *
- * ای سپهر از شهنسوار خود کجا یابم خبر *
- * شهنسواران روز و شب سرگشته در میدان غم *
- * در فراق او بجای گوی می بازند سر *
- * بی فروغ فرق میمون و میان نازکش *
- * خاک بر سر کرد تاچ و حلقه شد بر خود کمر *
- * تیر بشکست و کمان را ماند پی بر استخوان *
- * نا قیامت هر دو افتادند دور از یک دیگر *
- * خنجر مصری ز ماتم کرده پیراهن سیاه *
- * می خورد مردم بجای آب خوناب جگر *
- * بارگه ویران شد و خیمه گریبان چاک زد *
- * چتر و خرگه شد ز احرام فلک زیر و زبر *
- * مو پریشان کرد توق و نیزه را بشکست بند *
- * تیغ شد بی آب و تیر محفت آمد بر سپر *
- * روز و شب در ناله زارند با هم کوس و فای *
- * چاکرانرا می دهند از ماتم سلطان خبر *

* داشتند ارباب دولت دیده بر راه امید *

* کز خنای آید ز خسرو مژده فتح و ظفر *

* کی خبر بودی که گردون بعد چندین انتظار *

* می نهد از ماتمش بر هر دلی داغِ دگر *

* گر برفت آن آفتاب از اوچ عزت زیر ابر *

* باد باقی سایه شه زادگان نامور *

و چون صاحبقران سعید پاک اعتقاد را از صفای نیت و صدق محبت و مروت نسبت با دودمان نبوت در خاطر شریف چنان بود که بعد از وفات مرقد او در پایین قبر مرتضی سعید مبرور سید برکه باشد بعد از چندگاه تابوت او را از اند خود نقل کرده در قبه که معمار همت صاحب قران متصل بصفه خانقاه مذکور برافراشته بود دفن کردند و آن حضرت را چنانکه نیت فرموده بود در پایین او بنهادند و امیرزاده محمد سلطان را نیز بآن قبه نقل کرده در پهلوی آن حضرت مضجع ساختند - نورالله مرقدهم بقضاءیل المغفرة و الرضوان و عطرها بنسایم الانس من حدایق یشوهم ربهم برحمة منه و رضوان - و چون سلطنت سمرقند بر امیرزاده خلیل سلطان قرار گرفت در خزاین و کنوز بر کشاد و امراء و ارکان دولت و لشکریان را او کلک داد و انعامات فرمودن آغاز نهاد و دران امر شرایط اعتدال و اقتصاد مرعی نداشت چنانچه

نقود را بطریق غله که از خرمن گاه نقل کنند بترازو و کیل
بخش میشود و بخروار می بردند *
* مصراع *

* الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود *

ذکراحوال سلطنت امیرزاده خلیل سلطان

و سبب زوال آن بر سبیل اجمال

هوشمند صاحب خیرت منقبت ارجمند پادشاهی را سایه
عظمت و جلال الهی داد و پایه بلند جهانبنایی و نافذ
فرمانی را پرتو انوار آثار قدرت نامتناهی شناسد اندیشه
شایستگی آن منصب عالی و شغل خطیر بی سابقه عنایت
وبانی و معاضدت تاییدات آسمانی و رفیق^(۱) اختصاص فہانی
بحضرت کبریاء سبحانی تصویرست دور از صواب و پنداری
بی حاصل تراز فریب سراب *

* مصراع *

* نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجنبانی *

چترشاهی هماییست که جز بر مخصوصان یختص برحمتہ
من یشاء بال سعادت نگسترد و قهرمانی رقاب بنی آدم
بقوت قاهره عقنائیست که غیر از قاب قدر مقبولان الذین
ان مکناہم فی الارض اقاموا الصلوۃ واتوا الزکوۃ
محل قرار و ثبات نسازد بمجرد کثرت خزاین و دفاین و

(۱) درد و نسخه بجای - رفیقہ - (دقیقہ) است .

بسیاری لشکر و چاکر و غلبه اعوان و انصار کار سلطنت نسق
و استقرار نهد یزد *

* نظم *

* نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند *

* نه هر که آینه سازد سکنـد ري داند *

* نه هر کسی که کله ^(۱) کج نهاد و نقد نشست *

* کلاه داری و آیین سروری داند *

چه از اسباب شوکت و کامگاری و مقدمات ملک ستانی و
جهان داری آنچه امیرزاده خلیل سلطان را بحسب اتفاق
دست داد از ابتدای آفرینش باز عجب از کسی را میسر
شده باشد از روی نسب و نژاد نبیره صاحب قران عالم
ملاذ بود و هنگام وفات آنحضرت اکثر نویذنان نامدار و امراء
کامگار و تمامی لشکر جرار فیروزی آثار با او در تاشکنت و
از وصول خبر آن واقعه جهانسوز هول و هراس عظیم بخاطر
ایشان راه یافت و مجموع در غرقاب قلق و اضطراب افتادند
و چون از اولاد و اسباط آنحضرت اسن از شاهزاده مشارالیه
کسی دران نزدیکی نبود از غایت دهشت و حیوت او را
بهاد شاهی برداشتند و آن معنی را موجب حفظ دولت
پایدار و صیانت خانواده بزرگوار از ثقلب روزگار ناهموار
پنداشتند و بتعجیل روانه سمرقند شدند و چون بنزدیک

(۱) در اکثر نسخ بجای کسی که کله کج نهاد - (که طرف کله بر شکست) است *

رسیدند و مصیبت عام بود و تحیر و خوف شامل حال تمام
انام بزرگان و اعیان سمرقند نیز بتصور بهبود موکب شاهزاده
را استقبال نمودند و زبانِ تهنیت بدعا و ثنا برکشودند و
امراء که ضبط شهر و قلعه و محافظت گنج و خزاین در عهده
اهتمام ایشان بود دروازه باز کرده به قدم انقیاد و اذعان پیش
رفتند چنانچه سبق ذکر یافته کلید شهر و مقالید خزاین که
سمت ما ان مغناکھ لتتو بالعصمة اولی القوة داشت
بسیردند و بدین گونه اتفاقات نختگاه سمرقند بحیطه حکم و
تصرف امیرزاده خلیل سلطان درآمد و دران وقت مملکتی
بآن معموری و شهری بآن غلبه و آیین در تمام روی زمین نبود
و مردم اطراف و اکفاف عالم از اکابر و امثال و علماء و افاضل
و هنرمندان و پیشه وران و اهل براعت در هر صناعت و دیگر
طبقات خلایق بیشتر با کوچ دران مصر جامع جمع شده بودند
و مقوطن گشته اما حدیث و فور خزاین و ذخایر از نقود
و جواهر و اقمشه و رخوت و ظروف و نفایس که از هر یک از ان
خزانهها مالا مال بود چنانچه محاسبان ماهر از حصر و احصاء
یکی از ان عاجز و قاصر آمدندی و سایر اسباب تجملات
پادشاهی از صنوف اسلحه و جیبا و خیمه و خرگاه و سراپرده و

(۱) در بعض نسخه بجای - جیبا - (جبه) است و صواب جِبَّه بمعنی

بکتر است چنانچه قبل ازین گفته شد فقد کر *

سایبان و بارگاه و غیر آن زیاده ازان بود که بوسیله تفریر و تحویر
 شرح پذیر گردد چه ذخیره و اندوخته سلاطین دوران و نقد و
 جنس سروران جهان و گردن کشان ایران و ثوران از قلماق تا
 باقصای روم و از هندوستان تا نهایت شام و از خوارزم
 و دشت قفقاز تا پایان روس و چرکس و بلغار و فرنگ با
 فتوحات و غنایم هر دیار و بلاد مجموع بآنجا انتقال یافته بود
 و مدت سی و شش سال خراج و مال ربع مسکون سال بسال
 آورده بودند و ضمیمه آن شده و با آنکه چنان شهری با آن
 اسباب آماده و کثرت اتباع و اشیاع از سوار و پیاده ناگهان
 بدست شاهزاده مشارالیه افتاد باندک زمانی بهیچ برآمد
 و بعرض چهار سال از مجموع آن خزاین و اموال و شوکت
 و جلال اثری باقی نماند و سبب سرعت زوال و انتقال آن
 دولت و اقبال بعد - قضاء الله الکبیر - المتعال - آن بود که
 شاهزاده را چنانچه اشارتی بآن رفته با عورتی شاد ملک نام
 از سراری امیر حاجی سیف الدین تعلق خاطر پیدا شده
 بود و پنهان از حضرت صاحب قران او را بتحت نکاح در
 آورده و جز دزدیده بترس و بیم مجال صحبت و وصال با
 او نداشت و الناس حریص علی ماصنع و در زمان
 سلطنت و استقلال بحضور خاطر و فراغ بال متوجه غنچ و دلال
 او شد و چنان فریفته حسن و جمال او گشت که از فرموده

شاوروهن و خالفوهن - علی قایلها الصلوة والسلام - غافل

ماند و از نکته * بیت *

* شکوهی نماند دران خاندان *

* که بازگِ خروس آید از ماکیان *

ذاهل افتاد و زمام تصرف و اختیار بقبضه تسلط و اقتدار

ار داد * نظم *

* ز جام محبت چنان مست شد *

* که سر رشته کارش از دست شد *

* فرو بسته چشم خرد دست عشق *

* خرد را چه کار است با مست عشق *

* دلش بود مشغول محبوب و بس *

* نه فکر جهان و نه پروای کس *

* زمام ارادت بآن داده بود *

* کزو سوز در جانش افتاده بود *

* بکل عقد و حل بود در دست او *

* بزرگان و گردن کشان پست او *

* بجان بود در بند اذعان او *

* نمی زد نفس جز بفرمان او *

بنا بران اسباب مجاری امور شاه زاده عالی قدر بلند جناب

در بیشتر ابواب از نهج صواب منحرف بود و از جمله بر طبق

مقتضای حال که غلبه در حکم او را می باشد از سرود پرد *

ساز وقت نوای * بیت *

* در من یزید عشقش دنیاچه قدر دارد *

* عشق است و داد اول بر نقد جان توان داد *

بگوش جان می رسید و دست اسراف با تلافی ذخایر
برکشاده مجموع نفود و اجناس کنوز خزاین که بی مبالغه
و هم از حزر و تخمین آن عاجز بود باندک زمان صرف کرد
بیشتر بر جمعی که در آخر خرابی ملکش ازیشان شد و با آنکه
دست همتش آن مقدار خواسته که تمام اموال حاتم با مجموع
قبیله طی مد یک زکوة آن نبوده باشد بکم مدتی بهر کس
و ناکس داد چون از فرموده - ولا تبسطها کل البسط
فتتعد ملوما محسورا - عدول جست و سنت سفیه حکیم
علیم - حیث هدی جل و علا بقوله الکریم - و ان من شیء
الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم - مرعی
نداشت و از حد کرم که عبارت از دادن چیز است که لایق
باشد بکسی که سزاوار بود بدان مقدار که مناسب افتد
تجاوز نمود بخششی چنان به تدبیر و اسراف اتسام
و انصاف یافت *

* چنان کرد اسراف در صرف مال *

* که امروز مردم بگاه مقال *

* چو آغاز اوصاف او می کنند *

* حکایت ز اسراف او می کنند *

چون معظم مصارف آن وجوه مقضیات رای و رضای همان
بود که مبتلای سودای او بود بموقع و غیر موقع بی دریغ
صرف میشد *

* بران سرکه خاک سیه بد دریغ *

* بر افشاند گوهر چو باران ز میخ *

* بسا مستحق عطای جزیل *

* که فایز نشد جز بقطر قلیل *

قضیه اتفاقیه بود شایسته دیناری قنطاری می برد و بس
مستحق منوف نوازش بآرزوی عشر عشیر آن می مرد مضمون
این نقشه^(۱) المصدور که *

* می دهد دست فلک نعمت اصحاب یمین *

* بکسانی که ندانند یمین را ز شمال *

* و آنکه او را ز خوی توبه باید بر سر *

* فلکش لعل بدامن دهد و زر بچوال *

بے اغراق و ایغال بظهور پیوست - فسبحان من لا مانع
لما اعطی و لا معطی لما منع - و از جمله آنچه ارباب
دول را اجتناب از امثال آن واجب است و شاهزاده

(۱) در بعضی نسخه بجای - نقشه - (نضیه) است *

اجتزاز ازان نمود آن بود که جمعی مردم بیگانه پست پایه
را بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و هر یک را قارونی
ساخته بمرتبه امارت و سروری رسانید و ازان معنی هم خاطر
امراء و سران سپاه تغیر پذیرفت و هم دماغ آن فرومایگان از
بخار پندار و بطر مخبط گشت و بسی فساد ازان ناشی شد *

* نظم *

* یکی را چو خواهی که سازی توم *

* بزرگیش جز پایه پایه مده *

* که گر بزرگ زافش بزرگی دهی *

* نه قدر تو داند نه قدر می *

و از فسادات تدبیر که در طی مجاری تقدیر وقوع یافت آنکه
چون مالک تصرف در مزاج صاحب ملک نسبت بامخدرات
حرم سرای پادشاه سعید مرحوم انحطاط رتبه داشت
و حشمت ده^(۱) روزه او بنظر اعتبار ایشان در نمی آمد شاهزاده
را بفرفقت که خوانین و سراری آن حضرت را هر یک
بامیری و بهادری می باید داد تا از صمیم دل و جان مطیع
و هواخواه گردند و از معاونت و مظاهرت ایشان کار ملک
و جهانداري انتظام یابد و بکثرت و سوسه بآنجا رسانید که
شاهزاده با گروهی واجب التعظیم که نسبت با او بمنابه مادر

(۱) در دو نسخه بجای ده - ده (دو) است *

بودند طریقی سپرد که هیچ دانا نه پسندد چه ایشان را
 بتکلیف و زور هر یکی را بکسی داد که آن کس حد خد متکاری
 آستان او نداشت حور فرشته نهاد را در دام کام اهرمن
 انداخت و همای عنقاء منش را در آشیان ازدواج جفت
 زغن ساخت و در دانه قیمتی را در سلک خرز کم بها کشید و
 یاقوت رمانی را توام جزع یمانی گردانید * * نظم *

چنین کار کرد و نشد شرمسار * نه از روی خلق نه از کردگار
 چو فارغ بود شه ز ناموس و داد * بزودی دهد مملکت را بباد
 لاجرم از ان حرکات ناموجه طباع کافه خلائق از رعایا و لشکری
 متنفر شد و خاطرها بکلی از سمت اخلاص او بگردید و امور
 مملکت و مصالح سلطنت بزودی از نسق و نظام بیفتاد و
 بزوال و انصوام انجامید * * نظم *

* یکباره چو دل بیک طرف داد ملک *

* آباد نماند ملک نه شاد ملک *

* از خامی تدبیر باندک مدت *

* از دست بشد ملک و بر افتاد ملک *

و اصل این مفاسد مصاحبت نا اهل و موافقت ناجنس بود *

* نظم *

* ز بد نیک را واجب است اجتناب *

* که از بد شود کار نیگان خراب *

* نکوئی ز هم صحبت بد مجبوی *

* بید تا توانی سخن هم مگوی *

و از وقوع این حوادث همگنان را روشن گشت که ضمیر منیر
صاحب قرآن جهان گیر که در باب قتل و افناء آن عورت
مبالغه می فرمود بی سرب نبود و نه عجب برخاطری که مورد
الهامات ربانی و مهبط انوار اسرار صمدانی باشد هیچ
بگزارف خطور نیابد - اللهم كما جعلته في الدنيا من اعظم
الملوك والساطين فاحشره يوم البعث والذشور في زمرة
السعداء من الشهداء والصديقين آمين يا رب العالمين *

خاتمه مقاله در ذکر خصایصی که صاحب قرآن

سعید دران منفرد بود و تعداد اولاد امجاد

و اعقاب کامیابش که هنگام واقعه

ضروری آن حضرت جهان بفر

طلعت ایشان مزین

و روشن بود

جلایل مناقب و مفاخر سفیه و کرام اوصاف و اخلاق

حمیده مرضیه که حضرت صاحب قرآن - انار الله برهانه

بتوفیق الله تبارک و تعالی سبحانه - بارتبه علیه سلطنت و

جهانداری و غایت قصوی در شوکت و قدرت و کامگاری

جمع فرموده بود از کمال دین داری و فرط معدلت و نیکوکاری
 که آثار آن در مجاری رعیت پروری و مکرمت گستری و
 امثال فرموده ان الله يامر بالعدل والاحسان
 نسبت با کافه خلائق و زیودستان بظهور می پیوست و در
 تضاعیف این فتح نامه شمه گزارش پذیرفته مقصود درین
 محل تنبیه بر فضیلتی چند است که حضرت صاحب قران
 مخصوص و ممتاز بوده با آن حال آنکه پدر نهم آن حضرت
 تومغه خان بود از نژاد بوزنجر خان که آن شعبه از قوم قیات
 تا بترک پسر یافت بن نوح - علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام *

* بیت *

پدر هر پدر خان چرخ اقتدار * سلاطین فرمان ده کامگار
 بوده اند لیکن چون پدر آن حضرت امیر طراغای و پدر پدرش
 امیر برکل^(۱) از رعایت جانب امارت و ایالت و قیام بضبط
 و پیشوائی الوس و تومان خاصه اعراض نموده بودند و آن را
 بابناء اعمام گذاشته مجدد رسوم سروری و شاهی و موسس
 بنیان سلطنت و پادشاهی درین دودمان همایون آنحضرت
 بود چه در سن بیست و پنج سالگی روی همت عالی نهمت
 باستحصال مراتب علیّه و استکمال مناقب سزیه آورد و نه
 سال متصل در طی اوضاع و احوال مختلف آنچه از بدایع

(۱) در بعض نسخه بجای - برکل - (توکل) است *

آثار و غرایب اطوار ازان موید نام دار بظهور آمد گاه در
 مواقف اصابت رای و حسن تدبیر و گاه در معارک شجاعت
 و دلوری و مضایق دار و گیر نه همانا که عشر عشیر آن از
 دیگری صدور یافته باشد و طرفی ازان در ارایل مقاله
 بتفصیل مشروح گشته هوشمند چون آن را بنظر تأمل و تدبر در
 آورد یقین گردد او را که در آنچه گفته شد هیچ مبالغه نیست
 و در سن سی و چهار سالگی بسریب خلافت صریح سلطنت و
 فرمان روائی برآمد و محلّ اصلی و ماوای قدیم خویش
 تخت گاه ساخت و در عرض سی و شش سال که بقیه مدت
 زندگانی و روزگار کشور ستانی و جهان بینی آنحضرت بود تمام
 الوس چغتای خان و الوس جوجی خان و الوس هولاکو خان
 و معظم بلاد و ممالک ربع مسکون را چنانچه بشرح و بسط ثبت
 افتاده بخوزه تصرف و تسخیر در آورد و سعت و بسط مملکت
 و انتظام و التیام اسباب شوکت و سلطنت بجائی رسانید
 که مزیدی بران متصور نبود و مثل این از دیگری مروی نیست
 چه طوایف ملوک و حکام که پادشاهی در خانواده ایشان
 مدتی مانده صدر سلسله هر طایفه که بانی کاخ بونری و
 کامرانی بوده طرحی انداخته است و کمالی که از فضل
 ذوالجلال دولت آن دودمان را مقدر بوده اولاد و اعقاب
 او رسانیده اند چنانچه از مولفات ایمنه تاریخ و اصحاب اخبار

که بنظم و نثر تازی و درسی ساخته اند و پرداخته مستفاد
 میشود و از شواهد کمال تفوق و افتد ار آن جهاندار عالی
 مقدار آنکه هر جا از نزدیک و دور که پرتو التفات بر تسخیر
 آن انداخت از قبضه تصرف و اختیار و لات و حکام سابق
 بکلی بیرون آورد و بیکی از فرزندان یا بندگان خود سپرد و
 چون دیگر سلاطین در فتح قلاع و بلاد بمجرد اظهار اطاعت و
 انقیاد و الی آن و ارسال تحف و هدایا اکتفا نمی فرمود *

* نظم *

* ز یزدان درود و ز ما آفرین *

* بران شاه روشن دل و پاک دین *

* که مثلش ز شاهان فرخنده فر *

* نبود است ازین پیش و نبود دگر *

و از خصایص آنحضرت آنکه هر چند سنت سنییه مشورت مرعی
 داشت و رسم قورلتای و جانغی که آیین پادشاهان است
 بجای می آورد هرگز در هیچ قضیه بنیاد کار بر رای و روئت
 هیچ آفریده ننهاد و در هر باب آنچه از تلقین ملهم دولت بر
 صحیفه خاطر خطیروش نقش بست صواب آن دانست و بهمان
 کار کرد و تدبیر آن موفق جهانگیر^(۱) در هر امر از جلیل و حقیر

(۱) در بعض نسخه بجای - موفق جهانگیر - (موافق جهانگیری)

بعینه گفتنی نسخه تقدیر ملک قدیر است که مطلقا از وصیت
 خطا و تغیر سالم و بری بود چنانچه از تضاعیف این فتح نامه
 معلوم میشود و همچنانکه در رای و تدبیر مستقل بود بعد از
 تصمیم عزایم پادشاهانه در امضاء آن بنفس مبارک توجه
 می فرمود و معظمت مصالح ملک و ملت و مهمات اشغال
 دولت و سلطنت از خیر و شر در حضور و سفر از صلح و جنگ در
 شتاب و درنگ مجموع بذات همایون خویش می ساخت
 و بتفصیل می رسانید *

* نظم *

چگویم که احوال آن تاجور * برون است از ادراک نوع بشر
 ز وصف کمالش بیان قاصراست * تعجب مکن زین خدا قادر است
 و از معمار همت آن خاقان کسری معدلت چند ان آثار از
 مدن و امصار و قری و انهار و قلاع و حصار و ابواب البر از
 مساجد و معابد و اربطه و قناطر و سایر عمارات از قصور و دور
 و بساتین و باغات و غیر آن در جمیع معموره عالم باز مانده
 که جز در مطولی مستقل بتفصیل شرح نتوان داد چه بغیر
 از آنها که در تضاعیف این تالیف اشارتی بآن رفته بسی خوانق
 و رباطات و زوایا در طرق و مسالک ممالک توران و ایران
 احداث فرموده و همواره آینده و رونده از صدقات جاریه آن
 بقاع انتفاع می یابند و بر حسب فرموده اذامات
 الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثه - علی قایله افضل

الصلوات واکمل التحيات - مثنوبات آن بروج بزرگوار آن
 برگزیده نامدار واصل و متواصل می گردد * * بیت *
 بادایارب روان آن شاه کریم * در خلد برین بعز جاوید مقیم
 و از جزایل منج و عطایای ربانی نسبت با حضرت صاحب
 قرانی کثرت اخلاف و اعقاب بود چه از ذکور اولاد آنچه در
 زمان حیات دیده امید بدیدار ایشان روشن داشت سی و
 شش پسر و نبیره و نبیره زاده بودند بدین تفصیل از نسل شاه
 زاده سعید مرحوم جهانگیر یازده چه از نزیل رحمت رحمان
 و آسوده مرقد غفران محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد
 جهانگیر نه ساله سعد و قاص شش ساله یحیی پنج ساله و امیر
 زاده پیر محمد جهان گیر در سن بیست و نه سالگی با هفت پسر
 اسن از همه قید و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد و قاص
 سنجر قیصر جهان گیر و از نژاد شاهزاده سعید شهید عمر شیخ نه
 پسر و پسر زاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با
 یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ در سن بیست و چهار
 سالگی با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یک ساله اسکندر
 بن عمر شیخ بیست و یک ساله احمد هزده ساله سیدی احمد
 پانزده ساله بایقوا دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه بود
 در سن سی و هشت سالگی با هفت پسر و نبیره ابا بکر بیست
 و سه ساله با دو پسر الکبیر نه ساله عثمان حلبی چهار ساله

عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله
 ایچل ده ساله سیور غتمش شش ساله و شاهزاده عالی منقبت
 شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی با هفت پسر الخ بیگ
 ابراهیم سلطان هردو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله
 سیور غتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله خان اغل دو
 ساله یاروے یک ساله از نسل مبارک صاحب قران سعید
 مغفور که در شمول سلطنت و جهانبانی و حصول دولت و
 کامرانی بروفق آمال و امانی تا انقراض عالم فانی باقی
 باد این سی و شش شاه و شاهزاده مذکور از ذکور اولاد
 هنگام حلول واقعه ضروری آنحضرت موجود بودند و ازانات
 هفده مخدیره در تنق عفت و ابهت انکجاب داشتند از سلیل
 صلب آن حضرت سلطان بخت بیگم و از شاهزاده سعید عمر
 شیخ سه مخدیره مانده بودند و از امیر زاده سعید محمد سلطان
 سه و در حریم جلالت شاهزاده میرانشاه چهار مکجوبه بودند
 و ازان شاهزاده عالی منقبت شاهرخ یکی و ازان امیرزاده
 پیر محمد جهانگیر سه و ازان امیرزاده ابابکر و امیرزاده
 خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده سلطان حسین دخترزاده
 حضرت صاحب قران بود و پسر محمد بیگ بن موسی
 دران وقت بیست و پنج ساله بود و چون نگاشته لوح جف
 القلم بما هو کاین چنان بود که بقاء دولت ابد پیوند این

دودمان ارجمند بشعبه برومند شاهزاده شاهرخ باشد و اولاد
امجاد آنحضرت بعد از ختم مآثر و مفاخر صاحب قران سعید
مغفور شروع در مقاله کرده خواهد شد که کافل بیان صادرات
افعال و احوال آن شاهزاده عالی منقبت باشد - من الله
العظیم المجید العون والتأيید *

* نظم *

* شرف تابکي قصه خواني خموش *

* زبان درکش و باز کن گوش هوش *

* مبرظن که صاحب قران در گذشت *

* فلک نامه دولتش در نوشت *

* که تا محشر این دولت سرمدی *

* بود حارسِ ملتِ احمدی *

* ازان ملت این دولت آمد بکار *

* وزین دولت این ملت است استوار *

* نه آن ملت از نسخ باید زوال *

* نه این دولت از انتقال اختلال *

* ازین توامان پایه ملک و دین *

* برفعت گذشت از سپهر برین *

* باقبال شاهي کز جاردان *

* بود نازه آثار صاحب قران *

* خدیوی که این نسخه زو زیب یافت *

- * ز تحقیقش این ضبط و ترتیب یافت *
- * پناه سلاطین ایران زمین *
- * بارش همه نور ملک زمین *
- * نظر کونیهی بین که من می کنم *
- * ز ایران و توران سخن می کنم *
- * دو عالم بمیزان قدرش جویست *
- * ز نور ضمیرش خود پرتویست *
- * ز قصر جلالش فلک پایه *
- * فریدون ز خیلش فرو مایه *
- * برای آفتاب و بخشش سحاب *
- * بکف کام بخش و بدل کامیاب *
- * بدیدار مهر و بربت سپهر *
- * سلیمان مکان و منوچهر چهر *
- * ملوک اقتدار و ملایک سیر *
- * مبارک لقّا و همایون اثر *
- * مغیث حق و ملک و دنیا و دین *
- * فلک را جز این نیست نقش نگین *
- * جهاندار ابوالفتح فیروز بخت *
- * که مهر و سپهرش سزد تاج و تخت *
- * بدگر لقب عالم افروختیم *

- * بسی دولت از کنیت اندوختم *
- * ولی گوهر نام فرخنده فال *
- * نگنجد درین بحر اندک مجال *
- * دهم شرح حالی که دانا ازان *
- * روان اسم عالی کند حرز جان *
- * ز دیهیم سلطان شدم کامیاب *
- * که وی ابر شد افسر آفتاب *
- * ستوده سمیّ خلیل اله *
- * بسطانی ارزانی تخت و کلاه^(۱) *
- * برمز ار چه از نام دادم نشان *
- * بوقت ثنا مانده ام بی زبان *
- * چو وصفش ز اندیشه برتر بود *
- * سخن هرچه گویم نه در خور بود *
- * چنین آفتابی ز ادج سربو *
- * نقابید تا چرخ دارد مسیر *
- * چنین سرو از جویبار ظفر *
- * نبالید و مثلش نبالد دگر *
- * گسسته نشد فیض جان آفرین *
- * ولی نیست ممکن وجودی چنین *

(۱) در دو نسخه بجای - تخت و کلاه - (و تخت گاه) است *

- * باین دانش و داد و آیین و فر *
- * گمانم نیفتد که باشد بشر *
- * وزین روشنم شد که قوم مسیح *
- * کجا کرده اند آن خطاء صریح *
- * ندانند کانرا که حق بر گزید *
- * ازو آید آثار قدرت پدید *
- * سپاس آن خدا را که در یک وجود *
- * کمالات عالم سراسر نمود *
- * دلش بحر و در بحر موج کرم *
- * جواهر لالی سر قدم *
- * کفش ابر و در ابر باران چود *
- * ز باران شده سبز باغ وجود *
- * ضمیرش ز الهام تلقین نیوش *
- * زبان ترجمان پیام سروش *
- * جبین مطلع آفتاب جلال *
- * بری آفتابش ز نقص زوال *
- * لبش در سخن چشمه نوش علم *
- * خموشیش پیرایه عفو و حلم *
- * نظر عین لطف و زلفش روان *
- * حیاتی ز نودرتن انس و جان *

- * کمر کهکشانی سپهرِ مہربانی *
- * کله برج خورشید فرمان دہی *
- * قبایش حریم کمال و جمال *
- * سراپردہ رحمت ذوالجلال *
- * ہمہ خلق و خلقت معرا ز عیب *
- * دل روشن آیینہ سر غیب *
- * کفش نیل و شیراز ازو رشک مصر *
- * وزین رشک نیلی روان زاشک مصر *
- * چو یاد آورم ہرچہ در عہد اوست *
- * چو آثارِ عدلش سوا سر نکواست *
- * کمالی کزو یافت تیغ و قلم *
- * ز رستم نیامد ز یاقوب ہم *
- * ز کلکش چو خواہم کہ رانم کلام *
- * زبانم شود شق ز ہول مقام *
- * ز تیغش سخن چون بماند سلیم *
- * کہ از فکرش اندیشہ گردد دونیم *
- * باقبالش این توامان گزین *
- * بگوہر گرفتہ زمان و زمین *
- * دو دریا نشین از کفِ راد شاہ *
- * ز موجِ فتن ملک و دین را پناہ *

- * یکی جان ستان و یکی دل نواز *
- * یکی فتنه سوز و یکی چاره ساز *
- * یکی کوثر ملک ازو گشته صاف *
- * یکی حوری و حی را حله باف *
- * یکی دشمنان را دلیل اجل *
- * یکی دوستان را کفیل امل *
- * ازان یک مبانی شرع استوار *
- * وزین یک رسوم هنر آشکار *
- * ازان گشته بهرام را زهره آب *
- * وزین نیز هست از خجالت خراب *
- * چو ثعبان تیغش زند دم ز کین *
- * شود قطع عقد شهر و سنین *
- * چو ریحان کلکش خط آرای شد *
- * خرد را ز حیرت دل از جای شد *
- * ز لطف حق الحق بشرم اندرم *
- * که با قهر تیغش ستایم بهم *
- * ولی هر چه زان دست باشد خوش است *
- * و گر قصد جان می کند دل کش است *
- * عجب ز آهنی گیتی آراسته *
- * به فی روضه وحی پیراسته *

- * ازان آهن آثارِ نصرت عیان *
- * وزین نی مزین زمین و زمان *
- * نی خامه این و نی نیزه را *
- * ز سر چشمه فتح نشو و نما *
- * نهالی است در گلشن مملکت *
- * که در سایه اش پرورد معدلت *
- * چو در موسم کین بهار آورد *
- * سرِ دهمین ملک بار آورد *
- * نسیمِ ظفر میوه ریزد ز بار *
- * نثارِ سُمِ مرکبِ شهریار *
- * چه مرکب که آن تذکره فرخنده فر *
- * در اندیشه چون بگذرد بی خبر *
- * رسیدن بآن ناید از فکر من *
- * بدولت سپارم عذارِ سخن *
- * بدولت ز دولت توان گفت باز *
- * درین معنی ازوی توان جست راز *
- * سعادت مجسم شده زیر زین *
- * ز فتحِ مبینش بیاضِ جبین *
- * سُمِش خیل اقبال را راه بر *
- * خجسته پیدش رهنمای ظفر *

- * ز گرد سمش گر کشد سرمه کور *
- * شب تیره بپند پی پای مور *
- * ز تاب و توانش تو گوئی نه بست^(۱) *
- * ز چسبني و چالاكيش پا و دست *
- * بهيكل چو فيل و بهديت هزبو *
- * به پستي چو سيل و بدالا چو ابر *
- * همانيست و عذقا بفر و شكوه *
- * بدريا چو كشتي بهامون چو كوه *
- * گه شيهه رعد و گه پويه برق *
- * بيك ناختن طي كند غرب و شرق *
- * ز آسيب كوش و سمش گاه تگ *
- * نشان بر رخ ماه و پشت سمك *
- * تشبه بنعلش چو جويد قمر *
- * بماهي رود راه يك ساله خور *
- * نذش جمله قوت سرش پرز هوش *
- * بتگ تيرو پيكان نشان داده كوش^(۲) *
- * كند كوش پيكان و شيهه صفيور *
- * چو پيكان بود در روش نيش تير *

(۱) در سه نسخه بجاي - نه بست - (تن است) * (۲) در سه نسخه

جاي - نشان - (فسان) است *

- * هر آنجا که در خاطر آرد سوار *
- * کند پیش از اندیشه زانجا گذار *
- * بگاہ جوش خوشه آسمان *
- * بود رشک بر کشته جو فشان *
- * سئیمش چو آب آورد گاه گاه *
- * گهی سطل باشد گهی دسته ماه *
- * رکابش همه تن دهانست و بس *
- * چو گردون که پا بوس دارد هوس *
- * عنان را عجب دولتی داد دست *
- * که دارد ببحر کرامت نشست *
- * دوالی ز دولت قرین مراد *
- * با قبال دریا نگهبان باد *
- * جزین در حق زین ندانم صواب *
- * دو پیکر که نابد درو آفتاب *
- * جهان روشن از فیض انوار او *
- * در خیر و شر صلح و پیکار او *
- * ز لطفش توان شمه باز گفت *
- * بتایید رحمت دری چند سفت *
- * ولیکن ز قهرش چو گویم سخن *
- * روان عزم رفتن کند جان ز تن *

- * ز رزمش نیارم زدن هیچ دم *
- * مراسم که عالم بر آید بهم *
- * چو دریای هیجا در آید بشور *
- * دلاور کند قصد ترتیب قور *
- * ز حفظ الهی بود جوشش *
- * کند بگتری پیروهن در تنش *
- * دعاء خلائق ز که تا بمه *
- * زده حلقه گردش بجای زره *
- * ز نصرت کلاه و ز تاید خود *
- * نگهبان خدای فراز و فرود *
- * بجنگ اربود حاجت ایست ساز *
- * ولی خود بجنگش نیفتد نیاز ^(۱) *
- * خلافتش بود زهر و هرکس که خورد *
- * نیابد زمان ^(۲) تا بروز نبرد *
- * سعادت امان کی دهد خصم را *
- * که روی آورد سوی دشت و غا *
- * وگر زنده ماند بفرض محال *
- * محال است او را خیال جدال *

(۱) در بعضی نسخه بجای - ولی خود - (ولیکن) است • (۲)

در بعضی نسخه بجای - زمان - (امان) است •

- * گرفتم که باشد جهانی سپاه *
- * به تنها نهد رو بآورد گاه *
- * که انجا تواند مقابل شدن *
- * وگر پر ز رستم شود انجمن *
- * گرافراسیاب است ور اسفندیار *
- * چه خوانم ورا نزد این کامگار *
- * گر از روبه و شیر سازم مثل *
- * خرد بر دماغ نهد صد خلل *
- * همان به کزین رزم جویم گریز *
- * که سر بازد آن کس که ورزد ستیز *
- * ببزمش گر آیم که هذگام بار *
- * جهان نیست پر حشمت و اقتدار *
- * سلاطین بخد مت کمر بر میان *
- * در افکنده خود را فلک درمیان *
- * فضاء هوا جمله تاج و کلاه *
- * بسیط زمین پر ز خیل و سپاه *
- * ز اشراف اطراف هر سو گروه *
- * ز گردن کشان محن گیتی ستوده *
- * ز حکام هر موز نزدیک و دور *
- * شده بسته ره بر صبا و دیور *

* چو گردون بسی گرد عالم شداقت *
 * باین ساز و آیین محلی نیافت *
 * روان چشم بد را در آتش نکند *
 * ثریا مهیا کفی از سپند *
 * سپند چنان مجلس دل فواز *
 * دل اهل راز است و آتش نیاز *
 * ملازم فنون کمال و هنر *
 * در آینده اقبال و فتح و ظفر *
 * ندیمان محرم حیا و وقار *
 * ز استادگان دولت پایدار *
 * ز گستاخ رویان مراد و نشاط *
 * سرور و فوج پای کوب بساط *
 * سعادت مغنی بشارت سرود *
 * صدایش گذشته ز چرخ کبود *
 * کرم ساقی مجلس و شیره کام *
 * عطایا ده امید جوینده جام *
 * ازین گونه بزم طرب ساخته *
 * ز دولت بعشرت ^(۱) نهرد اخنه *
 * چو دمساز عون الهی بود *

- * کجا میل سوی ملاحی بود *
- * دگر زانکه سوچی بهنگام طوی *
- * برای می آماده دارد سبوی *
- * بیفشاند از بهر^(۱) یرغوی عام *
- * فلک دانهای کواکب تمام *
- * بدرگاه عالی ظفر پرده دار *
- * ز یمن و بقا پرده را بود و تار *
- * بران در ز کمتر غلامان شرف *
- * دعا تیرش و استجابت هدف *
- * پرتیر اخلاص و پیکان یقین *
- * کشادش بآمین روح الامین *
- * الهی بحقی دعاء و رسول *
- * بسبطین و زهرا و زوج بتول *
- * باولاد و احفاد آن دودمان *
- * به تسبیح و تقدیس کروبیان *
- * که جاوید این شاه پاک اعتقاد *
- * بمماناد و اقبال بر ازدیاد *
- * بعدلش جهان یک سر آراسته *
- * ز کیهان رسوم بدی کاسته *

(۱) در بعض نسخه بجای - یرغوی - (یرغوی) و در بعض (یرغوی) است

* خلاق مرفه ز احسان او *

* زمین و زمان تحت فرمان او *



در محرم سنه ۱۳۰۶ يك هزار و سه صد و شش هجري مطابق

سپتامبر سنه ۱۸۸۸ يك هزار و هشت صد و هشتاد و هشت

عیسوی تمام شد طبع کتاب - ظفرنامه - در بیان احوال

صاحبقران تیمور از تصنیفات مولانا شرف الدین علی

یزدی متوفی سنه ۸۵۰ هشت صد و پنجاه هجري

تالیف کود آن را در شیراز بسبب حکم و

اهتمام میوزا ابراهیم سلطان ابن میرزا

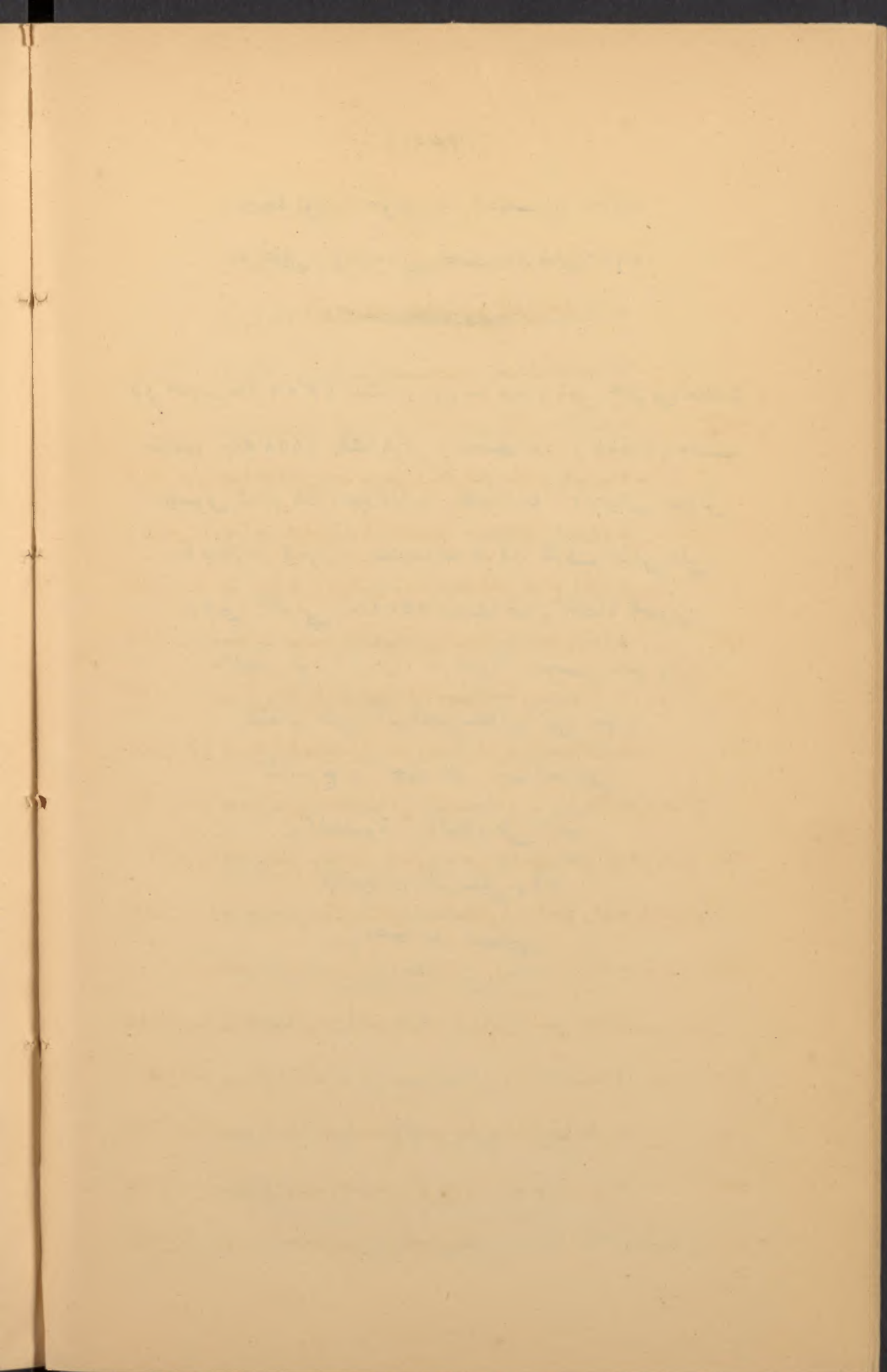
شاه رخ و الحمد لله رب العالمین

والصلوة والسلام علی سید

الانبیاء والمرسلین وآله

و اصحابه اجمعین





فهرست جلد دوم ظفرنامه

صفحه

- گفتار در خواستاری صاحبقران دختر خضر خواجه خان را
و جشن ازدواج امیرزاده اسکندر باشاهزاده بیکیسی سلطان ۱
- ذکر احداث باغ دل کشای و عمارت قصر فرح افزای ... ۶
- گفتار در اسباب توجه صاحبقران بصوب هندوستان ... ۱۴
- گفتار در یورش صاحبقران بجانمب هندوستان ... ۱۷
- گفتار در توجه صاحبقران بغزو کفار کتور و سیاه پوشان ۱۹
- گفتار در فرستادن صاحبقران محمد آزاد را بتفحص حال
امیرزاده رستم و برهان اغلی و مراجعت نمودن از کتور ۲۵
- گفتار در باز گردانیدن صاحبقران امیرزاده شاهرخ
را بهرات ۳۱
- ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف و تائیزی اغلی از قلماق و شیخ
نورالدین از فارس ۳۳
- گفتار در تعمیر قلعه ایرباب و دفع قطاع الطریق او عانی ۳۸
- گفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان و نغر ... ۴۱
- گفتار در عبور صاحبقران از آب سند ۴۷

ص ۵۵

- ذکر قضیه شهاب الدین مبارک شاه تمیمی و مخالفت او ۴۸
- گفتار در وصول رایت سعادت فی بقعه قلمی ... ۵۳
- گفتار در توجه رایت جهان کشای بقصد نصرت کوکری ... ۵۶
- گفتار در رسیدن شاهزاده پیر محمد جهان گیر از ملتان ۵۹
- گفتار در فتح شهر بند و قلعه بطنیر و استیصال اهالی آنجا ۶۷
- گفتار در توجه رایت کشورستان از بطنیر بصوب
- سر سطی و غیوه ۷۷
- گفتار در ایلغار صاحبقران و قلع و قمع جتان مفسد ... ۸۰
- گفتار در صدور فرمان پروان شدن سپاه برسم یسال ... ۸۳
- گفتار در نقل رایت نصرت شعار بجانب شرقی قلعه لونی
- و قتل اسیران کفار که در اردوی گیهان پوی جمع
- آمده بودند ۹۰
- گفتار در رزم صاحبقران با سلطان محمود والی هندوستان ۹۶
- گفتار در گریختن سلطان محمود و ملو خان از شهر و فتح
- دهلی ۱۱۵
- گفتار در نهضت صاحبقران مظفرلوا از دهلی ... ۱۲۵
- گفتار در فتح قلعه میرت ۱۲۹
- گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گبران ... ۱۳۳
- گفتار در ذکر سه غزوه که صاحبقران را در یکروز اتفاق افتاد ۱۳۷

- گفتار در استیصال گبران که بدره کوبله بودند و ذکر سنگی
 که بر شکل گاوی واقع شده در انجا و تعظیم گمراهان هند
 آن را ۱۴۵
 گفتار در عزم مراجعت صاحبقران از هندوستان ... ۱۴۸
 گفتار در تاخت فرمودن بکوه سوالک ... ۱۵۱
 گفتار در مواقف غزوات که در حدی دیگر از کوه سوالک در
 بیشها واقع شده ۱۵۴
 گفتار در مواقف غزوات صاحبقران در نواحی جمو ... ۱۶۲
 ذکر قضیه شهر لهور و شیخه کوکو ... ۱۶۹
 ذکر صفت کشمیر ۱۷۷
 گفتار در روان شدن صاحبقران با استعجال بصوب سمرقند ۱۸۱
 گفتار در گذشتن صاحب قران از جیحون و استسعاد یافتن
 حضرات و فرزندان بعز ملاقات همایون ... ۱۸۹
 گفتار در بناء مسجد جامع در سمرقند ... ۱۹۵
 ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه صاحبقران بایران ... ۱۹۹
 گفتار در نهضت صاحبقران بایران بیورش هفت ساله ۲۰۶
 تتمه قصه امیر سلیمان شاه که از پیش آمده بود ... ۲۱۲
 ذکر رسیدن اخبار ساز از اطراف ۲۱۶
 گفتار در نهضت صاحبقران بعزم کفار گوج بطرف دره

صفحه

۲۲۲	...	...	...	...	...	...	خمشا
۲۲۴	...	...	...	...	...	...	گفتار در مراجعت از غزوه دره خمشا
۲۲۹	...	...	...	...	...	...	تتمه احوال امیرزاده رستم که از جام متوجه شیراز شده بود
۲۳۵	...	...	...	...	...	...	گفتار در قورلتای صاحبقران بعزم غزاء گرجستان
...	...	...	...	...	...	...	گفتار در توجه صاحبقران بعزم غزو بجانب جانی بیگ
۲۴۲	...	...	...	...	...	...	گرجی
۲۴۵	...	...	...	...	...	...	گفتار در فتح قلعه زریت و حصار سوانیت
۲۴۸	...	...	...	...	...	...	گفتار در توجه صاحبقران بجانب ایوانی گرجی
۲۵۰	...	...	...	...	...	...	گفتار در مراجعت صاحبقران از گرجستان
۲۵۲	...	...	...	...	...	...	گفتار در موجبات توجه بجانب سیواس
۲۵۴	...	...	...	...	...	...	گفتار در نامه فرستادن صاحبقران بقیصر روم
۲۶۳	...	...	...	...	...	...	گفتار در توجه صاحبقران بصوب سیواس
۲۷۰	...	...	...	...	...	...	گفتار در توجه صاحبقران بجانب آبلستان
۲۷۳	...	...	...	...	...	...	گفتار در موجبات توجه صاحبقران بجانب شام
۲۷۹	...	...	...	...	...	...	گفتار در توجه صاحبقران بصوب مصر و شام
۲۸۲	...	...	...	...	...	...	گفتار در فتح قلعه بهستی و عنتاب
۲۸۴	...	...	...	...	...	...	گفتار در توجه بشهر حلب و فتح آن
۳۰۱	...	...	...	...	...	...	گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن
۳۰۴	...	...	...	...	...	...	گفتار در تسخیر شهر و قلعه حمی و ذکر فتح حمص

صفحه

- گفتار در فتح قلعه بعلبک ۳۰۸
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب دمشق ۳۱۰
- گفتار در محاربه صاحبقران با سلطان مصر ۳۱۷
- گفتار در فتح دمشق ۳۲۴
- گفتار در فتح قلعه دمشق ۳۳۰
- گفتار در مراجعت از دیار شام ۳۴۵
- گفتار در گذشتن صاحبقران با سپاه از آب فوات ۳۴۹
- گفتار در توجه صاحبقران بشهر ماردین ۳۵۲
- گفتار در ایلغار فرستادن صاحبقران بطرف گرجستان و بغداد ۳۵۴
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب بغداد و فتح آن ۳۵۹
- گفتار در بازگشتن صاحبقران از بغداد بجانب تبریز ۳۶۹
- گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بصوب
ارزنجان ۳۷۲
- ذکر رسیدن تومان آغا و شاهزادگان از سمرقند ۳۷۴
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب گرجستان و رفتن بقرا باغ
ارآن ۳۷۷
- گفتار در تشلاق صاحبقران در قرا باغ ارآن ۳۸۰
- گفتار در ایلغار فرستادن صاحبقران باطراف و جوانب ۳۸۴
- گفتار در ذکر اسبابی که بتجدید موجب عزم بجانب روم شد ۳۸۹

معجمه

- گفتار در حفر نهو برلاس ۳۹۴
- گفتار در نهضت رایت منصور از قرا باغ ازان ... ۳۹۶
- گفتار در فتح قلعه ترقوم و معاودت شاهزادگان الخ ... ۴۰۰
- گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از روم ... ۴۰۳
- گفتار در جیب دیدن صاحب قران ۴۰۹
- ذکر فتح قلعه هاروک ۴۱۴
- گفتار در توجه رایات نصرت عطیه بصوب قیصریه و انکوریه ۴۱۶
- گفتار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر ۴۲۲
- گفتار در محاربه صاحبقران با قیصر روم ۴۲۹
- گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را الخ ۴۳۸
- گفتار در فرستادن صاحبقران لشکرها با طراف الخ ... ۴۴۶
- تتمه داستان امیرزاده محمد سلطان که بطرف برسا رفته بود ۴۵۱
- ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین الخ ۴۵۷
- گفتار در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه ۴۵۸
- گفتار در فرستادن و رسیدن ایلیچیان بهرجا و ازهرجا ۴۶۱
- گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشاق ۴۶۵
- گفتار در غزو از میرگیران و فتح آن ۴۷۰
- ذکر رسیدن ایلیچیان بتجدید از پیش پسران ایلدرم بایزید ۴۷۸
- گفتار در مراجعت صاحبقران از از میر ۴۸۱

صفحه

- گفتار در فتح قلعه اکری در ونسپین ۴۸۵
- ذکروفات قیصر ایلدرم با یزید و شاهزاده محمد سلطان ۴۸۹
- گفتار در تعزیت و روان فرمودن نعش شاهزاده مذکور ۴۹۳
- گفتار در رسیدن ایلیچیان مصر ۴۹۹
- گفتار در ایلغار فرمودن صاحبقران بجانب قراننار ... ۵۰۱
- گفتار در مراجعت صاحب قران از دیار روم ... ۵۰۴
- ذکر شنواییدن وفات امیرزاده محمد سلطان بمادرش ۵۰۷
- گفتار در توجه رایت گیتی ستان بجانب گرجستان ... ۵۱۲
- گفتار در تفویض حکومت شیراز بامیرزاده پیرمحمد الخ ۵۱۴
- گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده ابابکر را الخ ... ۵۱۵
- گفتار در وصول رایت بحدود گرجستان ۵۲۱
- گفتار در فتح قلعه کرنین که از قلاع گرج است ... ۵۲۴
- ذکر اموری که در اثنای حالات گذشته وقوع یافت ... ۵۳۲
- گفتار در مراجعت صاحبقران از صوب انجاز ... ۵۳۸
- گفتار در عمارت شهر بیلقان و بناء حصار الخ ... ۵۴۳
- گفتار در فرستادن صاحبقران علماء و امناء را بممالک از
برای تحقیق احوال زیردستان و اشاعت آثار عدل
و احسان ۵۴۹
- نقشه داستان شاهزادگان که بعراق عرب رفته بودند ... ۵۵۲

صفحه

- گفتار در آمدن امیرزاده عمر از سمرقند و ذکر و قایمی ...
- ۵۵۵ ... که در اثناء تعمیر بیلقان و حفر نهر آن روی نموده ...
- ۵۵۷ ... گفتار در قشلاق صاحبقران بقرا باغ اران و ذکر الخ ...
- گفتار در توجه امیرزاده شاهرخ به حسب فرمان بصوب
- گیلان ۵۶۱
- گفتار در مراجعت صاحبقران از یورش هفت ساله ... ۵۶۷
- گفتار در تفویض صاحبقران ایالت الوس هولاکو خان را
- بامیرزاده عمر ۵۶۹
- تتمه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه که بجانب
- ری رفته بود ۵۷۱
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیرزاده اسکندر و
- امیر شاه ملک را از پیش بجانب ری ... ۵۷۳ ...
- گفتار در فتح قلعه فیروزکوه ۵۷۷
- گفتار در توجه صاحب قران بجانب چلاو ... ۵۸۱ ...
- گفتار در محاربه امیرزاده سلطان حسین با اسکندر شیخی
- و ناپدید شدن اسکندر ۵۸۶
- گفتار در توجه رایت نصرت شعار به سبیل ابلاغ بجانب
- سریر سلطنت پایدار ۵۸۹
- گفتار در وصول موکب ارجمند به دارالسلطنة سمرقند ... ۵۹۴

صفحہ

گفتار در قریب‌لای صاحبقران از برای ترویج شاهزادگان ۴۰۰

گفتار در بیان اسباب نوحه رایت گیتی کشای بجانب

خطای ۴۲۸

گفتار در نهضت صاحبقران بصوب خطای ۴۳۴

ذکر قصه که بنذکر آن احتیاج خواهد افتاد ۴۳۹

گفتار در نهضت رایات فتح آیات از آق‌سولات ۴۴۴

گفتار در وفات صاحب قران ۴۴۹

ذکر بعضی حوادث که بعد انتقال صاحبقران روی نمود ۴۴۳

گفتار در نقل نعش صاحبقران از انرار ۴۶۸

ذکر مشورت کردن امراء با خواتین و شاهزادگان در

باب یورش خطای ۴۷۱

ذکر روان ساختن نعش ارجمند بسمرقند ۴۷۴

داستان مخالفت امیرزاده سلطان حسین ۴۷۹

ذکر مکتوب فرستادن امراء باطراف وجوانب و

خبر دادن از مخالفت سلطان حسین ۴۸۵

ذکر آمدن امیر بوندق از ناشکنت و آوردن جواب

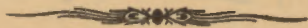
مکتوب ۴۸۵

تمه داستان امیر بوندق که بتناشکنت رفته بود ۴۹۲

ذکر مخالفت امراء با امیرزاده خلیل سلطان ۴۹۵

ص ۵۵

- ذکر مشورت کردن امراء با حضرات عالیات در توجه
- ۷۰۰ بجانب بخارا
- ۷۰۲ ذکر توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا
- ۷۰۴ ذکر روان شدن حضرات عالیات بسمرقند الخ ...
- ۷۰۷ تقمه داستان توجه شاهزادگان و امراء بجانب بخارا
- ذکر خبر یافتن شاهزادگان و امراء از رسیدن امیرزاده
- ۷۱۰ خلیل سلطان بسمرقند و اطاعت نمودن امراء شهر اورا
- ذکر جلوس امیرزاده خلیل سلطان بر سریر فرمان دهی
- ۷۱۲ بسمرقند فردوس مانند ...
- ذکر احوال سلطنت امیرزاده خلیل سلطان و سبب زوال
- آن بر سبیل اجمال ۷۲۰
- خاتمه مقاله در ذکر خصایصی که صاحبقران سعید دران
- منفرد بود و تعداد اولاد امجاد و اعقاب کامیابش
- ۷۲۹ که هنگام وفات آن حضرت موجود بودند
- تمام گشت فهرس جلد دوم از ظفرنامه



MEMORANDUM

FOR THE RECORD

DATE

TO THE HONORABLE SECRETARY OF THE INTERIOR

FROM THE BUREAU OF LAND MANAGEMENT

SUBJECT: [Illegible]

1. [Illegible]

2. [Illegible]

3. [Illegible]

Very truly yours,

[Illegible Signature]

[Illegible Title]

99-430750

THE

ZAFARNÁMAH

BY

MAULÁNÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ

OF YAZD.



EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

BY

MAULAWÍ MUḤAMMAD ILAHDÁD.

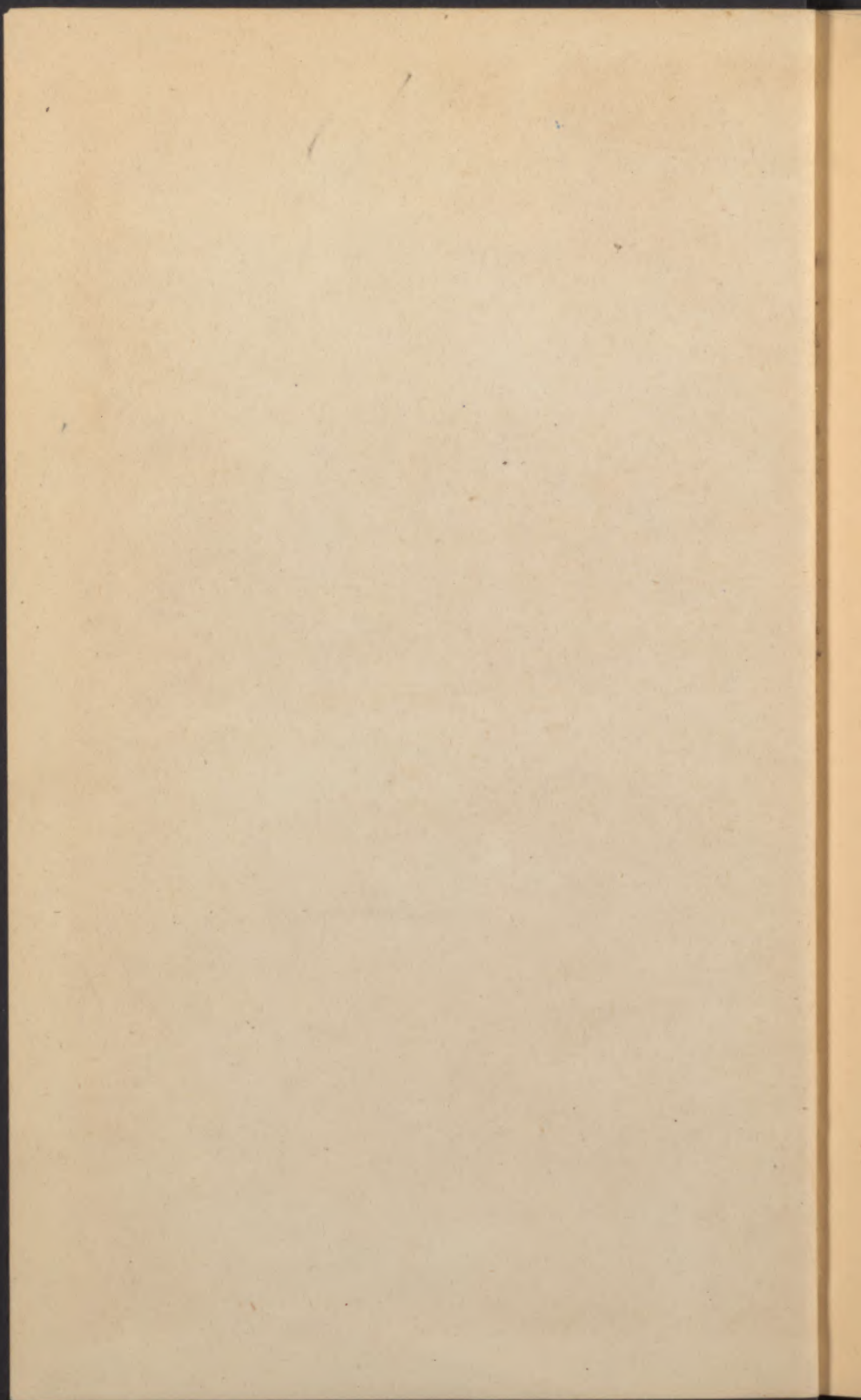
LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

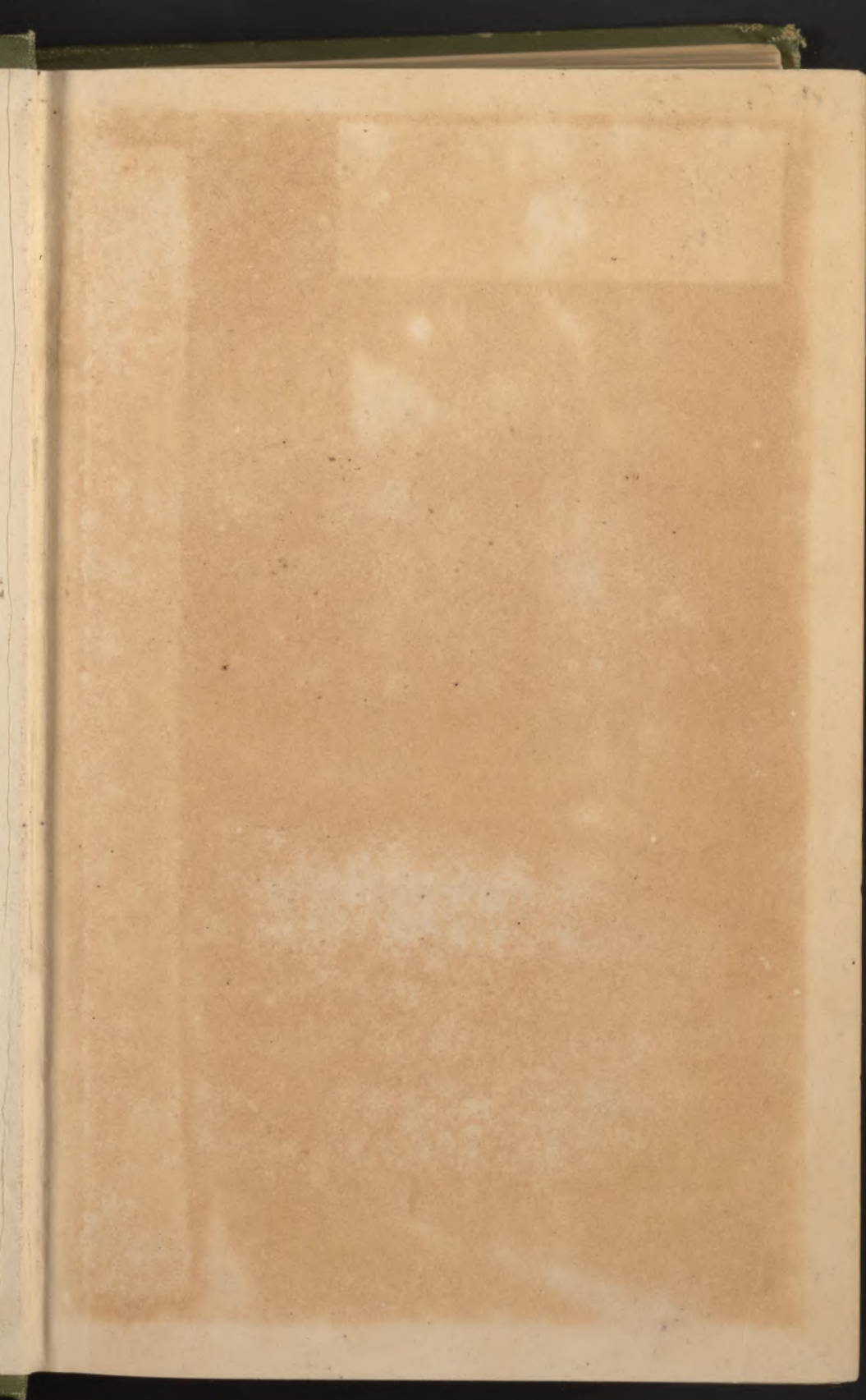
VOL II.

CALCUTTA :

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS,

1888.





Gift from George Camp Keiser

Princeton U. Purchase - 1954

